

باسمه تعالی

رساله‌ی آموزشی

۲

احکام معاملات

مطابق با فتاوی

مرجع عالیقدر حضرت آیه‌الله العظمی خامنه‌ای «مدّظله العالی»

"فقه روز"

وابسته به انتشارات انقلاب اسلامی

مقدمه

مجموعه ای که در اختیار دارید، حاوی مسائل مهم و مورد ابتلاء در ابواب عبادات و معاملات است که مطابق با فتاوی مرجع عالی قدر حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (دام ظلّه العالی) می باشد که بنا به درخواست های مکرر از سوی علماء و فضلاء و مقلّدین، توسط انتشارات فقه روزه به طبع رسیده و در اختیار عموم مؤمنین و علاقه مندان قرار می گیرد.

در این مجموعه آموزشی، علاوه بر موارد موجود در رساله «أجوبه الإستفتاءات»، استفتاءات جدید نیز اضافه گردید و در دروس مربوط به احکام معاملات از جزوه های مربوط به دروس خارج فقه^۱ معظم له نیز بهره گرفته شد تا بر غنای آموزشی مجموعه، بر طبق اسلوب و بیان معظم له افزوده گردد.

مجلد اول این مجموعه شامل احکام عبادات در ابواب تقلید، طهارت، نماز، روزه، خمس، انفال، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و در ضمن ۷۷ درس و مجلد دوم آن شامل احکام معاملات جایز و حرام و در ضمن ۸۲ درس می باشد. تدوین دروس مزبور به نحوی انجام گرفته است که نفع آن عام و بهره گیری از آن برای همگان آسان باشد.

شایان ذکر است که دفتر استفتاءات معظم له این رساله آموزشی را مورد تأیید و عمل به آن را مجزی اعلام نموده اند.

از تمامی عزیزانی که ما را در تهیه این مجموعه یاری نموده اند صمیمانه تشکر می کنیم. خداوند متعال به همه ما توفیق عمل به احکام اسلام و قرآن و سنت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه طاهرین (علیهم السلام) را عنایت فرماید.

و من الله التوفیق

۱. در متن کتاب منظور از (ج) جزوه درس خارج فقه مقام معظم رهبری (دام ظلّه العالی) می باشد.

فهرست

۱۲.....	بخش اول: معاملات حرام
۱۳.....	معاملات محرمه
۱۴.....	فصل اول: معاملات نجس
۱۴.....	گفتار اول: معامله عین نجس
۱۴	۱. میته
۱۴	۲. خون
۱۵	۳. خمر (شراب)
۱۶	۴. خوک
۱۸.....	فصل اول: معاملات نجس (۲)
۱۸.....	گفتار دوم: معامله شیء متنجس
۱۸	۱. شیء متنجس از جهت امکان تطهیر، به دو صورت است:
۱۸	۲. اعتبار و عدم اعتبار قصد منفعت حلال در مبیع متنجس
۲۰	۳. اعلام نجاست متنجس
۲۰	۴. تغیر جاهل
۲۴.....	فصل دوم:
۲۴.....	معامله شیئیکه در راه حرام صرف میشود (۱)
۲۴.....	گفتار اول: منافع معمولی و متعارف آن شیء حرام است
۲۴	۱. بت و صلیب
۲۶	۲. آلات قمار
۲۷	۳. اوراق جعلی
۲۸	۴. آلات لهو
۲۹	۵. ظروف طلا و نقره
۳۰.....	فصل دوم
۳۰.....	معامله شیئی که در راه حرام مصرف میشود (۲)
	گفتار دوم: شیء دارای منافع حلال و حرام بوده و قصد بایع و مشتری یا یکی از آن دو، استفاده در حرام است:
۳۰.....	

۳۳.....	فصل دوم.....
۳۳.....	معامله شیئیکه در راه حرام صرف میشود (۳).....
۳۳.....	گفتار سوم: شأن آن شیء استفاده در حرام است.....
۳۴.....	فروش سلاح به دشمنان دین.....
۳۶.....	خرید و فروش سلاح از وظایف دولت اسلامی است.....
۳۸.....	فصل سوم.....
۳۸.....	معامله شیئیکه منفعت مورد اعتنا ندارد.....
۴۲.....	فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۱).....
۴۲.....	گفتار اول: تدلیس در معاملات.....
۴۴.....	گفتار دوم: تزئین حرام.....
۴۵.....	گفتار سوم: تشبه مرد به زن و بر عکس.....
۴۷.....	فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۲).....
۴۷.....	گفتار چهارم: کم فروشی (تطفیف).....
۵۳.....	فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۳).....
۵۳.....	گفتار پنجم: تنجیم.....
۵۶.....	فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۴).....
۵۶.....	گفتار ششم: کهنات.....
۵۹.....	فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۵).....
۵۹.....	گفتار هفتم: سحر.....
۶۲.....	فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۶).....
۶۲.....	گفتار هشتم: کسب درآمد با چیزیکه مضرّ است.....
۶۷.....	فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۷).....
۶۷.....	گفتار نهم: رشوه.....
۶۷.....	مبحث اول - حرمت رشوه.....
۶۸.....	۱. رشوه در باب قضا (حکم).....
۶۹.....	۲. رشوه در غیر باب قضا.....
۷۳.....	فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۸).....

۷۳	گفتار نهم: رشوه
۷۳	مبحث دوم - هدیه
۷۷	فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۹)
۷۷	گفتار نهم: رشوه
۷۷	مبحث سوم: اجرت قاضی
۷۸	مبحث چهارم: معامله محاباتی
۸۱	فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۱۰)
۸۱	گفتار دهم: سب مؤمن
۸۴	فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۱۱)
۸۴	گفتار یازدهم: غیبت
۸۴	مبحث اول: تعریف غیبت
۸۹	فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۱۲)
۸۹	گفتار یازدهم: غیبت
۸۹	مبحث دوم: شرایط تحقق غیبت یا حرمت آن
۹۳	فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۱۳)
۹۳	گفتار یازدهم: غیبت
۹۳	مبحث سوم: استماع غیبت
۹۷	فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۱۴)
۹۷	گفتار یازدهم: غیبت
۹۷	مبحث چهارم: مستثنیات حرمت غیبت
۱۰۴	فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۱۵)
۱۰۴	گفتار دوازدهم: کذب
۱۰۴	مبحث اول: معنای کذب و صدق
۱۱۰	فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۱۶)
۱۱۰	گفتار دوازدهم: کذب
۱۱۰	مبحث دوم: حکم کذب
۱۱۲	گفتار سیزدهم: نمّامی

- ۱۱۳ فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۱۷)
- ۱۱۳ گفتار چهاردهم: قمار
- ۱۱۳ ۱. بازی با آلات قمار
- ۱۱۴ ۲. بازی با غیر آلات قمار
- ۱۲۰ فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۱۸)
- ۱۲۰ گفتار پانزدهم: غش
- ۱۲۰ مبحث اول: معنای غش
- ۱۲۵ فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۱۹)
- ۱۲۵ گفتار پانزدهم: غش
- ۱۲۵ مبحث دوم: حکم معامله مغشوش
- ۱۲۹ فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۲۰)
- ۱۲۹ گفتار شانزدهم: نجش
- ۱۳۲ فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۲۱)
- ۱۳۲ گفتار هفدهم: غنا
- ۱۳۲ مبحث اول: معنای غنا
- ۱۳۸ فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۲۲)
- ۱۳۸ گفتار هفدهم: غنا
- ۱۳۸ مبحث دوم: حرمت غنا
- ۱۴۵ فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۲۳)
- ۱۴۵ گفتار هفدهم: غنا
- ۱۴۵ مبحث سوم: احکام غنا
- ۱۴۹ فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۲۴)
- ۱۴۹ گفتار هجدهم: آلات لهو و موسیقی
- ۱۵۸ فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۲۵)
- ۱۵۸ گفتار نوزدهم: رقص
- ۱۶۰ فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۲۶)
- ۱۶۰ گفتار بیستم: کمک به ظالم

- ۱۶۲ فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۲۷)
- ۱۶۲ گفتار بیستویکم: تصویر
- ۱۶۴ فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۲۸)
- ۱۶۴ گفتار بیستودوم: ربا
- ۱۶۸ بخش دوم: معاملات جایز**
- ۱۶۹ فصل اول: خرید و فروش (۱)
- ۱۶۹ گفتار اول: شرایط صحّت معامله
- ۱۷۳ فصل اول: خرید و فروش (۲)
- ۱۷۸ فصل اول: خرید و فروش (۳)
- ۱۷۸ گفتار دوم: اولیای تصرف
- ۱۸۴ فصل اول: خرید و فروش (۴)
- ۱۸۴ گفتار سوم: انواع خرید و فروش
- ۱۸۷ فصل اول: خرید و فروش (۵)
- ۱۸۷ گفتار سوم: انواع خرید و فروش (۲)
- ۱۹۲ فصل اول: خرید و فروش (۶)
- ۱۹۲ گفتار چهارم: حق شفعه
- ۱۹۸ فصل اول: خرید و فروش (۷)
- ۱۹۸ گفتار پنجم: خیارات (۱)
- ۲۰۴ فصل اول: خرید و فروش (۸)
- ۲۰۴ گفتار پنجم: خیارات (۲)
- ۲۰۹ فصل اول: خرید و فروش (۹)
- ۲۰۹ گفتار پنجم: خیارات (۳)
- ۲۱۳ فصل اول: خرید و فروش (۱۰)
- ۲۱۳ گفتار ششم: قبض و تسلیم جنس و عوض
- ۲۱۷ فصل دوم: صلح
- ۲۲۱ فصل سوم: اجاره (۱)

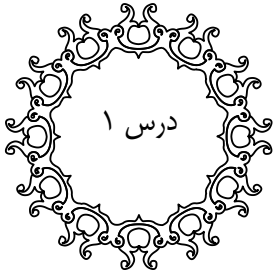
۲۲۱	گفتار اول: اقسام اجاره و شرایط آن
۲۲۳	گفتار دوم: احکام اجاره
۲۲۷	فصل سوم: اجاره (۲)
۲۲۷	گفتار سوم: موارد جواز فسخ اجاره
۲۳۰	فصل سوم: اجاره (۳)
۲۳۰	گفتار چهارم: موارد بطلان اجاره
۲۳۴	فصل چهارم: شرکت (۱)
۲۳۴	گفتار اول: تعریف و اسباب شرکت
۲۳۸	گفتار دوم: شرکت عقدیه (عنان):
۲۳۸	مبحث اول: شرایط شرکت عقدیه
۲۳۸	مبحث دوم: شرکتهای عقدی باطل
۲۴۱	فصل چهارم: شرکت (۲)
۲۴۱	مبحث سوم: شرکت عقدی صحیح (شرکت عنان)
۲۴۲	مبحث چهارم: احکام شراکت
۲۴۵	فصل پنجم: رهن (۱)
۲۴۵	گفتار اول: تعریف رهن
۲۴۵	گفتار دوم: شرایط رهن
۲۴۵	مبحث اول: شرایط راهن و مرتهن
۲۴۶	مبحث دوم: شرایط تحقق رهن و صحت آن
۲۴۸	فصل پنجم: رهن (۲)
۲۴۸	مبحث سوم: شرایط مرهون (گروبی)
۲۵۲	فصل پنجم: رهن (۳)
۲۵۲	مبحث چهارم: شرایط دین یا مالیکه برای آن گرو قرار دادهاند
۲۵۴	فصل پنجم: رهن (۴)
۲۵۴	گفتار سوم: شرایط جواز فروش رهن (گروبی)
۲۵۸	فصل پنجم: رهن (۵)
۲۵۸	گفتار چهارم: حقوق مرتهن و راهن

- گفتار پنجم: یکی بودن راهن و تعدد مرتهن و بالعکس، با اشتراک در یک گرویی ۲۶۲
- فصل ششم: وکالت ۲۶۵
- فصل هفتم: وقف (۱) ۲۷۰
- گفتار اول: تعریف و اقسام وقف ۲۷۰
- گفتار دوم: شرایط وقف ۲۷۱
- گفتار سوم: قبض در وقف (۲۰۹۱) ۲۷۳
- فصل هفتم: وقف (۲) ۲۷۷
- گفتار چهارم: متولی و ناظر وقف ۲۷۷
- فصل هفتم: وقف (۳) ۲۸۲
- گفتار پنجم: فروش و معامله مال وقف شده ۲۸۲
- فصل هفتم: وقف (۴) ۲۸۹
- گفتار ششم: غصب وقف و ضامن بودن نسبت به خسارات وارده ۲۸۹
- گفتار هفتم: معلوم نبودن جهت وقف ۲۹۰
- فصل هشتم: صدقه ۲۹۳
- فصل نهم: وصیت (۱) ۲۹۷
- گفتار اول: تعریف و اقسام وصیت ۲۹۷
- گفتار دوم: موارد وجوب وصیت کردن ۲۹۹
- فصل نهم: وصیت (۲) ۳۰۱
- فصل نهم: وصیت (۳) ۳۰۶
- گفتار چهارم: نحوه عمل به وصیت ۳۰۶
- فصل نهم: وصیت (۴) ۳۱۱
- گفتار پنجم: نحوه عمل به وصایای متعدد در یک وصیتنامه ۳۱۱
- فصل دهم: نذر، قسم و عهد ۳۱۷
- گفتار اول: نذر ۳۱۷
- گفتار دوم: قسم ۳۲۲
- گفتار سوم: عهد ۳۲۳
- فصل یازدهم: مضاربه (۱) ۳۲۵

- گفتار اول: شرایط صحت عقد مضاربه ۳۲۵
- گفتار دوم: فسخ یا بطلان مضاربه ۳۲۹
- فصل یازدهم: مضاربه (۲) ۳۳۳
- گفتار سوم: احکام مربوط به عامل ۳۳۳
- فصل دوازدهم: قرض ۳۴۱
- فصل سیزدهم: دین (۱) ۳۴۷
- انواع دین: ۳۴۷
- فصل سیزدهم: دین (۲) ۳۵۰
- فصل چهاردهم: ودیعه (۱) ۳۵۴
- گفتار اول: تعریف و شرایط ودیعه ۳۵۴
- فصل چهاردهم: ودیعه (۲) ۳۶۰
- گفتار دوم: موارد لزوم رد ودیعه به صاحب آن ۳۶۰
- فصل پانزدهم: عاریه ۳۶۴
- شرایط عاریه‌دهنده ۳۶۴
- شرایط عاریه گیرنده ۳۶۵
- پوشش ۳۶۹
۱. لباس شهرت: ۳۶۹
۲. پوشش در مقابل نامحرم: ۳۶۹
۳. لباسیکه ترویج فرهنگ کفر و شرک است: ۳۷۱
- احکام نگاه کردن ۳۷۴
- نگاه مرد به غیر همسر: ۳۷۴
- مسایل پزشکی (۱) ۳۷۸
۱. جلوگیری از بارداری ۳۷۸
۲. سقط جنین ۳۷۹
۳. تلقیح مصنوعی ۳۸۱
۴. تغییر جنسیت ۳۸۱
- مسایل پزشکی (۲) ۳۸۳

- ۳۸۳ ۵. تشریح میت.....
- ۳۸۳ ۶. پیوند اعضا.....
- ۳۸۵ ۷. ختنه.....
- ۳۸۶ مسایل پزشکی (۳).....
- ۳۸۶ آموزش پزشکی.....
- ۳۸۸ تعلیم و تعلم.....
- ۳۹۱ حقوق چاپ، تألیف و کارهای هنری.....
- ۳۹۳ احیای مناسبتهای مذهبی و ملی.....
- ۳۹۳ عزاداری و مدیحهسرایی شرعی.....
- ۳۹۵ اعیاد مذهبی و ملی.....
- ۳۹۵ حضور در مجلس معصیت.....

بخش اول: معاملات حرام



معاملات محرّمه

معاملات^۱ از نظر حرمت و حلیّت دو قسم است:

۱. **معاملات حرام:** معاملاتی که ممنوع است و مکلف با انجام دادن آن مؤاخذه می-شود.^۲ در بعضی موارد افزون بر حرمت، معامله نیز باطل است؛ یعنی نقل و انتقال صورت نمی-گیرد^۳؛ مانند خرید و فروش شراب که هم معامله اش حرام است و طرفین مؤاخذه می-شوند، و هم باطل است.
۲. **معاملات جایز:** معاملاتی که با رعایت شرایط آن صحیح و نافذ است؛ مانند خرید و فروش خانه مسکونی.

• معاملات محرّمه چهار قسم است:

- الف) معاملات نجس؛
- ب) معامله شیئی که در راه حرام مصرف می-شود؛
- ج) معامله شیئی که منفعت حلال مورد اعتناء ندارد؛
- د) معامله با عمل محرّم.

۱. منظور از معاملات -اعم از جایز و حرام- هر نوع معامله‌ای است و مخصوص خرید و فروش نیست. (مکاسب محرّمه، ج ۲، ص ۶)

۲. اصطلاحاً به آن حرام تکلیفی گفته می-شود.

۳. به معاملاتی که باطل است اصطلاحاً حرام وضعی می-گویند.

فصل اول: معاملات نجس

گاهی خود نجاسات معامله می‌شود و گاهی شیء متنجس. از این رو درباره هر یک جداگانه بحث می‌کنیم.

گفتار اول: معامله عین نجس

معامله بعضی از نجاسات، مانند شراب، بی‌تردید حرام و باطل است. اما چنین نیست که معامله مطلق نجاسات حرام باشد یا در صورت نجس بودن چیزی معامله آن باطل گردد. در این قسمت درباره معامله بعضی از نجاسات سخن می‌گوییم. (مکاسب محرمه، ج ۳۲، ص ۱۵)

۱. میته^۱

مسئله ۱. خرید و فروش میته برای منافع محلله، مانند استفاده دارویی غیر خوراکی و غذا برای حیوانات وحشی جایز است و برای منافع محرمه، مانند استفاده خوراکی برای انسان، حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۴۵، ص ۶ و ۷ و ج ۴۷، ص ۱۵)

مسئله ۲. انتفاع به میته در غیر اموری که نیاز به طهارت دارد، مکروه است. (مکاسب محرمه، ج ۴۲، ص ۸ و ج ۴۳)

۲. خون

خرید و فروش خون انسان اشکال ندارد. اگر در خون حیوان هم منفعت حلالی باشد، اشکال ندارد. اما اگر منفعت حرام؛ مثل اکل و شرب باشد، حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۴۹، ص ۱۵)

۱. مقصود میته حیوان است نه انسان. (مکاسب، ج ۴۳، ص ۶ و ۷)

۳. خمر (شراب)**الف) توضیحی درباره خمر**

مراد از خمر فقط شراب گرفته شده از آب انگور نیست، بلکه مطلق مسکر است؛ اگرچه ممکن است به بعضی از مسکرات، اسم خمر (یعنی شراب، در استعمالات فارسی) اطلاق نشود، اما حرمت معامله، شامل این مسکرات نیز می‌شود؛ مانند آب‌جو که به آن شراب اطلاق نمی‌شود، اما مسکر است. همچنین ممکن است میوه یا چیزهایی که در آنها مخمر وجود دارد، یا مسکری که از راه تقطیر به دست می‌آید، وسیله‌ای برای اسکار باشد؛ مثلاً اگر مواد خمیری انگور یا کشمش را به وسیله تقطیر جمع کنند، خمر شامل آن نیز می‌شود؛ هرچند به این مواد خمیری، عرق گویند نه شراب. (مکاسب محرمه، ج ۵۰، ص ۳)

ب) خرید و فروش شراب

اگر شراب برای منفعت رایج و متداولش (نوشیدن) معامله شود، حرام و باطل است. (مکاسب محرمه، ج ۵۱، ص ۶)

ج) خرید و فروش الکل

معامله مسکراتی که به منظور اسکار تولید نمی‌شود؛ مانند الکل طبی (الکل سفید) و الکل صنعتی، در صورتی که:

یک- برای غیر غرض اسکار است ← اشکال ندارد.

مثال: الکل صنعتی را برای صیقل‌زدن چوب یا حل کردن لاک، یا الکل سفید را برای

ضد عفونی کردن در تزریقات و... معامله کنند. (مکاسب، ج ۵۵، ص ۴)

دو- برای غرض اسکار است ← باطل و حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۵۴، ص ۲ و ۱۱)

د) خرید و فروش فقاع

فقاع^۱ در معامله حکم شراب را دارد. (مکاسب محرمه، ج ۵۴، ص ۱۰)

ه) مسکرات جامد

- بعضی چیزها خاصیت اسکار دارند، اما مایع نیستند؛ مثل حشیش و بنگ که جامدند ←
استعمال آن قطعاً حرام، ولی نجس نیست و اگر معامله آن:
یک- برای غرضی غیر از اسکار است ← اشکال ندارد.
دو- برای غرض اسکار است ← حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۵۶، ص ۱۰ و ۴)

مسئله ۲

۱. شیئی که در حالت طبیعی مسکر نیست، مثلاً سمی کشنده است، که اگر آن را با آب مخلوط کنند، سمی که در آن متراکم و موجب قتل است، در آب منتشر و موجب سکر می-شود، اگر این شیء به غرض اسکار معامله شود، آن معامله نیز حرام و باطل است. (مکاسب محرمه، ج ۵۴، ص ۴)

۲. هر مایعی که موجب مستی و سکر می شود -چه قلیل باشد چه کثیر، چه به تنهایی باشد و چه ممزوج با چیز دیگر- حکم خمر را خواهد داشت. (مکاسب محرمه، ج ۵۴، ص ۴)

۴. خوک

مسئله ۱. اگر خوک را برای استفاده متعارف (یعنی تغذیه انسان) معامله کنند، حرمت تکلیفی آن معلوم نیست؛ هرچند معامله آن باطل است. (مکاسب محرمه، ج ۶۰، ص ۹)

۱. نوعی شراب است که از جو گرفته می شود و درجه اسکار آن کم است.

مسئله ۲. اگر خوک را برای استفاده حلال معامله کنند، معامله صحیح است؛ مثل معامله کردن به منظور مورد تغذیه قرار گرفتن گوشت آن در باغ وحش، یا نگهداری در باغ وحش یا به منظور استفاده از مو و پشم آن و... (مکاسب مجرمه، ج ۱ ص ۹)



فصل اول: معاملات نجس (۲)

گفتار دوم: معامله شیء متنجس

۱. شیء متنجس از جهت امکان تطهیر، به دو صورت است:

الف) قابل تطهیر نیست:

یک- در حال نجاست منفعت حلالی ندارد؛ مانند دارویی که نجس شده و منفعت آن

منحصر در شرب است و شرب نجس هم در غیر موارد ضرورت، حرام است.

← معامله صحیح نیست. (مکاسب محرمه، ج ۶۷، ص ۲)

دو- در حال نجاست منفعت حلال دارد ← معامله جایز است. (مکاسب محرمه،

ج ۶۷، ص ۹)

ب) قابل تطهیر است ← معامله جایز است. (مکاسب محرمه، ج ۶۹، ص ۲)

۲. اعتبار و عدم اعتبار قصد منفعت حلال در مبيع متنجس

دو فرض دارد:

الف) منفعت حلال آن، منفعت رایج یا مساوی با منفعت حرام است ← قصد منفعت

حلال مطلقاً لازم نیست. (مکاسب محرمه، ج ۷۰، ص ۳)

ب) منفعت حلال آن از منافع نادر است:

یک- گاهی این شیء منافع گوناگون دارد، اما از یک یا دو منفعت آن بیش از منافع دیگر آن استفاده می‌شود. ولی چنین نیست که سایر منافع در مالیت آن تأثیر نداشته باشد ← قصد انتفاع به منفعت حلال لازم نیست. (مکاسب محرمه، ج ۷۰، ص ۴)

مثال: چنانچه پاتیل بزرگ روغنی نجس شود، منفعت رایج آن، که خوردن است، بر اثر ملاقات با نجس حرام می‌شود. ولی چنین نیست که به کلی از مالیت ساقط شود؛ مثلاً می‌توان در ساخت صابون از چنین روغنی استفاده کرد. هرچند نسبت به خوردن، این منفعت نادر است، اما از آن منافع نادری نیست که در مالیت این روغن دخیل نباشد. دلیل دخیل بودن آن در مالیت، این است که اگر آن منفعت رایج، از دسترس خارج شد، صاحب این مال و دیگران احساس نمی‌کنند که این روغن، به کلی از مالیت ساقط شده است؛ هرچند ارزش آن کمتر از وقتی است که نجس نشده بود. (مکاسب محرمه، ج ۷۰، ص ۴)

دو- این منفعت نادر به گونه‌ای است که در مالیت این شیء متنجس هیچ دخالتی ندارد و اصلاً این منفعت را جزء منافع و فواید آن در نظر نمی‌گیرند. اما همین منفعت نادر وقتی مورد احتیاج مشتری قرار گرفت، موجب می‌شود به دنبال این منافع برای تحصیل این منفعت برود ← در صحت این نوع معامله قصد مشتری معتبر است. (مکاسب محرمه، ج ۷۰، ص ۵)

مثال: شربت سینه‌ای که نجس شده، عرف هنگام قیمت‌گذاری این شربت که مصرف دارویی برای بیمار دارد، رفع لکه را جزء منافع و فواید آن در نظر نمی‌گیرد؛ مثلاً اگر خونی روی بدن یا لباس انسان باشد، می‌توان با آن، این لکه خون را پاک کرد. این منفعت اصلاً به حساب نمی‌آید و در مالیت آن شربت دخالت ندارد؛ حال اگر کسی به خاطر نیاز و حاجت به این شربت غیر

قابل استفاده در نوشیدن، خریدار آن باشد، صرف این مطالبه و احتیاج به این شیء که حاضر می شود در مقابل آن بذل مال کند، موجب مالیت آن شیء نجس می شود. حال که مالیت حاصل شد، معامله آن جایز است. ولی این معامله در صورتی جایز است که چنین قصدی وجود داشته باشد. بنابراین در صحت این نوع معامله، قصد معتبر است. (مکاسب مجرمه، ج ۷۱، ص ۵)

□ نکته

در فرض سوم که قصد منفعت حلال برای صحت معامله شرط است، اگر فقط از جانب مشتری این قصد باشد، کافی است. بنابراین اگر فروشنده از قصد او با خبر نباشد، برای او هم معامله صحیح است؛ زیرا برای صحت معامله و اینکه از سفهی و باطل بودن خارج شود، مالیت عوضین در نظر یکی از دو طرف معامله کافی است؛ برای مثال، اگر صفحه‌ای از یک کتاب برای فروشنده بی ارزش باشد و در مقابل، مشتری، همان کتاب را به طور ناقص داشته، این صفحه آن را تکمیل کند، این ورق مالیت پیدا می کند و معامله آنها صحیح است. (مکاسب مجرمه، ج ۷۱، ص ۲)

۳. اعلام نجاست متنجس

و جوب اعلام نجاست در جایی است که علم یا احتمال قوی به امکان صرف مبیع متنجس در حرام وجود داشته باشد. در غیر این صورت، اگر فروشنده می داند که مشتری کالا را در حرام صرف نمی کند، اعلام واجب نیست. (مکاسب مجرمه، ج ۷۵، ص ۴)

۴. تغیر جاهل^۱

تغیر و فریب دادن دیگری به یکی از سه صورت زیر است:

۱. تغیر جاهل، یعنی کسی را به کمک جهالت خود او در ورطه گناه افکندن.

الف) تغیر در معارف حَقَّه الهیّه؛ برای مثال کسی مسئله معاد یا امامت که واجب است مکلف درباره آن معرفت صحیح داشته باشد، به شکل غلط به دیگری بگوید ← حرام است. (مکاسب محرّمه، ج ۷۵، ص ۴)

□ نکته:

گاهی بیان سست و دفاع ناقص از یک حقیقت، مشمول همین تغیر جاهل است؛ چراکه این دفاع موهن، مثل حمله به آن حقیقت است. از این رو سخن باید متقن باشد و اگر درباره مطلبی شک داریم، آن را بیان نکنیم. (مکاسب محرّمه، ج ۷۵، ص ۶)

ب) تغیر در اثر جهل به حکم شرعی؛ در چنین جایی افزون بر اعتقاد باطل، مفسده عملی هم در پی دارد؛ چنان که انسانی در باب نماز، روزه یا حج، امری خلاف واقع به مخاطب بگوید، که در این صورت، هم باور اشتباه در او به وجود می آید و هم عملش باطل و فاسد می شود ← حرام است. (مکاسب محرّمه، ج ۷۵، ص ۶)

ج) تغیری که ناشی از جهل به موضوع است؛ مثلاً در جایی که شخصی با تغیر دادن عنوان موضوع یا به هر نحو دیگر، موضوع حکم شرعی را طوری در اختیار دیگری گذارد که او مرتکب حرام شود؛ یعنی عمل یا گفتار غار^۱ باعث ارتکاب حرام در مغرور^۲ شود. چه این تأثیر گذاری، به صورت علیّت یا سببیت و یا شرطیت^۳ باشد. ← حرام است. (مکاسب محرّمه، ج ۷۶، ص ۸ و ۲)

۱. فریب دهنده

۲. فریب خورده

۳. تفاوت سبب و شرط در این است که تأثیر سبب در پیدایش مسبب از نوع تأثیر علت در تحقق معلول است. اما تأثیر شرط، تأثیر علت نیست؛ ایجاد زمینه است تا اینکه مسبب از علت تولید شود. یک اوضاع و احوال را به وجود می آورد تا آن سبب بتواند در تحقق مسبب تأثیر

❑ مسئله

اگر شخصی باعث به گناه افتادن دیگری نمی‌شود، ولی کسی را در حال ارتکاب حرام می‌بیند و مانع او نمی‌شود:

۱. ارتکاب حرام به خاطر جهل به حکم است ← بر مکلف اظهار و اعلام حکم شرعی واجب است.

❑ مثال: کسی که با تیمم نماز می‌خواند، درحالی که آب وجود دارد و نمی‌داند با وجود آب، تیمم باطل است. یا نمی‌داند هنگام زلزله نماز آیات واجب می‌شود یا حرمت فحّاع را نمی‌داند، یا نمی‌داند نظر به برخی از نامحرم‌هایی که در معاشرت‌های خانوادگی متداول است، حرام است. همه اینها از موارد جهل به حکم کلی الهی است که اعلام آن واجب است. (مکاسب محرمه، ج ۷۸، ص ۹۵)

۲. به خاطر جهل به موضوع است:

الف) موضوع در شریعت اسلام از موضوعات مهم است که خداوند به هیچ وجه راضی به ابتلای مکلف به آن نیست، مثل جان انسان یا اعراض (آبرو و حیثیت مؤمن) و همچنین اموال او ← بر مکلف اظهار و اعلام واجب است. (مکاسب محرمه، ج ۷۹، ص ۲)

❑ مثال: مال کسی را بدون اینکه بداند غصب است، تصرف می‌کند، یا به خیال اینکه فردی مهدورالدم است، می‌خواهد او را به قتل برساند، یا می‌خواهد خواهر رضاعی‌اش را -

گذارد؛ مثلاً در اعتباریات، صیغه بیع، ایجاب و قبول، سبب تحقق بیع در عالم اعتبار است. ولی شرطش این است که متعاقدین، عاقل، بالغ و مرید باشند. کمال طرفین به عقل و بلوغ، شرط تأثیر عقد ایجاب و قبول برای ایجاد ملکیت است.

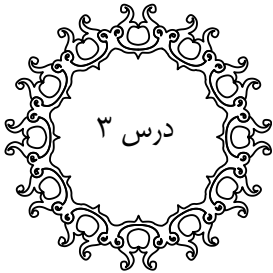
در تکوینیات، مثلاً آتش سبب سوزاندن است. ولی شرط تأثیر این سبب، تماس آن با جسم است. اگر تماس نباشد، آتش اعمال سببیت نمی‌کند؛ هر دو به نحوی تأثیر دارند، اما تأثیر آتش غیر از تأثیر تماس است. از این رو دو نوع تأثیرند که به اولی «سبب» می‌گویند و به دومی «شرط». (مکاسب محرمه، ج ۷۶، ص ۳)

بدون این که بداند خواهرش است- به عقد خود درآورد. (مکاسب محرمه، ج ۷۹، ص ۲)

ب) موضوع از موضوعات مهم نیست ← اعلام واجب نیست؛ مثل احکامی که جاهل در آنها معذور است. (مکاسب محرمه، ج ۷۹، ص ۳)

❓ مسئله

اگر موضوع مهم باشد در موارد شک، بر مکلف، احتیاط واجب، اظهار و اعلام است. (مکاسب محرمه، ج ۷۹، ص ۳)



فصل دوم:

معامله شیئی که در راه حرام صرف می شود (۱)

برای این قسم سه صورت مطرح است:

۱. منافع معمولی و متعارف آن شیء حرام است.
۲. شیء منافع حلال و حرام دارد، ولی قصد بایع و مشتری یا یکی از آن دو، استفاده در حرام است.
۳. شأن آن شیء استفاده در حرام است.

گفتار اول: منافع معمولی و متعارف آن شیء حرام است

مراد معاملاتی است که مبیع یا ثمن از چیزهایی است که منافع حلال متعارف ندارد.

۱. بت و صلیب

اگر بت و صلیب^۱ برای عبادت معامله شود ← معامله حرام و باطل است. (مکاسب

محرمه، ج ۸۲، ص ۳)

۱. صلیب در آیین عیسوی صرف یک علامت نیست، بلکه علامت و شعار است؛ ولی زَنَار (کمربندی که معمولاً رجال دینی مسیحی به کمرشان می‌بندند) اگرچه آن هم شعار و علامت مسیحیت است، لکن در عبادت به کار نمی‌رود. اما صلیب در مراسم عبادی استفاده می‌شود؛ چنان که در عشاء ربّانی و بقیه عباداتی که در کلیسا انجام می‌گیرد، صلیب را می‌بوسند و تقدیس می‌کنند. حتی در مراسم کلیسای کاتولیک، جمعه مشخصی به نام جمعه نیکو (GOOD FRIDAY) وجود دارد که صلیب را بلند می‌کنند و دعا می‌خوانند. بنابراین صلیب اگرچه بت نیست در

و اگر برای غیر عبادت معامله شود ← اشکال ندارد.

☐ **مثال:** بتی را که روزی به قصد عبادت تراشیده شده بود، بعد از گذشت سالیان متمادی از زیر خاک کشف می‌کنند، ولی اکنون کسی آن را برای عبادت معامله نمی‌کند؛ مانند بت‌های دوران بابل یا آشور.

یا در عصر حاضر بت‌هایی که در هندوستان پرستیده می‌شوند، اگر شخصی که هیچ اعتقادی به بت ندارد، یکی از آنها را تملک کند و به مشتری بفروشد تا سنگ مورد نیاز در بنا یا پله‌های ساختمانش را تأمین کند، در این صورت هرچند این سنگ برای بخشی از مردم معبود بالفعل است، ولی غرض طرفین از این معامله، غیر از عبادت است.

یا کسی که آن را می‌خرد علاقه‌مند به ماده و جنس این بت است؛ مثلاً ماده‌ای که بت از آن ماده ساخته شده، عقیق است و او برای تکمیل کلکسیون عقیق خود آن را می‌خرد، یا برای نگهداری در موزه معامله می‌شود، یا چون قابل تزئین است، به عنوان زینت از آن استفاده می‌کند. (مکاسب محرمه، ج ۸۳، ص ۳)

☐ اشیائی که به شکل صلیب و بت است ولی برای عبادت نیست

اشیائی که به شکل بت ساخته می‌شود و عنوان عبودیت و حتی بت را ندارد؛ مثل عروسکی که به شکل یکی از بت‌های معروف کنونی هند، به عنوان اسباب‌بازی می‌سازند یا در مناطقی که بت‌پرستی رایج نیست، مجسمه‌ای را به شکل یکی از بت‌های هند - برای نصب در پارک یا سالن پذیرایی - می‌تراشند، بدون آنکه عنوان عبودیت یا بت داشته باشد. یا گردن‌بندی به شکل صلیب می‌سازند و جوان مسلمان به تقلید از مسیحیان برای زینت، نه

مراسم عبادی، شأن و جایگاه خاصی دارد. از این رو در کنار بت قرار می‌گیرد؛ چنان‌که بت‌ها نیز بیشتر جنبه نمادین دارند. بیشتر مشرکان و مشرکان و بت‌پرستان، بت را نماد یک حقیقتی خارج از عالم و نشئه مادی می‌دانند؛ مثلاً مجسمه بودا که در چین و هند جنبه بت دارد، دارای اشکال مختلفی است و هر شکل آن، سمبل و نماد یک چیزی است. (مکاسب محرمه، ج ۸۱، ص ۵)

برای تقدیس آن، به گردن می‌آویزد. ← معامله در این موارد حرام نیست، مگر آنکه ترویج فرهنگ یا مذهب کفر باشد. (مکاسب محرمه، ج ۸۳، ص ۵۰۴ و ج ۸۴، ص ۴)

۲. آلات قمار

الف) توضیحی در مورد آلات قمار:

مقصود معامله اشیائی است که برای قمار کردن است؛ چه ساخت انسان باشد، مانند ورق، تخته‌نرد و ... و چه ساخت طبیعت [آنچه به حسب متعارف فایده آن فقط قمار است] مثل کعب غنم و استخوان پای گوسفند که به آن قاب می‌گویند (قاب بازی). گردو، اگرچه با آن قمار کنند، آلات قمار محسوب نمی‌شود. ولی قمار کردن با آن حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۸۹، ص ۳)

ب) معامله آلات قمار

یک- مقصود طرفین از معامله، قمار کردن است ← معامله حرام و باطل است.
دو- غرض، قمار نیست، بلکه امر مباحی است؛ مثل زمانی که این وسیله ارزش تاریخی داشته باشد و آن را برای حفظ و نگهداری در موزه می‌خرند و قصد بازی هم ندارند، یا اینکه قصد مشتری، استفاده از ماده آن باشد؛ مثلاً می‌خواهد از چوب آن استفاده کند ← معامله اشکالی ندارد. (مکاسب محرمه، ج ۸۹، ص ۳ و ۴ و ۷)

❓ مسئله

شکستن و از بین بردن آلات قمار واجب نیست؛ مگر اینکه نهی از منکر متوقف بر آن باشد. (مکاسب محرمه، ج ۸۹، ص ۸)

ج) شطرنج

در صورتی که شطرنج از آلات قمار محسوب نشود، ساخت و خرید و فروش و بازی با آن، بدون شرطبندی اشکال ندارد. همچنین با فرض مذکور، آموزش آن هم بدون اشکال است. (اجوبه الاستفتاءات، س ۱۱۱۸)

۳. اوراق جعلی

معامله اوراق و اسکناس جعلی به دو صورت فرض می‌شود:
الف) به عنوان مبیع در معامله واقع می‌شود، یعنی خود این اوراق تقلبی به عنوان یک شیء به فروش می‌رسد.^۱ ← این معامله حرام و باطل است.

ب) ثمن معاملات واقع می‌شود:

یک - کسی که این اسکناس تقلبی را داده از جعلی بودن آن خبر داشته است:
 در هنگام معامله قصد دادن ثمن با همان اسکناس را دارد ← معامله حرام و باطل است.^۲

ابتدائاً جنس را در مقابل کلی ثمن می‌خرد، درحالی که متوجه وجود اسکناس تقلبی در جیبش نیست. بعد در مقام اداء متوجه اسکناس تقلبی شده و همان را به بایع تحویل می‌دهد ← معامله صحیح است.^۳ منتهی ذمه او همچنان به ثمن واقعی مشغول است.

۱. در این صورت، معمولاً هم بایع و هم مشتری، از تقلبی و جعلی بودن این اوراق آگاه‌اند؛ چراکه بایع، خود جاعل است و مشتری هم که به قیمت کمتری می‌خرد؛ مثلاً یک میلیون از این اسکناس‌ها را به صد هزار تومان می‌خرد، می‌داند اینها تقلبی است.

۲. زیرا معامله بر شخص این ثمن تقلبی واقع شده است، نه بر ثمن فی‌الذمه که کلی است.

۳. زیرا مبیع در مقابل ثمن کلی است نه شخص این ثمن. نظیر معامله نسیه‌ای که وقت پرداخت ثمن، از پول تقلبی دین را بپردازد که در این صورت، معامله صحیح است؛ هرچند ذمه او بریء نمی‌شود؛ چون با چیزی که مالیت ندارد یا احیاناً محرم است، ادای دین کرده است.

دو- بایع و مشتری جاهل به تقلبی بودن ثمن هستند ← معامله صحیح است و ذمه مشتری که این پول تقلبی را داده، مشغول است^۱ و به لحاظ تکلیفی هم قطعاً حرام نیست؛ چون جاهل و معذورند. (مکاسب محرمه، ج ۹۸، ص ۳ و ۴ و ۶)

۴. آلات لهو

مراد از آلات لهو، سازهایی است که برای ایجاد نغمه‌ها و اصوات موسیقایی استفاده می‌شود. بنابراین هر لهوی مورد نظر نیست، بلکه مقصود لهوی است که از ناحیه موسیقی سازی حاصل می‌شود. (مکاسب محرمه، ج ۹۳، ص ۳)

همچنین مقصود هر نوع آلت موسیقی است؛ چه آلتی که از صدر اسلام بوده است، مانند کوبه^۲، عود و نی و چه سازهای که بعدها ساخته‌اند؛ مانند ویالون و گیتار. البته به شرط اینکه این آلات برای همین منظور (اصوات موسیقایی) ساخته شده باشند. بنابراین چیزی - که برای این کار ساخته نشده، مقصود نیست؛ هر چند صدای لهوی از آن صادر شود؛ مثل اینکه لیوان‌هایی را با حجم‌های مختلف پهلوی هم بگذارند و یک نفر با مضرابی به اینها بزند، به طوری که از هر کدام، صدایی خارج شود؛ صداهایی که با دیگری از لحاظ زیر و بم و شدت و ضعف تفاوت دارند و شبیه صدای موسیقایی، مثل پیانو یا سنتور، می‌شود؛ یا قابلمه‌ای که خانم‌ها در بعضی مجالس به جای دف و تنبک می‌زنند، از آلات لهو نیست. پس مراد از آلات لهو، آلتی است که برای این غرض ساخته شده است؛ نه هر چیزی که این غرض از آنها حاصل می‌شود. (مکاسب محرمه، ج ۹۳، ص ۳)

۱. زیرا معمولاً معامله بر ثمن کلی و فی‌الذمه واقع می‌شود؛ یعنی در معاملات کمتر اتفاق می‌افتد که فروشنده‌ای بگوید: "این کتاب را می‌فروشم به آن اسکناسی که در دست توست"، بلکه در مقابل ثمن کلی می‌فروشد؛ مثلاً به هزار تومان - که این کلی است - و هنگام اخراج و دفع ثمن، آن کلی بر مصداق خارجی و شخصی تطبیق پیدا می‌کند.

۲. طبل‌های کوچکی که از دو طرف می‌زدند.

□ نکته

اینکه می‌گوییم امثال قابلمه، سینی که با آن موسیقی می‌زنند، آلت لهو نیستند، از حیث خرید و فروش آن است و بحث از صوت آنها نیست.^۱ سخن در این است: شیئی که صوت لهوی از آن صادر می‌شود، اما برای این مقصود ساخته نشده، از آلات لهو به حساب نمی‌آید. (مکاسب محرمه، ج ۹۳، ص ۴)

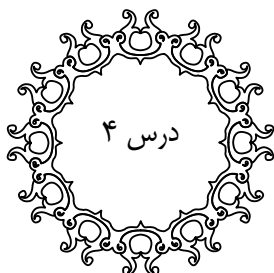
□ خرید و فروش آلات لهو

آلات لهو از جمله چیزهایی است که منافع حلال و حرام دارد و حکم ساخت، خرید و فروش آن این شاء الله در درس آلات موسیقی بیان خواهد شد.

۵. ظروف طلا و نقره

ظرف طلا و نقره از جمله کالاهایی است که دارای منافع حلال و حرام است. بنابراین اگر به قصد ماده آنها، آن را معامله کنند که صورت و هیئت هیچ دخالتی در معامله نداشته باشد، قطعاً معامله اشکالی ندارد؛ مثل اینکه مشتری مقداری طلا می‌خواهد تا از آن انگشتر یا شمش بسازد. اما آنجایی که هیئت و ماده هر دو مورد توجه است، داخل در مسئله بعدی است؛ یعنی شیئی که دارای منفعت حلال و حرام است، به قصد منفعت حرام بفروشد که درباره این مسئله، به‌طور مفصل بحث می‌شود. (مکاسب محرمه، ج ۹۶، ص ۱۰)

۱. بحث صوت آن در باب آلات موسیقی خواهد آمد.



فصل دوم

معامله شیئی که در راه حرام مصرف می شود (۲)

گفتار دوم: شیء دارای منافع حلال و حرام بوده و قصد بایع و مشتری یا یکی از آن دو، استفاده در حرام است:

این قسم به سه صورت فرض می شود:

۱. فروشنده حین معامله شرط می کند مشتری مبیع را در منفعت حرام صرف کند ← معامله حرام است، ولی باطل نیست. (مکاسب محرمه، ج ۱۰۷، ص ۳)
[مثال: الف) فروش انگور به شرط تهیه شراب از آن؛
ب) فروش کاغذ به شرط نوشتن مطالب گمراه کننده].^۱
۲. قصد بایع از معامله استفاده حرام است؛ مثل اینکه کسی می گوید: این سلاح را به من بفروش، می خواهم فلان قتل را انجام دهم. در این صورت به تبع قصد مشتری، قصد بایع هم منفعت حرام می شود؛ هر چند با او شرط نمی کند ← معامله حرام است، ولی باطل نیست. (مکاسب محرمه، ج ۱۰۷، ص ۶)
[مثال: الف) مشتری می گوید: می خواهم شراب درست کنم؛ صد کیلو انگور مناسب این کار می خواهم و بایع نیز این انگور را به او بفروشد.

۱. برگرفته از مثال های جلسه ۱۱۰ مکاسب محرمه

ب) بایع فرشی را می‌خواهد بفروشد و بیان می‌کند با پول آن می‌خواهم قمار کنم یا مواد مخدر تهیه کنم و مشتری هم از او فرش را می‌خرد.^۱

ج) زنی به آرایشگر می‌گوید: امشب مهمانی یا عروسی دعوتم و زن و مرد مختلط هستند، می‌خواهم خیلی خوب مرا آرایش کنی و آرایشگر هم بپذیرد.

۳. فروشنده می‌داند مشتری مبیع را در حرام به کار می‌برد ← اگر عرفاً کمک به عمل حرام محسوب شود، معامله حرام است و همچنین اگر وظیفه نهی از منکر باشد، نباید معامله را انجام دهد. در غیر این صورت انجام معامله جایز است. (مکاسب محرمه، ج ۱۲۰ و ۱۲۱)

□ مواردی که از نظر عرف کمک و اعانت بر حرام است:

۱. بایع کالایی را به شرط استفاده در امر حرام بفروشد. (مکاسب محرمه، ج ۹۹، ص ۶)

۲. معامله به قصد به کار بردن مبیع در حرام انجام گیرد. (مکاسب محرمه، ج ۱۰۷،

ص ۶)

این دو مورد از مصادیق روشن اعانت بر گناه است. (مکاسب محرمه، ج ۹۹، ص ۶ و

ج ۱۱۱، ص ۷)

۳. اگر بایع می‌داند که قصد مشتری استفاده حرام است:

الف) بین عمل حرام و معامله‌ای که مقدمه انجام آن عمل حرام است، واسطه‌ای نیست (یعنی از مقدمات قریب است) ← این معامله اعانت بر گناه و حرام است و همچنین به عنوان نهی از منکر نیز نباید انجام بگیرد.

□ مثال: به کار بردن زینت مردانه، مثل انگشتر طلا برای مرد، حرام است. در صورتی که بایع

۱. برگرفته از مثال‌های جلسه ۱۱۰ مکاسب محرمه

این انگشتر را به مشتری مرد بفروشد، این اعانت بر گناه و حرام است. (مکاسب

محرمه، ج ۱۲۰، ص ۵)

ب) از مقدمات بعید است؛ یعنی با دو یا چند واسطه به عمل حرام منتهی می‌شود ← اگر تهیه مقدمات بعید در امور مهم و عظیم است که خداوند به آن اهتمام خاصی دارد، عرفاً اعانت بر گناه محسوب می‌شود؛ حتی بدون قصد؛ مثل قتل، اضرار به مردم، غارت اموال مردم و همچنین مانند مقدماتی که موجب ترویج و اشاعه کفر و باطل است. (مکاسب

محرمه، ج ۱۱۲، ص ۷ و ج ۱۱۸، ص ۶)

مثال ۱. کسی که به تروریست سلاح یا مواد منفجره می‌فروشد، اگر می‌داند که او

اهداف تروریستی دارد، عرفاً گفته می‌شود که به ظلم کمک کرده است.

همچنین کسی که این تروریست را از مرز می‌گذرانند، یا او را در خانه‌اش پناه

می‌دهد، معین محسوب می‌شود؛ چون کار، بسیار بزرگ است و اعانت بر این

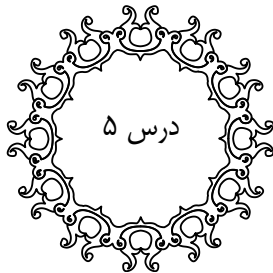
کار بزرگ، بر این مقدمات هم صدق می‌کند؛ اگرچه بعضی از این مقدمات با

واسطه و بعیده باشند. (مکاسب محرمه، ج ۱۲۰، ص ۴ و ج ۱۲۱، ص ۱۰)

مثال ۲. کسی که چوب یا فلزی را به فردی که بت یا صلیب می‌سازد، بفروشد، معامله-

اش حرام است؛ چون هیچ گناهی بالاتر از شرک نیست. (مکاسب محرمه،

ج ۱۱۸، ص ۶)



فصل دوم

معامله شیئی که در راه حرام صرف می شود (۳)

گفتار سوم: شأن آن شیء استفاده در حرام است

در این قسم از معامله، شأن مبیع به گونه‌ای است که از آن در راستای حرام استفاده می‌شود؛ مانند فروش سلاح به دشمنان دین. با توجه به اینکه سلاح فی نفسه چیزی نیست که حتماً استفاده از آن حرام باشد، پس از قسم اول نیست، و چنین هم نیست که قصد بایع یا خریدار استفاده حرام از آن باشد؛ چراکه ممکن است دشمن دین سلاح را در راه حرام صرف نکند؛ مثلاً علیه مسلمانان به کار نبرد. بنابراین از نوع دوم هم نیست. بلکه شأن آن، این است که سلاح، وقتی دست دشمن دین باشد، انتظار می‌رود که از آن علیه دین و مسلمانان و علیه حق و عدل استفاده کند. (مکاسب محرمه، ج ۱۲۲، ص ۲)

□ نکته

اصل این عنوان که «متاع شأناً موجب حرام است»، یعنی شأن آن این است که از آن استفاده حرام شود، این مسلماً از عناوین محرّمه نیست؛ زیرا بسیاری از چیزها این شأنیت را دارد و در عین حال هیچ کس نمی‌گوید معامله آن حرام است؛ مثلاً انگوری را به کسی می‌فروشد و احتمال می‌دهد آن را به شراب تبدیل کند و شأن آن این است که شراب شود. ولی هیچ کس نگفته است که این معامله حرام است. بنابراین نفس این عنوان نمی‌تواند

جزو عناوینی قرار گیرد که انسان به حرمت معامله حکم کند. ولی آنچه مورد بحث و توجه است، خصوص مثالی است که در ذیل این عنوان بیان می‌شود؛ یعنی فروش سلاح به دشمنان دین. (مکاسب محرمه، ج ۱۲۲، ص ۳)

□ فروش سلاح به دشمنان دین

۱. اگر بر بیع سلاح یا اعطای سلاح به دشمن دین، یکی از عناوین محرّمه منطبق شود، معامله حرام و باطل است. (مکاسب محرمه، ج ۱۲۸، ص ۱۰)

□ مثال: الف) با فروش سلاح، دشمن در کفر خود مستقرتر و مستحکم‌تر می‌شود. از این رو فروش سلاح مصداق تقویت کفر یا تقویت کافر در کفرش است. (مکاسب محرمه، ج ۱۲۲، ص ۳)

ب) دادن سلاح به او کمک به ظلم است؛ فرض کنید کسی حاکم جایی است که با شما هم کاری ندارد. اما در کشور خودش ستمگر است. اگر به او سلاح بفروشید، اعانت بر ظلم او خواهد بود؛ یا فروش سلاح باعث تسلط او بر کشور اسلامی دیگری می‌شود. بنابراین کمک به ظلم خواهد بود که از عناوین محرّمه است. (مکاسب محرمه، ج ۱۲۶، ص ۸)

ج) با دادن سلاح، جامعه مسلمین به خطر می‌افتد و موازنه قدرت به نفع دشمن بالا می‌رود و احتمال حمله آنها به کشور اسلامی زیاد می‌شود. یا اینکه طرف مقابل دولت نیست که با مسلح شدنش دولت اسلامی تهدید شود. بلکه گروهکی است که جامعه اسلامی را در معرض فتنه قرار می‌دهد. یا موجب ناامنی جاده‌ها می‌شود که این هم اعانت به ظلم و گناه است. در این موارد و امثال آن، که عناوین محرّمه بر بیع سلاح منطبق است، در حرمت تکلیفی چنین معامله‌ای تردید نیست. (مکاسب محرمه، ج ۱۲۲، ص ۳)

۲. اگر در فروش این سلاح یک مصلحت ملزمه یا راجحه‌ای وجود دارد، معامله حلال است.

مثال: الف) دولت کافری است که اگر دولت اسلامی به او سلاح بفروشد، موجب نفوذ سیاسی دولت اسلامی بر آن دولت کفر خواهد شد؛ چراکه به تعمیر یا تعویض قطعات یدکی و آموزش آن محتاج می‌شود. پس اگر دولت اسلامی با فروش سلاح، زمینه توسعه نفوذ خود را در آن کشور به وجود آورد، اگر نگوئیم مصلحت ملزمه است، بی‌شک مصلحت راجحه است؛ فرض هم این است که آن عناوین محرّمه بر آن منطبق نباشد. در چنین مواردی فروش سلاح یا واجب است یا راجح. (مکاسب محرّمه، ج ۱۲۲، ص ۶)

ب) گاه هدف، تجارت سلاح است، نه نفوذ سیاسی. تجارت سلاح یکی از سودآورترین تجارت‌هاست. چنانچه دولت اسلامی از سود فروش سلاح برای اصلاح امور کشور و مردم بهره‌مند می‌شود، این معامله هم راجح است. البته با همان فرضی که آن خطر و عنوان حرام بر فروش این سلاح مترتب نباشد. این هم بی‌شک اشکالی ندارد. (مکاسب محرّمه، ج ۱۲۲، ص ۵)

ج) گاه دشمنی که تا به حال حاضر نبودید او را مسلّح کنید، با دشمن خطرناک‌تری که آن هم دشمن شماست، رو در رو می‌شود، در این صورت باید به کمک او رفت؛ حتی اگر لازم شد، باید در لشکرکشی با او مشارکت کرد؛ چنان که در لشکرکشی‌های عظیم صدر اسلام (بنابر آنچه نقل شده) مؤمنین و حتی اولاد ائمه (ع) نیز کنار جاثران قرار می‌گرفتند و همراه با لشکر آنها با کفار می‌جنگیدند؛ چون اگر آن دشمن مشترک، این دشمن نزدیک را شکست می‌داد و بر همه مسلط می‌شد، خطر او برای اسلام به مراتب بیشتر بود. (مکاسب محرّمه، ج ۱۲۶، ص ۵)

□ خرید و فروش سلاح از وظایف دولت اسلامی است

مسئله بیع سلاح در دوران ما از مسائل مربوط به دولت اسلامی است؛ چون ساخت، نگهداری و به کار بردن سلاح، امروز در اختیار دولت است. حتی کمپانی‌های مستقلی که در اختیار دولت نیستند نیز سیاستشان در اختیار دولت است. بنابراین بیع سلاح از تکالیف و وظایف نظام اسلامی و دولت اسلامی است. تکلیف دولت اسلامی اجرای عدل، دفاع از مظلوم، مقابله با ظلم، تضعیف کفر، تقویت اسلام و از این قبیل امور است. بنابراین، نگاه ما به مسئله بیع سلاح باید نگاه حکومتی باشد نه فردی و باید احکام آن را از تکالیف حکومت اتخاذ کرد و فهمید. (مکاسب محرمه، ج ۱۲۷، ص ۲)

□ نحوه سیاست دولت در مورد خرید و فروش سلاح

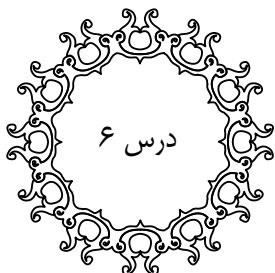
با توجه به اینکه نقش سلاح در دوران ما با نقش سلاح در زمان گذشته، که از قبیل شمشیر و نیزه بود، تفاوت زیادی کرده، سلاح امروزه یکی از عوامل اصلی قدرت است؛ چه برای دولت‌ها و ملت‌ها و چه برای گروه‌هایی که بدون تشکیلات سیاسی‌اند، مثل باندهای مواد مخدر، مافیا و ...؛ چنان‌که گروه‌های مافیایی با قدرت سلاح است که به کارهای غیر قانونی می‌پردازند.

در گذشته هر کسی در خانه شمشیری داشت که با آن در مقابل چند نفر می‌ایستاد. ولی امروزه یک گروه با سلاح‌های مخرب می‌توانند یک کشور را تحت تأثیر قرار دهند؛ مثل بیشتر کودتاچی‌هایی که دولت‌ها را دست به دست می‌چرخانند. بنابراین چون سلاح چنین نقش مهمی دارد، دولت اسلامی موظف است نسبت به مسئله داد و ستد آن، سیاست روشنی داشته باشد؛ سیاستی که از همان مبانی کلی شرعی که در اختیار دولت اسلامی است و با وظایف این دولت تطبیق می‌کند، سرچشمه می‌گیرد.

ما در شریعت اصولی داریم که از محکومات این دین حنیف است و هیچ تردیدی در آن

وجود ندارد؛ مثل وجوب تقویت اسلام. از این رو بر دولت اسلامی واجب است که اسلام را تقویت کند، به مسلمانان عزت ببخشد، امور رعیت را سامان دهد، حدود الهی را در میان آنها اجرا کند و از سلطه دشمنان بر مسلمانان جلوگیری کند. اینها کلیاتی است که مسلماً جزو وظایف دولت‌هاست. بنابراین بیع سلاح احکامی دارد که تابع کفر و ایمان طرف مقابل، یعنی مشتری نیست. بلکه تابع همین وظایف و مسئولیت‌هایی است که بر عهده دولت اسلامی است. از این رو به قطاع الطريق (راهزن)، یا گروه‌هایی که حمل مواد مخدر می‌کنند، نباید سلاح فروخت. به همان اندازه که فروختن سلاح به رژیم غاصب صهیونیستی ممنوع است، به گروه‌های حامل مواد مخدر و امثال آن هم حرمت دارد. بنابراین، آنچه معیار است، این عناوین محرمه است؛ چه مشتری کافر باشد، چه مسلمان جائز و فاسق.

دولت اسلامی باید سیاستش را در فروش، اهدا و امانت دادن سلاح، بر اساس این معیارهای کلی تنظیم کند. (مکاسب محرمه، ج ۱۲۷، ص ۳)



فصل سوم

معامله شیئی که منفعت مورد اعتنا ندارد

در این درس بحث درباره معامله بر شیء یا متاعی است که دارای منفعت عقلایی نیست. البته گاهی این شیء تکویناً منفعتی ندارد و گاهی تشریحاً؛ یعنی چون منفعت آن حرام است، در حکم نداشتن منفعت است؛ مثل خمر. (مکاسب محرمه، ج ۱۲۹، ص ۲)

□ نکته

بحث در این قسم، در حرمت تکلیفی نیست؛ زیرا معامله شیئی که منفعت ندارد، حرام نیست. بلکه بحث از بطلان و فساد این نوع معامله است؛ یعنی آیا فروشنده مالک پولی که به ازای این متاع بدون منفعت، دریافت می کند، می شود و نقل و انتقال انجام می گیرد یا نه؟ (مکاسب محرمه، ج ۱۲۹، ص ۲)

شیئی که منفعت مورد اعتنا ندارد، به دو صورت فرض می شود:

۱. شیء فاقد هرگونه منفعتی است؛ یعنی نه منفعت شخصی دارد، نه نوعی، و نه در حال حاضر منفعتی دارد و نه در آینده امید منفعت به آن می رود. بنابراین هیچ نوع مرغوبیتی در آن نیست که منشأ مالیت شود ← این قسم معامله باطل و فاسد است. (مکاسب محرمه، ج ۱۳۰، ص ۲)

□ مثال: اگر در معامله ای طرفین یا یکی از آن دو، ابتدا تصور منفعتی را در این مبیع کنند، و بعد از

انجام معامله معلوم شود هیچ منفعتی در این متاع نبوده، معامله باطل است. (مکاسب

محرمه، ج ۱۳۰، ص ۳)

۲. مبیع دارای منفعت است، ولی منفعت آن معتدبه نیست؛ یعنی یا منفعت عامی نیست و به ندرت مردم از این شیء این منفعت را اراده می کنند. یا اینکه منفعتی شخصی است و برای فرد خاصی منفعتی دارد که آن هم نادر است. ← معامله صحیح است. (مکاسب

محرمه، ج ۱۳۲، ص ۸)

مثال: الف) اگر شخصی ورقی را که متعلق به آباء و اجدادش است و روی آن از صد سال

پیش نوشته‌ای وجود دارد، پیدا کند و بگوید من این را به فلان مبلغ می خرم،

اگرچه این ورق بی ارزش است، برای او مالیت دارد و این رغبت، رغبت شخصی

است.

ب) کسی برای تغذیه گربه‌های خانه‌اش موش می خرد؛ چنین منفعتی نادر است. این

یک رغبت و غرض شخصی نیست، بلکه نوعی است. همچنین بعضی از گیاهان

بیابانی وجود دارد که برخی، از این گیاهان برای یک خاصیتی استفاده می کنند،

ولی بیشتر مردم به اینها اعتنایی ندارند و لگدمال می کنند. این موجب نمی شود که

این گیاه از مالیت بیفتد. چراکه مالیت شدت و ضعف دارد و بسته به میزان رغبت

مردم است. (مکاسب محرمه، ج ۱۳۱، ص ۷)

□ توضیحی در باره مالیت داشتن یک شیء

مالیت، اعتباری عقلایی است؛ یعنی در خارج ما به ازای ندارد. بلکه اعتباری عقلی و

ذهنی است که عقلاء این را برای شیئی فرض می کنند. منشأ این اعتبار هم نفعی است که

باعث رغبت عقلاء به آن می شود و حاضر می شوند در قبال آن عوضی بدهند، یا برای به-

دست آوردن آن تلاش کنند؛ مثل حیازت مباحات^۱. ولی اگر چیزی باشد که عقلاء هیچ رغبتی به آن ندارند، زیرا هیچ منفعتی در آن تصور نمی‌شود، این شیء مال نیست. بنابراین ملاک مالیت، مقابله به عوض نیست، بلکه رغبت انسان به آن است و این رغبت، به حسب زمان و مکان متفاوت است. یک شیء ممکن است در زمانی مورد رغبت نباشد؛ چون یا نفعی ندارد، یا نفع آن شناخته شده نیست؛ مثل زمانی که نفت از چاه‌ها بیرون می‌زد و کسی آن را نمی‌شناخت و رغبتی به آن نداشت. پس در آن زمان مالیت نداشت. اما امروزه به گران‌قیمت‌ترین و نفیس‌ترین متاع تبدیل شده است. به حسب مکان هم مالیت متفاوت است؛ مثل غذایی که در منطقه‌ای پرترفدار است و منطقه‌ای دیگر به آن بی‌رغبت‌اند. همچنین ممکن است به حسب اختلاف اشخاص هم متفاوت شود؛ گاهی چیزی برای کسی ارزش دارد، نسبت به او مال محسوب شود. اما برای دیگری هیچ ارزشی ندارد، نسبت به او مال محسوب نیست. بنابراین مالیت به حسب زمان، مکان و اشخاص امر متغیری است؛ چنان که به حسب عادات این چنین است.

□ نکته

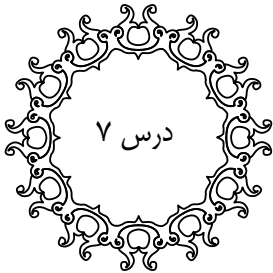
هرچند مالیت یک اعتبار عقلایی و تابع رغبت است، اما لازم نیست رغبت نیز عقلایی و عمومی باشد. بلکه می‌تواند شخصی باشد؛ مثل کسی که به دلایل شخصی به یک شیء رغبت دارد. از این رو این شیء برای او مالیت پیدا می‌کند هرچند عقلاء این رغبت را قبول نداشته باشند. یعنی اگر عقلاء شیئی را که می‌دانند برای کسی مرغوب است - نه اینکه لزوماً خودشان هم به آن رغبت داشته باشند - تصدیق کردند که می‌شود در مقابل این رغبت مالی گرفت، این می‌شود عقلایی. مثل کسی که به حیوانی علاقه‌مند است و مثلاً

۱. حیازت عبارت است از تصرف کردن مباحات منقولی که ملک کسی نیست؛ مانند آب دریاها و رودخانه‌های عمومی، ماهی دریا، هیزم و علوفه زمین‌های بدون مالک و پرندگان بی صاحب. شارع مقدس حیازت را سبب قهری برای تملک قرار داده است؛ چه مشروط به قصد تملک باشد و چه صرف حیازت.

می‌خواهد انواع پشه‌ها را جمع کند، نمی‌توانید بگویید چون پشه مالیت ندارد، با از بین بردن پشه‌های او ضامن نیستیم. یا اگر کسی برگ‌های خشکیده گل‌هایی را به دلیل رغبتش به این کار جمع می‌کند، نمی‌شود گفت این مالیت ندارد. وقتی رغبت شد -هرچند رغبت شخصی- برای او مال است؛ هرچند دیگران رغبتی ندارند. (مکاسب محرمة، ج ۱۲۹، ص ۳)

□ ملکیت ملازم مالیت نیست

ملکیت عبارت است از نوعی اعتبار عقلایی که از ارتباط و اضافه بین شیء و شخص انتزاع می‌شود. اگر شیئی به شخصی ربط داشت، ربطی که به آن علقه ملکیت گفته شود - چه مال باشد و چه غیر مال، یعنی هیچ‌گونه ارزشی نداشته باشد- ملک اوست؛ مثل یک دانه ریگ از نانوائی؛ سنگی که هیچ مالیتی ندارد و مطلقاً مورد رغبت نیست. با این حال ملک آن صاحب نانوائی است و تصرف در آن بدون اذن صاحبش غصب است. یا برداشتن نخ از لباس کسی بدون رضایت او، تصرف در ملک غیر است. در حالی که یک نخ مالیت و ارزشی ندارد. (مکاسب محرمة، ج ۱۲۹، ص ۷)



فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۱)

یکی دیگر از معاملات حرام، کسب درآمد با عملی است که شرعاً حرام می‌باشد؛ مانند کسی که از راه دروغ و غیبت تحصیل مال می‌کند؛ مثلاً برای انتشار دروغ و اکاذیب اجیر می‌شود یا سی‌دی پر شده از دروغ و افترا را می‌فروشد. (مکاسب محرّمه، ج ۱۳۲، ص ۹) در این فصل بعضی از اعمال محرّمی که مورد معامله واقع می‌شود را بیان می‌کنیم.

گفتار اول: تدلیس در معاملات

تعریف: تدلیس به معنای خدعه و فریب است. البته نه هر خدعه‌ای، بلکه مقصود پوشاندن عیب یا اظهار کمال در شیء یا کسی است که آن کمال را ندارد، یا اظهار و نشان دادن وصفی که انسان به آن راغب است. درحالی که واقعاً آن وصف وجود ندارد. یا مخفی کردن وصفی که رغبتی به آن نیست. (مکاسب محرّمه، ج ۱۳۶، ص ۳)

مثال: مردی که برای ازدواج اقدام می‌کند، اگر بداند او از فلان طایفه است، قطعاً به او دختر نمی‌دهند. از این رو او انتساب خود را مخفی کند. یا اگر بداند که این پسر فلانی یا از فلان فامیل است، به او راحت‌تر دختر می‌دهند و او به دروغ بگوید که من پسر فلانی یا پسرخاله فلانی هستم. درحالی که ممکن است پسر فلانی بودن، کمال و نبود آن عیب و نقص نباشد. (مکاسب محرّمه، ج ۱۳۶، ص ۴)

البته بحث ما در مطلق تدلیس نیست. بلکه مقصود تدلیس در معاملات است. فرض کنید کسی محاسنش را سفید می‌کند و خودش را پیرمرد جلوه می‌دهد تا به او بیشتر احترام کنند. یا لباس خاصی می‌پوشد تا او را جزو فلان گروه یا طبقه بدانند و احترامش کنند. این هم تدلیس است، اما از بحث ما خارج است. (مکاسب محرمه، ج ۱۳۶، ص ۵)

❓ مسئله

۱. اگر کسی برای تدلیس در معامله، اجیر شود، با توجه به اینکه تدلیس در معاملات حرام است، معامله‌ای که بر این تدلیس واقع شده نیز حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۱۳۶، ص ۵)

❓ مثال: شخصی برای ازدواج، می‌خواهد خود را جای کس دیگری جا بزند و به شناسنامه یا کارت شناسایی جعلی نیاز دارد. از این رو کسی را اجیر می‌کند تا این مدارک را درست کند. معامله شخص مدلس با جعل‌کننده شناسنامه، حرام و باطل است. یا اگر کسی را برای ساخت جواهر بدلی اجیر کنند تا آن را به جای جواهر اصلی به دیگری بفروشد. این معامله‌ای که برای ساخت جواهر بدلی به قصد تدلیس دیگری انجام گرفته است، حرام و باطل است. (مکاسب محرمه، ج ۱۳۶، ص ۵)

۲. در مواردی که تدلیس حرام نیست، مثل مکر و خدعه کردن در جنگ، یا فریب دادن در چالش‌های سیاسی با کفار و دشمنان اسلام^۱، یا تدلیس در غیر معامله^۲، معامله بر این تدلیس حرام نیست. (مکاسب محرمه، ج ۱۳۷، ص ۴)

□ معیار تشخیص تدلیس

۱. فریب دادن دشمن در امور سیاسی نیز در حکم جنگ است.
۲. مثل خانمی که در مجالس زنانه از جواهرات بدلی برای زینت استفاده می‌کند؛ ساخت جواهر بدلی به این نیت و نیز اجاره بر این تدلیس، حرام نیست.

معیار تشخیص تدلیس آن است که عرف آن را تدلیس بداند؛ مثلاً اگر در مقام خواستگاری، زن یا مرد خواستگار به گونه‌ای خود را بیارایند که طرف مقابل به او رغبت کند، این نه اغواء است، نه فریب و تدلیس. از این رو حرمتی ندارد. پس هر چیزی که سبب رغبت دیگری شود، تدلیس نیست. اما اگر شب عروسی خواهر عروس با استفاده از تاریکی شب، خود را به جای عروس در اختیار داماد قرار دهد، یا بیماری‌هایی را که مانع از آمیزش است کتمان کنند، یا عیوبی مثل جزام، برص و جنون را مخفی نمایند، یا زنازادگی را برای صورت گرفتن ازدواج اعلام نکنند، اینها عیوبی است که پنهان کردن آن تدلیس است. در زمان ما گریم یکی از مصداق‌های تدلیس است. فرض کنید زن یا مرد پیری را گریم کنند تا مثل زن یا مرد ۲۵ ساله شود، یا تاریخ تولد او را در شناسنامه‌اش دست‌کاری کنند. (مکاسب محرمه، ج ۱۳۸، ص ۹)

گفتار دوم: تزئین حرام

زینتی که برای مرد یا زن حرام است، معامله آن هم، به منظور تحقق این عمل حرام، حرام و باطل است. (مکاسب محرمه، ج ۱۳۹، ص ۴)

مثال: الف) انگشتر، دستبند و زنجیر طلا برای مرد حرام است. حال اگر برای این تزئین، معامله‌ای واقع شود، این معامله حرام و باطل است.

ب) اگر کسی برای تبرج یا تزئینی که به عنوان ثانوی برای زن حرام است، اجیر شود، معامله باطل و حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۱۳۹، ص ۴ و ج ۱۴۳، ص ۷)

گفتار سوم: تشبیه مرد به زن و بر عکس

مقصود این است که مردی حالت نرمش و انعطاف زنانه به خود بگیرد؛^۱ آن حالت جذآبیتی که زن در مقابل مرد دارد، یا زنی در مقابل همجنس خود حالت مردانه داشته باشد.^۲ این نوع تشبیه حرام است. حال اگر کسی برای چنین تشبیهی اجیر شود، این معامله حرام و باطل است. (مکاسب محرمه، ج ۱۴۷، ص ۹)

□ نکته

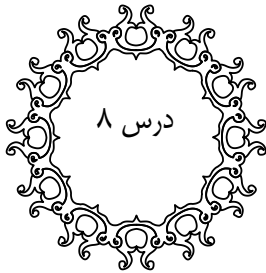
۱. صرف پوشیدن لباس جنس مخالف، چنانچه صدق عنوان تأنیث یا تذکیر نکند، حرام نیست. اگر مردی با حفظ شئون مردانه، لباس زنانه بپوشد، ولی در او هیچ‌گونه تأنیثی ایجاد نشود، حرمتی ندارد. (مکاسب محرمه، ج ۱۴۷، ص ۱۰)
۲. تشبیه فقط در لباس نیست. ممکن است مردی لباس مردانه بپوشد، ولی رفتار و گفتار و نحوه تعاملش زنانه باشد؛ یعنی همچنان که شیوه متعارف زنانه دارای نوعی جاذبه برای جنس مخالف است، این مرد هم برای ایجاد جاذبه در جنس موافق، همان رفتار را تقلید کند، چنین سلوکی مسلماً تأنیث و حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۱۴۷، ص ۱۰)
۳. در تأنیث و تذکیر حرام، قصد شرط است؛ یعنی باید با این کار قصد تأنیث داشته باشد. اما اگر قصد تأنیث ندارد و حرکات زنانه را به جهتی عقلایی انجام می‌دهد، حرام نیست؛ مثل مردی که به خاطر ایفای نقشی در فیلم یا تعزیه لباس زنانه می‌پوشد یا حرکات زنانه انجام می‌دهد. درحالی که معلوم است شأنش این نیست؛ و بالعکس. (مکاسب محرمه، ج ۱۴۷، ص ۱۰)

۱. تشبیه مرد به زن را تأنیث گویند.

۲. تشبیه زن به مرد را تذکیر گویند.

مسئله ۲

احوط آن است که مرد یا زن، از زینتی که مخصوص به جنس مخالف است استفاده نکند؛ اگرچه قصد تأیث و تذکیر هم نداشته باشند. مثل مردی که بدون قصد تأیث و فقط به منظور آرایش، زیرابرو بردارد که احوط ترک آن است. (مکاسب محرمه، ج ۱۴۷، ص ۱۱)



فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۲)

گفتار چهارم: کم فروشی (تطفیف)^۱

کم فروشی از گناهان کبیره، و حرام است. (مکاسب محرّمه، ج ۱۵۸، ص ۳)
□ مثال: کسی اجیر شده تا ساختمانی به مساحت صد متر مربع بسازد، و او ساختمان را به مساحت ۹۵ متر مربع می‌سازد. یا به او گفته شده آهن ۱۴ بیندازد، ولی آهن ۱۲ به کار گیرد. این موارد مصداق کم‌فروشی، و حرام است. (مکاسب محرّمه، ج ۱۵۷، ص ۴)

□ احکام کم‌فروشی

۱. اگر کسی را برای تطفیف و کم‌فروشی اجیر کنند، چنین اجاره‌ای باطل و حرام است. (مکاسب محرّمه، ج ۱۵۸، ص ۴)
۲. اگر کسی برای توزین^۲ یا اکتیال^۳ صحیح اجیر شود، ولی کم‌فروشی و خیانت کند، این اجاره صحیح است. اما مستحق اجرت نیست؛ مثلاً اگر به مدّت یک ماه تطفیف کرده،

۱. منظور نقص در چیزی است که یکی از دو طرف معامله به دیگری تسلیم می‌کند.

۲. وزن کردن

۳. پیمانه کردن

یک ماه را مستحق اجرت نیست؛ چون اجاره او بر اکتیال و توزین صحیح واقع شده، که به مقتضای این اجاره عمل نکرده است. اگر مال الاجاره، بر ایام، توزیع شده است، اگر یک روز خیانت کرده باشد، به همان نسبت مستحق اجرت نیست و اگر اجرت موزع بر دفعات اکتیال و توزین باشد، به سهم و اندازه آن دفعاتی که خیانت کرده، مستحق اجرت نیست. (مکاسب محرمه، ج ۱۵۸، ص ۶)

۳. اگر کسی را اجیر کند، بدون اینکه قید توزین صحیح یا فاسد را داشته باشد، این هم ملحق به صورتی است که شرط اکتیال و توزین صحیح را می‌کند؛ یعنی آنجا هم اگر خیانت کرد، مستحق اجرت نخواهد بود. (مکاسب محرمه، ج ۱۵۸، ص ۶)

۴. کم‌فروشی به چیزهایی که مکیل و موزون است، اختصاص ندارد. بلکه شامل اشیایی که با شمارش، یا پارچه‌ای که با متر، یا زمینی که با متر مربع اندازه‌گیری می‌شود نیز می‌شود. (مکاسب محرمه، ج ۱۵۷، ص ۴)

۵. تطفیف و کم‌فروشی فقط در مورد خرید و فروش نیست و شامل معاملات دیگر هم می‌شود. (مکاسب محرمه، ج ۱۵۸، ص ۳)

□ نکته

گاهی کم‌دادن حق است؛ مثل جایی که مشتری از بایع طلبکار است. در این معامله آن مقدار را، در جایی که تقاص جایز است، برمی‌دارد. (مکاسب محرمه، ج ۱۵۷، ص ۳)

□ حکم معامله‌ای که در آن کم‌فروشی شده است:

۱. معامله به غیر مجانس است:

الف) بایع کلی را می‌فروشد، نه جنس معین مشخص خارجی را. مشتری هم همان کلی را می‌پذیرد، ولی در مقام تسلیم، آنچه به عنوان مصداق کلی به مشتری می‌دهد، کمتر از

آن مقداری است که معامله بر آن واقع شده است ← این معامله صحیح است. ولی به همان مقدار که بایع از وزن آن مبیع کم گذاشته است، مدیون مشتری بوده و باید آن را بپردازد و فرقی هم نمی‌کند که کلی در معین باشد^۱ یا در غیر معین^۲. (مکاسب محرمه، ج ۱۵۸، ص ۷)

ب) معامله بر شخص موجود خارجی واقع شده است که به چند صورت متصور است:
یک- خریدار اهمیتی به کمیت آن نمی‌دهد ← این معامله صحیح است.

مثال: شیرینی‌فروشی وزن کیکی را دو کیلو نوشته است، درحالی‌که می‌داند این کیک از آنچه مشخص شده صد گرم کمتر است. با توجه به اینکه ظاهر این کیک متناسب با آن چیزی است که مشتری می‌خواهد، لذا اهمیتی نمی‌دهد که کیک ۲ کیلو باشد یا ۱/۵ کیلو. ← این معامله صحیح است؛ چون مشتری مبالغاتی به وزن ندارد. بنابراین خسارت زدن به مشتری محسوب نمی‌شود. (مکاسب محرمه، ج ۱۵۹، ص ۳)

دو- کمیت و وزن، شرطی است که معامله بر مبنای آن واقع شده است یا ضمن معامله شرط شده است. ← معامله صحیح است، اما مشتری حق خیار دارد و می‌تواند مبیع را پس دهد. (مکاسب محرمه، ج ۱۵۹، ص ۵)

مثال: مشتری از میان کیسه‌های ده کیلویی برنج، یک کیسه را برمی‌دارد به اعتقاد اینکه وزن آن ده کیلو است. انگیزه او هم برای معامله این است که این کیسه، ده کیلو است؛ لذا وزن شرط ضمنی می‌شود. یا حتی هنگام معامله شرط می‌کند که من این کیسه را می‌خواهم، مشروط بر اینکه ده کیلو باشد.

۱. کلی در معین مثل خرید یک کیسه از کیسه‌های ده کیلویی برنج داخل مغازه.

۲. کلی در غیر معین مثل اینکه از شخصی مقداری برنج خریداری شود که متعلق معامله در ذمه اوست.

سه - مقدار، قید مبیع است:^۱

□ قرائن حال اقتضا کند که اگر مبیع به این مقدار نباشد، مشتری اصلاً آن را نمی‌خواهد ← در این صورت معامله باطل است.

□ قرائن حال اقتضا می‌کند که مراد او شرط ضمنی است ← معامله صحیح است، ولی خیار ثابت می‌شود.

□ قرائن حال نشان می‌دهد که برای تقسیط است؛ یعنی می‌خواهد با ذکر مقدار و کمیّت، مشخص کند که این پول گرفته شده، چگونه بر مثنی تقسیط می‌شود و قیمت هر کیلو را می‌خواهد معین کند ← در این صورت معامله در همین مقدار از مبیع که تسلیم شده، صحیح و نسبت به آن مقداری که تطفیف کرده، باطل است؛ یعنی چنانچه این کیسه ۹/۵ کیلو بود، معامله این ۹/۵ کیلو درست و مالک ثمن آن است. اما چون نسبت به آن نیم کیلو معامله‌ای انجام نگرفته، ثمن آن، ملک بایع نیست و باطل است. (مکاسب محرّمه، ج ۱۵۹، ص ۷)

۲. معامله به مجانس است:

الف) بیع کلی فی‌الذمه است ← این معامله صحیح است؛ اگر چه در ثمن یا مثنی کم‌فروشی شده است. ولی این کم‌فروشی در مقام تسلیم و تسلّم موجب نمی‌شود که معامله باطل باشد؛ چون معامله همجنس با تفاضل آن، وقتی باطل است که در اصل

۱. فرق این صورت با صورت سابق این است که در صورت سابق متعلق معامله خود این عین است. مقدار، شرطی است خارج از متعلق معامله، عنوان ده کیلو جزو متعلق معامله نیست، بلکه متعلق معامله همین عین خارجی است، (کیسه برنج خارجی)، اما در این شق اشاره می‌کند به این برنج خارجی و مقید می‌کند او را به ده کیلو و می‌گوید: "این برنج خارجی را که ده کیلو است، از تو می‌خرم". پس مقدار، قید مبیع محسوب می‌شود.

معامله تفاضل وجود داشته باشد؛ مثلاً بگوید: "یک من گندم را فروختم به یک من و نیم از فلان گندم"، که این رباست. ولی چون در اینجا معامله بر عنوان کلی یک من گندم است (نه یک من مشخص) و در معامله، از لحاظ وزن، تفاضلی بین آنها وجود ندارد، معامله صحیح است. ولی بایع به همان مقدار که از وزن مبیع کم گذاشته است، مدیون مشتری است و باید آن را ادا کند و تصرف او در معادل آن مقدار از ثمن، حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۱۶۰، ص ۳)

ب) متعلق معامله، یعنی مبیع، یک عین شخصی خارجی است، نه یک امر کلی فی-الذمه، و این مبیع موزون است:

یک- مشتری به وزن آن اهمیتی نمی‌دهد. فرض کنید یک دو کیلویی را به دو کیلو شیرینی مربایی از همان جنس می‌خرد و اهمیتی هم به وزن آن کیک نمی‌دهد، ولی آن کیک صد گرم کم است. ← معامله باطل است؛ زیرا آنچه واقع شده است، بیع متجانس به متجانس با تفاضل است و این رباست و معامله ربوی باطل است. (مکاسب محرمه، ج ۱۶۰، ص ۴)

دو- متعلق معامله عین خارجی مشخصی است، به شرط کمیّت معین. ← اینجا هم بیع ربوی است و معامله باطل است. (مکاسب محرمه، ج ۱۶۰، ص ۴)

سه- بیع روی عین شخصی خارجی واقع می‌شود، لکن معنون به عنوان این کمیّت معین^۱:

□ اگر متعلق بیع را به کمیّت خاص مقید می‌کند^۲ ← معامله باطل است.

□ اگر این را می‌خرد به شرط اینکه وزنش مثلاً سه کیلو باشد (که رجوعش به آن

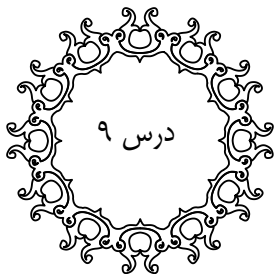
صورت دوم خواهد بود) در این صورت معامله باطل است.

۱. اینکه وزنش این قدر است از تو خریدم.

۲. یعنی تعلیق در انشاء

□ غرض تقسیط^۱ است. ← معامله صحیح است و هر کس کم گذاشته است، ثمن آن مقدار در ذمه او باقی است.

□ مثال: فروشنده سه کیلو برنج طارم را در مقابل سه کیلو برنج صدری می‌فروشد؛ به طوری که یک کیلو از این، در برابر یک کیلو از آن است. بیع نسبت به هر مقداری که این برنج با مقابل خودش از همجنس قرار دارد، صحیح واقع شده است و آن مقداری که کم گذاشته است، در آن مقدار ذمه او مشغول است و معامله در همان مقدار مساوی، صحیح و در غیر آن، معامله باطل است. (مکاسب محرمه، ج ۱۶۰، ص ۵)



فصل چهارم: معامله با عمل محرم (۳)

گفتار پنجم: تنجیم

مقدمه

نجوم (تنجیم) با انگیزه‌های مختلفی انجام می‌گیرد. بعضی قصد شناخت نجوم و مسیرهای آنها را دارند و می‌خواهند مطالع و مغاریشان را بشناسند؛ مثلاً مشتری از کجا طلوع و در کجا غروب می‌کند؟ زمان آن کی است؟ یا مقارنه دو کوکب در چه زمانی انجام می‌گیرد؟ ولی با قطع نظر از اینکه در زندگی‌شان آثاری دارد یا ندارد! اما گاهی برای این است که آثار آن را بر زندگی بشر کشف کنند.

اقوام و ملل گذشته، مانند ایرانیان، هندیان و عرب‌های قدیم، معتقد بودند که حوادث عالم سُفلی، از مرگ و حیات، مرض و سلامت، جنگ و صلح، عزت و ذلت و همچنین سود و زیان در تجارت و دیگر حوادثی که در زندگی انسان پیش می‌آید، همه اینها ناشی از تأثیراتی است که این اجرام فلکی بر زندگی انسان می‌گذارد. آنان معتقد بودند که زمین و آنچه در آن است، اسیر دست این اجرام فلکی است؛ مثلاً می‌گفتند: اگر مولودی در ساعت طلوع زحل متولد شود، دارای طالع زحل است و کسی که طالع زحل دارد، خصوصیات چنین

و چنان دارد. یا سفری که در مقارنهٔ مثلاً زهره و مشتری صورت می‌گیرد، فلان حکم را خواهد داشت. به همین دلیل وقتی پادشاهی می‌خواست به تخت قدرت بنشیند، به منجمان دستور می‌داد که ساعت سعد را بیابند.

آنچه در این درس از آن بحث می‌شود، علم نجوم با توجه به آثارش در زندگی انسان- هاست. (مکاسب محرمه، ج ۱۶۱، ص ۳)

□ تعلیم و تعلم و اخبار از طریق تنجیم

حکم بر مبنای اوضاع و احوال فلکی دربارهٔ زندگی انسان‌ها، یا خبر دادن از گذشته و آینده‌شان به دو صورت است:

۱. اخباری که بر اساس این تنجیم بیان می‌شود یا قضاوتی که برای خود منجم بر اثر این تنجیم حاصل می‌شود، قضاوت و اخبار جازم و قطعی است؛ به این معنا که معتقد می‌شود این حادثه قطعاً اتفاق خواهد افتاد و دعا، استغفار، صدقه و استعانت از خدای متعال، هیچ‌کدام در جلوگیری از آن حادثه تأثیری ندارند ← در این صورت تعلیم و تعلم تنجیم و اخبار به آن حرام است. همچنین قبول و تصدیق منجم نیز حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۱۶۷، ص ۲)

۲. اخبار و قضاوت به صورت قطع و یقین نیست، بلکه می‌گوید: «من این را فهمیدم. اگر مشیت الهی بر محو آن نباشد، محقق می‌شود. اما ممکن است خدای متعال همچنان- که فرموده: (يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ)¹، این را محو کند و ممکن است با استعانت از خدای متعال، با صدقه، صلّه رحم، دعا، تضرّع و استغاثه، این بلا دفع شود ← تعلیم و تعلم و اخبار بدین نحو حرام نیست. (مکاسب محرمه، ج ۱۶۷، ص ۲)

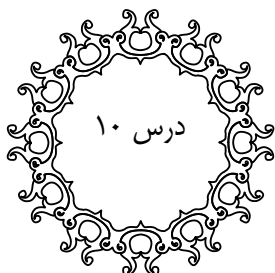
□ مسئله

۱. سوره مبارکه رعد آیه ۳۹

تعلیم و تعلم رمل و جفر، و اخبار از این طرق، مانند تنجیم است. (مکاسب محرمه، ج ۱۶۷، ص ۴)

□ کسب درآمد از طریق تنجیم و طرق دیگر مثل رمل و جفر

چنانچه کسی از طرق مذکور چیزی را کشف کند و آن را وسیله درآمد خود قرار دهد، در صورتی که با نوع حلالش معامله کند و عنوان اغواگری، دروغ‌گویی، اخاذی و دیگر عناوین حرام بر عملش صدق نکند، معامله‌اش اشکال ندارد. اما نوع تنجیم حرام، هم حرمت تکلیفی دارد و هم حرمت وضعی؛ هم اصل اخبار حرام است و هم معامله از این طریق، حرام و باطل است. (مکاسب محرمه، ج ۱۶۷، ص ۷)



فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۴)

گفتار ششم: کهانت

تعریف: کهانت یعنی خبر دادن از آینده، گذشته یا چیزهایی که از چشم افراد پوشیده است؛ مانند اخبار از شیء دزدیده شده یا گمشده. منبع خبر کاهن، شیطان است؛ یعنی اخبار را از شیطان می‌گیرد و به مردم خبر می‌دهد. (مکاسب محرّمه، ج ۴۳۳، ص ۶)

توضیح: گاهی اخبار به وسیله محاسبه است؛ مثلاً به کمک علم رمل، جفر یا تنجیم، خبر از غیب می‌دهد. این نوع اخبار کهانت نیست. یک نوع دیگر اخبار، مبنی بر محاسبه نیست. مثل معبر خواب که از آینده، گذشته یا حال افراد، خبر می‌دهد و گاهی هم درست می‌گوید، اما این نوع اخبار، کهانت نیست. (مکاسب محرّمه، ج ۴۳۰، ص ۵)

منشأ اخبار کاهن محاسبات نیست. بلکه چیزی است که از طرف شیطان به قلب او الهام می‌شود؛ چراکه شیطان جنّ است و می‌تواند به آسانی در هر جا حاضر شود، حوادث را از نزدیک ببیند و به کاهن خبر دهد. گاهی هم خصوصیات نفسانی کاهن، مثل هوش و زیرکی او تأثیرگذار است. (مکاسب محرّمه، ج ۴۳۱، ص ۸۷)

گفتنی است، شیطان ضمائر و چیزهای پنهان را نمی‌داند. اما آنچه را از عمل انسان ظاهر می‌شود، می‌بیند؛ به همین دلیل وقتی از کاهن درباره شیء مسروقه می‌پرسند، مکان

اختفای مال را خبر می‌دهد. پس مُخْبِر به کاهن، شیطان است و کاهن کسی است که شیطان با او مرتبط است. (مکاسب محرمه، ج ۴۳۲، ص ۵)

□ حرمت کهنانت و تعلیم و تعلم آن

کهنانت مطلقاً حرام است؛ خواه از گذشته، حال و آینده خبر دهد یا هر امر غیبی دیگر؛ خواه به طور احتمالی خبر دهد یا قطع و یقین؛ خواه اخبار او همراه با ادعا باشد یا بدون ادعا. همچنین تعلیم و تعلم آن نیز حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۴۳۷، ص ۶)

□ مراجعه به کاهن

مراجعه به کاهن برای فهمیدن مطلبی، حرام است؛ اگرچه در دلش تصدیق هم نکند و معتقد باشد به اینکه محو و اثبات در دست خداست^۱. اما اگر فقط برای تماشا رفته باشد، اشکال ندارد. (مکاسب محرمه، ج ۴۳۸، ص ۱۱)

□ نکته

۱. همان‌طور که بیان شد، مراد از کاهن آن نیست که مطلق جن به او خبر دهد. بلکه کسی است که با شیطان سر و کار دارد. پس کسی که با جن غیر شیطان سر و کار دارد، داخل در عنوان کاهن نیست. همچنین کسی که از طرق علمی خبری به دست می‌آورد، کاهن محسوب نمی‌شود؛ مثل اخبار از طریق علوم جفر، رمل و تنجیم^۲. (مکاسب محرمه، ج ۴۳۲، ص ۶)

۱. اشاره به آیه شریفه ۳۹ از سوره رعد.

۲. جفر علم اتمّه (ج) و رمل نیز از علوم انبیاء و منسوب به حضرت دانیال نبی (ع) است. اما برخی بزرگان و مؤمنان نیز دارای این علم بودند. اگرچه ممکن است برخی افراد شیاد مدعی این علوم باشند. ولی اصل علم، علم شریفی است. (مکاسب محرمه، ج ۴۳۲، ص ۶)

۲. خبردادن غیبی از غیر طریق کهنانت، در صورتی که موجب حرامی مثل اغراء به جهل یا کذب شود، حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۴۳۵، ص ۶)
۳. صرف تلقی اخبار از شیطان، بدون اخبار به دیگران حرام نیست. (مکاسب محرمه، ج ۴۳۷، ص ۷)



فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۵)

گفتار هفتم: سحر

تعریف: سحر عملی است که بر چشم، ذهن و خیال مخاطب یا مسحور اثر می‌گذارد، ولی در واقعیت خارج هیچ تأثیری ندارد. بنابراین اگر کارهایی انجام گیرد که واقعیت دارد، سحر نیست. یکی از ویژگی‌هایی که سحر را از کارهای مشابه به سحر جدا می‌کند، این است که منشأ سحر شیطانی است. (مکاسب محرّمه، ج ۲۲۱، ص ۲)

اگر کسی فیلم جذّابی را به دیگری نشان دهد و او را به توهم اندازد، به‌گونه‌ای که خیال کند در همان حالت قرار دارد، این حرام نیست؛ چنان‌که مردم با دیدن اولین سری از فیلم‌های سینمایی به توهم می‌افتادند و از جلوی تصویر خودروی در حال حرکت به دوربین، فرار می‌کردند. امروزه نیز اگر با انواع پیشرفته سینماها با حیل‌های تصویرگری، انسان را به‌گونه‌ای با خود همراه کنند که گمان کند خودش در کانون حادثه قرار گرفته یا مثلاً در حال پرواز است، این کار سحر نیست؛ چراکه منشأ آن بشری است، نه شیطانی. (مکاسب محرّمه، ج ۲۲۳، ص ۱۰)

□ حرمت مطلق سحر

سحر مطلقاً حرام است؛ چه ملازم با ادعای غیرحق، اضلال یا ضرر زدن به دیگری باشد و چه نباشد. (مکاسب محرّمه، ج ۲۲۶، ص ۳)

□ تعلیم و تعلم سحر

اگر تعلم سحر به قصد انجام دادن آن باشد، حرام است. تعلیم هم، چنانچه به این قصد باشد که این شخص پس از آموزش سحر کند، حرام است. در غیر این صورت تعلیم و تعلم سحر حرام نیست. (مکاسب محرمه، ج ۲۳۰، ص ۱۱)

مثلاً اگر سحر را از آن جهت که دانایی و معرفت است و می‌خواهد بر معلوماتش بیفزاید، یاد بگیرد، نه به قصد عمل به سحر، این تعلم اشکال ندارد. یا در صورتی که دشمنان ساحر دارد و احتمال می‌دهد که او یا دیگری را سحر کنند، آن را یاد بگیرد یا اگر کسی پیدا شود که افکار مردم را به وسیله سحر متوجه خود کند، انسان سحر را بیاموزد برای اینکه ادعای او را باطل کند، این هم اشکال ندارد. (مکاسب محرمه، ج ۲۲۸، ص ۳)

□ سایر امور غریبه شبیه سحر

آیا اعمال غریبه‌ای که شبیه به سحر است، مثل طلسم، تسخیر، احضار ارواح یا آنچه به آن نیرنجیات یا نیرنجات گفته می‌شود که آن هم از انواع همین تصرفات است، حرام است یا نه؟ (مکاسب محرمه، ج ۲۲۷، ص ۲)

این امور غریبه سحر نیست. لذا از این جهت حرام نیست، مگر اینکه عنوان دیگری بر آن منطبق شود که به خاطر آن، حرام شود؛ مثل اضرار، که این حرمت به خاطر اضرار به غیر است و هر عملی که موجب اضرار به غیر شود، حرام است و به طلسم هم اختصاص ندارد. یا موجب اضلال دیگران و انحراف در عقیده و ایمان مردم شود. یا از آن به عنوان وسیله‌ای برای مقابله با دعوت انبیا و توحید استفاده شود؛ چنان که در حال حاضر عده‌ای وجود دارند که برای مقابله با دعوت حق، از چنین ابزارهایی استفاده می‌کنند. (مکاسب محرمه، ج ۲۲۸، ص ۳)

□ شعبده

مراد از شعبده همان چیزی است که ما به آن تردستی می‌گوییم. تردستی یک حرکت طبیعی است، نه غیرطبیعی. ولی با مهارت و سرعت انجام می‌شود. شعبده‌باز با تجربه و تمرینی که کرده، چنان این حرکت طبیعی و معمولی را با مهارت و سرعت انجام می‌دهد که انسان به اشتباه می‌افتد؛ مثل کسی که در حال معانقه، کیف پول دیگری را برمی‌دارد. این را شعبده یا همان چشم‌بندی می‌گویند. بنابراین کاری که او می‌کند، خارق‌العاده نیست و ماهیت آن با سحر متفاوت است.

در سحر حواس ظاهری انسان خطا می‌کند و دچار توهم می‌شود؛ به گونه‌ای که مثلاً در بیابان، دریا می‌بیند یا در جایی که کوه نیست، کوه می‌بیند یا مثلاً شیئی را به صورت حیوان می‌بیند. یا حرکت ریسمان را حرکت مار می‌بیند. اینها همان چیزهایی است که به آن سحر گفته می‌شود. پس با شعبده متفاوت است.

البته ممکن است برخی تردستی‌ها واقعاً سحر باشد؛ مثل اینکه می‌بینید کسی از دیواری عبور می‌کند. این تردستی نیست؛ چرا که هرگز نمی‌شود از دیوار عبور کرد.

شعبده - آن عملی که ناشی از سرعت، خفت، مخاریق و تمرین است - حرام نیست.

(مکاسب محرمه، ج ۲۳۱، ص ۲)



فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۶)

گفتار هشتم: کسب درآمد با چیزی که مضرّ است

ایجاد، نشر، حفظ و ترویج هر چیزی که موجب ضلالت و گمراهی انسان شود، حرام است؛ خواه بالفعل موجب ضلالت باشد و خواه در آینده موجب ضلالت شود. بنابراین معامله آن نیز حرام و باطل است. (مکاسب محرّمه، ج ۱۷۴، ص ۸)

□ **مثال:** اگر کسی را برای حفظ کتاب یا فیلم ضلال یا ترویج آن اجیر کنند، مثلاً به روزنامه آگهی دهند و روزنامه آن را ترویج کند، یا به صدا و سیما آگهی دهند که آن را ترویج کند، این اجاره، هم برای آن مستأجر-یعنی آن کسی که این شخص را برای حفظ یا ترویج اجیر می‌کند- و هم برای خود آن اجیر، حرام و باطل است. (مکاسب محرّمه، ج ۱۷۹، ص ۲)

□ توضیحاتی در مورد ضلالت

۱. ضلالت به معنای گمراه شدن در مقابل اهتدا (هدایت شدن) است. بنابراین کتاب ضلال کتابی است که نتیجه آن گمراه شدن است؛ حتی ممکن است کتابی باشد که مؤلف به قصد اضلال آن را نوشته باشد، اما کسی که آن را می‌خواند، گمراه شود. همچنین فیلم ضلال، یعنی آن فیلمی که موجب گمراهی بیننده می‌شود؛ حال سازنده فیلم به هر نیتی که می‌خواهد آن را ساخته باشد؛ مثل کسی که در دفاع از روحانیت، چنان با بدسلیقگی

فیلم بسازد که همه از روحانیت برگردند. این فیلم نیز از مصادیق ضلالت است. (مکاسب محرمه، ج ۱۷۵، ص ۵)

۲. ضلالتی که حاصل می شود، باید قطعی باشد. بنابراین اگر مسئله‌ای محل اختلاف است، نمی توان به ضلالت آن حکم کرد. (مکاسب محرمه، ج ۱۷۷، ص ۶)

۳. ضلالت فقط در حوزه اعتقادی نیست، بلکه شامل فهم فقهی و شریعت و همچنین سلوک عملی و اخلاقی نیز می شود؛ مثلاً اگر فیلمی عقیده کسی را خراب نکند، اما اخلاق او را فاسد کند، ساخت، حفظ و پخش چنین فیلمی حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۱۷۷، ص ۷)

۴. حفظ و نگهداری کتاب، فیلم و امثال آن، گاهی به این صورت است که آن را از تلف یا معیوب شدن حفظ می کند؛ مثل اینکه مطلب گمراه کننده‌ای که در نوار معمولی ضبط شده، آن را به نوار خام مادر منتقل کند تا ده‌ها سال بماند.

گاهی هم نگهداری به این است که آن را اصلاح و تعمیر کند؛ مثل اینکه اوراق کتابی را که موریانه خورده، ترمیم کند یا آن را به نسخه‌ای که با دوام‌تر است، منتقل کند. همچنین فرض کنید نوار پر از پارازیت را با وسایل امروزی اصلاح کند؛ درحالی که اگر پارازیت داشت، اصلاً گمراه کننده نبود؛ همه اینها از مصادیق حفظ و نگهداری است. (مکاسب محرمه، ج ۱۷۸، ص ۴)

۵. معنای حرمت حفظ، وجوب حفظ نکردن این اشیای ضالّه است و این حفظ نکردن، ملازم با إفناء (نابود کردن) است؛ زیرا نابود نکردن مرتبه‌ای از حفظ کردن است. البته مراتب حفظ مختلف است: گاهی در گاوصندوق حفظ می کنند و گاهی هم آن را از بین نمی‌برند؛ اگرچه در حفظ آن هم کوشا نیستند؛ این هم مرحله‌ای از حفظ است. بنابراین تا جایی که میسر است باید این اشیا را از بین برد. (مکاسب محرمه، ج ۱۷۸، ص ۵)

۶. در وجوب افناء فرقی نمی‌کند آنچه موجب ضلالت است تنها همان نسخه در دست ما باشد یا نسخه‌های دیگری هم داشته باشد؛ زیرا معیار این است که بر خود این نسخه‌ای که نزد شخص است، ضلالتی مترتب شود. (مکاسب محرمه، ج ۱۷۸، ص ۶)

۷. اضلال از گناهان کبیره است و فرقی نمی‌کند که با مباشرت انجام گیرد یا به سببیت یا منع نکردن از اضلال؛ مثل اینکه از زیر دست فردی کتاب، فیلم یا نمایش‌نامه گمراه‌کننده‌ای عبور کند و او مانع نشود و در اختیار مردم قرار گیرد؛ چنین فردی هم موجب اضلال مردم شده است. (مکاسب محرمه، ج ۱۷۱، ص ۵)

□ اعتبار علم یا اطمینان یا احتمال عقلایی به وقوع ضلالت

حکم حرمت در موردی است که علم یا اطمینان به وقوع ضلالت باشد یا احتمال^۱ قابل توجه عقلایی در امور مهم باشد. (در اموری که نزد عقلاء مهم است، عقلاء منتظر یقین نمی‌مانند و بر طبق احتمال قوی عمل می‌کنند). (مکاسب محرمه، ج ۱۷۷، ص ۴)

□ استثنائی از حکم حرمت

اگر مصلحتی راجح بر مفسده حفظ و نشر کتب و سایر اموری که موجب ضلالت است، وجود داشته باشد، حرمت برداشته و حتی در مواردی حفظ، واجب می‌شود. البته باید دید که مصلحت راجحه حفظ چیست و رجحان آن نسبت به مفسده چه میزان است. (مکاسب محرمه، ج ۱۷۸، ص ۷)

۱. احتمال قوی دارای مراتب است. قوت و اهمیت محتمل با درجه قوت و شدت احتمال، نسبت معکوسی دارد؛ یعنی هرچه محتمل مهم‌تر باشد، درجه احتمال معتبر نسبت به آن ضعیف‌تر هم باشد، منجز خواهد بود. فرض کنید اگر مسئله مال مطرح باشد که افراد برایشان مهم است، اینجا احتمال شصت یا هفتاد درصد نزد عقلاء قابل اعتناء است. اما اگر مسئله جان مطرح باشد که از مسئله مال مهم‌تر است، آنجا درجه احتمال معتبر پایین می‌آید؛ یعنی احتمال پنجاه درصد هم یا پنجاه و یک درصد هم قابل اعتناء خواهد بود. (مکاسب محرمه، ج ۱۷۷، ص ۴)

□ **مثال: ۱.** اگر این کتاب ضلال را از بین ببریم، این شبهه‌ای که در ذهن بعضی ایجاد شده، باقی می‌ماند. اما اگر آن را نگه‌داشتیم و به اهل خیره دادیم که ردیه محکمی بر این کتاب بنویسد، شبهه به کلی از بین می‌رود و در آینده هم کسی به این شبهه مبتلا نمی‌شود. پس این یک مصلحت راجحه‌ای است که حفظ آن کتب ضالّه را جایز می‌کند. (مکاسب محرمه، ج ۱۷۸، ص ۸)

۲. اگر کتاب ضلالی را که عده محدودی را گمراه می‌کند، جمع‌آوری کنیم و از بین ببریم، ممکن است گروه زیادی تصور کنند که مطالب آن حق بوده که آن را جمع کردند و این کار شبهه بزرگ و مشکل بزرگ‌تری را به وجود آورد. (مکاسب محرمه، ج ۱۷۸، ص ۷)

□ نکته

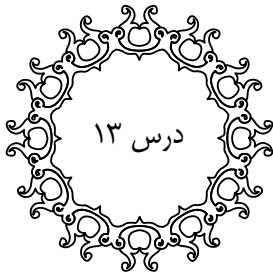
همان‌طور که باید ضلالت در چیزی احراز شده باشد، تا حفظ آن حرام و افنای آن واجب شود، مصلحت مقابل آن هم باید جزمی و قطعی باشد؛ یعنی نمی‌شود تنها به پندار و تصور اکتفا کرد. (مکاسب محرمه، ج ۱۷۸، ص ۱۰)

□ وظیفه حکومت اسلامی

در جامعه اسلامی، افزون بر مردم، حکومت نیز وظیفه دارد جلوی حفظ، نشر و ترویج چیزهایی را که باعث ضلالت مردم می‌شود، بگیرد و با توجه به اینکه همواره افرادی از این حکم سرپیچی کرده و چیزهایی را در جامعه منتشر می‌کنند که باعث اضلال مردم می‌شود، حکومت وظیفه دارد که جبران این تخلف را هم بکند، و به وسیله چیزهایی که مایه هدایت است، آن مشکلات و شائبه‌ها را حل کند.

توجه نمایم که این، حکم شرعی و فقهی است، نه سلیقه‌ای. حکومت موظف است که نگذارد این گناه در جامعه واقع شود. البته در بعضی از گناهان ممکن است حکومت برای آنها تکلیفی نداشته باشد و ورودش در وادی آن گناهان مفاسد بیشتری را به وجود بیاورد،

لکن اضلال از این قبیل نیست. حکومت تکلیف بزرگی در این زمینه دارد. مسئله ممیزی کتاب، ممیزی فیلم و دیگر وسایل ارتباطی مطرح روز، مثل فیلترینگ سایت‌های رایانه‌ای یا وبلاگ‌نویسی و... مربوط به این مسئله است. (مکاسب محرمه، ج ۱۶۸، ص ۴ و ج ۱۷۸، ص ۱۱)



فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۷)

گفتار نهم: رشوه

از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است:

إِيَّاكُمْ وَالرِّشْوَةَ فَإِنَّهَا مَحْضُ الْكُفْرِ وَ
لَا يَشْمُ صَاحِبُ الرِّشْوَةِ رِيحَ الْجَنَّةِ . ۱
از رشوه پرهیزید که کفر خالص است و صاحب رشوه بوی بهشت
را استشمام نمی کند.

مبحث اول - حرمت رشوه

حرمت رشوه، فی الجمله از واضحات دین اسلام است که شیعه و سنی به آن معتقد

است. (مکاسب محرمه، ج ۱۸۰، ص ۲)

با توجه به تفاوت حکم رشوه در باب قضا و غیر باب قضا، مناسب است هر کدام

جداگانه مطرح شود.

۱. رشوه در باب قضا (حکم)

رشوه به قاضی به یکی از صورت‌های زیر است:

الف) رشوه برای صدور حکم به نفع راشی^۱، چه حکم به حق باشد و چه باطل؛ مثلاً راشی می‌گوید: «من نمی‌دانم این خانه ملک کیست، ولی می‌خواهم شما طوری حکم کنی که این خانه مال من بشود.»

ب) رشوه برای صدور حکم حق؛ راشی به قاضی پول می‌دهد تا هر چه حق است، حکم کند؛ اگرچه به ضرر او باشد.

ج) رشوه برای صدور حکم باطل؛ راشی به قاضی می‌گوید: «این پول را بگیر و حکم باطل را صادر کن»؛ حکمی که هم قاضی و هم راشی می‌دانند باطل است. رشوه در هر سه صورت، هم بر راشی و هم بر مرتشی^۲ حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۱۸۴، ص ۳)

□ استثنایی از حرمت رشوه

چنانچه راشی مضطر باشد، رشوه برای او به عنوان ثانوی حرام نیست. فرضاً اگر می‌داند که تنها با دادن رشوه، به حق مسلم خود می‌رسد، در اینجا دادن رشوه جایز است. (گرچه برای گیرنده جایز نیست). (مکاسب محرمه، ج ۱۸۴، ص ۵)

□ رشوه برای شئون متعلق حکم (نه خود حکم)

۱. رشوه‌دهنده

۲. رشوه‌گیرنده

اگر برای برخی از شئون قضا، نه اصل قضا و انشاء حکم، رشوه داده شود، مثلاً راشی بخواهد حکمش که به حق صادر شده، ابلاغ نشود، یا بعد از آنکه ابلاغ شد، اجراء نشود، یا مثلاً با رشوه‌دهی از قاضی بخواهد که با استفاده از یک مستمسک قانونی، اجرای حکم را به تعویق بیندازد، مثل تجدید نظرهایی که گاهی بی‌ضابطه انجام می‌گیرد و پرونده را به مراحل متعدد و چرخه‌های تمام نشدنی می‌اندازد، در این موارد نیز رشوه حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۱۸۴، ص ۶ و ج ۱۸۵، ص ۴)

همچنین رشوه برای فعالیت‌های قبل از صدور حکم نیز حرام است؛ فرض کنید متهمی به قاضی رشوه دهد تا دلایل اطمینان‌آور را جمع‌آوری نکند؛ این رشوه بر حکم نیست، اما رشوه بر مقدماتی است که می‌تواند منتهی به صدور حکم شود. همچنین از آنجا که دادستان و بازپرس به قاضی کمک می‌کنند تا حقیقت را به درستی تشخیص دهد، فرض کنید اگر راشی به دادستان رشوه دهد تا دلایل جرم را درست تبیین نکند، این هم مشمول حکم رشوه به قاضی است. (مکاسب محرمه، ج ۱۸۵، ص ۵)

□ خروج از عدالت

قاضی در صورت گرفتن رشوه، از عدالت خارج می‌شود. (مکاسب محرمه، ج ۱۹۷، ص ۷)

۲. رشوه در غیر باب قضا

رشوه در غیر باب قضا، مانند باب قضا نیست که مطلقاً حرام باشد. بلکه مواردی از آن جایز است؛ مثلاً اگر راشی به فروشنده‌ای رشوه دهد تا جنسی را به او بفروشد و او را به عنوان مشتری انتخاب کند، نه دیگری را، چنین رشوه‌ای حرام نیست. (مکاسب محرمه، ج ۱۸۴، ص ۲)

□ موارد حرمت رشوه در غیر باب قضا

موارد قدر متیقن حرمت رشوه در غیر باب قضا که محققاً حرام است، عبارت‌اند از:

الف) اگر رشوه برای انجام دادن کار حرام باشد، خواه این کار حرام، ظلم یا خیانت در امانت یا تفویض حق و یا محرمات دیگری باشد، که در این صورت علاوه بر حرمت خود آن عمل که رشوه برای آن داده می‌شود، دادن و گرفتن این رشوه هم محرم دیگری است.

مثال: ۱. رشوه‌ای که وکیلی برای خیانت به موکل خودش می‌گیرد؛ مثلاً کسی را وکیل کرده‌اند که جنسی را بخرد. وکیل باید جنس را به قیمت عادلانه‌اش بخرد، درحالی‌که به او رشوه می‌دهند تا جنس را گران‌تر از قیمت واقعی‌اش بخرد یا مأمور خرید اداره‌ای است و کسی به این مأمور پول می‌دهد تا در فاکتور، گران‌تر از آن مقداری که هست، بنویسد. یا در مناقصه‌ای به عامل فروش رشوه می‌دهد تا جنس را به او بفروشد. درحالی‌که خریداری که به قیمت بیشتر بخرد هم وجود دارد. یا به مأمور مالیات رشوه می‌دهد تا از مقدار مالیات کم کند و مثلاً به جای ۱۰۰ میلیون، ۵۰ میلیون بنویسد: تمام این موارد رشوه در امر حرام و خیانت در امانت است. (مکاسب محرمه، ج ۱۸۸، ص ۳)

۲. رشوه دادن، برای گرفتن حق مسلم دیگری؛ مثلاً کسی که در امتحان کنکور رتبه پایینی آورده، رشوه دهد تا نامش را در بین رتبه‌های برتر بگنجانند که لازمه‌اش این است که یک نفر یک پله از رتبه خود تنزل کند یا از ورود به دانشگاه محروم شود. تفویض حق او بشود. یا در مسابقه ورزشی به داور رشوه دهند تا برنده را بازنده و بازنده را برنده اعلام کند که این ظلم است. (مکاسب محرمه، ج ۱۸۸، ص ۳)

ب) رشوه برای انجام دادن کاری؛ چه حلال باشد و چه حرام، که به دو صورت است: یک- یک عمل حلالی است که هم از راه حرام به دست می‌آید و هم از راه حلال؛ مثلاً ورود در مناقصه یا مزایده‌ای که راشی می‌خواهد این کار به هر صورت ممکن

انجام گیرد و می‌گوید: «می‌خواهم این جنس را برای من بخری یا بفروشی؛ چه از طریق قانونی و چه غیر قانونی.» (مکاسب محرمه، ج ۱۸۸، ص ۷ و ج ۱۸۹، ص ۳)

دو- خودِ عمل، احتمال دارد حلال یا حرام باشد. لکن راشی می‌خواهد آن عمل محقق شود؛ مثلاً می‌گوید: «این خانه یا این جنس را برای من به‌دست بیاور». درحالی‌که احتمال دارد واقعاً ملک خودش باشد و احتمال هم دارد که ملک دیگری باشد؛ یعنی امری است محتمل بین حرام و حلال که برای آن رشوه می‌دهد. (مکاسب محرمه، ج ۱۸۹، ص ۲)

ج) رشوه بر امری که مرتشی موظف به انجام دادن آن است.

د) بذل رشوه و اخذ آن به فساد منتهی شود. چه موظف به انجام دادن آن باشد و چه نباشد؛ مثلاً انسان به مأمور حکومتی که وظیفه‌اش ارائه خدمات است، رشوه دهد تا همان خدمات را به او بدهد؛ مثلاً مأموری که موظف است کاری را انجام دهد، برای انجام دادن آن کار، رشوه بگیرد و اگر رشوه نگیرد، آن را انجام نمی‌دهد. (مکاسب محرمه، ج ۱۸۹، ص ۵)

پولی که کمپانی‌ها و شرکت‌ها به خریدار اجناسشان برای تشویق می‌پردازند

وقتی کسی از کمپانی‌ها و شرکت‌های بزرگ خرید عمده می‌کند، مبلغی را به حساب

۱. دو فساد در اینجا وجود دارد: یکی فساد آن مأمور، و دوم فساد نظام اجتماعی. اینکه مأموری احساس کند می‌تواند برای انجام دادن وظیفه‌اش، رشوه بگیرد، خود موجب فساد این مأمور است و از اعظم فسادهاست و از فساد مردم عادی نیز بالاتر است. فساد دیگر، فساد در کارهاست؛ زیرا هرگاه در تشکیلات حکومتی رشوه رایج شد، دیگر خدمات به راحتی به مردم نمی‌رسد؛ چون همه برای انجام کار، منتظر رشوه‌اند. بنابراین به کسانی که می‌توانند رشوه بدهند خدمت‌رسانی می‌شود و آنان که نمی‌توانند رشوه بدهند، از خدمات محروم می‌شوند؛ هرچند آن کار فی نفسه عمل حرامی نباشد و از خدمات معمولی باشد. (مکاسب محرمه، ج ۱۸۹، ص ۵)

وی واریز می‌کنند و فرقی هم نمی‌کند چه کسی و برای کجا خرید می‌کند؟ در واقع می‌خواهند این شخص را برای خرید همیشگی از آنها تشویق کنند: آیا این عمل رشوه و حرام است؟

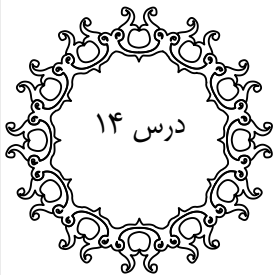
در چنین موردی یکی از دو نوع تعامل وجود دارد:

الف) فردی از طرف اداره وکیل خرید است؛ مثلاً وزارت آموزش و پرورش، شخص خبره‌ای را که خارج از محیط اداره است وکیل می‌کند تا هزار تن کاغذ برای اداره تهیه کند و دستمزدی هم به او می‌دهد. ← در این صورت اگر مشتری از شرکتی که خرید کرده، تشویقی بگیرد، این مال اشکال ندارد. (مکاسب محرمه، ج ۱۹۰، ص ۳)

ب) گاه مأمور اداره عامل خرید است و اداره برای کارهای گوناگون، موظفینی دارد. از جمله این موظفین، کسی است که مأمور خرید نیازمندی‌های اداره است ← در این صورت نیز اگر مأمور اداره پولی بگیرد، اشکالی ندارد. اما آن وجه تشویقی برای اداره است نه آن مأمور؛ زیرا او هم جزو این اداره و نماینده این اداره است. (مکاسب محرمه، ج ۱۹۰، ص ۴)

□ نکته

اگر فروشنده بگوید که من کاری ندارم شما از طرف جایی مأمور خریدی، یا برای خودت خرید می‌کنی، در هر حال من این پول را به حساب شما می‌ریزیم، در این صورت هم تصرف در آن پول حرام است؛ چون مشتری واقعی آن اداره است، نه این مأمور. بنابراین نه گرفتنش برای آن اداره، به عنوان رشوه، حرام است و نه تصرف آن اداره در این پول حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۱۹۰، ص ۵)



فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۸)

گفتار نهم: رشوه

مبحث دوم - هدیه

□ فرق بین رشوه و هدیه

رشوه آن مال یا شبه مالی است که در مقابل انجام یا ترک کاری داده می‌شود؛ مثلاً گاه برای صدور حکمی یا کسب مقامی رشوه می‌دهند و گاه برای سکوت کردن و برملا نکردن حقی. بنابراین در معنای رشوه، معاوضه با انجام کار یا ترک کاری مندرج است. اما در هدیه اصل بر این است که این مال یا شبه مال، به طور مجانی به طرف مقابل اعطا شود؛ هرچند هر عمل عاقل همراه با غرضی عقلایی است و در هدیه دادن هم چنین است؛ مثلاً به همسر، فرزند یا خویشاوندانش به خاطر محبتی که به آنها دارد، هدیه می‌دهد یا اینکه می‌خواهد خیرش را به دیگری برساند.

گاهی هدیه دادن از روی محبت نیست، بلکه به خاطر امری معنوی، هدیه می‌دهد؛ مثلاً به مؤمنی به خاطر ایمان او، یا به عالمی به خاطر علم او هدیه می‌دهد. بنابراین غرض و هدف از دادن این هدیه، تجلیل از علم یا تقوای آن فرد است.

گاهی هم غرض این است که محبت کسی را به خود جلب کند تا اگر زمانی به او

محتاج شد، نیازش برطرف شود. اینجا هم مال را مجانی می‌دهد، اما غرض او از این بذل مال این است که کاری در حقش انجام شود. اما چون این پول در مقابل آن کار نیست و مجاناً داده می‌شود، در اینجا هم رشوه نیست. (مکاسب محرمه، ج ۱۹۱، ص ۲)

□ هدیه صوری

گاهی صورت امر هدیه، ولی باطن آن رشوه است؛ مثل کسی که شب قبل از صدور حکم پرونده‌اش، هدیه‌ای را به قاضی اعطا کند و بگوید این را برای مخارج خانواده و گشودن گره زندگی‌تان به شما هدیه کردم؛ چراکه هر دو می‌دانند این پول در برابر حکم فرداست یا مثلاً جنسی قیمتی مثل الماس یا طلائی را برای خانم قاضی هدیه می‌برد. این کار اگرچه ظاهرش هدیه است، باطن آن رشوه است؛ چراکه در حقیقت برای قاضی است. اینها مسلماً رشوه و حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۱۹۱، ص ۴)

□ حکم هدیه به قاضی

اگر اعطا واقعاً به قصد هدیه باشد؛ یعنی در آن مقابله ملاحظه نشده باشد، حکم آن تابع قصد مهدی^۱ و مهدی‌الیه^۲ است، و چون مهدی‌الیه همیشه قصد مهدی را نمی‌داند، بنابراین حکم او همیشه با مهدی یکی نیست. از این رو بحث هر یک جداگانه مطرح می‌شود.

۱. حکم هدیه با توجه به قصد مهدی:

الف) قصد مهدی حکم و قضاوت قاضی نیست؛ مثلاً چون مرد مؤمنی است یا از خویشاوندان اوست، به وی هدیه می‌دهد ← دادن و گرفتن این هدیه اشکالی ندارد. (مکاسب محرمه، ج ۱۹۱، ص ۴)

۱. هدیه دهنده

۲. گیرنده هدیه

ب) غرض مهدی یک غرض فاسدی است؛ مثلاً می‌خواهد محبت قاضی را به خود جلب کند تا حکم به نفع او صادر شود ← دادن و گرفتن این هدیه حرام است، هرچند منجر به نتیجه هم نشود. (مکاسب محرمه، ج ۱۹۱، ص ۵)

۲. حکم هدیه با توجه به قصد مهدی‌الیه:

الف) مهدی‌الیه عالم به قصد مهدی است:

یک- قاضی هدیه را قبول می‌کند با این قصد که طبق نظر و میل مهدی رفتار کند
← این هدیه قطعاً حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۱۹۳، ص ۳)

دو- قاضی قصدش این است که پول را از او بگیرد و کار خلافی انجام ندهد ← با توجه به حرمت دادن هدیه، گرفتن آن نیز بر قاضی، به دلیل اعانت بر اثم حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۱۹۴، ص ۳ و ۴)

ب) مهدی‌الیه جاهل یا غافل از قصد مهدی است ← گرفتن هدیه برای قاضی اشکال ندارد، اما بذل آن برای دهنده هدیه حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۱۹۴، ص ۵)

□ مالکیت مهدی‌الیه یا مرتشی نسبت به هدیه یا رشوه

با توجه به اینکه رشوه معامله فاسد است، بنابراین در ملک مرتشی نیز داخل نمی‌شود. در هدیه، در مواردی که از لحاظ حکم مثل رشوه است، مال به مهدی‌الیه منتقل نمی‌شود؛ یعنی تا عین این مال باقی است، همچنان در ملک مهدی و راشی است و می‌بایست به او برگردد. (مکاسب محرمه، ج ۱۹۴، ص ۶)

□ ضمان مرتشی در صورت تلف شدن مال

در صورت تلف شدن مال، ذمه مرتشی به عوض-که مثل یا قیمت است- مشغول می‌شود. فرقی هم ندارد که تلف، با تفریط باشد یا بدون تفریط؛ چون ید، ید امانی نیست.

(مکاسب مجرمه، ج ۱۹۵، ص ۳)

□ وظیفه دستگاه‌های مسئول

در صورتی که تقاضای رشوه از طرف قاضی باشد، شخص وظیفه دارد به عنوان نهی از منکر، به مسئولان گزارش دهد و آنها هم وظیفه دارند درباره صحت و سقم این گزارش رسیدگی کنند. بررسی مسئولان نیز باید به گونه‌ای باشد که موجب اطمینان شود؛ حتی اگر پول‌هایی را علامت‌گذاری کرده و به آن شخص بدهند تا به قاضی بدهد، صرف اینکه این پول از دست این شخص که مدعی رشوه‌گیری قاضی است، به دست قاضی برسد، دلیل نمی‌شود که این قاضی را به عمل ارتشاء متهم کرد. بلکه باید معلوم شود که واقعاً به قصد رشوه گرفته است یا به عنوان دیگر؛ چراکه ممکن است این فرد با قاضی دشمنی داشته و در عین حال طلبی هم داشته و با این کار در حقیقت طلب خود را داده باشد و قاضی هم به قصد طلب خودش، آن را بگیرد. یا قاضی از او قرض خواسته و او پول علامت‌گذاری شده را به قاضی قرض بدهد. پس در چنین موردی باید گزارش، قابل وثوق و اعتماد باشد.

(مکاسب مجرمه، ج ۱۹۷، ص ۳ و ۴)



فصل چهارم: معامله با عمل محرم (۹)

گفتار نهم: رشوه

مبحث سوم: اجرت قاضی

اجرت قضای قاضی باید از بیت‌المال تأمین شود. از این رو نمی‌تواند از طرفین دعوا اجرتی بگیرد؛ چه اجرت بر اصل قضا باشد و چه بر مقدمات و مؤخرات قضا. (مکاسب محرمه، ج ۱۹۸، ص ۷ و ج ۲۰۲، ص ۳)

□ فرق بین رشوه و اجرت

اجرت حقی است که مستأجر باید به عامل و اجیر، در قبال کاری که برایش انجام می‌دهد، بپردازد؛ مثلاً در مورد قضاوت، قاضی به طرفین دعوا بگوید: من برای قضاوت پول می‌گیرم. و هر دو قبول می‌کنند که هزینه قضاوت را بین خودشان تقسیم کنند، یا یکی از آنها که داعی قوی‌تری دارد، پول را می‌دهد، یا فرد ثالثی برای رفع اختلاف بین اینها، آن پول را به قاضی می‌دهد؛ این اجرت است. یعنی قرار دادن پول در مقابل قضاوت به حق.

اما اگر قاضی اجرتش را از دستگاه قضایی یا بیت‌المال می‌گیرد و راشی نگران باشد که قاضی حکم به ناحق بدهد، به همین دلیل پولی به او بدهد و از او بخواهد که به حق حکم کند، در اینجا این پول در مقابل آن عملی نیست که او انجام می‌دهد، بلکه چیزی اضافه

بر آن است. در واقع او می‌خواهد کیفیت آن حکم را با این پول تأمین کند، نه اصل حکم را؛ یا می‌خواهد جلوی به دام رشوه افتادن قاضی یا غرض‌ورزی در امر قضا را بگیرد. پس رشوه با اجرت فرق می‌کند؛ هرچند در هر دو به قاضی پول داده می‌شود و هر دو هم طالب حکم به حق‌اند؛ چراکه پولی که قاضی در اجرت می‌گیرد، امری معمول و متعارف است. ولی در مورد رشوه، از آنجا که قاضی از بیت‌المال ارتزاق می‌کند، مأموریت دارد که این قضاوت را انجام دهد و قضا وظیفه اوست. در حالی که راشی رشوه می‌دهد تا مطمئن شود که حکم به حق صادر شود. (مکاسب محرمه، ج ۱۹۸، ص ۳)

مبحث چهارم: معامله محاباتی^۱

همیشه رشوه‌ای که به قاضی داده می‌شود، از قبیل پول و جنس نیست؛ گاهی با قاضی معامله‌ای می‌شود که متضمن سود فراوان برای جلب نظر اوست؛ مثلاً جنسی را ارزان‌تر از قیمت بازار به قاضی می‌فروشد. البته باید این تفاوت قیمت جنس با بازار به‌طور واضح مشخص باشد. یا جنس قاضی را به چند برابر قیمت واقعی آن می‌خرد. در معامله محاباتی فرقی نمی‌کند که قاضی فروشنده باشد یا خریدار، یا معامله بیع باشد یا اجاره یا ...؛ مثلاً قاضی را برای مشاوره حقوقی و امثال آن به چند برابر اجرت عملش اجیر کنند. (مکاسب محرمه، ج ۲۰۴، ص ۲)

معامله محاباتی چند صورت دارد:

۱. قصد او از این معامله همان محابات "یعنی رانت دادن" است.

مثال: فرض کنید قاضی به انگشتی خیلی علاقه‌مند باشد و فروشنده نیز چنانچه قصد

۱. معامله محاباتی، یعنی معامله‌ای که در ضمن آن، یکی از متعاملین نسبت به دیگری یک محابات و ملاحظه‌ای انجام بدهد؛ مثلاً

قیمت را کم بگیرد، یا جنس را بیشتر و بهتر از آنچه در مقابل قیمت است بدهد. (مکاسب محرمه، ج ۲۰۴، ص ۲)

تغییر حکم قاضی را نداشت، برای فروش آن انگشتر با وی وارد معامله نمی‌شد. ولی برای اینکه حکم قاضی را جلب کند، این معامله را انجام می‌دهد. در این صورت اصل معامله به عنوان محاببات است، اگر چه جنس را به قیمت هم بفروشد.

۲. اصل معامله محابباتی نیست؛ فرض کنید طرف دعوا شغلش فروش ملک و ماشین باشد. اما زمانی که قاضی به عنوان مشتری پیش او می‌آید، این جنس را ارزان‌تر از آنچه به دیگران می‌دهد، به او بدهد. فرض کنید خانه ۵۰ میلیونی را به او ۲۰ میلیون بفروشد. قصد او از این ارزان‌فروشی این است که در حکم قاضی تأثیر بگذارد. بنابراین قصد معامله را دارد، اما آن محاببات به خاطر جلب حکم قاضی به نفع خود است.

۳. نوع سوم مانند نوع دوم، اصل معامله را قصد دارد، ولی محاببات آن در مقابل حکم قاضی نیست و با قاضی هم شرط نکرده است که این سود را در مقابل آن حکم بدهد. بلکه می‌خواهد دل قاضی را نسبت به خود نرم، و محبت او را به خود جلب کند تا اگر به خاطر پرونده‌ای به قاضی مراجعه کرد، قاضی طبق میل او حکم دهد.

۴. معامله صوری است و در واقع می‌خواهد پولی را به دست قاضی برساند. ولی چون از پیامدهای برملا شدن این قضیه می‌ترسد، معامله‌ای صوری انجام می‌دهد. در سه قسم اول، قصد جدی برای معامله وجود دارد، منتها این قصد در هر سه قسم ناشی از غرض محابباتی است، نه اینکه اصلاً قصد جدی معامله را ندارد. ولی در این قسم اصلاً قصد معامله وجود ندارد.

معامله در همه این اقسام حرام و باطل است. (مکاسب محرمه، ج ۲۰۴، ص ۲-۶)

□ نکته

افعال نیز ممکن است مانند اعیان، مصداق رشوه باشد؛ مثلاً در صورتی که جنس گران بها یا کمیابی در اختیار شما باشد و قاضی نیز چشمش به دنبال آن باشد و بخواهد به قیمت هم بخرد، نه ارزان تر، و شما راضی نباشید این جنس را به کسی بفروشید، در صورتی که آن را حتی به همان قیمت واقعی به قاضی بفروشید، در اینجا مال به طریق محابات به قاضی منتقل نمی شود، بلکه نفس این معامله و این عمل، محابات و رعایت حال قاضی است و رشوه محسوب می شود. (مکاسب محرمه، ج ۲۰۵، ص ۳)



فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۱۰)

گفتار دهم: سب مؤمن^۱

تعریف: سب در جایی است که کسی را به امر قبیحی بنامند که در آن اهانتی وجود دارد، یا او را بدان خطاب کنند یا عمل زشتی را به او نسبت دهند؛ مثل بعضی فحاشی‌ها که در آنها قصد نسبت دادن عمل زشت به صورت جدی نیست تا مصداق قذف^۲ باشد، اما کسی را به عمل یا صفت قبیحی منسوب می‌کنند؛ مثلاً به کسی نسبت بخل یا خساست می‌دهند. یا او را به پستی منتسب کرده و مثلاً "گدازاده" می‌نامند، یا او را به نام حیوانی صدا می‌کنند، یا در صورتی که به نقص جسمانی مبتلا باشد، به شکل زشتی بیان کنند؛ مثلاً او را با به نام کور یا چلاق صدا می‌زنند. چنانچه این تعبیرات در عرف، شتم و تحقیر محسوب شود، سب و دشنام است. (مکاسب محرّمه، ج ۲۱۰، ص ۱۰)

□ نسبی بودن امور قبیحه

قبح امری نسبی است؛ یعنی در شرایط مختلف متفاوت است؛ مثلاً در عرف ما گفتن

۱. دشنام دادن به مؤمن

۲. قذف یعنی نسبت حرام به کسی دادن؛ مانند نسبت زنا.

سگ، دشنام بزرگی است. اما نسبت به کسانی که سگ را با خودشان به حمام می‌برند و می‌شویند و با آنان هم‌خواب و همسفره می‌شوند، ممکن است سبّ نباشد. (مکاسب محرمه، ج ۲۱۱، ص ۲)

□ حرمت سب و دشنام

سبّ و دشنام مؤمن، خواه شیعه و خواه غیر شیعه، حرام است. اما سبّ کافر در صورتی - که ظلم به او باشد، حرام است و اگر ظلم محسوب نشود، مکروه است. مگر در جایی که لازم باشد کفار را هجو کنند. (مکاسب محرمه، ج ۲۱۲، ص ۷ و ج ۲۱۳، ص ۳)

□ موارد استثناء از حکم حرمت

۱. بدعت گزار^۱؛ چه بدعت گزار در اصول باشد و چه در فروع:
الف) در صورتی که دشنام به این افراد، سبب منزوی شدن آنها شود، به گونه‌ای که نتوانند در ایمان مؤمنان اثر بگذارند، دشنام و سبّ آنها واجب است.
ب) اگر در جایی سبّ این افراد اثر عکس گذارد، این سب حرام است؛ مانند اینکه به بدعت‌گزار دشنام دهند و او در مقابل، منش مظلومانه به خود بگیرد و باعث شود عده‌ای بگویند که این دشنام از بی‌منطقی است. (مکاسب محرمه، ج ۲۱۵، ص ۲)

۱. بدعت به این معناست که چیزی که مسلماً از دین است، نفی کند، یا چیزی که از دین نیست، وارد دین کند و فرقی نمی‌کند که این بدعت، در فروع باشد یا در اصول. همچنین فرقی نمی‌کند در اصول اساسی باشد یا در اصولی که اعتقاد به آن ملاک کفر و ایمان نیست؛ مثل بسیاری از مبانی اعتقادی که جزو اصول دین یا مذهب به حساب نمی‌آیند. لکن جزو اعتقاداتند. (مکاسب محرمه، ج ۲۱۵، ص ۲)

۲. دشنامی که مسبوب^۱ به عنوان جواب و از باب تقاص به سب^۲ می‌دهد؛ به شرطی که همان دشنام یا مثل آن دشنام داده شود، نه بیشتر یا غلیظ‌تر. (مکاسب محرمه، ج ۲۱۶، ص ۷)

۳. اهانت و دشنام دادن متجاهر به فسق، در همان فسقی که به آن تجاهر می‌کند؛ به شرطی که به قصد نهی از منکر باشد؛ یعنی دشنام می‌دهد تا به این وسیله او را از آن منکر باز دارد. (مکاسب محرمه، ج ۲۱۴، ص ۶)

□ نکته

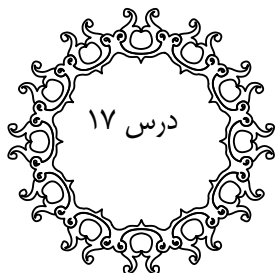
در حرمت دشنام، حضور مخاطب شرط است؛ چه مخاطب همان فرد مسبوب باشد و چه غیر او. بنابراین اگر انسان در خلوت که مخاطبی ندارد، دشنامی به دیگری بدهد، حرام نیست. (مکاسب محرمه، ج ۲۱۶، ص ۷)

□ حرمت معامله

امروزه یکی از کارهای اساسی در جنگ‌های روانی دنیا، اکتساب به سب است؛ مثلاً روزنامه‌نگاری را برای فحاشی به جناحی اجیر می‌کنند یا به شاعری پول می‌دهند که دیگری را هجو کند. از آنجا که سب مومن حرام است، معامله‌ای هم که بر این اساس است نیز حرام و باطل است. (مکاسب محرمه، ج ۲۱۰، ص ۳)

۱. دشنام داده شده

۲. دشنام دهنده



فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۱۱)

گفتار یازدهم: غیبت

مقدمه:

یکی از کسب‌های حرام، کسب از راه غیبت است؛ مثل اینکه به مقاله‌نویسی پول دهند تا شخصیتی را رسوا کند یا خطیبی پول بگیرد بالای منبر، کسی را مفتضح کند و امر مستور وی را برملا سازد. این کسب به غیبت است. (مکاسب محرّمه، ج ۳۲۹، ص ۳)
غیبت از محرّمات کبیره است. از این رو اگر غیبت کننده توبه نکند، از عدالت ساقط می‌شود. (مکاسب محرّمه، ج ۳۲۸، ص ۳)

مبحث اول: تعریف غیبت

غیبت به معنای بیان عیب مستور کسی در غیابش به قصد مذمت و انتقاص است.

□ توضیحی در مورد قیود معتبر در تعریف:

۱. عیب محسوب شدن آن امر

۱. اگر عملی از محرّمات صغیره باشد، نه از محرّمات کبیره، با یک بار انجام دادن آن، از عدالت نمی‌افتد. بلکه اگر اصرار بر این صغیره کرد، از عدالت می‌افتد. اما اگر از محرّمات کبیره باشد، با یک بار انجام دادن از عدالت ساقط می‌شود. (مکاسب محرّمه، ج ۳۲۷، ص ۱۰)

بیان امری که ناشایست نیست، بلکه پسندیده است، ولی مستور است و بیان آن باعث ناراحتی صاحب امر می‌شود، غیبت محسوب نمی‌شود؛ هر چند آن را در مقام تنقیص بگویند؛ مثلاً می‌گوید: «فلانی ملتزم به مستحبات است و شب‌ها از دو ساعت پیش از اذان صبح، خود را به نماز و عبادت مشغول می‌کند و روزها چُرت می‌زند!» یا مثلاً می‌گوید: «فلانی هر چه داشت، به فقرا داد و جیب خودش را خالی کرد.» در چنین مواردی حتی اگر در مقام انتقاص هم بیان شود، چون از نظر شرع و عرف ناروا نیست، غیبت محسوب نمی‌شود، هر چند طرف مقابل راضی به بیان آن نباشد. (مکاسب محرمه، ج ۳۴۹، ص ۴)

البته ممکن است در مواردی عنوان دیگری بر آن صدق کند که موجب حرمت آن شود. فرض کنید یک مأمور اطلاعاتی در جایی نفوذ کند و اگر بفهمد که اهل نماز و عبادت است، مصلحت بزرگی را از دست بدهد. یا او را در معرض خطر قرار دهد. گاهی امر مستوری پسندیده است، ولی به طور طبیعی انسان دوست ندارد دیگران بفهمند؛ مثل علاقات و ارتباطات زناشویی افراد. در چنین مواردی افشای آن حرام است، ولی غیبت نیست؛ مثلاً بگویند: «این زن و شوهر هر وقت به هم می‌رسند، به هم اظهار محبت و عشق می‌کنند.»

پس اگر عناوین دیگری بر آن مترتب شد، مثل عنوان ایذاء، در معرض خطر قراردادن یا برملا کردن اسراری که دوست ندارند آن اسرار فاش شود، این کار حرام است، اما غیبت نیست. (مکاسب محرمه، ج ۳۴۹، ص ۴)

□ محدوده عیبی که در صدق غیبت شرط است

ذکر هر عیب و نقصی از انسان غایب، غیبت است؛ اعم از اینکه آن عیب و نقص در دین او باشد یا در دنیای او، صفتی از صفات او باشد یا فعلی از افعال او یا کلامی از او صادر شده باشد، یا در خلقت و جسم او. (مکاسب محرمه، ج ۳۴۰، ص ۵)

□ ذکر عیب متعلقات شخص (نه خود شخص)

ذکر عیب و نقص در متعلقات انسان دو نوع است:

۱. در واقع ذکر عیب متعلق، ذکر عیب از خود شخص است ← غیبت محسوب می‌شود.

۲. ذکر عیب متعلق، ذکر عیب از خود شخص نیست ← غیبت نیست.

مانند اینکه گفته شود: «لباس‌های او کهنه و کثیف است، یا خودروی او قراضه است» که با این جملات ممکن است قصد تنقیص به خود شخص را داشته باشد؛ مثلاً قصدش این است که بگوید وی آدم کثیفی است و به نظافت اهمیت نمی‌دهد یا آدم بخیلی است که پولش را برای خودروی بهتری هزینه نمی‌کند. ولی اگر ذکر سوء متعلقات شخص، برگشتش به ذکر سوء خود شخص نباشد، غیبت نیست. (مکاسب محرمه، ج ۳۴۰، ص ۵)

۲. مستور بودن عیب

معیار و ملاک صدق غیبت، عبارت است از کشف امر مستور. اگر مستور باشد، گفتن آن

غیبت است. اما اگر ظاهر باشد، صدق غیبت نمی‌کند. (مکاسب محرمه، ج ۳۳۴، ص ۸)

مراد از ستر و کشف در اینجا، ستر و کشف برای خصوص مخاطب نیست. بلکه ستر و کشف عرفی است. مستور عرفی آن است که معمولاً کسی از آن عیب خبر ندارد یا بیشتر مردم اطلاعی ندارند. و مکشوف عرفی آن است که مردم معمولاً می‌دانند این شخص دچار این عیب یا نقص است؛ اگرچه عده‌ای هم بی‌اطلاع باشند. (مکاسب محرمه، ج ۳۳۵، ص ۵) بنابراین ذکر امری که مستور عرفی است، به‌طور مطلق غیبت است و همچنین ذکر امری که مکشوف عرفی است - یعنی اغلب مردم می‌دانند، ولی یک عده‌ای هم خبر ندارند - حتی نزد کسانی که اطلاع ندارند هم غیبت نیست. (مکاسب محرمه، ج ۳۳۶، ص ۱۰)

□ قدر متیقن از ستر و کشف، ستر و کشف در همان محیط و جامعه است

مقصود از ستر و کشفی که موجب جواز یا عدم جواز ذکر عیب می‌شود، ستر و کشف در همان محیط و جامعه است. بنابراین جایز نیست انسان آن عیب را در محیطها و شهرهای دیگر، یا در وسایلی از قبیل روزنامه، رادیو و سایت که امکان انتشار فراوانش وجود دارد، افشا کند. (مکاسب محرمه، ج ۳۳۶، ص ۱۰)

□ تقلید از لهجه‌های مختلف

تقلید از لهجه‌های مناطق مختلف، در صورتی که برای تمسخر و استهزاء باشد، در حرمت آن هیچ شکی نیست؛ اگرچه غیبت نیست؛ چون این لهجه خاص، امر مستوری نیست. علاوه بر اینکه اصلاً عیب نیست؛ از این رو غیبت نیست. اما اگر از روی تمسخر و استهزاء باشد، حرام است و فرقی هم نمی‌کند که لهجه عمومی منطقه‌ای را تقلید کند، یا شخص خاصی را. تنها تفاوت در این است که اگر غرض او تقلید لهجه عموم باشد، این اهانت به همه آن جمعیت می‌شود که طبعاً آثار خاص خودش را دارد؛ مثلاً اگر بخواهد استحلال^۱ کند، بایستی از یکایک آنها حلالیت بطلبد. اما آنجایی که یک نفر باشد، از یک نفر استحلال می‌کند. ولی اگر تقلید لهجه برای تمسخر نیست، حرام نیست. (مکاسب محرمه، ج ۳۴۷، ص ۳)

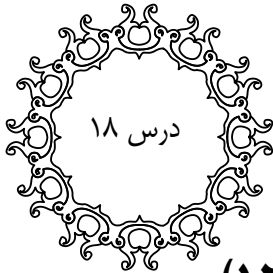
۳. قصد انتقاص

چنانچه عیب کسی را در غیاب او بگویند، لکن نه به قصد انتقاص و مذمت، در این صورت غیبت محسوب نمی‌شود. (مکاسب محرمه، ج ۳۳۰، ص ۹)

توضیح: نقطه مقابل قصد انتقاص داشتن، نداشتن قصد انتقاص است و این اعم است از اینکه قصد نصح داشته باشد، مثل اینکه به پدری گفته شود: «فرزند تو، دچار این

۱. طلب حلالیت

مشکل، گناه یا عادت بد است» یا اینکه قصد نصح ندارد. ولی قصد انتقاص هم ندارد؛ مثل اینکه موضوع حرف مربوط به این شخص نیست. این عیبی که ذکر می‌کند، در ضمن بیان موضوع و مقصود دیگری است؛ مثل اینکه می‌خواهید بگویید فلانی آدم مستحقّی است و می‌شود به او زکات داد؛ در مقام بیان این معنا می‌گویید: «پدرش هم که این فرزند واجب-النفقه اوست، به او پول نمی‌دهد!» این را در مقام عیب‌جویی پدر نمی‌گویید. بلکه این عیب در مقام بیان یک مقصود دیگری ذکر می‌شود. گاهی هم این عیب مربوط به خود این شخص است، اما باز قصد انتقاص نیست؛ مثل اینکه جنایتی، اتفاق افتاده است و آن را به زید نسبت می‌دهند. شما برای دفاع از زید می‌گویید: «این آدم آن قدر ترسو است که اصلاً وارد یک چنین میدانی نمی‌شود و ممکن نیست دستش را به خون کسی آلوده کند!» این عیب‌جویی از اوست، ولی نه در مقام نصح است و نه در مقام انتقاص. این هم غیبت محسوب نمی‌شود. (مکاسب محرّمه، ج ۳۳۳، ص ۲)



فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۱۲)

گفتار یازدهم: غیبت

مبحث دوم: شرایط تحقق غیبت یا حرمت آن

۱. معین بودن مغتاب^۱

مغتاب باید معین باشد. بنابراین اگر به گونه‌ای ذکر عیب شود که مغتاب بین چند نفر مردد شود، صدق غیبت نمی‌کند؛ چه آنجایی که تردید بین افراد محصور باشد، مانند اینکه گفته شود یکی از برادرهای خسرو شراب‌خوار است و چه غیر محصور باشد، مانند اینکه بگویند در مجلس هزار نفری یک نفر شراب نوشید. هر چند اگر مردد بین افراد محصور باشد، حکم حرمت غیبت را دارد. (مکاسب محرّمه، ج ۳۴۶، ص ۹ و ۱۰)

□ مغتاب جماعتی است (نه یک فرد)

اگر ذکر سوء از جماعتی باشد نه از یک فرد؛ مثل اینکه گفته شود این خانواده همه‌شان شراب‌خوار هستند، غیبت است. (مکاسب محرّمه، ج ۳۴۷، ص ۲)

۱. غیبت شونده

۲. غیبت شونده از جهت رشد در حدی باشد که درک می‌کند.

الف) غیبت طفل

اگر طفل ممیز باشد^۱، بدگویی از او غیبت و حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۳۴۹، ص ۶)
اما طفل غیرممیز، مثلاً بچه دو ساله‌ای که ملتفت نیست و از غیبت متأثر نمی‌شود، غیبت او حرام نیست. (مکاسب محرمه، ج ۳۴۹، ص ۱۰)

ب) غیبت مجنون

مجنون نیز به مجنون ممیز و غیرممیز تقسیم می‌شود؛ مجنون غیر ممیز، مجنونی است که هیچ نمی‌فهمد و غیبت از او در حکم غیبت طفل غیرممیز است. اما مجنونی که می‌فهمد و از شنیدنش متأثر و ناراحت می‌شود، در حکم طفل ممیز است. (مکاسب محرمه، ج ۳۴۹، ص ۱۱)

۳. مسلمان بودن معتاب

حرمت غیبت به مسلمان اختصاص دارد؛ چه امامی اثناعشری باشد و چه غیر امامی. مگر فرقه‌هایی که محکوم به کفرند؛ مثل غلات و نواصب. (مکاسب محرمه، ج ۳۵۰، ص ۱۱)

۴. عدم شرط کراهت

غیبت حرام است؛ چه معتاب از ذکر عیب کراهت داشته باشد و چه نداشته باشد. (مکاسب محرمه، ج ۳۴۳، ص ۱۱)

۵. وجود سامع

۱. ممیز در اینجا به این معناست که بفهمد از او بدگویی می‌کنند و از این بدگویی متأثر شود و چنانچه از او تعریف و ستایش کنند، خوشحال شود. (البته ممیز در بعضی ابواب دیگر، ضابطه دیگری دارد.) (مکاسب محرمه، ج ۳۴۹، ص ۶)

در صدق غیبت، وجود شنونده شرط است؛ چه شخص معینی را خطاب کند یا با صدای بلند بگوید تا دیگری هم بفهمد. (مکاسب محرمه، ج ۳۴۸، ص ۴)

□ سامعی که وجودش کالعدم است

اگر سامع وجود دارد، اما وجودش کالعدم است، مثل وجود نداشتن است و حکم غیبت محرم را ندارد.

□ مثال: ۱. اگر مادری نزد بچه شیرخوارهاش از کسی بدگویی کند، این بچه وجودش در حکم

عدم است و شنیدنش در حکم نشنیدن.

۲. غیبت کردن در مقابل انسان ناشنوا؛

۳. انسان به زبانی سخن گوید که شنونده نفهمد؛ مثلاً غیبت کننده با زبان عربی در

مقابل کسی که با این زبان آشنا نیست از دیگری بدگویی کند.

۴. گاهی انسان به گمان اینکه شنونده‌ای هست، صحبت می‌کند، درحالی که کسی

نیست؛ مثل نابینایی که می‌پندارد نزد او کسی است، درحالی که تنهاست یا مثل

زمانی که انسان با تلفن صحبت می‌کند و متوجه نیست که تلفن قطع شده است.

(مکاسب محرمه، ج ۳۴۸، ص ۱۰)

□ سامع کودک ممیز یا مجنون است

اگر شنونده پسر بچه ممیز است یا مجنونی است که مغمور نیست؛ دیوانه‌ای است که

حرف می‌زند، کار می‌کند و تصمیم می‌گیرد؛ نه دیوانه‌ای که هیچ چیز نفهمد، اینجا نیز

صدق غیبت می‌کند. (مکاسب محرمه، ج ۳۴۹، ص ۲)

۶. عدم شرط ذکر سوء به لسان

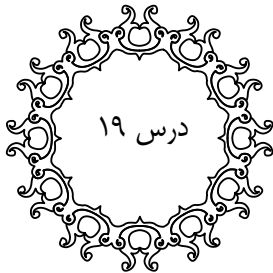
چنانچه با اشاره دست، عیب کسی بیان شود، مثلاً کم‌عقل بودن کسی را بفهمانند؛ این

اشاره غیبت محسوب می‌شود. یا با کاریکاتور، بخل یا سارق بودن کسی را بفهمانند یا در

کتابی نوشته شود؛ هرچند این کتاب هم‌اکنون خواننده ندارد، اما چند سال دیگر منتشر شده، خواننده پیدا می‌کند، این هم غیبت است. (مکاسب محرمه، ج ۳۴۷، ص ۷)
همچنین در مواردی که انسان با پیامک، وبلاگ، نامه یا فیلم عیب کسی را بیان کند، مثلاً با دوربین خطای کسی را ضبط کند و سپس در جایی نشان دهد، این هم غیبت است. (مکاسب محرمه، ج ۳۸۷، ص ۳)

□ ذکر سوء با کنایه

فرقی نمی‌کند که انسان آشکارا از کسی بدگویی کند، یا با کنایه؛ مثلاً بگوید: «ما دچار این مشکل نمی‌شویم، مال حرام نمی‌خوریم یا در مال وقفی تصرف نمی‌کنیم» و همه بفهمند مرادش فلانی است. این هم مصداق ذکر سوء است و به همین دلیل غیبت و حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۳۴۸، ص ۲)



فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۱۳)

گفتار یازدهم: غیبت

مبحث سوم: استماع غیبت

مراد از استماع غیبت این است که کسی غیبت را گوش کند، نه اینکه تصادفاً کلمه‌ای به گوشش برسد که به آن سماع گویند. فرق نمی‌کند این گوش‌دادن همراه با رضایت باشد یا بدون رضایت.

گاهی انسان دوست ندارد غیبت کسی را بشنود، اما گوش می‌دهد. این هم استماع است؛ چون از روی اختیار است. همچنین فرقی نمی‌کند که این مستمع، مخاطب غیبت‌کننده باشد یا نباشد؛ مثل اینکه دو نفر غیبت کسی را کنند و نفر سوّمی به سخنان آنان گوش دهد یا کسی در مجلسی غیبت کرده و صدای او را ضبط کرده‌اند و کسی آن را بشنود. این هم استماع غیبت است. (مکاسب محرّمه، ج ۳۵۷، ص ۴)

استماع غیبت مطلقاً حرام است؛ حتی در موردی که غیبت‌کردن برای غیبت‌کننده حرام نیست؛ مثل آنجایی که غیبت‌کننده مُکرّه یا طفل است. اما استماع برای مستمع حرام است. (مکاسب محرّمه، ج ۳۶۳، ص ۷)

□ موارد استثنای از حکم حرمت استماع

۱. غیبت کردن از این شخص برای مستمع حلال باشد؛ مثل اینکه معتاب کسی باشد که فسق علنی کند و غیبت کننده و مستمع، هر دو این مطلب را می دانند. پس همچنان که برای غیبت کننده حلال است که غیبت او را بکند، برای شنونده هم حلال است که غیبت را بشنود. (مکاسب محرمه، ج ۳۶۳، ص ۹)

۲. در صورت تظلم مظلوم که غیبت جایز است، استماع آن نیز اشکال ندارد. (مکاسب محرمه، ج ۳۶۳، ص ۱۰)

۳. مستمع مکره بر استماع است. فرض کنید کسی غیبت می کند، دیگری هم می شنود. اما شنونده در وضعیتی است که نمی تواند از مجلس بلند شود یا رد کند؛ مثلاً غیبت کننده، سلطان جائری است که اگر این مستمع ردّ غیبت کند، یا از مجلس بلند شود، مورد غضب او قرار می گیرد. بنابراین با اکراه می نشیند و می شنود. (مکاسب محرمه، ج ۳۶۲، ص ۶)

□ وظایف مستمع غیبت:

۱. وجوب ردّ غیبت

ردّ غیبت، یعنی نفی آن نسبتی که غیبت کننده به غیبت شونده می دهد؛ مثلاً وقتی گفته می شود: "فلانی مال ناحق خورده"، بگوییم: "از کجا معلوم، شاید معامله کرده یا شاید حلال بوده است." اگر هم به گونه ای است که نمی شود آن را توجیه کرد، مثلاً بگوید: "بشر جایز الخطاست یا ممکن است تاکنون توبه و استغفار کرده باشد."

نکته اساسی این کار در این است که چون زندگی، بر پایه روابط اجتماعی است، بدبینی و بدگمانی های افراد باعث تیره و تار شدن فضای جامعه می شود. از این رو باید ردّ غیبت کرد و اصل را بر صحت عمل افراد گذاشت. (مکاسب محرمه، ج ۳۶۴، ص ۳)

□ نکته

کسی که استماع غیبت نکرده است، ولی اطلاع پیدا می‌کند که دیگری غیبت کرده، رد بر او واجب نیست. یا کسی که سامع قهری است، مثلاً همین‌طور که عبور می‌کند، غیبتی را می‌شنود، ردّ برای او واجب نیست. اما کسی که گوش می‌کند، برای او واجب است که رد کند. (مکاسب محرّمه، ج ۳۶۳، ص ۸)

۲. نهی از منکر

بر مستمع غیبت واجب است از غیبت نهی کند. (مکاسب محرّمه، ج ۳۶۴، ص ۴)

□ مواردی که نهی از غیبت واجب نیست

اگر انسان می‌داند که این غیبت، برای غیبت کننده حلال است، نهی واجب نیست؛ چراکه او منکری انجام نمی‌دهد. همچنین اگر مستمع شک کند که عمل غیبت کننده حلال است یا نه، مثلاً کسی نزد شما از فردی غیبت می‌کند و شما احتمال می‌دهید که او مظلوم واقع شده است و به این وسیله شکوا می‌کند، اما یقین ندارید، اینجا نهی واجب نیست؛ زیرا وقتی احتمال دادید که ممکن است این عمل حلال باشد، پس موضوع نهی احراز نمی‌شود. بنابراین نهی واجب نیست. اما ردّ، واجب و استماع آن نیز حرام است. (مکاسب محرّمه، ج ۳۶۴، ص ۶۰ ج ۳۶۶، ص ۵)

یا مثلاً کسی که گمان می‌کند دیگری در حق او ظلمی کرده و غیبتش را می‌کند، چون می‌پندارد که مظلوم واقع شده، به حسب حکم ظاهری، این غیبت حلال است؛ اگرچه مغتاب مستحق غیبت و بدگویی نیست.

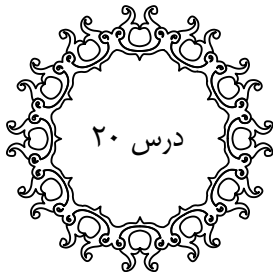
گاهی ممکن است که مغتاب ظلمی کرده باشد، ولی از روی اکراه بوده است. بنابراین مرتکب حرام نشده است؛ چون مکره بوده است. (مکاسب محرّمه، ج ۳۶۶، ص ۵)

□ نکته

چنین نیست که در همه موارد غیبت‌های مجاز، غیبت‌شونده مستحق غیبت بوده باشد تا عمل این شخص حلال واقعی باشد. پس شنیدن این غیبت جایز نیست، و رد آن نیز واجب است. (مکاسب محرمه، ج ۳۶۶، ص ۶)

□ وجوب استحلال و استغفار

اگر غیبت شونده زنده است و امکان استحلال از او می‌باشد، باید از او طلب مغفرت و بخشش کند و اگر در قید حیات نیست یا امکان استحلال از او نیست، برایش استغفار نماید. (مکاسب محرمه، ج ۳۷۲، ص ۱۰)



فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۱۴)

گفتار یازدهم: غیبت

مبحث چهارم: مستثنیات حرمت غیبت

۱. فاسق متجاهر

مراد از متجاهر این است که شخص، ابایی نداشته باشد از اینکه مردم گناهش را ببینند یا بفهمند؛ مثل کسی که آشکارا شراب می‌نوشد. البته اطلاع مردم به این معنا نیست که لازم باشد همه مردم بدانند؛ همین که عده‌ای از مردم می‌دانند، او هم ابایی ندارد که همه مردم هم بدانند، این معنای متجاهر به فسق است. (مکاسب محرّمه، ج ۳۷۴، ص ۴)

□ مسئله

الف) غیبت کسی که تجاهر به فسق می‌کند، فقط در همان گناهی که تجاهر کرده، جایز است و نمی‌توان تمام اسرار و گناهان او را فاش کرد. (مکاسب محرّمه، ج ۳۷۶، ص ۵)
ب) غیبت شخص فاسق مصرّ، اگر تجاهر به فسق نکند، جایز نیست. (مکاسب محرّمه، ج ۳۷۷، ص ۱۰)

ج) اگر شخصی گناهی را آشکارا انجام دهد، ولی برای آن توجیهی بیاورد، مثل اینکه شراب می‌خورد، ولی می‌گوید به تجویز دکتر است:

یک- اگر شخص مطمئن شود که این عذر موجه است ← غیبت جایز نیست؛ زیرا می‌داند عمل او حرام نبوده، پس چهر به حرام هم واقع نشده است. (مکاسب محرمه، ج ۳۷۷، ص ۴)

دو- اگر شخص این عذر را نپذیرد و بداند که عامل، دروغ می‌گوید ← غیبت این شخص جایز نیست؛ زیرا این شخص لایالی نیست؛ چرا که برای گناه خود عذر می‌آورد و پیدا است که نمی‌خواهد مردم ببینند و بدانند که او مرتکب فسق می‌شود. لذا توجیه می‌کند و می‌گوید: "من فسقی انجام نمی‌دهم." (مکاسب محرمه، ج ۳۷۷، ص ۵)

سه- انسان شک می‌کند آیا این عامل، متجاهر است یا متجاهر نیست؛ یعنی نمی‌دانیم آیا عذر او صحیح است یا اینکه بهانه می‌آورد ← غیبت حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۳۷۷، ص ۱۰)

۲. تظلم مظلوم

اگر به شخصی ظلمی شده است، آن شخص می‌تواند نزد دیگران شکایت و تظلم کند و آن ظلمی را که به او شده، نقل نماید. البته مقصود آنجایی است که ظلم صورت گرفته در خفا انجام گرفته باشد؛ زیرا چنانچه این ظلم آشکارا انجام شده باشد، به سبب تجاهر، غیبت جایز است. (مکاسب محرمه، ج ۳۷۸، ص ۴ و ج ۳۷۹، ص ۳)

۳. تراحم بین دو حکم

هرگاه بین حرمت غیبت و حکم دیگری تراحم واقع شود، به گونه‌ای که مصلحت آن حکم مهم‌تر از مصلحت ترک غیبت، یا مهم‌تر از مفسده غیبت باشد، در اینجا آن حکم مقدم می‌شود. (مکاسب محرمه، ج ۳۷۳، ص ۴)

□ نکته

در تراحم دو حکم زمانی غیبت جایز می‌شود که دو مطلب احراز شود:

الف) وجوب امر دیگر؛

ب) ملاک آن امر، اقوی از ملاک حرمت غیبت باشد و در واقع، اهمیت آن بیشتر از اهمیت حرمت غیبت باشد یا حداقل احتمال اهمیت آن داده شود؛ درحالی که این احتمال در مورد حرمت غیبت داده نمی‌شود. (مکاسب محرمه، ج ۳۸۰، ص ۱)

□ بعضی از موارد تراحم بین دو حکم

۱. در مقام مشورت (نصح مستشیر)

کسی درباره امری با شما مشورت می‌کند و این امر مستلزم غیبت از فرد دیگری است؛ مثلاً کسی در مورد خواستگار دخترش با شما مشورت می‌کند، اگر بخواهید به او مشورت بدهید و نصیحت کنید، ناچارید از خواستگار غیبت کنید. یا کسی می‌خواهد با دیگری شراکت مالی داشته باشد و با شما مشورت می‌کند. یا شخصی در نظر دارد فردی را در منصب مهمی بگمارد و با شما مشورت می‌کند. در اینجا لازم است که از آن شخص غیبت کنید. (مکاسب محرمه، ج ۳۸۰، ص ۲)

□ وجوب نصیحت

اگر می‌دانید شخصی در کاری که قصد انجام آن را دارد، آسیب خوردنش حتمی است، اینجا واجب است خیرخواهی کرده، او را راهنمایی کنید و از آسیب او جلوگیری کنید. خواه از شما راهنمایی بخواهد و خواه نخواهد. (مکاسب محرمه، ج ۳۸۰، ص ۱۰ و ج ۳۸۱، ص ۱۱)

□ اقوا بودن ملاک نصح

چنین نیست که در همه موارد، ملاک وجوب نصحیت، از ملاک حرمت غیبت اقوا باشد. از این رو گاه در تراحم بین وجوب نصح و حرمت غیبت، حرمت غیبت مقدم می‌شود و گاه وجوب نصح؛ مثلاً فردی که در امر ازدواج مشورت می‌کند، چنانچه طرف مشورت از ظالم و جائز و فاسق بودن آن فرد مطلع باشد، باید نصح کند و صفات او را بگوید؛ در غیر این صورت ظلم بزرگی کرده و خسارت جبران‌ناپذیری بر مشورت کننده زده است. پس در اینجا، ملاک نصحیت اقواست. بنابراین در جایی که امر دائر است بین امساک بیان حقایق، و گرفتار کردن مسلمانی در دام بلا (بلای دنیوی یا اخروی)، و گفتن حقیقت و ذکر صفت یک فرد فاسق و فاجر، در این صورت غیبت مجاز است. (مکاسب محرمه، ج ۳۸۲، ص ۶)

۲. قصد از بین بردن ماده فساد

اگر کسی موجب اشاعه و رواج فساد در جامعه باشد، انسان برای اینکه جلوی فساد را بگیرد، جایز است از او غیبت کند؛ مثلاً کسی مطلبی را که از دین نیست، در دین وارد می‌کند و مردم را به آن دعوت می‌کند. در حالی که مردم نمی‌دانند اینها بدعت و خلاف حقایق الهی است و به دین مربوط نیست؛ اگر با غیبت از او، جلوی فساد گرفته شود، غیبت واجب است. (مکاسب محرمه، ج ۳۸۵، ص ۴)

□ نکته

فساد اعم است از فساد در عقیده و فساد در عمل؛ مثل اینکه کسی نهادی را به‌طور مخفیانه برای اغوا و ترویج شهوات و فساد مردم تشکیل دهد؛ مثلاً در کار توزیع سی دی‌های محرک شهوت بین افراد باشند؛ این نوع اشاعه فساد، فساد در عمل است، نه عقیده. (مکاسب محرمه، ج ۳۸۵، ص ۴)

□ اهمیت ملاک از بین بردن ماده فساد

از نظر فهم متشرعه واضح است که اهمیت و ملاک منع از فسادی که در جامعه در حال انتشار است و افرادی را گرفتار خود می‌کند، اقوای از ملاک حرمت و منع غیبت یک شخص است؛ کسی که می‌خواهد عده‌ای را به هلاکت بیندازد، ذکر گناه او اگرچه فی نفسه - چنانچه ملاحظه این معنا نبود- حرام بود، اما بدون شک منع از عمل او که مخرب و مفسد است، قطعاً اقواست از اینکه انسان بخواهد غیبت او را نکند. (مکاسب محرمه، ج ۳۸۵، ص ۵)

□ نکته

لازمه اینکه ملاک وجوب قطع ماده فساد، اقوی از حرمت غیبت است، این است که دایره جواز غیبت در این مورد وسیع باشد. این چنین نیست که فقط غیبت او در خصوص فسادش جایز باشد. بلکه غیبت او به هر کیفیتی که موجب قطع ماده فساد شود، جایز است؛ مثلاً این شخص مفسد کسی است که رفتار شهوانی یا رفتار سیاسی خائنه‌ای دارد. اگر اینها افشا شود، مردم از کنارش پراکنده می‌شوند و حرف بدعت‌آمیزش را گوش نمی‌کنند. این غیبت‌ها نیز جایز است.

البته چون مسئله، مسئله اهم و مهم است، باید این ملاک در دایره جواز غیبت هم رعایت شود؛ یعنی اگرچه از بین بردن ماده فساد اهم از غیبت است، اما اگر فرض کردیم که غیبت او با یک کلمه موجب قطع ماده فساد می‌شود، دیگر دو کلمه نمی‌شود گفت؛ یعنی اولویت و اقواییت ملاک، موجب می‌شود که همان مقدار غیبتی که با آن می‌شود قطع ماده فساد کرد، جایز شود، نه بیشتر از آن. (مکاسب محرمه، ج ۳۸۵، ص ۱۰)

۳. جرح شهود و روایات

اگر شاهی در دادگاهی به ادای شهادت قیام کرده است و شما می‌دانید که این شاهد، فاسق است، اینجا اگر فسق او را بیان کردید، این غیبت محرم نیست و از حکم غیبت استثناء شده است. (مکاسب محرمه، ج ۳۸۶، ص ۳)

همچنین اگر کسی حدیثی را از شخص ثقه‌ای نقل کند و شما می‌دانید که ناقل، شخص فاسق یا دروغگو و جعل است، اینجا غیبت این شخص اشکالی ندارد. حتی ممکن است گاهی در هر دو مورد واجب باشد که بگویید این شخص ثقه و متحرز از کذب نیست. (مکاسب محرمه، ج ۳۸۶، ص ۳)

□ اهمیت قضاء و روایت

اهمیت قضاء و محکمه عدل الهی در اسلام به گونه‌ای است که اگر حادثه‌ای در شرف اتفاق افتادن باشد و این حادثه، محکمه را خراب کند و قضای الهی را مخدوش کند، دفع این حادثه و برطرف کردن مفسده‌اش، اولاست از اینکه از شخصی که به نظر ما فاسق است، ذکر سوء کنیم. از این رو اگر انسان بفهمد که این شاهد یا حتی خود قاضی فاسق است و شرط عدالت را ندارند، غیبت او برای حفظ طهارت ساحت قضا جایز است. (مکاسب محرمه، ج ۳۸۶، ص ۴)

مسئله روایت نیز همین‌طور است. درست رسیدن آنچه از ائمه (ع) است، اهمیتش خیلی بالاتر از این است که ما شخصی را جرح کنیم؛ مثلاً اگر فردی نقل حدیث می‌کند و شما هم می‌دانید که دروغگو و جعل است، اگر این مطلب را نگوئید، سلسله سند احادیث و نقل مآثورات از ائمه (ع) متزلزل می‌شود. بنابراین در اهم بودن آن شکی نیست.

البته جواز جرح راوی در صورتی است که عدم اعتنای به نقل این آدم جاعل و کذاب، متوقف بر جرح او باشد. گاهی همین که بگویید: "ما وثاقت این شخص را نمی‌دانیم" یا

بگویید: "کسی او را توثیق نکرده است"، در رد آن روایات کافی است؛ در عین حال که جرح هم نیست. در این موارد غیبت جایز نیست. اما اگر راه منحصر باشد به اینکه انسان جرح کند، قطعاً جرح جایز است. (مکاسب محرمه، ج ۳۸۶، ص ۵)

۴. دفع ضرر از مغتاب (غیبت شونده)

اگر غیبت موجب دفع ضرر از غیبت‌شونده شود، غیبت او جایز است؛ به شرط آنکه ضرری که با غیبت دفع می‌شود، اهمیتش بیشتر از کشف ستر آن عیب باشد. گاهی انسان با غیبت و کشف ستر مؤمنی که ممکن است این کشف ستر برایش مهم باشد، ضرر کوچکی را از او دفع کند؛ مثلاً پول مختصری را می‌خواهند از او بگیرند، برای اینکه جلوی این کار را بگیرد، غیبت بزرگی از او می‌کند و می‌گوید: "دیشب ایشان گدایی رفته بود". این برای مؤمن اهانت بزرگی است. بنابراین باید اهمیت ضررها و کشف عیوب را ملاحظه کرد و هر کدام اهمیت بیشتر داشت، آن را مقدم کرد. (مکاسب محرمه، ج ۳۸۶، ص ۷)

□ نکته

غیبت، مسئله مهمی است؛ چراکه از گناهان کبیره است. پس نباید برای غیبت کردن، سعی کنیم وجهی از این وجوه را برای خودمان درست کنیم؛ زیرا برای خروج از این حکم (حرمت غیبت)، لازم است انسان به‌طور قطع مجوزی داشته باشد. (مکاسب محرمه، ج ۳۸۶، ص ۱۰)



فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۱۵)

گفتار دوازدهم: کذب

مقدمه

یکی از کسب‌های حرام، کسب از طریق کذب و دروغ است. در گذشته اکتساب از راه کذب، کمتر وجود داشت. اما در زمان ما این معنا وجود دارد. امروزه عده‌ای در دنیا از طریق دروغ گفتن نان می‌خورند! دروغ و شایعه‌پردازی، در دنیا کار رایجی است. بعضی از روزنامه‌نگارها، وبلاگ‌نویس‌ها یا کسانی که در رسانه‌های صوتی و تصویری کار می‌کنند، دروغ می‌سازند و بابت آن پول می‌گیرند. این یک معامله‌ای است که اگر بخواهیم بگوییم این معامله حرام است، لازمه‌اش این است که دروغ گفتن حرام باشد. (مکاسب محرّمه، ج ۴۰۲، ص ۲)

مبحث اول: معنای کذب و صدق

معنای صدق، مطابقت خبر با واقع، و کذب، عدم مطابقت خبر با واقع است. مقصود از مطابقت و عدم مطابقتِ خبر با واقع این است که اگر مراد متکلم از این کلام، با واقع مطابق بود، خبر صدق است و اگر مراد متکلم از این خبر، مطابق با واقع نبود، خبر کذب است. نه اینکه تنها ظاهر کلام - بدون توجه به مراد متکلم - اگر مطابق با واقع باشد، صدق، و گرنه کذب است. (مکاسب محرّمه، ج ۴۰۴، ص ۳)

توضیح: گاهی متکلم مطلبی را می‌گوید که آنچه از ظاهر کلام او فهمیده می‌شود، غیر از مراد اوست. اگر آن مراد، مطابق با واقع بود، این کلام صدق است؛ هرچند ظاهر کلام، مخالف با واقع باشد؛ مثل توریه. در توریه مراد متکلم مطابق با واقع است. اما ظاهر کلام او مطابق با واقع نیست. لذا چون مراد، مطابق با واقع است، کلام صدق می‌شود. اما اگر مراد، مخالف با واقع بود، کلام کذب می‌شود. (مکاسب محرمه، ج ۴۰۲، ص ۵)

مثلاً کسی می‌پرسد: "آقا منزلند؟" و شخص پشت در به نقطه خالی اشاره می‌کند و می‌گوید: "آقا اینجا نیست." مراد او این است که آقا در این نقطه خالی نیست. اما آنچه مخاطب می‌فهمد، این است که آقا در خانه نیست؛ این خلاف واقع و توریه است. یا کسی از شما چیزی می‌خواهد و شما می‌گویید: «چیزی در دستم نیست». مراد شما این است که در این دستی که ملاحظه می‌کنید، چیزی نیست، اما مخاطب چنین می‌فهمد که منظور شما این است که اصلاً پولی ندارید. پس اگر مراد گوینده مطابق با واقع بود، کلام صدق می‌شود؛ هرچند ظهور کلام مخالف با واقع باشد. (مکاسب محرمه، ج ۴۰۳، ص ۳)

□ مطلبی در مورد توریه

۱. با توجه به اینکه توریه کذب نیست، استعمال توریه در غیر موارد ضرورت هم جایز است. (مکاسب محرمه، ج ۴۰۴، ص ۶)
۲. در جواز توریه فرقی نیست بین آن لفظی که به تنهایی قابل استعمال در مراد متکلم است، مثل همین مثال‌هایی که بیان شد و آن لفظی که به تنهایی قابل این نیست که در معنای مراد به کار برود. مثل این که بگویید: "الاغی را دیدم!"؛ الاغ قابل این نیست که در معنای کندذهن به کار برود، مگر با قرینه. ولی با این وجود توریه جایز است. (مکاسب محرمه، ج ۴۰۴، ص ۷)

□ تعبیرات مبالغه آمیز و استعمالات مجازی

اگر کسی بگوید: "من هزار مرتبه به فلانی تذکر داده‌ام"، این مبالغه است و یقیناً مراد هزار مرتبه نیست. بلکه مقصود این است که مکرراً به او گفته‌ام. پس اگر این حرف مطابق با واقع باشد، یعنی مکرراً به او گفته باشد، این دروغ نیست. همچنین در مجازگویی؛ مثل اینکه بگویید: "شیری در میدان جنگ تیراندازی می‌کرد" یا در کنایات، آنجایی که جمله‌ای را می‌گویید و لازم آن را قصد می‌کنید که معنای کنایه است؛ مثلاً بگویید: "فلانی همیشه در خانه‌اش باز است" که مراد، کرم و سخاوت و مهمان‌نوازی اوست. (نه این که واقعاً همیشه در خانه‌اش باز باشد.) این اخبار خلاف واقع نیست؛ زیرا در تحقق عنوان کذب، شرط، عدم تطابق مراد با واقع است؛ چون مراد شما در اینجا از آن مبالغه که گفتید "هزار مرتبه"، تکرار است، و این تکرار هم مطابق با واقع است، بنابراین خبر صدق است. همچنین در سایر مثال‌ها. البته اگر برای کنایه یا مجاز، قرینه‌ای باشد مستمع همین معنا را می‌فهمد. اما اگر قرینه‌ای نباشد، مراد را درست نمی‌فهمد. اما در هر دو صورت کذب نیست. (مکاسب محرمه، ج ۴۰۵، ص ۵)

□ توضیحاتی در مورد مفهوم کذب

۱. قوام کذب به قول و لفظ نیست

مفهوم کذب متقوم به قول و لفظ نیست؛ یعنی اگر می‌گوییم فلانی دروغ می‌گوید، لازم‌اش این نیست که حتماً تلفظ به دروغ کند. بلکه اگر دروغ را بنویسد یا با اشاره دروغی را بگوید، این هم کذب است؛ مثلاً در جواب کسی که می‌پرسد: "زید کجاست؟" بدون اینکه سخنی بگوید، اشاره کند اینجاست، درحالی که اینجا نیست. این هم کذب است. همچنین است اخبار با نصب علائم: فرض کنید ورودی کوچه‌ای علامت ورود

ممنوع بگذارند، درحالی که از طرف راهنمایی، معنی برای ورود به کوچه نشده باشد، این هم دروغ و کذب است. (مکاسب محرمه، ج ۴۰۵، ص ۶)

۲. خود خبر موصوف به صدق و کذب می شود، نه لوازم آن.

آنچه مصداق صدق و کذب واقع می شود، خود خبر است، نه لازمه خبر. گاهی یک خبر، چه موافق واقع و چه مخالف واقع، لوازمی دارد. این چنین نیست که ما بگوییم اگر آن لوازم، موافق واقع بود، آن هم صدق است و اگر مخالف واقع بود، کذب است. بلکه خود خبر است که به صدق یا کذب بودن، موصوف می شود؛ مثلاً گاهی اوقات انسان خبر می دهد که امروز جمعه است. لازمه اینکه امروز جمعه باشد، این است که فردا شنبه است، پس فردا یکشنبه است، دیروز پنجشنبه بود، روز قبلش چهارشنبه بود و ... حال اگر کسی به دروغ بگوید امروز جمعه است، این شخص یک دروغ گفته است، نه بی نهایت دروغ. اگر بگوییم لوازم خبر هم به صدق و کذب متصف می شود، معنایش این است که این فرد اگر به دروغ گفت امروز جمعه است، این یک دروغ است، دروغ دیگر اینکه فردا شنبه است، دروغ دیگر این است که پس فردا یکشنبه است و تا آخر. پس لوازم خبر جزو مصادیق صدق و کذب نیست. (مکاسب محرمه، ج ۴۰۵، ص ۸)

□ لوازم انشاءات

انشاء قابل صدق و کذب نیست؛ مثلاً وقتی می گوید: "برو"، این صدق و کذب ندارد. صدق و کذب مربوط به اخبار است. ولی بعضی انشاءات لوازمی دارد که اخبار است؛ مثلاً وقتی به کسی می گوئید: "شما در فلان جا درس بگوئید" معنایش این است که شما به این درس عالم هستید. پس این انشاء متضمن یک اخبار است. حال اگر این اخبار، مخالف با واقع بود، این را نمی شود گفت کذب است یا صدق. (مکاسب محرمه، ج ۴۰۵، ص ۸)

البته اگر از آن انشاء یا خبر، لازمه آن اراده شده باشد و آن اراده هم اراده جدی باشد، در صورتی که موافق با واقع نباشد، این کذب است؛ مثل اینکه در حضور جمع به کسی بگویید: " شما چرا رساله نمی‌دهید؟! " قصدتان هم این است که اخبار کنید این آقا مرجع تقلید، مجتهد یا اعلمند. اگر این قصد را از این انشاء دارید، هرچند با زبان دیگری اعلام شده است، این قابل صدق و کذب است. (مکاسب محرمه، ج ۴۰۵، ص ۱۰)

۳. به شوخی مطلب کذبی را گفتن

شوخی کذب و دروغ دو صورت دارد:

(۱) گاهی خبری خلاف واقع می‌دهد و مقصودش از آن خبر این است که افراد را بخنداند؛ مثلاً به کسی می‌گویند: " شما امروز ناهار منزل فلانی مهمان هستید " و مخاطب آنجا می‌رود و می‌بیند خبری نیست! عده‌ای که این صحنه را می‌بینند یا بعد از مراجعه آن فرد متوجه می‌شوند، می‌خندند. در این اخبار، هزلی وجود ندارد، بلکه خبر خلاف واقعی داده می‌شود. لکن مقصود این است که مخاطب، این خبر را جدی بگیرد و به دنبال آن برود. این مسلماً حرام است؛ چراکه گوینده خبری داده و قصد واقع هم نموده است. لکن خلاف واقع است؛ مثل بقیه دروغ‌ها. البته در دروغ‌های دیگر انگیزه‌های دیگری است و در این دروغ، انگیزه مزاح است. این دروغ با دروغ‌های دیگر هیچ تفاوتی نمی‌کند و حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۴۱۸، ص ۳)

(۲) در نوع دوم از انواع هزل، خبر کذبی داده نمی‌شود، بلکه خود کذب، شوخی و هزل است؛ مثل لطیفه و متل‌هایی^۱ که بین مردم متداول است؛ مثلاً از زبان حیوان یا از زبان

۱. همان جک به تعبیر فرنگی

شاگرد و استاد یا پدر و پسر چیزی را نقل می‌کنند که خلاف واقع هم است؛ این نوع از هزل حرام نیست. (مکاسب محرمه، ج ۴۱۸، ص ۵)

حکایات و قصه‌ها نیز شبیه همین شوخی‌هاست که اینها در مقام هزل نیست؛ مثلاً رمان‌های طولانی، ممکن است هزار بار از قول شخصیت‌های داستان مطلبی را نقل کنند. این هم ملحق به هزل است. بنابراین از جهت کذب بودن حرام نیست؛ هرچند ممکن است از جهت دیگری، حرام شوند؛ مثل جایی که مفسده‌ای به دنبال داشته باشد. (مکاسب محرمه، ج ۴۱۸، ص ۹)

۴. خلف وعده

خلف وعده دو صورت دارد:

الف) در مورد وعده‌ای که می‌دهد، می‌داند تخلف می‌کند ← کذب محسوب می‌شود.

ب) نمی‌داند تخلف می‌کند ← کذب محسوب نمی‌شود. (مکاسب محرمه، ج ۴۰۶، ص ۵)



فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۱۶)

گفتار دوازدهم: کذب

مبحث دوم: حکم کذب

□ حرمت کذب و کبیره بودن آن

حرام بودن مطلق دروغ و کذب از ضروریات فقه است؛ چه دروغ کوچک و بی‌اهمیت باشد و چه بزرگ و تأثیرگذار. اما کبیره بودن این گناه در صورتی است که کذب در امر دین و دروغ بستن به خدا و پیامبر(ص) باشد؛ یا کذبی باشد که مفاسد فراوانی بر آن مترتب است، و الا کذب از گناهان صغیره است. مثل اینکه از کسی بپرسند: "شما فلانی را ندیدید؟" جواب می‌دهد: "نه". درحالی که آن شخص را نیم ساعت پیش دیده است. این دروغ، اهمیتی ندارد. (مکاسب محرّمه، ج ۴۱۵، ص ۸)

□ تأثیر عملی کبیره یا صغیره بودن کذب

اگر کذب از گناهان کبیره باشد، یک بار گفتن آن، موجب سقوط انسان از عدالت می‌شود. اما اگر از کبائر نباشد، در صورت اصرار بر آن موجب سقوط از عدالت می‌شود. (مکاسب محرّمه، ج ۴۰۸، ص ۱۱)

□ موارد جواز کذب

۱. اضطرار

اضطرار یعنی اینکه انسان در شرایطی باشد که ناچار شود دروغ بگوید؛ مثلاً مالی را پیش شما به امانت گذاشته‌اند و ظالمی با اصرار و تهدید بگوید باید این مال را به من بدهی! شما هم می‌گویید: "این مال پیش من نیست." (مکاسب محرمه، ج ۴۱۹، ص ۳) در این مورد فرقی نمی‌کند که شخص برای دفع ضرر، امکان توریه داشته باشد یا نداشته باشد. (مکاسب محرمه، ج ۴۲۴، ص ۳)

۲. اصلاح بین اشخاص و گروه‌ها

اگر بین اشخاص یا گروه‌هایی اختلافی وجود دارد، جایز است برای رفع این اختلاف و ایجاد صلح بین آنان، دروغ گفت. (مکاسب محرمه، ج ۴۲۶، ص ۳) اما گفتن دروغ برای انجام کار صلاح دیگری غیر از اصلاح بین مردم، جایز نیست. مگر آنکه آن امر بسیار مهم باشد؛ مانند اینکه امتی با این دروغ از شرک نجات پیدا کند. همچنان که حضرت ابراهیم (ع) برای بیداری یک امت چنین کرد. (مکاسب محرمه، ج ۴۲۷، ص ۱۴)

۳. وعده دروغ به زن و فرزند

مقصود از جواز وعده کذب به زن و فرزند این نیست که خانواده‌ها با دروغ اداره شود و فضای محیط خانواده، فضای دروغ و بی‌اعتمادی باشد. بلکه چیزی است در جهت تقویت و تحکیم خانواده. با توجه به اینکه در شریعت اسلام، اداره مالی خانواده به عهده مرد است و زن تکلیفی ندارد؛ گرچه اموال و درآمدی هم داشته باشد. در چنین فضایی چنانچه زن و دیگر اعضای خانواده درخواست‌هایی داشته باشند که مرد نتواند پاسخ‌گوی آن باشد، برای اینکه فضای حاکم بر خانواده تلخ نشود، می‌تواند به دروغ وعده‌هایی بدهد و در زمان

مناسب بگوید: "متأسفانه برای انجام آن، شرایط مهیا نشد." (مکاسب محرمه، ج ۴۲۸، ص ۳ و ۱۰)

گفتار سیزدهم: نَمَامی

اگر کسی فردی را برای نَمَامی اجیر کند، این معامله حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۴۵۴، ص ۶)

□ معنای نیممه

نیممه آن است که قولی را از کسی پیش کسی ببرید و آن کسی که قول را پیش او بردید، همان کسی است که آن قول درباره او گفته شده است؛ مثل اینکه زید نزد شما از عمرو بدگویی می کند و شما عین کلام او را به عمرو می گوئید. (مکاسب محرمه، ج ۴۵۵، ص ۷)

فرقی ندارد که نَمَام و سخن چین قصد فساد و فتنه داشته باشد یا خیر! در هر صورت کار او در جهت فساد و افساد است؛ یعنی جهت خیری در آن وجود ندارد، نیت خیری در او نیست و به قصد خیر این کار انجام نمی گیرد. (مکاسب محرمه، ج ۴۵۵، ص ۷)



فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۱۷)

گفتار چهاردهم: قمار

قمار به معنای بازی‌ای است که در آن رهان^۱ هست. (مکاسب محرّمه، ج ۳۸۷، ص ۶)
 اعمّ از اینکه آن بازی با آلات قمار^۲ باشد، مثل نرد و ورق و... یا آنچه از جمله این
 آلات نیست، ولی با آن قمار می‌کنند، مثل گردو، منج و... . (مکاسب محرّمه، ج ۳۹۳، ص ۵)
 پس معنای قمار متوقّف بر دو امر است:

۱. بازی باشد.

۲. بین مسابقه‌دهندگان برد و باخت پولی باشد. (مکاسب محرّمه، ج ۳۹۸، ص ۳)
 با توجه به اینکه وسیله بازی ممکن است از آلات مخصوص قمار باشد یا غیر آن،
 مسئله دو صورت پیدا می‌کند:

۱. بازی با آلات قمار

۱ پول یا مالی که در برد و باخت به‌دست می‌آید. (مکاسب محرّمه، ج ۳۹۵، ص ۸)

۲. آلات قمار چیزهایی است که برای قمار ساخته شده است. بنابراین اگر با چیزی قماربازی کنند، ولی آن چیز برای قمار ساخته نشده باشد، به آن آلات قمار نمی‌گویند؛ چنان که آلات لهو؛ یعنی آن چیزهایی که برای لهو ساخته شده است. بنابراین اگر کسی با چند لیوان موسیقی لهوی نواخت، نمی‌شود گفت که لیوان یکی از آلات لهو است؛ همچنین قمار با گردو، گردو را جزو آلات قمار نمی‌کند. (مکاسب محرّمه، ج ۳۹۵، ص ۳)

الف) بازی با آلات قمار و با رهن است؛ یعنی ما به ازائی هم در میان است؛ مثل اینکه سر پول ورق بازی کنند و آن کسی که برنده می‌شود، پول را برمی‌دارد. خواه این پول را بازنده بدهد، یا دیگری ← این صورت، قمار و حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۳۸۸، ص ۱۰)

ب) بازی با آلات قمار، ولی بدون رهن است؛ مثل ورق بازی بدون شرطبندی ← این صورت نیز با اینکه قمار نیست (چون بدون رهن است) حرام است؛ زیرا بازی با آلات قمار مطلقاً حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۳۹۰، ص ۱۱)

۲. بازی با غیر آلات قمار

الف) گاهی این بازی با رهن و شرطبندی است:

یک- قسمی که بر آن عنوان لعب و بازی صدق نمی‌کند، بلکه به آن مسابقه گفته می‌شود؛ مثلاً درباره کسانی که زورآزمایی می‌کنند، گفته نمی‌شود مشغول بازی‌اند. بلکه می‌گویند مسابقه می‌دهند. همچنین اگر مسابقه شنا، دو و... دهند، عرفاً به آن بازی اطلاق نمی‌شود، بلکه از آن به مسابقه تعبیر می‌شود. ← این صورت صدق قمار نمی‌کند؛ چون از مقومات قمار این است که بازی باشد. اما بنا بر احتیاط واجب، حکم قمار را دارد و حرام است. مگر در اسب‌سواری و تیراندازی (مکاسب محرمه، ج ۳۹۲، ص ۷ و ج ۳۹۵، ص ۸، ۶ و ۱۱)

دو- نوعی که از آن به بازی تعبیر می‌شود؛ مثل گردوبازی یا دوزبازی، که به غیر آلات قمار است و از طرفی هم در آن، راهنه یعنی برد و باخت پولی وجود دارد. ← این قسم بازی قمار، و حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۳۹۲، ص ۱۰)

ب) لعب یا مسابقه بدون رهن است؛ یعنی بازی‌ای است که به غیر آلات قمار و بدون راهنه. یا مسابقه‌ای است که برای آن رهن و پولی قرار نداده‌اند؛ مثل مسابقه اسب‌سواری

یا دو یا بقیه مسابقات دیگری که وجود دارد؛ از قبیل خط، مغالبه در شعر و امثال اینها.
 ← این قسم هیچ اشکالی ندارد و حرام نیست. (مکاسب محرمه، ج ۳۹۶، ص ۶)

❓ مسئله

در مسابقاتی که از موارد الحاق حکمی به قمار است، مثل اینکه دو نفر با هم قرار می‌گذارند باری را بردارند و هرکس توانست، فلان مبلغ از دیگری بگیرد، اگرچه به این موارد موضوعاً قمار صدق نمی‌کند، اما بنابر احتیاط محکوم به حرمت است. این حکم در صورتی است که آن پولی که در میان گذاشته می‌شود، بین خود مسابقه دهندگان باشد. لذا اگر شخص ثالثی این مال را می‌دهد، قمار صدق نمی‌کند و حرام نیست.

□ **مثال:** کسی می‌گوید: هر کدام از شما دو نفر یا چند نفر بیشتر توانستید بدوید یا زیر آب بمانید، این مبلغ را به او خواهم داد. بنابراین از جیب مسابقه‌دهندگان مالی خارج نمی‌شود تا به جیب دیگری داخل شود، بلکه مال را فرد ثالث می‌دهد. مثل مسابقاتی که در دنیا متداول است؛ مثلاً به تیم برنده جایزه‌ای داده می‌شود. این موارد صدق قمار نمی‌کند و حرام نیست.^۱ (مکاسب محرمه، ج ۳۹۸، ص ۲)

همچنین اگر مسابقه‌ای وجود ندارد؛ مثلاً شخصی می‌گوید: "هرکس توانست برای من این کار را انجام دهد، فلان مقدار پول به او می‌دهم." اینجا مسابقه‌ای بین افراد نیست. در واقع نوعی جعله است. اینجا به طریق اولی اشکالی ندارد. (مکاسب محرمه، ج ۳۹۸، ص ۸)

□ حکم مالی که از قمار به دست می‌آید

مالی که از طریق قمار محرم به دست می‌آید - اعم از آنچه موضوعاً و حقیقتاً قمار است و آنچه موضوعاً قمار نیست، اما در حکم قمار است - تصرف در آن حرام است. پس اگر خود

۱. زیرا همچنان که بیان شد، قمار متوقف بر این است که اولاً: بازی و لعب باشد و حال آنکه مسابقات، بازی نیستند؛ ثانیاً: بین

مسابقه‌دهندگان برد و باخت باشد. (مکاسب محرمه، ج ۳۹۸، ص ۲)

آن مال باقی است، باید آن را به صاحبش رد کند و اگر تلف شده است، در صورتی که از مثلیات است، مثل آن را، و اگر قیمی است، قیمت آن را باید بدهد.^۱ (مکاسب محرمه، ج ۳۹۷، ص ۳)

□ بازی با آلات قمار از طریق کامپیوتر

بازی‌های کامپیوتری که با آلات قمار تصویری انجام می‌گیرد، به دو صورت است:

۱. اگر بازی بین دو طرف یا بیشتر است، مثلاً دو نفر پهلوی هم نشسته‌اند، یا از طریق اینترنت در خانه خود مشغول بازی قمار هستند ← قمار محسوب می‌شود و حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۳۹۸، ص ۸)

۲. اگر این بازی طرفی ندارد و شخص با کامپیوتر بازی می‌کند، مثلاً نرم‌افزاری است که شخص با آن بازی نرد یا پاسور می‌کند که البته در آن برد و باخت نیست ← اگرچه بازی با آلات قمار بدون برد و باخت هم حرام است، ولی چون باید حداقل دو نفر با هم بازی کنند، نه اینکه شخص با خودش بازی کند، این بازی اشکالی ندارد. (مکاسب محرمه، ج ۳۹۸، ص ۱۰)

□ افرادی که در مسابقه شرکت ندارند و روی مسابقه‌ای شرط‌بندی می‌-

کنند

اگر کسانی که شرط‌بندی می‌کنند، در مسابقه شرکت نکرده‌اند، بلکه دیگران مشغول مسابقه هستند و این افراد بین خودشان شرط‌بندی می‌کنند، با توجه به اینکه رکن قمار این است که عملی بین متقامرین از مقولهٔ لعب و بازی باشد، و حال آنکه اینجا بازی

۱. توضیح مثلی و قیمی در بحث شرکت بیان می‌شود.

نمی‌کنند، بلکه نتایج بازی را حدس می‌زنند، این قمار نیست. بنابراین حرام هم نیست؛ هرچند احتیاط در ترک آن است. (مکاسب محرمه، ج ۳۹۹، ص ۴ و ۶)

همچنین در بعضی باشگاه‌ها افرادی که می‌خواهند شرط‌بندی کنند، بلیط می‌خرند، چنانچه حدس آنها از برد و باخت اشتباه بود، تنها مبلغ آن بلیط را از دست می‌دهند و اگر درست بود، جایزه معین شده را می‌گیرند. این نوع دوم هم حرام نیست.^۱ (مکاسب محرمه، ج ۳۹۹، ص ۶)

اما نسبت به حکم وضعی، این معامله، شرعی نیست. بنابراین تملیک و تملک آن پول مشکل است. بله، اگر بعداً با یکی از عقود شرعی، مثل هبه یا صلح تملیک کند، اشکال ندارد. (مکاسب محرمه، ج ۳۹۹، ص ۷)

❓ مسئله

امروزه یکی از انواع قمار این است که اشخاص پیش از ورود به قمارخانه پول می‌دهند. بعد شخص واردشونده، ژتون، بلیط یا پولی را به دستگاه می‌اندازد. این دستگاه با ترتیبی خاص حرکت می‌کند و شماره‌ای را نشان می‌دهد. سپس به صاحب آن شماره پول می‌دهند. و اگر شماره دیگری بیاید، برنده نیست. این هم قمار است که در قمارخانه‌های معروف دنیا رایج است، ولی قمار مصطلح شرعی نیست؛ چون گفتیم قمار متوقف است بر اینکه بازی بین دو نفر باشد. درحالی که این، نوعی بخت‌آزمایی است. اما در عرف ما به آن

۱. برای اینکه احتمال دارد پولی که این شخص از قبل می‌دهد، پول بلیط ورود در این پیش‌بینی و حدس نتیجه باشد؛ مانند پولی که برای ورود به هر باشگاه یا نمایشگاه ابتدائاً می‌گیرند. اگر به این معنا بگیریم، پرداخت این پول در مقابل آن حدس و پیش‌بینی نادرست قرار نمی‌گیرد؛ یعنی خسارت در مقابل آن نیست. بنابراین اشکالی نخواهد داشت. یا به خاطر حدس غلط، پولی می‌پردازد که ملحق به آن صورت اول است که حرمت تکلیفی ندارد؛ هرچند احتیاط در ترک آن است. (مکاسب محرمه، ج ۳۹۹، ص ۶)

قمار می‌گویند و این نوع نیز بنا بر احتیاط واجب، حرام است؛ مال هم به تملک برنده در نمی‌آید. (مکاسب محرمه، ج ۴۰۰، ص ۷۵)

□ بخت آزمایی

۱. خرید بلیط بخت‌آزمایی که درآمد آن برای کار خیر نیست، در دنیا متداول و معروف است. روی این بلیط‌ها شماره‌هایی ثبت می‌شود و آن را به اشخاص می‌فروشند و قرعه‌کشی می‌کنند. سپس همه پول‌ها یا مقداری از آن را بین افرادی که قرعه به نام آنها درمی‌آید، تقسیم می‌کنند. این کار تشویقی برای خرید این بلیط‌ها، به امید رسیدن به پول کلان است. ← بنا بر احتیاط واجب حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۴۰۱، ص ۴)

این معامله از جهت حکم وضعی صحیح است. لذا این ورق ملک خریدار می‌شود و آن پول هم ملک آن مؤسسه یا شرکت فروشنده می‌شود. (مکاسب محرمه، ج ۴۰۱، ص ۶)

پولی که برنده دریافت می‌کند، حتی در صورتی که معامله حرمت تکلیفی نداشته باشد، حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۴۰۱، ص ۸)

۲. اگر برای شرکت مردم در کار خیر، قبض‌هایی صادر کنند و در قبال مبلغی به مردم بدهند و برای تشویق آنها قرعه‌کشی کنند و هدیه‌ای هم بدهند، چنین عملی موضوعاً خارج از مسئله بلیط بخت‌آزمایی است؛ زیرا معامله‌ای که انجام می‌گیرد، بین این ورق و این پول نیست. بلکه نوعی صدقه و انفاق است. یعنی برای یک کار خیری پولی می‌دهد، و رسید این پول، کاغذی است که به او می‌دهند. بنابراین در اینجا بیعی انجام نمی‌گیرد.

این کار بدون شک عمل حلال و تعاون در خیر است. جایزه‌ای هم که به او می‌دهند، قطعاً حلال است. حتی اگر انگیزه خرید این اوراق تنها برای رسیدن به آن جایزه باشد؛ مثل جوایزی که بانک‌ها برای تشویق مشتریان پس‌انداز قرض‌الحسنه می‌دهند؛ این هم

اشکالی ندارد. بنابراین در اینجا نه حرمت تکلیفی دارد، نه معامله‌ای شده که بگوییم باطل است و نه آن پولی که به عنوان جایزه می‌گیرد، اشکال دارد. (مکاسب محرمه، ج ۴۰۱، ص ۱۰)



فصل چهارم: معامله با عمل محرم (۱۸)

گفتار پانزدهم: غش

مبحث اول: معنای غش

هر معامله‌ای که در جنس عوضین - اعم از ثمن و مئمن - ، فریب و خدعه‌ای باشد، غش است. (مکاسب محرمه، ج ۲۳۳، ص ۷)

شرایط تحقق غش

۱. جهل گیرنده و علم دهنده

قوام غش به این است که دهنده جنس مغشوش، عالم به مطلب و گیرنده جاهل باشد. بنابراین اگر دهنده، جاهل باشد، یا گیرنده عالم - اعم از اینکه دهنده عالم باشد یا جاهل - غش محسوب نمی‌شود و معامله صحیح است. حرمت تکلیفی هم برای آن دهنده وجود ندارد؛ مثل اینکه می‌داند در بازار شیر خالصی که در آن آب نباشد، وجود ندارد و با این حال آن را می‌خرد، این معامله غش نیست.

چنانچه دهنده و گیرنده هر دو به مغشوش بودن جنس جاهل باشند، اینجا هم معامله اشکالی ندارد. (مکاسب محرمه، ج ۲۳۵، ص ۷)

مسئله ۲

گاهی خریدار می‌داند که مال مغشوش است و با اینکه رضایت قلبی به انجام معامله ندارد، ناچار است آن را بخرد.^۱ این نوع معامله غش محسوب نمی‌شود. اما فروشنده عمل محرم انجام داده است؛ نه از باب غش، بلکه از باب ظلم.

□ **مثال:** شخصی به دارویی احتیاج دارد که این دارو فقط دست یک نفر است. آن فرد هم به بیست برابر قیمت می‌فروشد و طرف مقابل چاره‌ای جز خرید آن ندارد. این معامله صحیح است؛ چون رضای معاملی وجود دارد. اما برای فروشنده حرام است؛ چون کار او ظالمانه است. (مکاسب محرمه، ج ۲۳۶، ص ۳)

۲. مستور بودن خدیعه‌ای که در جنس انجام گرفته

تصرفی که برای خدیعه و فریب انجام می‌گیرد، باید مستور باشد. لذا اگر مشهود باشد، غش محسوب نمی‌شود.

□ **مثال:** الف) گندمی که می‌فروشد، به میزان قابل توجه با جو یا خاک مخلوط شده است و این چیزی نیست که شخص با نگاه کردن به آن متوجه نشود.

ب) اگر ماشینی به عنوان صفر کیلومتر فروخته شود و خریدار ببیند که رنگ قسمتی از ماشین رفته و نشان دهد که ماشین قبلاً استفاده شده است، این نوع تصرف

۱. در باب بیع مضطر، ممکن است رضای قلبی نباشد. اما رضای معاملی باشد؛ چون رضای قلبی غیر از رضای معاملی است. گاهی خریدار قلباً راضی به معامله نیست و برای او این کار سخت است. اما چاره‌ای ندارد. بنابراین رضای معاملی هست. (مکاسب محرمه، ج ۲۳۶، ص ۲)

که از طرف بایع یا مشتری در باب بیع، یا موجر و مستأجر در باب اجاره صورت می‌گیرد، که تصرف کاملاً مشهودی است، صدق غش نمی‌کند و به آن، معامله غش‌آمیز نمی‌گویند. بنابراین معامله باطل نیست. (مکاسب محرمه، ج ۲۳۵، ص ۸)

□ **تصرف مستور دو حالت دارد که هر دو حالت نیز غش محسوب می‌شود:**

۱. مستوری که با اندک دقت و اختباری قابل تشخیص است؛ مانند اینکه میوه خوب را بالای ظرف و جنس پست‌تر را زیر آن قرار می‌دهند. اگرچه این مطلب با نگاه اول فهمیده نمی‌شود و مستور است، اما مستوری است که با اندک اختباری معلوم می‌شود.
۲. مستوری که با اختبار اندک معلوم نمی‌شود. بلکه یا خود آن غش‌کننده و بایع بایستی بگوید که این جنس مغشوش‌فیه است یا اهل خیره و متخصصین بفهمند؛ مانند اینکه قطعات یک ماشین را عوض کنند. (مکاسب محرمه، ج ۲۳۶، ص ۴)

□ **نکته**

در تحقق غش فرقی نمی‌کند چیزی که سبب غش در معامله شده، از طرف دهنده به وجود آمده باشد یا از طرف شخص ثالث یا عیب مربوط به خود شیء باشد؛ مانند برنج بدپختی که بایع موقع فروش، آن را اعلام نمی‌کند. (مکاسب محرمه، ج ۲۴۰، ص ۳)

۳. **قصد خدعه و فریب**

اگر در مورد عیب خفی - چه عیبی که با اختبار فهمیده می‌شود و چه عیبی که فهمیده نمی‌شود - فروشنده قصد فریب داشته باشد، این غش در معامله بوده و حرام است. اما اگر در همین عیب خفی قصد فریب و تلبیس وجود نداشته باشد - هرچند عیب، عیب خفی است - غش در معامله نبوده و حرام نیست. اما در عیب جلی، چه قصد تلبیس باشد و چه نباشد، غش در معامله نیست. (مکاسب محرمه، ج ۲۴۱، ص ۳)

□ انواع غش در معامله

۱. غش به خلط و مزج

یعنی این جنسی که مورد معامله است، خواه ثمن باشد یا مثنی، با چیزی ممزوج شود. این ممزوج شدن به دو صورت است:

الف) چیزی را به غیر جنس خودش ممزوج می‌کنند؛ مثل اینکه گندم را خاک‌آلود می‌کنند تا وزن گندم را زیاد کنند. یا شیر را با آب مخلوط می‌کنند.

ب) خلط و مزج به همان جنس است، لکن نوع پست‌تر آن؛ مثلاً روی ظرفی، خرمای مرغوب و زیر آن خرمای نامرغوب می‌چینند. یا در ماشین یا وسیله برقی، کسی جزء صحیح را برمی‌دارد و جای آن جزء معیوب می‌گذارد. یا قطعه‌ای را که از آلیاژ بهتری است، برمی‌دارد و قطعه‌ای با آلیاژ پست‌تر می‌گذارد که این یک نوع خلط و مزج، از قبیل خلط گندم مرغوب با گندم نامرغوب است. (مکاسب محرمه، ج ۲۳۴، ص ۵)

۲. عیبی را در متاع مخفی کردن

در این قسم از غش، عیبی از مشتری مخفی می‌شود؛ مثلاً اتومبیلی را برای فروش رنگ می‌زنند. یا تودوزی آن را تعویض می‌کنند تا طرف دیگر گمان کند اتومبیل نو است. یا یک جنس معیوب را به صورت سالم جلوه می‌دهند. (مکاسب محرمه، ج ۲۳۴، ص ۶)

۳. تصرفی که کمیت جنس را زیاد می‌کند

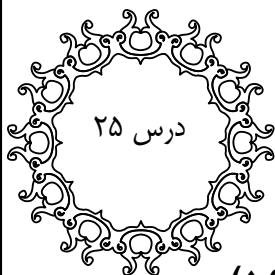
مثلاً چرمی که با وزن فروخته می‌شود، در محل مرطوبی می‌گذارد تا وزنش زیاد شود یا کلاف ابریشم را می‌گذارند در جایی که مرطوب و سنگین شود. این هم یکی از انواع غش است. (مکاسب محرمه، ج ۲۳۴، ص ۱۰)

۴. ذکر صفت مرغوب فیه برای آن جنسی که این صفت را ندارد

مثلاً اتومبیلی را که به طور متعارف، فلان مقدار مصرف بنزین آن است، می‌فروشد، اما به دروغ مقدار کمتری را ذکر می‌کند. یا اسبی را به عنوان اسب مسابقه می‌فروشد، در حالی که این صفت مرغوب در او نیست. یا جنسی است که اگر از فلان کارخانه باشد، مرغوب‌تر است، او جنس کارخانه نامرغوب را به جای جنس کارخانه مرغوب می‌دهد. در این قسم، اگر بنای خریدار بر این است که جنس دارای این صفت را بخرد، بی‌تردید غش است. (مکاسب محرمه، ج ۲۳۴، ص ۶)

۵. شیئی را می‌دهد به جای شیئی که در ماهیت با آن متفاوت است.

مانند این که مذهب را به جای ذهب می‌دهد؛ مثلاً روی مس آب طلا می‌کشد و آن را به عنوان طلا می‌فروشد. یا به جای گل طبیعی، گل مصنوعی می‌فروشد. این قسم نیز جزو غش محسوب می‌شود. (مکاسب محرمه، ج ۲۳۵، ص ۱۱)



فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۱۹)

گفتار پانزدهم: غش

مبحث دوم: حکم معامله مغشوش

غش حرام است و فرقی نمی‌کند که مغشوش مسلمان باشد یا کافر. البته کافر حربی^۱ از حکم حرمت مستثناست. (مکاسب محرّمه، ج ۲۴۳، ص ۱۰)

□ آیا غش علاوه بر حرمت، باعث بطلان معامله هم می‌شود یا خیر؟

معامله دو صورت دارد:

۱. معامله بر امر کلی واقع می‌شود ← معامله صحیح است و مشتری می‌تواند جنس معیوب را به او برگرداند و جنس صحیح را از او بخواهد.

□ مثال: مشتری پنجاه کیلو برنج می‌خواهد و نوع برنج را نیز معین می‌کند. فروشنده هم پنجاه کیلو برنج به او می‌فروشد. چنانچه این برنج مغشوش باشد، با توجه به اینکه معامله بر پنجاه کیلو برنج کلی واقع شده است، نه بر این برنج خاص، و غش، در مصداق و فرد آن کلی انجام گرفته است، از این رو معامله صحیح است. لکن مشتری می‌تواند این جنس معیوب را بدهد و جنس صحیح را از او بخواهد؛ چون آنچه در ذمه

۱. مقصود از کافر حربی در اینجا کسی است که با ما در حال جنگ است. (مکاسب محرّمه، ج ۲۴۳، ص ۱۰)

بایع واقع شده و باید به مشتری بدهد، جنس سالم است نه جنس مغشوش. (مکاسب

محرمه، ج ۲۴۴، ص ۲)

۲. معامله بر جنس خارجی خاصی واقع می‌شود و بایع به عیب آن مبیع آگاه است. این

قسم چند حالت دارد:

الف) آن چیزی که مبیع خارجی است و متعلق عقد بیع است، در حقیقت و ماهیت خود، با آنچه مشتری گمان کرده است، متفاوت است؛ مثل اینکه بگوید این انگشتر طلا را به تو می‌فروشم، درحالی که نقره است. ← این معامله باطل است.

ب) تغییر و اختلاف، وصفی است که در ماهیت شیء تأثیر نمی‌گذارد و بودن و نبودنش ماهیت را تغییر نمی‌دهد، اما در عین حال آن وصف در خود مبیع تأثیر دارد؛ یعنی مقوم مبیع است. ← معامله باطل است. (مکاسب محرمه، ج ۲۴۹، ص ۲)

□ **مثال:** بایع به شخصی که می‌خواهد اسب مسابقه بخرد، می‌گوید: "این اسب مسابقه را به فلان قیمت می‌فروشم". درحالی که اسب مسابقه نیست. مشتری چیزی را می‌خواهد که دارای این خصوصیت باشد و غیر از این را اصلاً نمی‌خواهد. در اینجا هم معامله باطل است. (مکاسب محرمه، ج ۲۴۴، ص ۶)

ج) اختلاف در صفتی است که از نظر مشتری مقوم مبیع نیست. بلکه یک صفت

کمالیه‌ای برای این مبیع است. ← بیع صحیح است و مشتری خیار فسخ دارد.

□ **مثال:** اسبی را برای سفر یا برای سواری می‌خواهد و شرط می‌کند که این اسب در سنین مثلاً سه تا پنج ساله باشد. بعد از معامله معلوم می‌شود مثلاً بیست ساله است. آنچه مفقود است، یک صفت کمالی است. این یک خصوصیت زایدی برای مبیع است. معامله در این شق صحیح است، ولی مشتری به خاطر تخلف وصف، خیار دارد. (مکاسب محرمه، ج ۲۴۹، ص ۳)

د) غش با مخلوط کردن متاع به غیرجنسش یا به جنس نامرغوب و پست‌تر از همان جنس؛ به‌گونه‌ای که در متاع عیب محسوب شود؛ مثل اینکه شیر را با آب یا روغن خوب را با روغن نامرغوبی مخلوط کنند ← معامله صحیح است، لکن مشتری خیار دارد. در اینجا خیار، خیار عیب است. در خیار عیب می‌تواند فسخ کند و می‌تواند امضا کند؛ یا با ارش یا به غیر ارش؛ یعنی یا تفاوت قیمت را بگیرد یا نگیرد. (مکاسب محرمه، ج ۲۴۹، ص ۳)

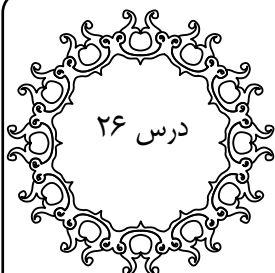
ه) غش به صورت نقص در جنس و متاعی که مرکب از اجزایی است، به‌گونه‌ای که ترکیب و هیئت اجتماعی اجزاء، در مالیت میبع دخالت دارد. در چنین مبیعی، ناقصش را به جای کامل می‌فروشد. ← این غش سبب بطلان معامله است.

□ مثال: مشتری یک جفت کفش یا گوشواره‌ای را به فلان مبلغ می‌خرد. سپس می‌بیند یک لنگه است. در اینجا خصوصیت هیئت اجتماعی، مقوم مبیع است. یقیناً قصد مشتری از خرید، مطلق جنس کفش یا گوشواره نیست، بلکه گوشواره یا کفشی است که قابل استفاده باشد. (مکاسب محرمه، ج ۲۴۹، ص ۳)

و) غش به صورت نقص در جنسی که مرکب از اجزایی است، لکن این ترکیب و هیئت اجتماعی اجزاء، دخالتی در ماهیت آن ندارد؛ مثل اینکه یک تن گندم را می‌خرد و مثلاً صد کیلوی آن خاک است. خاک کم متعارف است و غش محسوب نمی‌شود. اما اگر زیاد باشد؛ مثلاً به میزان صد کیلو، غش است. ← معامله در آن مقدار موجود بدون حق خیار، صحیح است. و نسبت به آن مقداری که وجود ندارد (صد کیلو) معامله باطل است. (مکاسب محرمه، ج ۲۴۹، ص ۵)

بله اگر برای مشتری، این مقدار خاص خصوصیت دارد، که چنانچه از آن مقدار به او کمتر بدهند، برایش ارزشی ندارد، مثلاً دارویی که اگر میزان خاصی باشد تأثیرگذار است،

چنانچه فروشنده کمتر از این مقدار به او بدهد، فایده‌ای ندارد، در این صورت نیز معامله صحیح است و مشتری حق خیار دارد. (مکاسب محرمه، ج ۲۴۹، ص ۲)



فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۲۰)

گفتار شانزدهم: نجش

تعریف: نجش یا نجش به معنای تحریک کردن و برانگیختن مشتری به خرید کالا است و به دو صورت است:

۱. بالا بردن قیمت کالا از طرف کسی که قصد خرید آن را ندارد؛ برای اینکه شخصی که می‌خواهد آن را بخرد، اغراء به جهل شود و به قیمت بالاتر بخرد.

□ مثال: کسی می‌خواهد اتومبیلی را که مثلاً پنج میلیون تومان می‌ارزد، بخرد. شخص دیگری با آن فروشنده توطی می‌کند و می‌گوید: "عجب اتومبیلی! من آن را هفت میلیون از شما می‌خرم." در حالی که واقعاً قصد خرید ندارد. به این نجش گویند.

۲. تعریف کردن از یک کالایی نه به عنوان اینکه می‌خواهد بخرد، بلکه می‌خواهد دیگری را ترغیب به خرید آن کالا کند؛ مثلاً از اتومبیل تعریف‌های غیر واقعی کند. (مکاسب محرّمه، ج ۴۴۵، ص ۶)

□ توضیحاتی در مورد معنای نجش

۱. خدعه و فریب در تحقق نجش

قوام نجش در باب معاملات، به خداع و تغیر است. اگر خدع‌ای در بین نباشد، نجش صدق نمی‌کند. (مکاسب محرّمه، ج ۴۴۶، ص ۵)

یعنی مدحِ متاعِ مطرح شده برای این است که جوسازی کنند و در این فضا مشتری را به تصمیم‌گیری وادارند و فریب دهند. یا آنجا که کسی وانمود می‌کند مشتری است و می‌گوید: "این جنس را به صد واحد می‌خرم" درحالی که قیمتش مثلاً پنجاه واحد است، او قصدش خداع و تغیر است. (مکاسب محرمة، ج ۴۴۶، ص ۵)

۲. مواطنه در تحقق نجش شرط نیست

در صدق نجش، لازم نیست حتماً مواطنه‌ای باشد؛ یعنی شرط نیست کسی که به عنوان مشتری خودش را جا می‌زند، قبلاً با مالک متاع، تَواطُؤ کرده باشد یا اگر از جنس تعریف می‌کند، تَواطُؤ کرده باشد. فرض کنید علی دلش می‌خواهد که احمد این جنس را بخرد؛ به فروشنده هم کاری ندارد، لذا طوری جوسازی می‌کند که احمد این جنس را بخرد. در اینجا نجش صدق می‌کند؛ چون کار او مبنی بر خدیعه و تغیر است. پس برای صدق عنوان نجش مواطنه شرط نیست. بله، صورت مواطنه، صورت روشن و واضح نجش است. (مکاسب محرمة، ج ۴۴۶، ص ۵)

البته بحث ما در باب مکاسب محرمة صورت مواطنه است؛ چون فرض این است که می‌خواهیم بگوییم چون نجش حرام است، پس معامله واقع بر نجش هم حرام است. معامله واقع بر نجش این است که شخصی، با فردی دیگر -یا به نحو اجاره یا به هر نحو دیگر- تَواطُؤ کنند که او این کار را انجام دهد. می‌خواهیم بگوییم این اجاره و معامله باطل و حرام است. بنابراین اگرچه قوام نجش به تَواطُؤ نیست، اما آن نجشی که در اینجا مورد بحث است، نجشی است که با تَواطُؤ باشد. (مکاسب محرمة، ج ۴۴۶، ص ۶)

□ حرمت معامله‌ای که بر نجش واقع می‌شود

معامله‌ای که بر اساس نجش انجام می‌گیرد، حرام است؛ یعنی وقتی حسن به علی می‌گوید: "تو قیمت جنس را بالا ببر، تا من بتوانم این جنس را به مشتری به قیمت بالا

بفروشم" در واقع حسن، علی را برای نجش، اجیر می‌کند. این اجاره، هم حرام و هم باطل است.

اما آن معامله‌ای که از طریق نجش انجام می‌گیرد (معامله‌ای که بین بایع و مشتری ثالث انجام می‌گیرد، که فریب‌خورده نجش است) صحیح است. (مکاسب محرمه، ج ۴۴۵، ص ۸)

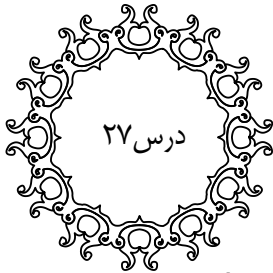
□ حرمت نجش به خاطر انطباق عناوین محرّمه بر آن است

نجش به خاطر انطباق عناوین محرّمه بر آن، مانند اضرار مؤمن یا غش، حرام است؛ مثلاً اگر بر اثر این کار، مشتری کالا را به دو برابر قیمت واقعی بخرد، ضرر می‌کند. پس عمل ناجش اضرار به غیر است و اضرار به مؤمن، حرام است. یا خدعه با مؤمن است و از این جهت حرام است. بنابراین، به خاطر انطباق این عناوین کلیه، حرمت نجش ثابت می‌شود، نه اینکه نجش فی نفسه حرام باشد؛ ولو اضرار نرساند؛ مثلاً اگر نجش انجام بگیرد، ولی مشتری ضرر نکند، اگرچه به دو برابر قیمت هم بخرد؛ برای او اضرار نیست؛ مانند اینکه احتیاج مبرم به آن کالا دارد. پس مواردی وجود دارد که خود مشتری به هر دلیلی به خرید آن مبیع به بیش از قیمت اقدام می‌کند؛ مانند مزایده‌هایی که انجام می‌گیرد؛ مثلاً شخصی می‌گوید: "این جنس را به ۱۰۰ تومان می‌خرم" و شخص دیگری می‌خواهد مزایده را ببرد و می‌داند که این کالا ۹۰ تومان می‌ارزد، اما چون مشتری با قیمت بالاتری دارد، می‌گوید ۱۱۰ تومان می‌خرم. این از موارد نجش خارج است؛ چون در اینجا خدعه و تغیر وجود ندارد. بنابراین حرام نیست. (مکاسب محرمه، ج ۴۴۶، ص ۱۰)

□ موارد شک در صدق نجش

مواردی که انسان نمی‌داند نجش صدق می‌کند یا نه، حرام نیست. (مکاسب محرمه،

ج ۴۴۶، ص ۱۱)



فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۲۱)

گفتار هفدهم: غنا

بحث از غنا در باب مکاسب این است که بینیم معامله با غناء چگونه است؟ مثل اینکه کسی را برای آوازخوانی یا نوازندگی اجیر کنند. یا کسی جنسی را به دیگری بفروشد و ثمن آن را خوانندگی یا نوازندگی قرار دهد. بحث این است که آیا این معامله جایز است یا محرّم؟ و آیا معامله صحیح است یا باطل؟ لکن برای اینکه بتوانیم به حرمت معامله حکم کنیم، باید اول حرمت غنا معلوم شود. (مکاسب محرّمه، ج ۲۵۰، ص ۳)

مبحث اول: معنای غنا

غنا به دو معنا استعمال می‌شود:

۱. معنای عام غناء (معنای لغوی): غنا عبارت است از هر آنچه به شکل آواز ادا شود. ارکان آواز عبارت است از: کشیدن صدا با برخی زیر و بم‌ها و فراز و فرودهای آوایی، که به آن ترجیع^۱ می‌گویند. (مکاسب محرّمه، ج ۲۷۸، ص ۴)

۱. ترجیع به معنای چهچه زدن نیست. بلکه به معنای تکان دادن صدا در حلق و حنجره است. گاهی انسان صدا را بدون ترجیع و یکنواختی از اول تا آخر ادا می‌کند و گاهی وسطش را تکانی می‌دهد و فراز و فرودی به صدا می‌دهد. این ترجیع است. (مکاسب محرّمه، ج ۲۷۷، ص ۱۰، س ۵ ج ۲۷۸، ص ۴، س ۱۲)

توضیح: بیان مطلب گاه به نحو تکلم است؛ مثل حرف زدن، و گاه با تکیه به صوت به نحو آواز است؛ مثل کسی که روی منبر، با تکیه به صوت حرف می‌زند. یا کسی که با خودش زمزمه می‌کند. یا کودکی که آواز می‌خواند؛ این معنای عام غنا است. (مکاسب محرمه، ج ۲۷۸، ص ۴)

۲. معنای خاص غنا (معنای عرفی): معنای دیگر برای غنا در استعمالات رایج، آواز به نحو خاص است. آوازی که با زیر و بم، قاعده و قانون و اسلوب خاصی خوانده می‌شود. این هم استعمال دیگر برای غناست که معادل فارسی آن خوانندگی است؛ مغنی یعنی خواننده، ولی به هر کسی که صدایش را بلند کند و آواز بخواند خواننده نمی‌گویند. (مکاسب محرمه، ج ۲۷۸، ص ۶)

این معنا نزد مردم روشن است؛ زیرا خوانندگی و آوازخوانی مفهومی عرفی است؛ مثلاً کسی به مؤذن، آوازخوان نمی‌گوید؛ با اینکه غنای به معنای اول بر اذان هم صدق می‌کند. همچنین مردم کسی که قرآن را با صوت معمولی یا با زمزمه می‌خواند، آوازخوان نمی‌گویند. بنابراین غنای به معنای دوم، بر این نحو خواندن صدق نمی‌کند، اما معنای اول بر آن صدق می‌کند؛ چون دارای ترجیح است. پس این دو معنا به این کیفیت قابل تفکیک از هم است. (مکاسب محرمه، ج ۲۷۹، ص ۳)

آنچه محل بحث است غنای به معنای دوم است. (مکاسب محرمه، ج ۲۸۰، ص ۳)
 به دلیل اینکه غنا، اگرچه به معنای لغوی هم استعمال می‌شود، اما در استعمال رایج عرف، جز معنای دوم به ذهن متبادر نمی‌شود؛ یعنی این معنای دوم، آن قدر در بین مردم و استعمالات مردم رایج است که وقتی این کلمه به کار می‌رود، ذهن مستمع اصلاً به آن معنای اصلی متوجه نمی‌شود. (مکاسب محرمه، ج ۲۸۳، ص ۸)

□ **قیودی که متقوم مفهوم غنای به معنای دوم نیست.**

برای اینکه این معنا قابل تمییز باشد و بتوانیم در موارد مشکوک آن را جدا کنیم، بعضی از قیود سلبی را بیان می‌کنیم و این قیود را از غنا سلب می‌کنیم. (مکاسب محرمه، ج ۲۸۳، ص ۴)

۱. **صوت نیکو:** آواز خوانی و صدق معنای غناء، متقوم به صدای خوب نیست. بعضی از آوازخوان‌ها صدایشان خوب است، بعضی صدایشان متوسط و بعضی صدایشان بد است. آواز خوانی بر همه اینها صدق می‌کند، ولو صدا بد باشد. (مکاسب محرمه، ج ۲۸۳، ص ۵)

۲. **انطباق با دستگاه‌های موسیقی:** انطباق با دستگاه‌های موسیقی، ملاک و مناط صدق و عدم صدق آواز خوانی نیست. به خاطر اینکه هر صوتی که از حنجره انسان خارج می‌شود، ولو غناء هم نباشد، با یکی از مقامات موسیقی همراه است؛ یعنی هر صدایی که مدّ و ترجیعی دارد (غنای به معنای اول) حتماً داخل در یکی از دستگاه‌های موسیقی است. مثلاً اذان استاد مؤذن زاده بر اساس یکی از مقام‌های دستگاه موسیقی است. پس ملاک، انطباق با دستگاه‌های موسیقی نیست. (مکاسب محرمه، ج ۲۸۰، ص ۱۰)

۳. **اطراب به معنای طرب انگیز بودن:** مقوم معنای غناء طرب انگیز بودن نیست. (مکاسب محرمه، ج ۲۸۱، ص ۴)

توضیح: سه معنا برای طرب بیان شده است:

الف) طرب به معنای فرح یا شدت فرح است.

ب) طرب به معنای حالت خفتی است که در انسان از فرح یا از حزن حاصل می‌شود. انسان وقتی خرسند و خوشحال می‌شود، یک حالت سبکی و خفتی در خود احساس می‌کند. عین همین خفت در حالت حزن هم هست. وقتی انسان از یک حادثه‌ای غمگین

می‌شود، یک حالت خاصی، از قبیل بی‌تابی و ناآرامی در خود احساس می‌کند؛ به این حالت خفت و ناآرامی طرب می‌گویند.

در معنای اول، طرب، مخصوص فرح است، اما بنابر معنای دوم، مشترک بین فرح و حزن است.

ج) طرب، آن خفتی است که در روح حاصل می‌شود. البته نه هر خفتی، بلکه آن حالت اوج ناآرامی و بی‌قراری را طرب می‌گویند؛ خواه این بی‌قراری ناشی از فرح باشد یا ناشی از حزن. (مکاسب محرمه، ج ۲۸۱، ص ۳)

مفهوم غناء متقوم به اطراب به معنای طرب‌انگیز بودن نیست. چه طرب به معنای خصوص فرح و چه اعم از فرح و حزن یا به معنای حالت بی‌قراری و بی‌تابی باشد؛ بر آوازخوانی غناء صدق می‌کند، اعم از اینکه مطرب باشد یا مطرب نباشد. (مکاسب محرمه، ج ۲۸۳، ص ۴)

گاهی غنا و آوازخوانی اطراب شأنی دارد، و گاهی ندارد. در مورد اطراب فعلی نیز واضح است که خیلی از موارد اصلاً طربی به وجود نمی‌آورد. بسیاری از آوازاها که انسان برای خودش می‌خواند، نه در خود او و نه در دیگری هیچ طربی ایجاد نمی‌کند. اطراب شأنی هم ایجاد نمی‌کند، خیلی از انواع خواندن‌ها هست که ممکن است در دل اثر گذارد و انسان خوشش بیاید، اما این خوش آمدن غیر از آن خفتی است که در اثر شدت فرح یا حزن ایجاد می‌شود. پس با اینکه غنای عرفی بر آن صدق می‌کند، این حالت اطراب در آن نیست. (مکاسب محرمه، ج ۲۸۱، ص ۵)

۴. متناسب با مجالس اهل لهو و فسوق: آوازخوانی در مجالس لهو و فسوق با آوازخوانی در غیر مجالس لهو و فسوق تفاوتی ندارد. ممکن است شخصی غزلی از حافظ بخواند و شنوندگان به عالم معنا توجه کنند و ممکن است همین شخص در مجلس

دیگری همین آواز و همین غزل را بخواند و دیگران کف بزنند و برقصند. بنابراین مقوم معنای غناء این نیست که مخصوص مجالس لهو و فسوق یا متناسب با مجالس لهو باشد. (مکاسب محرمه، ج ۲۸۳، ص ۴)

۵. **نظم موسیقایی داشتن:** هر صدایی که از حنجره انسان خارج بشود- که همان معنای لغوی غنا بر آن صدق کند و مدّ و ترجیع داشته باشد- خارج از یکی از اشکال موسیقایی نیست؛ لکن نظم موسیقایی چیز دیگری است. نظم موسیقایی این است که کسی آهنگی را طبق دستگاه و مقامی شروع کند و به روال صحیح آن تا آخر آواز پیش ببرد؛ این را می‌گویند نظم موسیقایی که اگر خلاف این رفتار کند، اهل موسیقی آن را زشت می‌شمردند. البته این مطلب در عرف‌های مختلف، متفاوت است: در موسیقی ایرانی به یک صورت، و در موسیقی عربی به گونه دیگر است؛ هر چند مقامات در همه دنیا یکسان است، آوازه‌ها از این مقامات گوناگون خارج نیست. اما نظم موسیقایی در جاهای مختلف، متفاوت است. پس نظم موسیقایی غیر از این است که این آهنگ و آواز بر بخشی از این دستگاه‌های موسیقی تطبیق کند.

غنا مقوم به این نیست که حتماً نظم موسیقایی داشته باشد. ممکن است کسی دو گونه آواز بخواند: یکی آوازی که گفته می‌شود بر طبق ضابطه و نظم و میزان خوانده و دیگری آوازی که می‌گویند خارج خوانده است؛ یعنی از آن نظم موسیقایی خارج شده است. بنابراین نظم موسیقایی هم جزو مقومات حدّ غنا نیست. (مکاسب محرمه، ج ۲۸۳، ص ۵)

۶. **تقارن آواز با آلات موسیقی:** شرط صدق غنا این نیست که حتماً با ساز همراه باشد؛ همچنان که این آلات موسیقایی غالباً - نه همیشه - بدون چنین آوازی نواخته نمی‌شود. بیشتر کسانی که آلات موسیقی را به کار می‌برند، آنها را با آواز به کار می‌برند. البته گاهی هم از آنها بدون آواز استفاده می‌شود. (مکاسب محرمه، ج ۲۸۲، ص ۷)

۷. مقارن بودن با کلام: صدق غنا متوقف بر داشتن کلام نیست. غناء می‌تواند با کلام باشد و می‌تواند بدون کلام باشد؛ یعنی همین شخصی که آواز می‌خواند، گاهی طبق این آواز شعری را می‌خواند و گاهی هم فقط زمزمه می‌کند، بدون اینکه کلامی با آن همراه باشد. (مکاسب محرمه، ج ۲۸۳، ص ۷)

۸. باطل بودن کلام: باطل بودن کلام هم دخالتی در مفهوم غنا ندارد. ممکن است غنا، کلام حق باشد، یا باطل. در هر دو صورت آوازخوانی و غنا صدق می‌کند. بنابراین اگر کسی با همین دستگاه‌ها و شیوه خاصی که به آن آوازخوانی می‌گوییم، شعر خوب، حدیث یا نوحه‌ای بخواند، این غناست و اگر هم شعر باطل و شهوات‌انگیز بخواند، آن هم غناست. (مکاسب محرمه، ج ۲۸۳، ص ۷)

همه این امور، اخصاً از مفهوم غناست و مفهوم غنا متقوم به اینها نیست. بنابراین مراد از غنا در استعمالات، همین چیزی است که ما در فارسی از کلمه آوازخوانی یا آوازه‌خوانی، با این خصوصیات که ذکر شد، می‌فهمیم. (مکاسب محرمه، ج ۲۸۳، ص ۷)



فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۲۲)

گفتار هفدهم: غنا

مبحث دوم: حرمت غنا

غنا که عبارت است از آوازخوانی، در صورتی که مصل عن سبیل الله باشد، حرام است. بنابراین دو گونه غنا داریم: یک غنا، غنای حلال است که غیر لهوی مصل است. یک غنا، غنای حرام است و آن عبارت است از غنای لهوی مصل. (مکاسب محرّمه، ج ۲۸۴، ص ۵)

□ توضیحی در مورد قیود مؤثر در غنای محرّم:

۱. مله‌ی بودن

لهو عبارت است از: آن چیزی که انسان را سرگرم کند و از امری غافل نماید. (مکاسب محرّمه، ج ۲۵۹، ص ۹)

البته نمی‌توان گفت هر لهوی حرام است، بلکه لهوی که موجب اضلال مردم باشد، حرام است. (مکاسب محرّمه، ج ۲۵۹، ص ۱۰)

مثلاً انسان که اشتغال ذهنی دارد یا مصیبتی بر او وارد آمده، یا گرفتاری و نگرانی دارد، با شنیدن آوازی سرگرم شده، از آن ناراحتی و خیالات غافل می‌شود. یا با تماشای فیلمی از چیزهای دیگر غافل می‌شود. این آهنگ و فیلم لهو است، اما حرام نیست. (مکاسب محرّمه، ج ۲۵۹، ص ۹)

۲. اضلال عن سبیل الله

اضلال به معنای گمراه شدن از صراط مستقیم است؛ اعم از انحراف از عقیده یا عمل صحیح. (مکاسب محرمه، ج ۲۶۱، ص ۳)

اضلال اعتقادی: یعنی انسان را نسبت به معارف دینی دچار تردید و شبهه کند و حالت بی تفاوتی در انسان به وجود آورد که در بسیاری از موارد غناء، این معنا وجود دارد. (مکاسب محرمه، ج ۲۹۶، ص ۵)

مثلاً کسی سرگرم به این ملامهی می شود و به تدریج ذهنیات او عوض می شود؛ چه بسا اتفاق می افتد، وقتی انسان در حالت عادی است، براساس گرایش های روحی و فکری - اش با مسجد، مؤمنین و با فضای دینی سر و کار دارد و یک عقاید و گرایش روحی و فکری نسبت به دین دارد و وقتی در امور لهوی غرق شد، به تدریج آن عقاید عوض می شود و انسان را منحرف می کند. پس اضلال عن سبیل الله یعنی اضلال در اصول و در عقاید. (مکاسب محرمه، ج ۲۸۵، ص ۱۱)

اضلال عملی (اضلال در عمل و در فروع): یعنی انسان را به محرم وادارد، یا در او حالت بی مبالاتی نسبت به گناه به وجود آورد. در حقیقت یکی از خطرات بزرگ غنا و موسیقی مضل همین است که انسان را نسبت به حقایق بی اعتنا، و نسبت به گناه بی تفاوت می کند. (مکاسب محرمه، ج ۲۹۶، ص ۵)

نکاتی در مورد اضلال:

الف) نحوه اضلال در غنا

ممکن است ضلال غنا به سه نحو باشد:

یک- مضمون کلمات آن موجب گمراهی شود؛ مانند اینکه مضمون آوازی، انسان را به شراب‌خواری یا بی‌حجابی بکشاند، یا اینکه از عمل خیری باز دارد یا موجب اعتقادات حق جایشان را به اعتقادات باطل دهد. (مکاسب محرمه، ج ۲۸۶، ص ۴)

دو- آهنگ به‌گونه‌ای باشد که انسان را به گناه وادارد؛ مثل آهنگی که اختصاص به رقص محرم داشته باشد. یا آوازی که انسان را به شهوت وادار می‌کند. (مکاسب محرمه، ج ۲۸۶، ص ۴)

سه- اوضاع و احوال و شرایط گوناگون دیگر موجب اضلال است؛ مثلاً در خواننده خصوصیتی است که إلهاء عن سبیل الله می‌کند؛ مانند اینکه خواننده، زنی باشد که با وضع و حالش موجب گمراهی شود؛ هرچند اشعارش گناه‌آفرین نباشد یا لحن و آهنگش آهنگ معمولی باشد. اما چون خصوصیت او، به‌گونه‌ای است که خواندن او موجب تحریک شهوت و افتادن به گناه است، موجب اضلال می‌شود. (مکاسب محرمه، ج ۲۸۶، ص ۴)

ب) معیار در حرمت، اضلال شأنی است نه فعلی

گاهی آوازی برای کسی مضرّ عن سبیل الله است، اما برای دیگری نه؛ چراکه ممکن است تقوا و مراقبتش زیاد باشد و این چیزها در او اثر نگذارد یا اینکه زیاد شنیده و برایش عادی شده باشد؛ یعنی برای او مهیج و محرک نباشد. یا به دلیل دیگری باشد. بنابراین افراد مختلف‌اند. آیا حکم غناء نسبت به این‌گونه افراد مختلف است؟

در شمول حرمت نسبت به این دو شخص و بین این دو حالت تفاوتی نیست. نمی‌توان گفت که اضلال در مورد کسی که فعلاً تحقق پیدا می‌کند، حرام و در مورد کسی که فعلاً تحقق پیدا نمی‌کند، حلال است. (مکاسب محرمه، ج ۲۹۶، ص ۵)

□ **قیودی که در معنای غنای محرم دخیل نیست:**

۱. **طرب‌انگیز بودن:** طرب‌انگیز بودن، نه تنها مقوم مفهوم غنا نیست، بلکه ملاک حرمت غنا هم نیست؛ یعنی این حالت نفسانی و خفتی که از شنیدن غنا برای انسان حاصل می‌شود، مطلقاً ملاک حرمت نیست. گاهی دیدن بعضی مناظر در نفس انسان بیش از حالت فرح، غنا ایجاد طرب می‌کند و گاهی بعضی مناظر حالت حزنی ایجاد می‌کند که از هر غنای حزن‌انگیزی تأثیرش بیشتر است. (مکاسب محرمه، ج ۳۱۶، ص ۱۰)

گاهی روضه‌خوانی با روضه‌اش چنان مستمع را از حال طبیعی خارج می‌کند که او بی‌اختیار خودش را می‌زند. این همان طرب است. یا گاهی لطیفه‌ای تعریف می‌شود و چنان روی شنونده اثر می‌گذارد که نمی‌تواند خود را کنترل کند و به شدت می‌خندد. پس نه خود این طرب حرام است، نه به طریق اولی صوتی که چنین حالتی را ایجاد کند، حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۳۱۵، ص ۹)

۲. **ریتم تند داشتن:** ریتم تند شاخص غنای محرم نیست. (مکاسب محرمه، ج ۳۱۸، ص ۷)

۳. **قصد تفریح:** اگر غنا لهوی شد، شنیدن آن، چه به قصد تفریح باشد و چه نباشد و چه به قصد پرکردن اوقات فراغت باشد و چه نباشد، حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۳۱۶، ص ۸)

۴. **شدت و ضعف تأثیر غنا در لهویت:** اگر یکی از عناصر تشکیل‌دهنده غنا که عبارت است از صوت، کلام و خواننده، موجب لهو شد، این غنا حرام است. بنابراین، کمتر یا بیشتر تأثیر داشتن یکی، یا تأثیر نداشتن دیگری، تأثیری در آن مجموع محصل ندارد. (مکاسب محرمه، ج ۳۱۶، ص ۸)

۵. **عدم تأثیر انگیزه:** اگر غنای لهوی باشد، محرّم است؛ چه خواننده با انگیزه غنا و لهو بخواند و چه بدون آن. (مکاسب محرّمه، ج ۳۱۶، ص ۹)

□ مرجع برای تشخیص مصداق غنای حرام از غیر حرام

تشخیص این موضوع، مثل سایر موضوعات، با عرف است؛ یعنی بعد از آنکه به این نتیجه رسیدیم که غنای محرّم عبارت است از غنای لهوی مضملاً عن سبیل الله، تشخیص مصداق خارجی آن و اینکه آیا این آوازی که اجرا می‌شود، لهو مضملاً عن سبیل الله است یا نه، امری عرفی است.

گاهی علاوه بر تشخیص عرف (عرف عام)، تشخیص و احراز شخص مکلف هم لازم است؛ مثلاً اگر خوانندگی یا نوازندگی در دستگاه موسیقی خاصی به تشخیص عرف، لهوی مضملاً باشد و انسان را به گناه تشجیع کند، اگر مکلف نمی‌داند که این غناء در همان دستگاه است یا نه، یعنی در تطبیق مصداق خارجی با آن موضوع که عرف تشخیص داده، شک کند، اینجا طبعاً تشخیص با خود مکلف است. اگر مکلف تشخیص داد که این صوت مصداقی است برای همان موضوع محرّم که عرف تشخیص داده بود، حرام می‌شود و اگر شک کرد، بنا را بر حلیت می‌گذارد. (مکاسب محرّمه، ج ۳۱۷، ص ۴)

□ آیا صوت مرقص، مناط در حرمت غنا است؟

یکی از موارد واضح لهو مضملاً عن سبیل الله، صوتی است که شأناً مرقص^۱ باشد. (مکاسب محرّمه، ج ۳۲۰، ص ۳)

۱. رقص آور

□ نکته

لهوی بودن، منحصرأ از آهنگ لهوی یا مضمون کلام لهوی ناشی نمی‌شود. بلکه شرایط و اوضاع و احوال، ملابسات و مقارنات، در اینکه صوتی لهوی یا غیر لهوی باشد، تأثیر می‌گذارد؛ مثلاً اگر کسی در مجلس دینی، غزلی از حافظ خواند و سپس همین غزل را در مجلسی با حضور زنان نامحرم و با برنامه‌های فسق و فجور اجرا کرد، در مورد اول این آواز، لهوی مضل نیست، ولی در مورد دوم است؛ چراکه فضا آنجا به گونه‌ای است که آواز، آواز لهوی می‌شود. این مطلب را می‌توان به کلّ کشور تعمیم داد؛ چون رادیو و تلویزیون مربوط به کلّ کشور است، نه مجلس خاص. اگر فضای عمومی کشور به گونه‌ای بود که به لهوی بودن این آهنگ کمک کرد، این می‌شود غنای لهوی و حرام و اگر به گونه‌ای بود که به لهوی بودن این غناء، کمک نکرد، غنای لهوی نیست؛ اگرچه در هر دو صورت همان غنا باشد. (مکاسب محرمة، ج ۲۸۸، ص ۹)

مثلاً در جمهوری اسلامی که همه چیز در جهت دین و خداست و فضا، فضای اسلامی است و جهت‌گیری دولت و احاد ملت، به طور عام دینی است با فضای طاغوتی و اشرافی‌گری و حکومت فاسد و رجال حکومتی فاسق که به تبع آن مردم هم نسبت به مسایل دین بی‌قید و لایابالی‌اند، فرق می‌کند؛ یعنی فضا در لهوی بودن یا لهوی نبودن این آواز یا این صدا تأثیر می‌گذارد. (مکاسب محرمة، ج ۲۸۸، ص ۸)

وظیفه مکلف هنگام شک

اگر نمی‌دانیم این آوازی را که آوازخوان می‌خواند، مصداق غنای لهوی مضلّ است یا نه، بنا را بر حلیت غنا می‌گذاریم. (مکاسب محرمة، ج ۲۹۶، ص ۸)

❑ مسئله

۱. غنای محرم در تلاوت قرآن و مراثی امام حسین (ع)

هر آوازی که لهوی باشد، محرم است. چه در آواز مرثیه باشد، چه تلاوت قرآن و در مورد قرآن، حرمت آن مضاعف است؛ زیرا استخفاف و توهین به قرآن است. (مکاسب محرمه، ج ۲۹۰، ص ۶ و ج ۲۹۳، ص ۹)

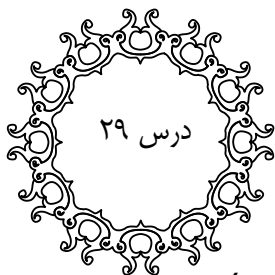
۲. غنای محرم در مجالس عروسی

در حرمت غنا فرقی بین مجلس عروسی و غیر عروسی نیست؛ یعنی اگر در مجلس عروسی هم غنایی بخواند که لهو مضلّ عن سبیل الله باشد، این محرم است. اما اگر غنایی می خواند که لهو مضلّ عن سبیل الله نیست، حرام نیست. (مکاسب محرمه، ج ۲۹۵، ص ۱۱)

۳. استمتاع مرد از همسرش باعث حلیت غنای محرم نمی شود.

چنانچه مرد بخواهد از زوجه خود متمتع شود، به اینکه او برایش غنای حرام بخواند، جایز نیست. (مکاسب محرمه، ج ۳۲۵، ص ۵)

۴. غنا از گناهان کبیره است. (مکاسب محرمه، ج ۲۵۹، ص ۳)



فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۲۳)

گفتار هفدهم: غنا

مبحث سوم: احکام غنا

۱. حضور در مجلس غنا حرام است. (مکاسب محرّمه، ج ۲۶۲، ص ۴)
۲. استماع غنا حرام است. حتی اگر در آن مجلس هم حضور نداشته باشند. (مکاسب محرّمه، ج ۲۶۲، ص ۵)
۳. تعلیم و تعلم غنا، به معنای فراگیری قواعد آن، حرام نیست. مگر اینکه آنچه اجرا می‌کند، مصلّ عن سبیل الله باشد که این مطلب مربوط به فراگیری دستگاه‌ها نیست. بلکه مربوط به ایجاد آهنگ‌هاست.

توضیح: قواعد عبارت است از همین دستگاه‌های موسیقی که به آن مقامات می‌گویند. یادگیری این دستگاه‌ها به این است که فرضاً اگر بخواهید در دستگاه شور یا همایون آواز بخوانید، بگویند در آمد، اوج یا فرود آن، چنین و چنان است. این یادگیری اشکال ندارد. با یادگیری این مقامات، نوبت به تولید آهنگ می‌رسد. آن کسی که این مقامات را فرا گرفته است، با ذوق خود می‌تواند یکی از این آهنگ‌ها را تهیه کند. غالباً این موارد، یاد گرفتنی نیست. بلکه با ذوق و هنر خودش این آهنگ را می‌سازد که ممکن است آهنگ لهنوی مصلّ باشد یا غیر لهنوی. (مکاسب محرّمه، ج ۲۹۹، ص ۳)

۴. مزدی که در ازای آوازخوانی دریافت می‌شود، در صورتی که غنای حلال یا موسیقی حلال باشد، اشکال ندارد. و اگر غنای حرام باشد مزد آن نیز حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۳۲۱، ص ۸)

سؤالاتی در این زمینه

۱. آیا صحیح است غناء را حلال و شعبه خاصی از آن را حرام بدانیم؟
جواب: اشکال ندارد. البته نباید چنین تعبیر کرد که "غنای حلال است"؛ چراکه چنین تعبیری گمراه‌کننده است. بلکه گفته شود غنایی که چنین خصوصیتی دارد، حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۳۱۵، ص ۷)

۲. اگر زنی بدون عشوه‌گری در جمع مردان غناء بخواند و از نظر عرف مفسده‌ای در پی نداشته باشد، حکمش چیست؟
جواب: چنانچه خوانندگی زن در جمع مردان که طبعاً مراد، مردان بیگانه و نامحرم است، موجب تحریک شهوت، ریه و افتادن در گناه شود، غنای لهنوی محرم است که هم برای خواننده حرام است و هم برای شنونده. (مکاسب محرمه، ج ۳۲۱، ص ۹)

□ دو نکته نسبت به سؤال

شرط عدم تحریک شهوت که در سؤال فرض شده، تقریباً تحقق‌ناپذیر است؛ چگونه ممکن است زنی خوش‌صدا، آوازی بخواند و مردها دل‌هایشان متوجه‌پروردگار باشد و ذکر بگویند و مفسده‌ای برایشان ایجاد نشود. این خیلی بعید است و عادتاً چنین چیزی تحقق نمی‌یابد. بله اگر شرط سؤال‌کننده تحقق یافت، حرام نیست. اما چرا انسان حکم به عدم حرمت چیزی بدهد که به‌طور طبیعی و عادی اتفاق نمی‌افتد.

ضمناً در سؤال تعبیر عشوه‌گری به کار رفته است؛ به این معنا که اگر عشوه‌گری نکند، شهوت‌انگیزی نخواهد شد. درحالی‌که چنین نیست؛ گاهی ممکن است آن زن عشوه‌گری

هم نکند، اما در عین حال تحریک شهوت کند. پس ملاک، عشوه‌گری نیست، تحریک شهوت است. (مکاسب محرمه، ج ۳۲۱، ص ۹)

۳. گوش کردن به صدای زن از طریق ضبط صوت یا فیلم چه حکمی دارد؟
جواب: چنانچه صوت، صوت لهوی باشد، حرام است و در غیر این صورت حرام نیست. صوت زن خصوصیتی ندارد. این فرق می‌کند با آن زنی که در حضور مرد می‌خواند؛ چراکه از نوار پخش می‌شود. شناختن و نشناختن آن زن هم تأثیری در حکم ندارد. (مکاسب محرمه، ج ۳۲۱، ص ۱۰)

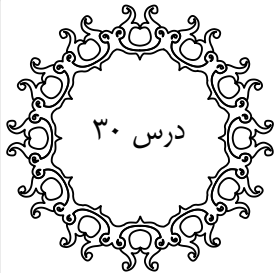
۴. نوحه‌خوانی و مرثیه‌سرایی زنان که مستلزم رسیدن صدای آنها به نامحرم است، چه حکمی دارد؟

جواب: در مناط حرمت، فرقی بین اقسام غنا نیست؛ چه غنای عرفی که آوازخوانی است و چه غنای لغوی که شامل نوحه‌خوانی و روضه‌خوانی و... است. مناط حرمت این است که لهوی باشد، و الا صوت ممدود مُرَجَّع زن، به خودی خود حرام نیست. ولی اگر به جهتی، مثل زن بودن خواننده یا جهات دیگر، این صدا جنبه لهوی برای آن مستمع پیدا کرد، حرام می‌شود. (مکاسب محرمه، ج ۳۲۲، ص ۳)

۵. اجرای کنسرت توسط خوانندگان زن در جمع زنان یا در جمع زنان و مردان داخل یا خارج کشور چه حکمی دارد؟

جواب: آن حالتی که معمولاً در تک‌خوانی زن برای مرد ایجاد می‌شود، در اینجا ضعیف است؛ یعنی آن مناط حرمتی که در آنجا وجود داشت، آن حالت تحریک شهوت و ریبه، در خواندن‌های دسته‌جمعی ضعیف است و به وجود نمی‌آید. گاهی در تلویزیون نشان می‌دهند که عده‌ای زن با حجاب کنار عده‌ای مرد ایستاده‌اند و صدای زنان در صدای مردان گم است. بنابراین آن خصوصیت صوت زنی که تنها در مقابل مردها می‌خواند، در اینجا وجود

ندارد. اگر این چنین باشد، اشکال ندارد. بله، اگر آن هم موجب تحریک شهوت و ریبه شود، آن هم حرام است. پس امر دائر مدار آن مناط است. (مکاسب محرمه، ج ۳۲۱، ص ۱۰)



فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۲۴)

گفتار هجدهم: آلات لهو و موسیقی

تعریف: موسیقی در محاورات عمومی به دو معنا به کار می‌رود:

۱. موسیقی عبارت است از فن ترکیب اصوات، به گونه‌ای که مستمع از آن خوشش بیاید. بنابراین هر صوتی که در آن، کیفیت زیر و بم‌های صدا و شدت و ضعف‌هایی که به صوت داده می‌شود، موجب شود که مستمع از آن لذت ببرد، به آن موسیقی می‌گویند؛ چه از حنجره انسان خارج شود، چه از آلات موسیقی و چه از حنجره حیوانی؛ مثل نغمه بلبل یا قناری. حتی گاهی گوینده‌ای در کلام معمولی خود زیر و بم، و شدت و ضعفی ایجاد می‌کند که تبدیل به موسیقی می‌شود. (مکاسب محرّمه، ج ۳۱۵، ص ۳)

۲. معنای دیگری که در عرف برای موسیقی ذکر می‌کنند، همان صداهای برخاسته از سازهاست. (مکاسب محرّمه، ج ۳۱۵، ص ۴)

البته مقصود از صدا، صدای متعارف خود آن ساز است. نه اینکه کسی فقط به‌طور نامنظم به سیم‌ها و تارهای آن زخمه و مضراب بزند. بنابراین مراد از صدای ساز این است که نوازنده‌ای حرفه‌ای این را بنوازد. (مکاسب محرّمه، ج ۲۹۹، ص ۷)

□ معیار حکم حرمت آلات موسیقی:

اگر با آلات موسیقی، صوت لهوی مزلّ عن سبیل الله نواخته شود که موجب انحراف فکری و عقیدتی، یا افتادن در گناه شود که به اصطلاح ضلالت عملی است، مثل صدایی که تحریک شهوت کند، یا انسان را از عمل واجب غافل کند، این موسیقی حرام است. (مکاسب محرّمه، ج ۳۱۳، ص ۱۰)

□ قید "مناسب مجالس لهو و فسق و فجور" در حرمت آلات موسیقی

معیار در حرمت موسیقی، لهوی مزلّ بودن است. اما با توجه به اینکه معمولاً آنچه مناسب مجلس لهو است، صوت لهوی است، بنابراین می‌توان گفت صوت لهوی، یا به تعبیر دیگر، صوت مناسب مجالس لهو، اگر از سازها تولید شود، حرام است. البته تشخیص آن با عرف است. (مکاسب محرّمه، ج ۳۱۳، ص ۱۱)

□ برخی مصادیق لهو محرّم:

۱. صدای این آلات، محرک شهوت باشد.
۲. محرک و موجب انجام حرامی باشد؛ یعنی این صدا طوری باشد که انسان را به کار حرامی وادارد.
۳. صوتی که انسان را از انجام واجبی باز می‌دارد؛ مثلاً جاذبه صوت باعث ترک جهاد، طلب رزق، تحصیل علم و... شود. این صوت جزو همان لهو محرّم است.
۴. اصوات و آهنگ‌هایی که حالت بی‌مبالاتی به دین را به انسان القاء می‌کند و او را از فضای دین خارج می‌کند، مصداق لهو مزلّ عن سبیل الله است. (مکاسب محرّمه، ج ۳۱۴، ص ۶)
۵. صوت مرقّص؛ این صوت مصداق اتمّ و اظهر صوت لهوی مزلّ عن سبیل الله است. (مکاسب محرّمه، ج ۳۱۸، ص ۱۰)

به طور کلی می‌توان گفت: هر آهنگ و صوتی که فضا را به سمت بی‌مبالاتی نسبت به دین، گناه و بی‌توجهی به تکلیف شرعی بکشاند، حرام است.

اگر آهنگی در تلویزیون پخش شود، این فضا، فضای گستره امواج تلویزیونی است و اگر در اتاق اجرا شود، طبعاً گستره‌اش به همان اندازه است؛ یعنی تأثیر شأنی آن در این دو جا فرق می‌کند. ممکن است یک چیزی در نقطه مشخصی حرام نباشد، اما وقتی گستره عظیمی پیدا کرد، حرام شود. بنابراین، گرچه در رادیو و تلویزیون هم صدای این آلات پخش می‌شود، نباید اشکال اینها دیده شود؛ چراکه نفس ملاحظه اشکال این آلات، فضا را لهوی می‌کند؛ یعنی در ایجاد فضای لهو تأثیر دارد. بنابراین باید به همین اندازه جلویش را گرفت. (مکاسب محرمه، ج ۳۱۴، ص ۷)

پس معیار این است که این صوت به هر نحو، ایجاد لهو کرد، محرم است. (مکاسب محرمه، ج ۳۱۴، ص ۷)

□ نکته:

معیار در امور ذکر شده شأنیست است. یعنی لزومی ندارد شنونده بالفعل چنین آثاری داشته باشد. بلکه اگر طبیعت این آواز محرک شهوت، یا بازدارنده از انجام واجب یا باعث بر محرم باشد، حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۳۱۴، ص ۶)

□ نمونه‌ای از مصادیق بارز غیر لهوی

چنین نیست که این آلات، همه جا مضرّ عن سبیل الله باشند یا صوتشان لهوی باشد. مواردی هم قطعاً لهوی نیست؛ مثلاً طبل یا شیپوری که در میدان جنگ می‌زنند، یا ضربی که در زورخانه‌ها می‌زنند، که قوام و انتظام این ورزش باستانی هم به این ضرب مرشد است، این اصوات لهوی نیست. (مکاسب محرمه، ج ۳۰۷، ص ۶)

□ خرید و فروش آلات لهو و تعلیم و تعلّم آن

اگر آلات لهو از آلات مشترک بین موسیقی محلّ و محرّم است، ساختن آنها حرام نیست. (مکاسب محرّمه، ج ۳۱۹، ص ۴)

بله، در جایی که شرط استفاده حرام از آن شود، در این صورت معامله، حرام و باطل است. (مکاسب محرّمه، ج ۳۲۰، ص ۶)

تعلیم و تعلّم این آلات، چنانچه به وسیله آهنگ‌های لهوی مضلّ است، حرام است؛ زیرا در اینجا تعلیم عملی است، نه تئوریک. لذا اگر این موسیقی که با آن تعلیم می‌دهد، از نوع حرام باشد، این تعلیم و تعلم حرام است. البته نه از باب اینکه تعلیم حرام است، بلکه از باب اینکه خود این عمل حرام است. بنابراین تعلیم و تعلّم فی نفسه حرام نیست.

خرید و فروش این آلات و سایر معاملات هم تابع همین مطلب است؛ یعنی چنانچه به عنوان آلات مشترک فروخته می‌شود، مثل بقیه آلات مشترک بین محرّم و محلّ است که اگر شرط استفاده حرام یا قصد استفاده حرام در آن نیست، اشکال ندارد. ولی اگر می‌داند که استفاده حرام خواهد شد، در صورتی که این بیع اعانت و کمک بر آن محسوب شود، حرام است. (مکاسب محرّمه، ج ۳۲۰، ص ۸)

□ ترویج موسیقی

هر چیزی که پدیده موسیقی را در جامعه رایج، و آن را عادی‌سازی کند، ترویج محسوب می‌شود. با توجه به اینکه در زمان ما موسیقی لهوی بر غیر لهوی غلبه دارد، باید جلوی ترویج آن را گرفت؛ زیرا وقتی این امر در جامعه رواج پیدا کرد، حرام نیز در جامعه گسترش می‌یابد. (مکاسب محرّمه، ج ۳۲۳، ص ۴)

اگر زمانی رسید که موسیقی حرام مطلقاً در جامعه وجود نداشت، یعنی موسیقی‌دان‌های متدیّنی پرورش یافتند که آثار هنری آنها غیر لهوی و حلال، بلکه مقرب الی الله شد، آن

وقت تشکیل آموزشگاه و نمایشگاه اشکال ندارد. اما امروز این گونه نیست و وضع موسیقی کشور، نامطلوب است؛ یعنی موسیقی لهوی مضل بر موسیقی غیر لهوی غلبه دارد. بنابراین در این شرایط ترویج موسیقی جایز نیست. (مکاسب محرمه، ج ۳۲۰، ص ۱۱)

□ آیا تعلیم و تعلم موسیقی، از مصادیق ترویج موسیقی است؟

تعلیم و تعلم موسیقی، ترویج موسیقی نیست. اما اگر تعلیم و تعلم شایع و رایج شد، مثلاً در شهرهای مختلف، در هر خیابان شهر، آموزشگاه‌های موسیقی دایر باشد و تبلیغات فراوان برای جذب جوانان شود، این حالت مسلماً ترویج است و هر چیزی که موجب ترویج موسیقی شود، محل اشکال است.

بنابراین مسئولان کشور در این زمینه مسئولیت سنگینی ندارند و حتی کسانی هم که احساس می‌کنند با آموزشگاه‌های مختلف، ترویج به وجود می‌آید، آنها هم مسئول‌اند. (مکاسب محرمه، ج ۳۲۲، ص ۳)

□ نمایشگاه آلات غنا

آنچه مسلم است این است که ترویج موسیقی و غنا در جامعه، با توجه به اینکه مصداق‌های حرام آن بر مصداق‌های حلال غلبه دارد، جایز نیست. بنابراین در معرض قرار دادن این آلات و تشکیل نمایشگاه ادوات موسیقی، عنوان ترویج باطل صدق می‌کند. از این رو تشکیل نمایشگاه موسیقی جایز نیست. (مکاسب محرمه، ج ۳۲۰، ص ۹)

سوالات

۱. نمایش دادن ابزار و آلات و سازهایی که از آن موسیقی می‌نوازند، از سیمای جمهوری اسلامی چه حکمی دارد؟

جواب: نشان دادن این آلات در تلویزیون، نوعی عادی سازی و ترویج این آلات است. با توجه به اینکه استعمال لهوی اینها بر استعمال غیر لهوی شان غلبه دارد، یعنی جنبه حرامش از جنبه حلالش بیشتر است، بنابراین ترویج حرام، و لهو است و نباید کاری کرد که محرمات در جامعه عادی، و برای مردم کوچک و سبک شود. البته این عنوان ثانوی است؛ عنوان اولی نیست. (مکاسب محرمه، ج ۳۲۱، ص ۵)

۲. نواختن و آموزش موسیقی لهوی و غنای لهوی به قصد کارشناسی یا آشنایی شاگردان چه حکمی دارد؟

جواب: اجرای موسیقی محرم و لهوی به هر قصدی که باشد، حرام است؛ چه به قصد تعلیم و چه تعلم و آشنایی. (مکاسب محرمه، ج ۳۲۲، ص ۴)

۳. حکم فراگیری موسیقی (آهنگسازی، نوازندگی و خوانندگی) به قصد استفاده شخصی در کنار سایر کارهای زندگی یا گذراندن اوقات فراغت چیست؟ (فرض کنیم شخص قصد ندارد برای دیگران این کار را انجام دهد. بلکه می خواهد برای استفاده در خلوت خودش یاد بگیرد.)

جواب: چنانچه موسیقی لهوی محسوب نشود و مستلزم ترویج هم نباشد، اشکالی ندارد. (مکاسب محرمه، ج ۳۲۲، ص ۴)

۴. استفاده از موسیقی غربی، به گونه ای که در شنونده ایجاد گرایش به فرهنگ غرب کند، چه حکمی دارد؟

جواب: موسیقی غربی با موسیقی غیر غربی، از لحاظ مناط حرمت، فرقی ندارد. مناط حرمت در همه اینها یک چیز است. اما اگر موجب گرایش به فرهنگ غرب هم شود، این یک عنوان ثانوی است. اگر فرض کنیم موسیقی غربی ای وجود داشته باشد که لهوی

نباشد، یعنی فی نفسه مناط حرمت در آن نباشد، اما گرایش به فرهنگ غرب ایجاد کند، به خاطر این عنوان ثانوی، حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۳۲۳، ص ۲)

۵. با توجه به این که یکی از وظایف دستگاه‌های تبلیغاتی و رسانه‌ای، معرفی خوب‌ها و بد‌ها به منظور تشویق به خوبی‌ها و نهی از بدی‌هاست، با توجه به این، اجرا، نمایش و پخش موسیقی حرام به قصد معرفی و بالا بردن بینش مردم برای جلوگیری بهتر از مفاسد بعدی چه حکمی دارد؟

جواب: موسیقی لهوی مضل بی‌شک حرام است. این انگیزه که ما بخواهیم مردم را به نوع موسیقی حرام آشنا کنیم، دلیل بر جواز عمل نمی‌شود. (مکاسب محرمه، ج ۳۲۳، ص ۳)

۶. آیا می‌توان مصرف موسیقی حرام را برای امری مهم‌تر، همچون مقابله با هجوم فرهنگی و سیاسی غرب برای مدتی یا برای مردم منطقه‌ای جایز دانست؟

جواب: این تشخیص، تشخیص غلطی است؛ اینکه تصور کنیم حرامی را مدتی در جامعه رواج دهیم، به خیال اینکه بعد از مدتی، آن را جمع می‌کنیم و آن تهاجم فرهنگی هم انجام نمی‌گیرد، از خطاهای فاحش است. متأسفانه گاهی بین اهل فرهنگ نیز چنین تدبیرهای غلطی دیده می‌شود. (مکاسب محرمه، ج ۳۲۳، ص ۴)

۷. اجرای موسیقی حلال یا پخش آن از صدا و سیما در روزهای سوگواری چه حکمی دارد؟

جواب: اگر عرفاً از این عمل، هتک فهمیده شود، مسلماً حرام است؛ مثلاً اگر شب عاشورا آهنگی پخش شود که در فرهنگ عمومی مردم، هتک حرمت تلقی شود، این موسیقی حرام است. اما اگر هتک حرمت تلقی نشود، فی نفسه امر محرّمی نیست. اگرچه بهتر است تا جایی که امکان دارد، این چیزها را از ساحت مراسم دینی دور کنند. (مکاسب محرمه، ج ۳۲۳، ص ۵)

۸. بعضی از رادیوهای فارسی زبان که از سوی بیگانگان هدایت می‌شوند، با برقراری ارتباط با مخاطبان داخل کشور، اقدام به پخش آهنگ‌های درخواستی می‌کنند که بیشتر مربوط به دوره طاعت است؛ شنیدن این آهنگ‌ها در نظام اسلامی چه حکمی دارد؟
جواب: چنانچه موسیقی لهوی است، فرقی نمی‌کند که انسان آن را در جمهوری اسلامی بشنود یا در غیر جمهوری اسلامی، در مسجد بشنود یا در خیابان؛ موسیقی لهوی حرام است. (مکاسب محرمة، ج ۳۲۳، ص ۶)

۹. ارائه نوحه‌ها همراه با آهنگ‌های موزون به صورت زنده یا نوار کاست چه حکمی دارد؟

جواب: صرف موزون بودن، یعنی منطبق بودن بر یکی از آهنگ‌ها و الحان موسیقی، به هیچ وجه مناط حرمت نیست. بلکه مناط لهوی بودن آن است که مصل عن سبیل الله باشد. اگر آهنگی، لهوی مصل باشد، چه در نوحه و روضه باشد و چه در غیر روضه، حرام است. نوحه و روضه بودن موجب نمی‌شود که از حرمت خارج شود. (مکاسب محرمة، ج ۳۱۷، ص ۱۱۰ و ۱۱۱)

۱۰. آیا گوش دادن موسیقی به منظور مداوا موجب حلیت آن می‌شود؟

جواب: خیلی از عقلای عالم تصور می‌کنند موسیقی برای زندگی، مانند هوا و آب ضروری است؛ این مطلب صحیح نیست؛ هر چند برای بعضی بیماری‌ها به کار می‌رود و شفا بخش است. ولی این دلیل نمی‌شود که موسیقی حلال شود. بلی استعمال این حرام در صورت اضطرار جایز است؛ مثل استعمال خمر برای مرض. اگر بیماری این خمر را استعمال کرد، دلیل بر حلیت خمر نیست! معنایش این است که این عمل محرم برای این شخص خاص جایز است، نه اینکه به طور مطلق جایز باشد. (مکاسب محرمة، ج ۲۹۹، ص ۹)

۱۱. آیا همه سازهای دستی و الکترونیکی، ایرانی و غربی، حکم واحد دارند؟

جواب: خیر، فرنگی یا ایرانی بودن، قدیمی یا جدید بودن، دستی یا الکترونیکی بودن فرقی ندارد؛ مناط حرمت و حلیت در همه آلات موسیقی یکسان است. (مکاسب محرمه، ج ۳۱۸، ص ۱۰)

بعضی گمان می‌کنند موسیقی فرنگی، حرام و موسیقی اصیل ایرانی، حلال است. در حالی که چنین نیست، بلکه گاهی به عکس است. (مکاسب محرمه، ج ۳۱۳، ص ۶)

۱۲. حکم زدن دایره در عروسی چیست؟

جواب: فرقی بین عروسی و غیر عروسی نیست؛ چون دایره از آلات موسیقی است؛ چه حلقه‌دار باشد و چه بدون حلقه. لذا اگر کیفیت زدن آن، لهوی باشد، حرام است؛ چه در عروسی باشد و چه در غیر عروسی و اگر غیر لهو باشد، چه در عروسی باشد و چه غیر عروسی، حلال است. (مکاسب محرمه، ج ۳۲۱، ص ۳)

۱۳. گاهی خانم‌ها در مجالس عروسی با ظرفی مانند تشت یا قابلمه موسیقی می‌زنند، موسیقی با این وسایل چه حکمی دارد؟

جواب: هیچ فرقی بین این وسایل و دف نیست. کسانی هستند که، ظرف‌های شیشه‌ای را با محتوای آب متغیر پهلوی هم می‌گذارند و با وسیله‌ای روی آن می‌زنند، در این صورت هم فرقی نمی‌کند و این همان موسیقی است. اگر آهنگ، آهنگ لهوی باشد، حرام است و اگر غیرلهوی باشد، حرام نیست. بنابراین فرقی بین آلات لهو حقیقی و آنچه به جای آلات لهو استفاده می‌شود، نیست. (مکاسب محرمه، ج ۳۲۱، ص ۴)



فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۲۵)

گفتار نوزدهم: رقص

معنای رقص و فرق آن با حرکات ورزشی

رقص عبارت است از حرکاتی که بر اساس لعب و بازی به اندام می‌دهند. لذا اگر بر اساس لعب نباشد، بلکه بر اساس نظمِ دارای غایت و هدف باشد، رقص نیست؛ مثل اجرای کاتا در ورزش‌های رزمی که اگرچه زیباست، اما رقص نیست. یا حرکات ژیمناستیک یا نرمش‌های زورخانه‌ای. بنابراین مقوم مفهوم رقص، لعب بودن حرکات است. (مکاسب محرّمه، ج ۳۲۴، ص ۲)

رقصی حرام است که مظهر لهو باشد

هر رقصی حرام نیست، بلکه آن رقصی که مظهر لهو است، حرام است. (مکاسب محرّمه، ج ۲۵، ص ۵)

مصادیقی از رقص لهوی و غیر لهوی

۱. تبدیل کردن جلسه عروسی یا غیر عروسی زنانه به جلسه رقص، به گونه‌ای که یکی پس از دیگری بلند شود و مفصلاً برقصد، این رقص محل اشکال است. لذا احتیاط واجب

این است که این نوع رقص انجام نگیرد؛ حتی در مجالس زنانه. (آنجایی که مستلزم حرام، یا مهیج شهوت، یا در مقابل نامحرم باشد، بحث دیگری است؛ چه زن در بین زنان، چه مرد در بین مردان). پس، از مواردی که اثر لهویت در آن بارز است، این است که در مجلس زنانه در رقصیدن زنان اغراق کنند؛ به طوری که مجلس را به مجلس لهو تبدیل کنند؛ این محل اشکال است و به احتیاط واجب، حرام است.

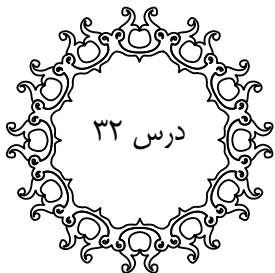
اما اگر مثلاً در مجلس زنانه به خواهر داماد یا خواهر عروس اصرار می‌کنند که حرکتی کند و بنشیند، با اینکه رقص هم صدق می‌کند، اما این رقص حرام نیست.

۲. لهویّت رقصیدن مرد در مقابل مردان روشن‌تر است؛ چون رقص زن در مجالس زنانه متعارف است؛ به خصوص در مجالس عروسی، که خیلی جنبه لهویّت آن محسوس نیست. اما رقصیدن مرد در بین مردان، از مصادیق لهو است.

بنابراین رقصی که به‌طور قطع از مصادیق لهو است، مثل همان مثال‌هایی که بیان شد، بنابر احتیاط حرام است. اما رقص‌هایی که از این قبیل نباشد، مثل رقص زن در مقابل شوهر، لهو مضرّ نیست. همچنین رقص زن در مجالس زنانه، به‌گونه‌ای که صدق عنوان لهو نکند، حرام نیست، والله العالم. (مکاسب محرّمه، ج ۳۲۵، ص ۶)

□ نکته

رقصی که مستلزم حرام یا مهیج شهوت یا در مقابل نامحرم باشد، حرام است. (مکاسب محرّمه، ج ۳۲۵، ص ۶)



فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۲۶)

گفتار بیستم: کمک به ظالم

کمک به ظالم دو فرض دارد:

۱. کمک به ظالم در ظلمی که می‌کند:

هر چیزی که از نظر عرف، کمک به ظالم محسوب شود، حرام است؛ چه کمک مستقیم باشد، مانند اینکه ظالمی بخواهد فردی را شلاق بزند و کسی به او کمک کند، مثلاً شلاق به دستش دهد، یا این مظلوم را نگاه‌دارد تا او کتک بزند. این کمک مستقیم است، و چه کمک غیر مستقیم باشد؛ مثل اینکه ظالم در اثنای کار ظالمانه‌اش، تشنه شود و شما به او آب دهید تا تشنگی‌اش فرو نشیند و به ظلمش ادامه دهد.

از مصداق‌های متداول و رایج امروزی، کمک تبلیغاتی است؛ مثل تبلیغ برای کشتن شیعیان. یا مثل اینکه کسی در فکر ترور باشد و دیگری با نقشه کشیدن او را راهنمایی کند. این هم کمک به ظالم است.

همچنین اگر عده‌ای بخواهند جلوی ظلم را بگیرند و دیگری کار ظالم را توجیه کند؛ مثل فتوا به جواز قتل حضرت سیدالشهداء(ع). همه اینها معونه محسوب می‌شود؛ چون عرف اینها را کمک به ظلم می‌داند. (مکاسب محرّمه، ج ۴۴۷، ص ۸)

□ مراد از ظالم فقط امیران و حاکمان نیستند

در حرمت کمک به ظالم فرق نمی‌کند که ظالم در محیط اجتماعی ظلم کند، مثل حاکم یا مدیر ظالم، یا در محیط کسب و کار ظلم کند، یا در محیط خانواده، مثل شوهری که به زنش ظلم می‌کند یا برادری که به برادر یا خواهرش ظلم می‌کند و...؛ یاری کردن ظالم در همه این موارد حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۴۴۸، ص ۴)

۲. کمک به ظالم در غیر ظلم

چنان‌که بیان شد، مراد از ظالم در قسم اول، مطلق ظالم است. اما در قسم دوم، ظالم به معنای خاص است، نه مطلق ظالم؛ زیرا اگر بگوییم که اعانت این اشخاص حتی در مباحات هم حرام است، نظام معاش به هم خواهد ریخت؛ چراکه ممکن است از هر کسی در زمانی، ظلمی سرزند. پس مراد از ظالم در این قسم، ظالمی است که پیشه و شیوه کار او ظالمانه است؛ مثل حاکمان جور و عوامل و ایادی آنها. یا سارقان و کسانی که کارشان ظلم است و غیر ظلم از آنها سر نمی‌زند، مگر به ندرت. (مکاسب محرمه، ج ۴۴۹، ص ۳)

آنچه حرام است این است که کمک به نحوی باشد که یا مستقیماً به ظلم او کمک کند، یا غیر مستقیم. (مکاسب محرمه، ج ۴۵۱، ص ۸)

مثلاً به‌گونه‌ای به او کمک شود که در جامعه آبرومند، و کارهای او از طرف مردم موجه شود. یا اطلاعات امنیتی به او کند. یا به او کمک‌های مالی کند. یا به نحوی با او همکاری کند که قدرت و شوکت او توسعه یابد. اینها کمک مستقیم به ظلم نیست؛ چون معلوم نیست این دستگاه اطلاعاتی همیشه ظلم کند. حتی ممکن است هرگز ظلم نکند. اما موجب تجهیز این ظالم می‌شود که این تجهیز و تقویت ظالم و گسترش شوکت و حکومت ظالم، زمینه را برای ظلم او فراهم می‌کند. این نوع کمک نیز حرام است. (مکاسب محرمه، ج ۴۵۴، ص ۳)



فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (۲۷)

گفتار بیست و یکم: تصویر

تصویر که شامل نقاشی و مجسمه‌سازی می‌شود، یکی از مباحث مطرح در زمان ماست که با توجه به ذی روح بودن یا نبودن آن، به چهار دسته تقسیم می‌شود:

۱. تصویر مجسم و جاندار باشد.
 ۲. مجسم، ولی غیر جاندار باشد.
 ۳. غیر مجسم و جاندار باشد؛ مثل نقاشی انسان و حیوان.
 ۴. غیر مجسم و غیر جاندار باشد؛ مثل نقش درخت و امثال آن.
- حلیّت صورت چهارم واضح است. (مکاسب محرّمه، ج ۱۴۸، ص ۴ و ۲)

□ ساخت، حفظ و خرید و فروش تصویر جاندار

تصویر، اعم از مجسم و غیر مجسم فی نفسه، حرمتی ندارد، مگر آنکه با ملازماتی که ممنوع است، همراه باشد که به خاطر این ملازمات حرام خواهد شد؛ مانند تصویری که ممکن است انسان را با خطر کفر و شرک مواجه کند یا صُورِی که در آن تهتّر جنسی وجود دارد؛ مثل تصاویر زنان و مردان عریان. (مکاسب محرّمه، ج ۱۵۲، ص ۷ و ج ۱۵۶،

ص ۱۰)

مسئله

۱. مجسمه‌سازی و نقاشی، حتی از حیوان یا انسان با هیئت کامل، به‌خودی خود حرام نیست؛ مگر اینکه فرهنگ ضد دینی را ترویج کند.
۲. مرمت و بازسازی تابلوهای هنری حتی اگر مربوط به سایر ادیان، مثل مسیحیت و... یا مشتمل بر نقش حضرت عیسی و مریم (ع) باشد، جایز است؛ به شرط آنکه موجب باطل یا گمراهی یا هر گناه دیگری نگردد. (اجوبه الاستفتائات، س ۱۲۲۹)
۳. خالکوبی حرام نیست. به شرط آنکه ترویج فرهنگ غیراسلامی نشود. وضو و غسل آن هم صحیح است. (اجوبه الاستفتائات، س ۱۲۲۸)
۴. معامله مجسمه جایز است؛ مگر عنوان حرام دیگری در کار باشد.



فصل چهارم: معامله با عمل محرم (۲۸)

گفتار بیست و دوم: ربا

ربا از گناهان کبیره بوده و حرمت آن از ضروریات دین است. از امام رضا(ع) نقل شده

است:

اعْلَمُ يَرْحُمُكَ اللَّهُ أَنَّ الرَّبَا حَرَامٌ سُدِّحَتْ
مِنْ الْكِبَائِرِ وَ مِمَّا قَدْ وَعَدَ اللَّهُ عَلَيْهِ
النَّارَ فَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا وَ هُوَ مُحْرَمٌ عَلَى
لِسَانِ كُلِّ نَبِيٍّ وَ فِي كُلِّ كِتَابٍ

خدا رحمتت کند! بدان که ربا حرام و از گناهان کبیره است و از

چیزهایی است که خداوند به آن وعده عذاب داده است. پس پناه می‌برم

به خدا از ربا، و ربا را همه پیامبران و همه کتب آسمانی حرام کرده‌اند.

□ اقسام ربا

۱. ربای قرضی: بحث ربای قرضی، در بحث قرض خواهد آمد.
۲. ربای معامله‌ای: معامله‌ای که شرایط ذیل در آن باشد، ربوی است.

□ شرایط ربای معامله‌ای

۱. عرفاً یک جنس در مقابل چیزی از همان جنس معامله شود.
۲. جنس مورد نظر، وزن کردنی یا پیمانانه کردنی باشد. به خلاف آنچه با مشاهده یا شمردن فروخته می‌شود.
۳. جنس فروخته شده کمتر یا بیشتر از عوض آن باشد.

□ توضیحاتی در مورد هم‌جنس بودن عوضین

۱. گندم و جو از یک جنس است. بنابراین فروش صد کیلو گندم در عوض پنجاه کیلو جو، ربا و حرام است. اما در باب زکات، این دو از یک جنس نیست تا نصاب یکی با دیگری تکمیل شود.
۲. هر اصلی با آن چیزی که از آن به دست می‌آید، از یک جنس محسوب می‌شود؛ مانند کنجد و روغن آن، شیر و پنیر یا دوغ، خرما یا انگور و سرکه آن، و همچنین دو چیزی که از یک اصل به دست می‌آید، یک جنس محسوب می‌شود؛ مانند پنیر و کشک.
۳. شیر گاو و شیر گوسفند از یک جنس نیست؛ چون از دو نوع حیوان گرفته می‌شود. همچنین گوشت گوسفند با گوشت گاو از دو جنس است. لذا می‌توان دو کیلو گوشت گاو یا شیر آن را در عوض یک کیلو گوشت یا شیر گوسفند خریداری کرد.
۴. در صورتی که اصل از چیزهای وزن کردنی یا پیمانانه کردنی باشد، ولی چیزی که از آن به دست آمده شمردنی باشد یا به عکس، تفاضل یکی بر دیگری جایز است؛ مثلاً فروش یک کیلو پنبه یا کتان در عوض دو پیراهن.

جدول مثال‌های معامله ربوی

ردیف	جنس فروخته شده	جنس در مقابل آن	نحوه اندازه‌گیری	توضیحات
۱	پرتقال اعلا	همان پرتقال، اما کمی خراب	وزنی	
۲	طلای ساخته	طلای نساخته	وزنی	
۳	برنج مرغوب	برنج نامرغوب	وزنی	
۴	روغن حیوانی	پنیر	وزنی	هر دو از شیر گرفته شده
۵	میوه رسیده	میوه نارس	وزنی	

□ احکام ربا

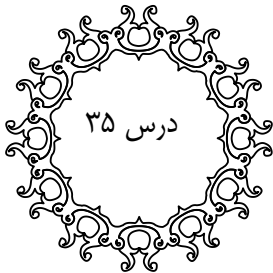
۱. ربا حرام است و اضطرار و ناچاری دلیل جواز معامله ربوی نیست و مقایسه آن با خوردن مردار در حال اضطرار صحیح نیست. (۱۶۲۲)
۲. معامله ربوی باطل است؛ یعنی هر یک از متعاملین مالک آن چیزی که در معامله ربوی به دست آمده، نمی‌شوند و باید آن را به مالکش برگردانند.
۳. تفاوت در مرغوب و نامرغوب بودن موجب جواز تفاضل در مقدار نمی‌شود. لذا جایز نیست یک کیلو گندم مرغوب در عوض دو کیلو گندم نامرغوب معامله شود.
۴. اگر هر دو جنس به یک وزن باشد یا در چیزهایی که پیمانه‌ای است به یک حجم باشد، اما مشتری یا فروشنده شرط کند طرف مقابل کاری برای او انجام دهد، حکم ربا را دارد.

۵. ملاک در وزنی یا پیمانهای بودن جنس، شهر معامله است. لذا در شهری که این-
چنین نیست، ربا نیست.
۶. ربا اختصاص به بیع ندارد و شامل معاملات دیگر هم می شود.
۷. ربا بین پدر و فرزند (چه پسر و چه دختر) و همچنین بین زن و شوهر اشکال ندارد.
اما بین مادر و فرزند جایز نیست. (۱۶۲۴)

– تمرین

۱. آیا در صورت رضایت طرفین، معامله ربوی جایز است؟
۲. ملاک در وزن یا پیمانهای بودن هر جنس چیست؟
۳. شرایط ربای معامله ای را بیان کنید.
۴. آیا ربا در غیر معاملات نیز وجود دارد؟
۵. حکم ربا چیست؟
۶. در معامله کردن روغن حیوانی و پنیر، چرا باید شرایط ربوی نبودن لحاظ شود؟

بخش دوم: معاملات جایز



فصل اول: خرید و فروش (۱)

گفتار اول: شرایط صحت معامله

۱. شرایط جنس و عوض آن

الف) مقدار آن (وزن، پیمانه، شماره و مانند اینها) به هر نحوی که متداول و متعارف است، معلوم باشد؛ مگر موارد به خصوصی.

ب) قابل تحویل باشد. بنابراین فروختن اسبی که فرار کرده صحیح نیست؛ مگر اینکه مشتری بتواند آن را بگیرد.

ج) مشخص بودن جنس و عوض و همچنین مشخص بودن خصوصیات که در جنس یا عوض وجود دارد که به واسطه آن خصوصیات، میل مردم به معامله فرق کند.

د) کسی در جنس یا عوض آن حقی نداشته باشد؛ مثلاً در گرو و رهن کسی نباشد.

ه) بنابر احتیاط، مبیع از اعیان (جنس) باشد؛ هر چند اگر منفعت، عمل یا حق هم باشد اشکال ندارد. و عوض (ثمن) جایز است منفعت، عمل یا حق قابل نقل و انتقال باشد؛ مانند حق تحجیر یا اختصاص. اما حق قابل اسقاط و غیر قابل نقل، مانند حق شفعه و خیار، محل اشکال است.

مسئله ۲

وقف قابل خرید و فروش نیست؛ مگر مواردی که در بحث وقف بیان می‌شود. (۱۵۲۲)

۲. شرایط فروشنده و خریدار

الف) بلوغ ۱

معامله با بچه نابالغ باطل است؛ هرچند ممیز و با اذن ولی او باشد. مگر آنکه مبیع از چیزهای کم ارزشی باشد که معامله آن برای بچه‌ها متعارف است. یا اینکه بچه فقط واسطه‌ای است که پول را به فروشنده و جنس را به خریدار می‌رساند یا به عکس.

ب) عقل

همیشگی: حق تصرف در اموال را ندارد.
دوره‌ای: در زمان‌های عاقل بودن حق تصرف دارد. } دیوانگی

مسئله

صرف اینکه طبق معاینات پزشکی کسی درک و هوش پایینی داشته باشد، موجب نمی‌شود از تصرف در اموالش منع شود. بلکه همین که عرفاً عاقل باشد، کافی است. (۱۸۹۲)

ج) ممنوع از تصرف نبودن

یک - سفیه نبودن:

سفیه کسی است که مال خود را در کارهای بیهوده‌ای که هیچ غرض عقلایی ندارد، مصرف می‌کند. گفتنی است که سفیه غیر از دیوانه است. در مورد صاحب اختیاران سفیه (اولیای تصرف) در بخش‌های بعدی^۲ سخن به میان خواهد آمد.

۱. علائم بلوغ در جلد اول رساله آموزشی (درس اول - بحث تقلید) بیان شده است.

۲. درس ۳۷ (اولیاء تصرف)

دو - مفلس (ورشکسته اقتصادی) نبودن

منظور از مفلس از نظر شرعی کسی است که اموال او - به جز آنچه مورد نیاز و در شأن اوست، از قبیل مسکن، اتومبیل، لوازم منزل و... - در حدی نیست که بتواند بدهی‌هایش را بپردازد و طلبکاران نیز به حاکم شرع شکایت کرده‌اند و حاکم او را ورشکسته اعلام نموده و از تصرف در اموالش منع کرده است.

د) قصد جدی داشتن

منظور آن است که به شوخی یا در خواب یا سهوی یا بدون قصد، معامله نکرده باشند.

استفتاء

اگر کسی ادعا کند که به شوخی معامله کردم و شرعاً نتواند در دادگاه ثابت کند، ادعای او پذیرفته نمی‌شود.

ه) مجبور نبودن (اختیار)

اگر شخص از طرف یک قدرت دیگری تهدید شود یا تحت فشار قرار گیرد تا معامله‌ای کند، و این شخص برای دفع ضرر یا حرج، این معامله را انجام دهد، چنین معامله‌ای باطل است؛ مگر اینکه بعد از برداشته شدن اجبار و اکراه، اجازه آن را بدهد. این تهدید ممکن است در مورد وابستگان انسان یا اموال، آبرو و جان باشد و انسان به خاطر رفع تهدید، مجبور به پذیرش معامله شود.

توضیح:

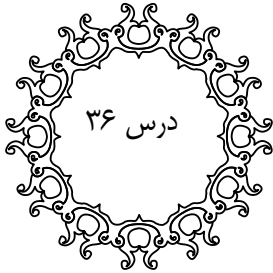
۱. هر اجباری معامله را منوط به اجازه شخص مجبور نمی‌کند، بلکه اگر اجبار کردن او به حق باشد، معامله نافذ است؛ مثلاً اگر اجبار از طرف دولت یا به حکم حاکم در مورد فروش خانه یا لوازم آن به حق باشد، خرید این خانه و وسایل آن توسط دیگران جایز است.

(۱۴۷۵)

۲. اگر کسی از روی ضرورت چیزی را فروخت، حتی زیر قیمت، این معامله صحیح و نافذ است. ولی دیگران از نظر اخلاقی نباید از این موقعیت سوء استفاده کنند. (۱۴۷۷)
لذا مجبور بودن یا نبودن در این فصل به معنای آنچه در بین مردم رایج است، نیست.

– تمرین

۱. آیا قیمت معامله را می‌توان حین معامله قطعی نکرد؟ توضیح دهید:
۲. اگر نتوان جنس را به مشتری تحویل داد، چه باید کرد؟
۳. شرایط کلی جنس و عوض را نام ببرید.
۴. توضیح دهید در چه شرایطی دیوانگی مانع تصرف در اموال می‌شود؟
۵. منظور از قصد جدی در معامله چیست؟
۶. سفیه کیست و چه تفاوتی با دیوانه دارد؟
۷. شرایط کلی فروشنده و خریدار را بیان کنید.
۸. در چه صورتی با وجود مجبور بودن شخص، معامله او نافذ است؟
۹. آیا معامله کسی که به دارویی نیاز دارد و به علت گرانی فراوان آن، تمایلی به خرید آن ندارد، اما برای نجات جان بیمارش آن را می‌خرد، نافذ است یا داروخانه باید رضایت او را جلب کند؟
۱۰. اگر شخصی به خاطر تهدید جانی یا مالی، مجبور به فروش ملکش شود و مشتری نیز آن را به شخص ثالث بفروشد و او نیز به فرد چهارم، آیا مالک اول حق دارد اعلام عدم رضایت کند؟



فصل اول: خرید و فروش (۲)

و) مالک یا صاحب اختیار بودن

اگر کسی مالک اصلی یا صاحب اختیار مال نباشد و آن مال را به عنوان مبیع یا ثمن در معامله‌ای قرار دهد، با توجه به کلی و جزئی بودن عوضین، احکام خاصی دارد:

یک- مبیع مال غیر است:

اول- مبیع کلی است؛ مثلاً مشتری ده کیلو برنج می‌خواهد و مشخص نمی‌کند کدام ده

کیلو را می‌خواهد و فروشنده موقع تحویل، مال غیر را به او تحویل دهد:

□ فروشنده از طرف خودش معامله را انجام می‌دهد. ← معامله نافذ است و اگر از

جنسی که اختیار آن را ندارد به مشتری بدهد، صاحب اصلی می‌تواند آن را از

طرفین معامله، هر کدام که بخواهد، مطالبه کند. اما فروشنده باید جنس را با آن

مشخصات معین شده، به مشتری بدهد.

□ فروشنده از طرف مالک این جنس را می‌دهد، در حالی که اذن هم ندارد. ← در

صورتی که مالک اجازه ندهد، معامله باطل است.

دوم- مبیع جزئی است (جنس مشخص و معینی مثل این کتاب، این ماشین، این خانه).

← صحت معامله منوط به اجازه صاحب اصلی است که اگر اجازه دهد، نافذ می‌شود.

□ در صورتی که صحت معامله متوقف بر اذن مالک باشد:

۱. گرفتن عوض را هم توسط فرد فضولی اجازه دهد. ← چیزی از مشتری نمی‌تواند مطالبه کند.

۲. اجازه ندهد ← مالک می‌تواند عوض را از مشتری مطالبه کند.

یعنی اگر مالک اصلی، علاوه بر امضای اصل معامله، رضایت دهد که پول جنس او به شخص فضولی داده شود، مالک نمی‌تواند به مشتری بگوید پول مرا پرداخت کن. اما اگر فقط اصل معامله را اجازه داده است، می‌تواند از مشتری پول جنس را طلب کند.

□ مسئله

اگر شخصی مال دیگری را بدون اجازه مالک بفروشد و پول آن را صرف احتیاجات خود کند و پس از گذشت زمان زیادی بخواهد عوض آن را به صاحب مال بدهد، باید به ترتیب ذیل عمل شود:

۱. اگر مالک بعد از اجازه بیع، اجازه قبض ثمن را هم بدهد ← باید همان مبلغی را که به عنوان ثمن (مثلاً پول) از مشتری گرفته، به مالک بدهد و اگر تلف شده، مثل یا قیمت آن را بپردازد.

۲. اگر مالک، اصل فروش را ردّ کند:

الف) برگرداندن عین مال به مالک اصلی ممکن است ← باید مشتری یا هر کسی که مال در دست اوست، همان را به مالک برگرداند.

ب) برگرداندن عین مال به مالک اصلی ممکن نیست ← باید مشتری یا هر کسی - که مال دست اوست، مثل یا قیمت مال را به مالک برگرداند.

□ نکته:

بنابر احتیاط واجب باید تورّم را هم حساب کنند و در مورد آن با هم توافق نمایند.

(۱۴۸۳)

برای مثال در مسئله فوق، اگر مالک دو سال بعد از این ماجرا مطلع شد و اجازه داد، در این صورت فروشنده فضولی نباید فقط همان قیمت دو سال پیش که مثلاً صد هزار تومان بوده، بپردازد. بلکه با محاسبه تورم باید توافق نمایند که مبلغی بیشتر، به مالک پرداخت شود.

دو- ثمن مال غیر است:

در بیشتر موارد، چیزی که مقابل جنس خریداری شده (ثمن معامله) پرداخت می‌شود نیز کلی است؛ مثلاً فروشنده می‌گوید صد گرم پنیر هزار تومان است؛ چنین نیست که فروشنده یا خریدار اسکناس هزار تومانی خاصی در نظر داشته باشند. بلکه هر هزار تومانی که پرداخت شود، کافی است. البته مواردی هم هست که جنس فروخته شده جزئی است؛ مثل فروش ماشین معینی در مقابل فلان زمین معین.

□ نکته:

اکنون ابتدای همین درس را (قسمت الف) مروری کنید و به جای کلمه "جنس یا مبیع" لفظ "ثمن" را و به جای "مشتري" کلمه "فروشنده" و به جای فروشنده "مشتري" قرار دهید؛ همان احکامی که در آن قسمت بیان شد، در اینجا نیز همان حکم جاری است.

□ **مثال ۱:** اگر کسی زمینی را با عین مال شخص دیگری خریده باشد، در صورتی که صاحب مال، معامله را اجازه دهد، بیع از طرف او واقع می‌شود و خریدار حقی در آن ندارد و اگر اجازه ندهد، بیع باطل است. (۱۴۸۲)

این مسئله در استفتاء فوق در مورد معامله جزئی است. "عین مال شخص دیگری" آن است که مثلاً زمین به خصوصی یا اتومبیل سواری و امثال آن باشد.

اکنون به ادامه مثال توجه کنید:

□ **مثال ۲:** برخلاف زمانی که زمین را برای خودش و در ذمه بخرد و سپس پول آن را از مال شخص دیگری بدهد، در این صورت زمین، ملک خود او خواهد بود. ولی پول آن

را به فروشنده بدهکار است و ضامن مال شخصی که پول او را به فروشنده داده است نیز می‌باشد. بر فروشنده هم واجب است آنچه به عنوان قیمت زمین در اول معامله دریافت کرده، به مالک اصلی آن برگرداند. (۱۴۸۲)

□ شک در مالک بودن یا صاحب اختیار بودن فروشنده یا خریدار

معامله چیزی را که شک داریم فروشنده یا مشتری صاحب اختیار آن است یا نه، صحیح است؛ چون این مال هم اکنون در دست اوست. البته اگر بعداً ثابت شود که مثلاً این مال دزدی بوده، باید از صاحب اصلی آن کسب تکلیف کرد و در صورت عدم اجازه، آن را به او برگرداند و اگر از بین رفته، مثل یا قیمت آن را بازگرداند. (۱۵۲۸) و (۱۵۲۲) و (۱۵۲۱).

□ مثال: یک شرکت تعاونی زمینی را بین اعضا تقسیم نموده و پول آن را از اعضا گرفته و مدعی است که از فلان شخص خریده است. اگر آن شخص ادعا کند که تعاونی بدون رضایت او چنین تصرفی کرده است، در اینجا کسانی که زمین را تحت سلطه دارند (مثلاً تعاونی) اگر مدعی‌اند که معامله شرعی بوده و یقین بر خلاف آن وجود ندارد، اشکالی در تصرف و تقسیم آن اراضی نیست. (۱۵۴۶)

□ چند مثال برای مال مشکوک

ادعای مالکیت به تنهایی چیزی را ثابت نمی‌کند، بلکه در دعاوی، مدعیان باید دلیل محکمه‌پسند، مانند دو شاهد عادل و... ارائه نمایند و الا ادعای آنان اثری ندارد.

□ مثال ۱: اگر کسی مدعی شود که جنس فروخته شده، مال او بوده است و باید برای فروشش از او اجازه می‌گرفتند، این ادعا بدون ثابت شدن در محکمه اثری ندارد؛ زیرا فروشنده نسبت به جنس سلطه داشته و باید شخص مدعی دلیل اقامه کند؛ نه فروشنده. (۱۸۸۱)

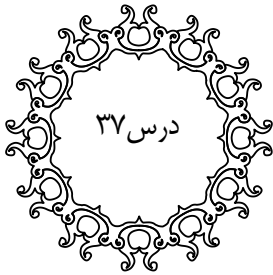
۱. مثلاً احتمال زیادی وجود دارد که این مال دزدی باشد.

❑ **مثال ۲:** صرف اینکه سند رسمی به نام کسی باشد، دلیل بر مالکیت شرعی او نیست. لذا اگر فردی سند رسمی زمینی را به نام فرزندش صادر کند، ولی هنوز در اختیار پدر است، پس از به سن بلوغ رسیدن فرزند، وی نمی‌تواند مدعی شود که زمین مال پدرم نیست و مال خودم است. (۱۸۸۲)

❑ **مثال ۳:** اگر زمین یا جنسی به حکم حاکم شرع (مجتهد جامع‌الشرایط) یا مطابق مقررات جمهوری اسلامی از مالک قبلی گرفته شود یا معلوم نباشد که قبلاً مالک داشته یا نداشته، تصرف در آن زمین ارتباطی به مالک قبلی یا دیگر مدعیان نخواهد داشت و ساخت مسجد و نماز در آن جایز است. (۱۸۸۴)

– تمرین

۱. معامله کلی چه تفاوتی با معامله جزئی دارد؟
۲. اگر در معامله کلی، مبیع کلی باشد و از مال دیگری، بدون اجازه وی، به مشتری جنس داده شود، چه باید کرد؟ آیا معامله نافذ است؟
۳. یک مثال برای معامله‌ای که فقط ثمن معامله کلی باشد، بیان کنید.
۴. اگر در معامله جزئی مالک اصلی، معامله فضولی را اجازه ندهد، چه باید کرد؟
۵. آیا سند رسمی دلیل مالک بودن شرعی افراد است؟ در چه صورتی مالک شرعی خواهد بود؟
۶. حکم زمین‌های مصادره‌ای پس از انقلاب چیست؟



فصل اول: خرید و فروش (۳)

گفتار دوم: اولیای تصرف

در فقه شیعه، افرادی ممنوع از تصرف در اموال خود هستند که اصطلاحاً به آنان محجور گفته می‌شود. افراد محجور عبارت‌اند از:

۱. کودک غیر بالغ (صغیر)
۲. سفیه (کسی که مال خود را در کارهای بیهوده و غیر عقلایی صرف می‌کند).
۳. دیوانه
۴. مفلس (ورشکسته اقتصادی)

کسانی که حق تصرف در اموال افراد مذکور را دارند، عبارت‌اند از:

۱. ولی کودک غیر بالغ:

پدر و جد پدری و در نبود آنان، قیمی که با وصیت آنان مشخص شده، ولی است و در صورت مشخص نشدن قیم، ولایت با حاکم شرع است و در غیر این موارد، با مؤمنین است و احتیاط واجب باید عادل باشند.

۲. ولی سفیه:

الف) اگر از دوران کودکی سفیه بوده و با همان حال بالغ شده ← حکم آن مانند کودک غیر بالغ است.

ب) بعد از بلوغ سفیه شده ← حاکم شرع ولی اوست.

۳. ولی دیوانه:

الف) عارض شدن جنون، قبل از بلوغ است ← حکم کودک غیر بالغ را دارد.
 ب) عارض شدن جنون، بعد از بلوغ است ← ولایت با حاکم شرع است. لکن احتیاط آن است که پدر و جد پدری نیز موافقت کنند.

۴. ولی ورشکسته:

حاکم شرع با شرایط مفصلی که در کتب فقهی آمده است، ولی اوست.

جدول اولیای تصرف

اولویت شخص	۱	۲	۳	۴	۵
نابالغ	پدر یا جد پدری	قیمّی که پدر یا جد تعیین کرده	حاکم شرع	مؤمنین عادل	مؤمنین فاسق
سفیه و دیوانه	پدر یا جد پدری	قیمّی که پدر یا جد تعیین کرده	حاکم شرع	مؤمنین عادل	مؤمنین فاسق
	اول بلوغ بوده بعد سفاهت			حاکم شرع	
ورشکسته	حاکم شرع				

آنچه بیشتر به آن می‌پردازیم، ولایت کودک نابالغ است که بیشتر از موارد دیگر دارای کاربرد است: (۱۴۹۳) و (۱۴۹۱)

□ نحوه تصرف اولیاء در اموال صغیر:

۱. پدر و جد پدری: تصرفات آن دو نباید مفسده‌ای برای کودک داشته باشد؛ هرچند احتیاط مستحب رعایت مصلحت نیز می‌باشد.

۲. قیم: باید تصرفات او مصلحتی را برای کودک داشته باشد.

۳. **حاکم شرع:** تصرفات او باید مصلحتی برای کودک داشته باشد؛ هرچند احتیاط آن است به تصرفی اکتفا شود که اگر انجام ندهد، موجب ضرر به کودک می‌شود.

حکم تصرفات در اموال کودک نابالغ

۱. توسط ولی یا قیم شرعی:

الف) تصرف مجاز ← نافذ است.

ب) عدم رعایت تصرف مجاز ← حرام و باطل است و حاکم می‌تواند آنان را منع کند.

۲. توسط غیر ولی یا قیم شرعی:

الف) با اجازه ولی یا قیم شرعی:

یک- تصرف مجاز ← نافذ است.

دو- عدم رعایت تصرف مجاز ← حرام و باطل است و حاکم در صورت اطلاع باید آنان را منع کند.

ب) بدون اجازه ولی یا قیم شرعی:

یک- تصرف مجاز ← حرام است، اما با اجازه ولی یا قیم یا خود کودک بالغ غیرمجبور، معاملات قبلی نافذ است.

دو- عدم رعایت مصلحت ← حرام و باطل است.

□ وظایف ولی

۱. ولایت بر صغار به معنای لزوم تسلیم اموالشان به ولی و محرومیت آنان از استفاده از اموال تا رسیدن به سن بلوغ نیست. بلکه به معنای لزوم نظارت ولی بر آنان و اموالشان و مسئولیت او درباره حفظ اموالشان است و تصرف در اموال آنان هم موقوف بر اذن اوست و بر ولی هم واجب است که از اموال صغار به مقدار نیاز و شأنشان به آنان بپردازد. (۱۵۱۳)

۲. ولی یا قیم کودک نابالغ وظیفه ندارد اموال وی را به کار بیندازد تا برای کودک سودآور باشد و اگر چنین کرد، همه درآمد حاصل، متعلق به کودک است و فقط اجرت این کار را می‌تواند بردارد. (۱۴۸۶)

۳. ولی یا قیم حق ندارد از حقوق مالی کودکان نابالغ صرف نظر، یا مالی از آنان را تزییع کند.

۴. به دست آوردن مال برای صغیر بر عهده ولی یا قیم نیست، اما لازم است اموال او را حفظ کند و تصرفات وی به مصلحت کودک یا عدم مفسده (بنابر آنچه توضیح داده شد) باشد. (۱۴۹۹)

□ عزل ولی توسط حاکم شرع:

عدالت، شرط ولایت پدر و جد پدری بر طفل نیست. ولی اگر برای حاکم شرع، هر چند با قرائن حالیه، ثابت شود که پدر یا جد پدری باعث ضرر برای طفل خواهند شد، باید آنها را عزل نموده و از تصرف در اموال منع کند. (۱۵۰۱)

همچنین اگر حاکم شرع بفهمد که استمرار سرپرستی قیم شرعی به ضرر کودک است، عزل او بر حاکم شرع واجب است. (۱۴۹۸)

□ نکات:

۱. در صورت نبود پدر یا جد پدری برای تعیین قیم شرعی کودکان، باید به اداره سرپرستی مراجعه کرد و مادر یا دیگران نمی‌توانند، خود، این کار را انجام دهند.

۲. کودک نابالغی که ولی یا قیم شرعی او، چیزی از اموال او را معامله کرده‌اند یا تصرف نموده‌اند و به مصلحت کودک هم بوده، بعد از بلوغ حق رد کردن معاملات آنها را ندارد. (۱۴۸۵)

۳. کسانی که ولی یا قیم شرعی صغیر نیستند، حق هیچ‌گونه استفاده‌ای از اموال صغیر را ندارند؛ مگر با اذن ولی یا قیم شرعی او و رعایت مصلحت صغیر. (۱۴۸۹)

□ مثال: فرض کنید مردی با همسر شهیدی ازدواج می‌کند، آیا تصرف در اموال فرزند شهید،

مثل حقوق و مزایای بنیاد شهید، توسط این مرد جایز است؟

پاسخ: تصرف در اموال مخصوص فرزندان صغیر، اعم از اینکه برای مصرف هزینه‌های خود آنان باشد یا برای استفاده دیگران، هرچند به مصلحت کودکان باشد، باید به اذن ولی شرعی آنان صورت گیرد. (۱۴۸۹)

۴. اموالی که به کودکان نابالغ هدیه می‌دهند، در صورتی در ملک این کودکان شرعاً وارد می‌شود که ولی یا قیم شرعی آنان، این هدایا را برای کودکان قبول کنند. بنابراین تصرف دیگران هم منوط به اذن ولی یا قیم است. (۱۴۹۰)

به نمونه‌های ذیل توجه کنید:

۱. مصرف اموال صغیر در هزینه‌های مجلس ترحیم پدر حرام است؛ هرچند ارثیه باشد. مگر آنکه به مصلحت کودک باشد (مثلاً برای حفظ آبروی او لازم باشد).
۲. نگرفتن دیه از قاتل پدر بچه صغیر و گذشت از او یا نگرفتن دیه از بیمه، حرام است. مگر مصلحت بالاتری در کار باشد. (۱۴۹۲)

□ **توجه:**

گاهی مصلحت کودک اقتضا می‌کند که با اموال او تجارت کنند و گاهی اقتضا می‌کند که تجارت نکنند.

ولایت در تصرف اموال صغیر با حق حضانت و نگه‌داری آنان متفاوت است؛ مثلاً ممکن است حق حضانت با مادر باشد و ولی کودک، مثلاً پدر بزرگ یا دیگری باشد.

- تمرین

۱. ولی کودک نابالغ کیست؟
۲. در چه صورتی ولایت سفیه با حاکم شرع است؟
۳. مؤمنین در چه صورتی ولایت دارند؟
۴. تصرف ولی در اموال نابالغ در چه صورتی نافذ است؟
۵. در چه صورتی تصرف در اموال نابالغ، حتی بدون مصلحت وی، باطل نخواهد بود؟ آیا در این صورت گناهی هم صورت گرفته است؟
۶. مهمانی رفتن در منزل افرادی که پدر و جد آنها فوت کرده و نابالغانند چه حکمی دارد؟



فصل اول: خرید و فروش (۴)

گفتار سوم: انواع خرید و فروش

خرید و فروش با توجه به زمان تحویل ثمن و مثن به یکی از صور ذیل است:

۱. نقد: معامله‌ای است که در آن پس از معامله، طرفین حق دارند جنس و عوض را از یکدیگر مطالبه کنند.
۲. نسیه: خریدار می‌تواند جنس را مطالبه کند، اما برای عوض آن (مثل پول) مدت تعیین شده است.
۳. سلف (پیش‌خرید): مشتری ملزم است عوض بپردازد که بعد از مدتی جنس را تحویل بگیرد؛ مثلاً بگوید: "این پول را می‌دهم که ۶ ماه بعد فلان جنس را بگیرم". این معامله عکس نسیه است.
۴. صرف: یعنی طلا را در مقابل طلا یا نقره، یا اینکه نقره را در مقابل نقره یا طلا بفروشند. در این معامله باید در همان مجلس معامله، جنس و عوض تحویل داده شود.
۵. کالی به کالی: ثمن و مثن هر دو نسیه باشند و موجود نباشند.

۱. نقد و نسیه:

اگر در معامله شرط نشده باشد که مشتری ثمن را پس از مدتی از زمان معامله بپردازد، باید ثمن به صورت نقد پرداخت شود. لذا فروشنده پس از تحویل جنس، حق مطالبه ثمن را دارد. اما اگر برای پرداخت ثمن، مدت تعیین شده باشد، بر مشتری لازم نیست ثمن را قبل از فرارسیدن مدت بپردازد؛ حتی اگر بایع آن را طلب کند.

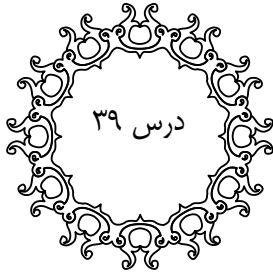
□ احکام معامله نقد و نسیه

۱. اگر مشتری ثمن را در زمان مشخص شده تحویل دهد، فروشنده حق ندارد تحویل نگیرد و اگر زودتر از زمان مقرر پرداخت کند، بر فروشنده واجب نیست بپذیرد.
 ۲. اگر مشتری ثمن را در زمان مشخص شده تحویل ندهد، فروشنده حق فسخ معامله را ندارد. مگر در ضمن معامله شرط کند که حق فسخ دارد.
 ۳. مدت تعیین شده در معامله نسیه باید کاملاً معلوم باشد و احتمال زیاده و نقصان در آن نباشد؛ مثلاً اگر بگویند وقتی حسن از مسافرت بیاید پول را می‌دهم، معامله باطل است؛ چون معلوم نیست چه زمانی می‌آید. (۱۵۹۵)
 ۴. در معاملات نمی‌توان این‌گونه عمل کرد که پس از معامله به مشتری بگوییم می‌توانی ثمن را دیرتر تحویل دهی به شرط آنکه مقدار بیشتری بپردازی؛ زیرا این عمل ربا و حرام است. اما عکس آن اشکال ندارد؛ به این معنا که با توافق مشتری زمانی زودتر از زمان تعیین شده در قرارداد را برای تحویل ثمن معین کرد و مشتری ملزم به پرداخت مقدار کمتری باشد. (در واقع مقدار بخشیده شده از ثمن صلح یا ابراء می‌شود). (۱۵۹۲)
- مثال ۱: فرض کنید علی اتومبیلی را از حسن خریده و در مقابل، چک یک ساله به مبلغ هشت میلیون تومان تحویل داده است. اگر بعداً حسن با علی توافق کنند که مبلغ هفت میلیون (یعنی کمتر از مبلغ چک) از علی دریافت کند و چک علی را قبل از یک سال به او برگرداند، اشکالی نخواهد داشت.
- توجه: چک مشتری را فقط به خود او می‌توان داد و در مقابل پول کمتری به صورت نقدی گرفت. اما در مورد شخص سوم نمی‌تواند این کار صورت گیرد.
- مثال ۲: فرض کنید علی اتومبیلی را از حسن خریده و در مقابل، چک یک ساله به مبلغ هشت میلیون تومان به او تحویل داده است. اگر در تاریخ مقرر چک وصول نشد و موجودی علی کمتر از این بود، حسن نمی‌تواند از علی جریمه دیرکرد بگیرد.

۵. اگر کسی جنسی را نسیه بخرد و همان را به فروشنده نقدی بفروشد، اشکال ندارد. مگر آنکه در ضمن معامله اول شرط کرده باشد که " نسیه می‌خرم به شرط آنکه از من نقد بخری ". البته اگر معامله صوری و برای فرار از ربای قرضی باشد، حرام و باطل است.

– تمرین

۱. سه نوع از معاملات را به اعتبار زمان پرداخت ثمن و مثنی توضیح دهید.
۲. آیا بایع می‌تواند در معامله نسیه، از مشتری بخواهد ثمن را زودتر بپردازد و در عوض ۱۰٪ از ثمن تعیین شده را کم کند؟



فصل اول: خرید و فروش (۵)

گفتار سوم: انواع خرید و فروش (۲)

۲. بیع صرف و سلف

فروش طلا در مقابل طلا، نقره در مقابل نقره، و طلا در برابر نقره یا به عکس را بیع صرف می‌نامند.

□ شرایط صحت بیع صرف

الف) ربا نباشد؛ یعنی اگر طلا در مقابل طلا، و نقره در مقابل نقره فروخته می‌شود، وزن ثمن و مثنی باید یکسان باشد. اما اگر طلا در مقابل نقره معامله شود، تفاوت وزن طلا و نقره اشکال ندارد.

ب) تقابض در مجلس عقد صورت گیرد؛ یعنی در صحت بیع صرف (نه سایر معاملات مثل صلح و...) شرط است که هریک از طرفین، پیش از جدا شدن، طلا یا نقره را تحویل طرف مقابل دهد. (۱۶۰۲)

□ مثال: اگر علی مقداری طلا به حسن بدهکار باشد و حسن آن طلب را در مقابل نقره به علی بفروشد و نقره‌ها را بگیرد (پیش از جدا شدن از هم) اشکال ندارد و تقابض محقق شده است. (یعنی طلب خود را به خود بدهکار فروخته است)

□ احکام بیع صرف

۱. اگر طلا یا نقره به همراه غیر طلا و نقره در مقابل طلا یا نقره به همراه غیر طلا و نقره فروخته شود و همه طلا یا نقره قبل از تفرق قبض نشود، معامله در مقدار قبض نشده باطل است.

□ مثال: اگر ۱۰۰ گرم طلا به همراه ۲۰ گرم الماس، در مقابل ۲۰۰ گرم نقره به همراه ۱۰۰ گرم عقیق فروخته شود، اما همه ۱۰۰ گرم طلا و ۲۰۰ گرم نقره تحویل نشود، معامله طلا و نقره باطل است.

۲. اگر طلا و نقره فروخته شده در بیع صرف، پس از تفرق طرفین معلوم شود اصلاً طلا یا نقره نبوده است ← معامله باطل است.

□ مثال: اگر ۱۰۰ گرم طلا در مقابل ۲۰۰ گرم نقره فروخته شود و بعد از جدا شدن طرفین، معلوم شود مثلاً ۲۰۰ گرم نقره در حقیقت فلز برنج است، معامله باطل است.

۳. اگر قسمتی از طلا یا نقره فروخته شود و پس از جدایی طرفین معلوم شود که نقره یا طلا نبوده است ← نسبت به مقداری که طلا یا نقره نبوده، معامله باطل است و در مورد بقیه نقره و طلا، طرف مقابل حق فسخ دارد.

□ مثال: اگر ۱۰۰ گرم طلا در مقابل ۲۰۰ گرم نقره فروخته شود و بعد از قبض هر کدام و تفرقشان، معلوم شود ۱۰ گرم از طلای مذکور مس است، معامله نسبت به ۹۰ گرم طلا (در مقابل ۱۸۰ گرم نقره) صحیح، و مشتری نسبت به ده گرم باقی مانده، حق فسخ دارد.

۳. بیع سلف (سلم)

بیع سلف عبارت است از خرید شیء کلی به صورت مدت‌دار در مقابل ثمن نقدی (عکس نسبی).

□ اصطلاحات:

۱. مُسَلِّم: مشتری
۲. مُسَلَّم: ثمن (آنچه در مقابل جنس فروخته شده، می‌پردازند)
۳. مُسَلَّمُ الْيَه: فروشنده
۴. مُسَلَّمُ فَيَه: مبيع (جنس فروخته شده)

□ شرایط بیع سلف:

۱. در سلف باید جنس و وصف مبيع ذکر شود؛ به گونه‌ای که برطرف کننده جهالت باشد. یعنی خصوصیات آن (مثلاً برنج طارم درجه ۱) کاملاً ذکر شود.
۲. در مجلس عقد حتماً قبض و تحویل ثمن انجام گیرد و اگر قسمتی از ثمن تحویل داده شود، معامله نسبت به بقیه باطل است. (۱۵۹۹) و (۱۵۹۷)
- مثال: اگر یک تن برنج صدری درجه ۱ به قیمت دو میلیون تومان به صورت سلف فروخته شود، اما یک میلیون تومان فقط در مجلس قرارداد پرداخت شود، معامله نسبت به نیم تن برنج باطل است؛ یعنی فروشنده فقط مکلف است نیم تن برنج به مشتری تحویل دهد.

□ دو نکته:

- الف) در صورتی که قسمتی از ثمن تحویل داده شود، فروشنده نسبت به قسمت صحیح معامله (ثمن تحویل گرفته شده) حق فسخ دارد. (۱۵۹۹)
- مثال: در مثال قبلی فروشنده می‌تواند بگوید معامله را فسخ کردم و در این صورت، حتی لازم نیست نیم تن برنج هم تحویل دهد. لذا باید یک میلیون تومان را پس دهد.
- ب) ثمن می‌تواند طلبی باشد که مشتری از بایع قبلاً داشته و در زمان معامله موعود آن رسیده است.
- مثال: در مثال ۴ مشتری به جای دو میلیون تومان، می‌تواند طلبی را که قبلاً از فروشنده به مبلغ حداقل دو میلیون تومان داشته، به عنوان ثمن در نظر بگیرد.

۳. اگر مبیع از چیزهایی است که وزن کردنی، پیمانهای یا شمردنی است، به همان نحو وزن، پیمانه و شمارش باید تعیین مقدار شود.

□ **مثال:** اگر مثلاً برنج را پیش خرید می کنیم، باید معلوم باشد چند کیلوگرم برنج می خریم؛ چون برنج وزن کردنی است.

۴. زمان تحویل مبیع باید کاملاً معلوم باشد.

۵. شهری که مبیع تحویل داده می شود باید بنا بر احتیاط معلوم شود؛ مگر آنکه از قرائن روشن باشد که شهر به خصوصی مورد نظر است.

۶. در زمان تعیین شده برای تحویل مبیع، باید عادتاً تحویل جنس مقدور باشد. (با توجه به زمان و مکان مشخص شده برای تحویل جنس)

□ **فروش جنسی که پیش خرید شده**

فروختن چیزی که انسان قبلاً پیش خرید کرده:

الف) هنوز موعد تحویل گرفتن آن نشده است ← معامله دوم باطل است.

ب) پس از رسیدن موعد تحویل گرفتن، فروش دوم صورت بگیرد ← معامله صحیح است؛ هر چند هنوز فروشنده دوم از فروشنده اول قبض هم نکرده باشد.

□ **دو نکته:**

۱. مشتری در معامله سلف فقط موظف است همان مبیع با صفات قرار داده شده بین طرفین را تحویل بگیرد؛ البته اگر جنسی مصداق مبیع بوده ولی با ویژگی بهتر، لازم است مشتری قبول کند. (۱۵۹۷)

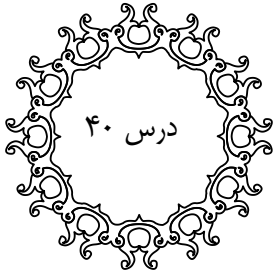
□ **مثال:** اگر مشتری یک تن برنج مرغوب را پیش خرید کند و هنگام تحویل، برنج نامرغوب یا با وزنی بیشتر یا کمتر از وزن تعیین شده به او بدهند، واجب نیست آن را تحویل

بگیرد. اما اگر جنس مرغوب‌تر از آن برنجی که قرار گذاشته‌اند، تحویل مشتری شود، باید آن را قبول کند.

۲. اگر موعد تحویل مبیع سپری شد و بایع از تحویل جنس (به دلیل فقر، نبود کالا و...) عاجز بود ← برای مشتری خیار فسخ است. (یعنی مشتری می‌تواند معامله را فسخ و ثمن را مطالبه کند)

– تمرین

۱. بیع صرف را تعریف کنید.
۲. تقابض در مجلس عقد به چه معناست؟
۳. آیا احکام صرف در غیر بیع هم جاری است؟
۴. در چه صورتی در صرف، معامله باطل می‌شود؟
۵. در چه صورتی حق فسخ در بیع صرف وجود دارد؟
۶. بیع سلف چیست؟
۷. شرایط صحت بیع سلف چیست؟
۸. در چه صورتی در بیع سلف، خیار فسخ برای مشتری وجود دارد؟
۹. آیا چیزی که پیش خرید شده را می‌توان فروخت؟
۱۰. چه تفاوت‌هایی بین صرف و سلم وجود دارد؟
۱۱. آیا مشتری موظف است جنس مرغوب‌تر را در سلف تحویل بگیرد؟ چرا؟



فصل اول: خرید و فروش (۶)

گفتار چهارم: حق شفعه

تعریف: اگر یکی از دو شریک سهم خود را به شخص سومی بفروشد، شریک دیگر در شرایطی می‌تواند آن سهم را از مشتری بگیرد. لذا باید آنچه را مشتری به عنوان ثمن معامله، به فروشنده داده، بپردازد و مشتری حق ممانعت ندارد. این حقی که شریک در این روند داراست، حق شفعه می‌نامند و صاحب این حق را شفیع گویند.

□ شرایط حق شفعه

۱. مال مورد نظر قابل نقل نباشد، مثل زمین، درخت و... و در عین حال قابل تقسیم هم باشد.

□ مسئله

اگر چیزی منقول باشد، مثل لباس، حیوان و... یا غیر منقولی باشد که قابل تقسیم نیست، مثل درخت، نهر یا راه‌های باریک ← بنابر احتیاط با رضایت مشتری و شریک، این کار انجام شود؛ یعنی از طرفی مشتری رضایت بدهد و سهم فروخته شده به او را به شریک (شفیع) برگرداند و ثمن را دریافت کند و از طرفی شریک رضایت مشتری را جلب کند.

۲. حق شفعه در مورد سهم مشاع است. بنابراین اگر سهم هر یک تفکیک و مشخص شده باشد و یکی از دو شریک سهم جدا شده خود را بفروشد، شریک دیگر حق شفعه

ندارد. مگر آنکه شراکت آن دو در خانه باشد و بعد از شراکت به نحو مشاع، سهم هر یک تفکیک شود. سپس یکی از دو شریک سهم خود را از این خانه به شخص ثالث بفروشد. در این صورت برای شریک دیگر، حق شفعه ثابت است. همچنین اگر از ابتدا سهم هر یک از این خانه تفکیک شده باشد، ولی این خانه راه مشترک داشته و یکی از این دو شریک سهم تفکیک شده خود را با راه مشترک به شخص ثالث بفروشد، برای شریک دیگر حق شفعه ثابت است. اما اگر راه را نفروشد این حق برای شریک نیست.

۳. شرکا هر یک از نظر شرعی مالک عین یا دارای اختیار باشند (حتی در اعمال حق شفعه). (۱۶۳۳)

□ نکته:

با توجه به بند ۳، وکیل مالک یا ولی شرعی، مثل پدر یا جد پدری هم می‌تواند برای صغیر در دادوستد ملک^۱، اعمال حق شفعه کند و بلکه در مواردی واجب است چنین کند؛ مثلاً اگر ولی بچه صغیر مصلحت را در اعمال حق شفعه ببیند، واجب است آن را اعمال نماید؛ مثلاً اگر زمینی بین دو نفر (پسر ۸ ساله و برادر ۲۵ ساله‌اش) مشترک باشد. برادر بزرگ‌تر سهم خود را به شخصی به نام خسرو می‌فروشد، چون خسرو تجاوزگر است و سهم پسر ۸ ساله را تزییع می‌کند، باید پدر بچه از حق شفعه بچه ۸ ساله‌اش استفاده کند و از اموال بچه سهم مشاع برادر بزرگ‌تر را از خسرو پس بگیرد و ثمن او را پس دهد.

۴. انتقال سهم با فروش باشد نه سایر معاوضات، مثل هدیه و... (۱۶۳۳)

/ مثال: اگر دو نفر ملک یا موقوفه‌ای را اجاره کنند، سپس یکی از آن دو حق خود را از طریق صلح یا اجاره به شخص ثالث واگذار کند، مستأجر دیگر حق شفعه ندارد.

(۱۶۳۳)

۱. البته در حدی که مالک حتی حقوقی مثل حق شفعه را هم به او واگذار کرده باشد.

۵. شرکا دو نفر باشند، نه بیشتر. (۱۶۳۶)
۶. شفیع (کسی که می‌خواهد سهم مشاع را از مشتری پس بگیرد) باید قادر به پرداخت ثمن باشد؛ مگر مشتری راضی به صبر کردن شود.
۷. شفیع باید هنگام پس گرفتن سهم مشاع، ثمن مشتری را همراه داشته باشد. بنابراین اگر هنگام پس گرفتن سهم مشاع از مشتری عذر بیاورد که الآن پول (ثمن) همراهش نیست:
- الف) اگر در همان شهر پول دارد ← تا سه روز مهلت دارد
- ب) اگر در شهر دیگر پول دارد ← تا سه روز به اضافه مدت زمانی که طول می‌کشد تا پول را از آن شهر به مقصد منتقل کند فرصت دارد.
- در هر صورت اگر ثمن را در مدت مقرر حاضر نکرد، حق شفعه ندارد.
۸. اگر مشتری مسلمان باشد، شفیع نیز باید مسلمان باشد.
۹. پس از اطلاع از فروش به مشتری، شفیع از آن زمان حق پیدا می‌کند؛ اگرچه پس از مدت طولانی از بیع بوده باشد.

□ مسئله

پس از اطلاع، شفیع بدون دلیل نمی‌تواند در اعمال حق شفعه کوتاهی و کندی کند؛ مثلاً اگر امروز متوجه شد شریکش سهم مشاع خود را به دیگری فروخته و الآن می‌تواند از حق شفعه استفاده کند، باید آن را اعمال کند و آن را به فردا نیندازد؛ مگر آنکه عذری داشته باشد که باعث شود استفاده از این حق به تأخیر بیافتد؛ مثل اینکه به خاطر مسافرت و عدم دسترسی، نتواند این حق را اعمال کند.

۱۰. شفیع می‌تواند سفیه باشد. اگرچه در موردی که ممنوع از تصرف است، اذن ولی نیاز دارد. همچنین می‌تواند صغیر یا مجنون باشد. اما متولی اخذ مال؛ یعنی ولی آنان، غیر از

پدر یا جد، باید مصلحت شفیع را رعایت کنند. در مورد پدر و جد، رعایت عدم مفسده کافی است.

۱۱. شریک که فروشنده است، ولی شرعی شفیع نباشد؛ مثلاً پدر بچه صغیر اگر با بچه در زمینی شریک باشد و سهم خود را به فردی فروخته، نمی‌تواند به عنوان ولی شفیع^۱ اعمال حق شفعه کند. همچنین اگر شریک، وکیل مطلق^۲ شریک دیگر باشد، نمی‌تواند برای موکل خودش اعمال شفعه کند.

□ نکته:

تبعیض در حق شفعه وجود ندارد یعنی یا همه سهم شریک را می‌خرد یا از همه چشم‌پوشی می‌کند.

□ موارد سقوط حق شفعه

۱. معامله شریک با مشتری به هر دلیلی به هم بخورد؛ مثلاً فسخ شود.
۲. شفیع حق خود را اسقاط کند؛ مثلاً بگوید از حقم گذشتم.
۳. از ظواهر حال و قرائن عرفاً فهمیده شود که شفیع قبل از معامله با شخص ثالث، راضی به آن بوده است
۴. کل سهم مشاع فروشنده قبل از اعمال شفعه، تلف شود.
۵. شفیع قبل از اعمال خیار شفعه خود، سهمش را بفروشد.
۶. ابتدا خرید سهم مشاع به شریک پیشنهاد داده شود و او رد کند.

□ مسئله

۱. اگر مشتری قبل از استفاده شریک از حق شفعه، در مبیع تصرف کرد و آن را به دیگری فروخت، شفیع می‌تواند با اعمال حق شفعه، مبیع را از مشتری اول بگیرد که در

۱. شفیع اینجا بچه صغیر است.

۲. یعنی حق اعمال شفعه را هم از طرف موکلش دارد.

این صورت معامله دوم باطل است و اگر از مشتری دوم بگیرد، معامله دوم نیز صحیح است.

/ **مثال:** اگر علی سهم مشاعی از زمینی را از حسن، که شریک حسین است، بخرد و قبل از آنکه حسین مطلع شود یا قبل از اینکه فرصت پس گرفتن آن سهم را از او داشته باشد، آن را به دیگری بفروشد، حسین حق دارد این سهم زمین را پس بگیرد و علی هم اگر پولی بابت فروش زمین از خریدار گرفته، باید پس بدهد.

۲. شفیع باید قیمت و ثمن معامله را بداند و اگر به مشتری بگوید "با هر قیمتی خریدی به من پس بده" اعمال شفعه باطل است و نیاز به اعمال شفعه صحیح مجدد است.

۳. حق شفعه ارث برده می شود. بنابراین:

الف) اگر همه ورثه اخذ به شفعه و اعمال شفعه کرده اند ← در مال فروخته شده به مشتری به نسبت سهم الارث حق دارند.

ب) اگر برخی اخذ به شفعه را اعمال کرده اند ← باید بنابر احتیاط واجب، بین مشتری و ورثه ای که حق شفعه را اعمال نموده اند، مصالحه شود و رضایت طرفینی به دست آید؛ یعنی رضایت مشتری جلب شود و مشتری نیز رضایت ورثه را جلب کند.

- تمرین

۱. حق شفعه چیست؟
۲. آیا در اشیای منقول حق شفعه وجود دارد؟
۳. شرایط حق شفعه چیست؟ (۳ مورد)
۴. اگر مشتری مسلمان باشد، آیا شفیع می تواند مشرک باشد؟
۵. آیا سفیه می تواند شفیع باشد؟
۶. اگر چند نفر در زمینی شریک باشند و دو نفر آنان سهم خود را بفروشند، آیا بقیه حق شفعه دارند؟ چرا؟
۷. موارد سقوط حق شفعه کدام است؟



فصل اول: خرید و فروش (۷)

گفتار پنجم: خيارات (۱)

تعريف: حق به هم زدن معامله را خيار يا اختيار فسخ گویند. البته در مواردی، فقط حق گرفتن تفاوت قیمت وجود دارد و گاهی هر دو حق محفوظ است که در خيار عیب به آن اشاره خواهد شد.

خيارات عبارت اند از:

۱. خيار مجلس
۲. خيار غبن
۳. خيار شرط
۴. خيار تدليس
۵. خيار تخلف شرط
۶. خيار عیب
۷. خيار شرکت
۸. خيار رؤیت
۹. خيار تأخیر
۱۰. خيار حیوان

۱۱. خیار تعذر تسلیم

۱. خیار مجلس

تا زمانی که طرفین معامله از مجلس معامله متفرق نشده‌اند، می‌توانند معامله را فسخ کنند.

/ مثال: شخصی ساختمانی را خریده و به فروشنده بیعانه هم داده است. فروشنده بعد از سه ساعت اقدام به فسخ معامله کرده و از تحویل ساختمان جلوگیری می‌کند:
الف) اگر بعد از جدا شدن از مجلس، معامله را فسخ کرده و هیچ خیار دیگری هم نبوده ← فسخ اثری ندارد.

ب) قبل از جدا شدن از مجلس معامله را فسخ کرده ← صحیح است. (۱۵۵۲)
توضیح: با فرض وجود سایر شرایط صحت بیع، پرداخت بیعانه یا عدم آن، اثری در خیار مجلس ندارد و همین که معامله صورت بگیرد، تا زمانی که متفرق نشده باشند، خیار مجلس وجود دارد؛ اگرچه چیزی هم رد و بدل شده باشد.

۲. خیار غبن

اگر خریدار یا فروشنده در معامله فریب خورده باشد، یعنی خریدار بیش از قیمت واقعی جنس را پرداخته یا فروشنده کمتر از قیمت واقعی فروخته باشد، در این حالت خیار غبن وجود دارد؛ یعنی شخص مغبون حق به هم زدن معامله را دارد.

توضیح: تفاوت قیمت گاهی در عرف قابل مسامحه است. بنابراین خیار غبن وجود نخواهد داشت. اما اگر تفاوت قیمت، از نظر عرف قابل مسامحه نباشد و عقلاً به آن اعتناء کنند، در این صورت با فرض ناآگاهی طرف مقابل و فریب خوردن وی، خیار غبن وجود دارد.

□ احکام مربوط به خیار غبن

۱. معیار قیمت زمان معامله است؛ یعنی اگر مشتری پرداخت قیمت جنس را از زمان آن به تأخیر بیاندازد و قیمت جنس نسبت به روز معامله افزایش یابد، این امر باعث ثبوت اختیار غبن برای فروشنده نمی‌شود و معیار اختیار غبن، وجود غبن و ضرر نسبت به روز معامله است. البته اگر مشتری پول را در زمانی بپردازد که تورم حاصل شده، باید افزایش تورم را نیز با مصالحه و رضایت فروشنده بپردازد.

ردیف	قیمت روز معامله	قیمت عادلانه بازار	قیمت زمان تحویل پول	اختیار غبن
۱	۱۰۰	۲۰۰	۱۰۰	هست
۲	۱۰۰	۱۰۵	۱۰۰	نیست
۳	۱۰۰	۱۰۵	۲۰۰	نیست ولی باید مصالحه شود
۴	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	هست

در جدول فوق به دلیل تفاوت فاحش بین قیمت‌های روز معامله و بازار در ردیف‌های ۱ و ۴، اختیار غبن هست، اما در ردیف‌های ۲ و ۳ به دلیل عدم تفاوت فاحش، اختیار غبن نیست.

۲. باید مغبون بودن شخص ثابت شود و ادعای صرف بر فریب خوردن و متضرر شدن، دلیل محکمی نیست.

/ مثال: زمینی به مبلغی فروخته شد و فروشنده ادعای مغبون شدن در این معامله را دارد. ←
تا زمانی که ثابت نشده به قیمتی (فاحش یا قابل توجه) کمتر از قیمت زمان فروش، معامله صورت گرفته، اختیار غبن وجود ندارد. (۱۵۵۹)

۳. حتی اگر شخص مغبون غیر مسلمان باشد، اختیار غبن وجود دارد. (۱۵۶۲)

۴. با فرض اینکه خریدار یا فروشنده اطمینان کنند که مغبون شده‌اند:

الف) اگر طرف مقابل سخن او را می‌پذیرد ← مدعی می‌تواند فسخ کند، ولی نمی‌تواند تفاوت قیمت را پس بگیرد و در عین حال معامله را پا برجا بداند. لذا فقط یا حق فسخ یا قبول معامله غبنی را دارد. مگر آنکه طرفین معامله راضی به پرداخت تفاوت قیمت باشند.

ب) اگر طرف مقابل سخن او را نمی‌پذیرد ← مراجعه به حاکم شرع می‌شود.

۵. در خیار غبن، تبعیض جایز نیست؛ یعنی یا کل معامله را فسخ می‌کند یا کل آن را می‌پذیرد.

/ مثال: وحید خانه‌ای را به خسرو فروخته و بعد از رد و بدل کردن ثمن و مثنی، خریدار ادعای مغبون شدن در معامله را کرده و آن را فسخ می‌نماید. اما از آن زمان به دلایل مختلف از تخلیه خانه و گرفتن پول خود، اجتناب می‌کند و بعد از دو سال مدعی است که معامله را در نصف خانه فسخ کرده و در حال حاضر نصف پول را مطالبه می‌کند:

الف) اگر کل معامله را فسخ نموده است ← مالک خانه نخواهد بود و در این دو سال حق استفاده از خانه را نداشته است. (البته در مواردی که غبن مغبون ثابت شود).

ب) اگر قسمتی از معامله را فسخ کرده است ← فسخ بی‌اثر است و حق گرفتن قسمتی از پول را ندارد. (۱۵۶۳)

۶. صرف مراجعه شخص مغبون به طرف مقابل، فسخ معامله محسوب نمی‌شود. مگر این‌که بگوید من فسخ کردم یا هر لفظی که این معنا را برساند. البته لازم نیست در حضور طرف مقابل فسخ کند. بلکه تنها و بدون حضور افراد و در تنهایی هم می‌تواند فسخ کند.

۷. اگر شخص مغبون فسخ کند، دیگر مالک نخواهد بود و واجب است مال را به طرف مقابل برگرداند. (۱۵۶۵)

/ **مثال:** پس از گذشت یک هفته از خرید خانه‌ای، خریدار می‌فهمد که مغبون شده است. از این رو به فروشنده مراجعه می‌کند تا فسخ کند. اما فروشنده موافقت نمی‌کند و اکنون که خانه گران شده فروشنده تقاضای فسخ نموده ولی خریدار زیر بار نمی‌رود و می‌گوید با گرفتن مبلغی بیشتر حاضر به فسخ هستم ← با توجه به اینکه خریدار واقعاً معامله را فسخ نموده، دیگر مالک آن خانه نیست و حق ندارد پول بیشتری بگیرد و از زمان فسخ مدت زمانی را که هر یک بدون رضایت دیگری، در ثمن و مثنی تصرف داشته‌اند ضامن می‌باشند.

۸. اگر پس از مطلع شدن از غبن، از حق فسخ استفاده نکنند، در صورتی که نمی‌دانسته حق فسخ دارد یا اینکه می‌دانسته، اما به دلیلی عقلانی فسخ کردن را تاخیر انداخته است، خیار فسخ باقی است.

۹. اگر در ضمن عقد معامله، شرط شود که هر یک از طرفین در صورت پشیمانی از معامله، مبلغی را به طرف مقابل بپردازد یا عقد، مبنی بر این قرار منعقد شود و اتفاقاً معلوم شود که یکی از طرفین مغبون شده است، در اینجا استفاده از خیار غبن جایز است و لازم نیست مبلغی به طرف مقابل بپردازد. (۱۵۶۴)

/ **مثال:** وحید زمینی را به مساحت ۱۰۰۰ متر مربع می‌فروشد و معلوم می‌شود که واقعاً ۱۱۰۰ متر مربع بوده است. در این صورت اگر در معامله:

الف) کل زمین فروخته شده، اما مثلاً متری ۵۰۰ تومان ← معلوم می‌شود به قیمت قابل توجهی ارزان‌تر فروخته، لذا فروشنده حق به هم زدن معامله را دارد.

ب) زمین متری فروخته شده، نه کل زمین (فقط ۱۰۰۰ متر مربع فروخته شده) ← این فروشنده می‌تواند قیمت ۱۰۰ متر مربع اضافه را بگیرد یا فسخ کند.

(۱۵۵۷) و (۱۵۶۰)

- تمرین

۱. منظور از خيارات در مبحث معاملات چیست؟
۲. پنج مورد از خيارات را ذکر کنید.
۳. خيار مجلس چیست؟
۴. اگر يك كافر اهل كتاب كه محارب نيست، مغبون شود، آیا خيار غبن دارد؟
۵. در صورت نزاع بين خريدار و فروشنده در مغبون شدن طرف مقابل چه بايد كرد؟
۶. آیا استفاده از خيار غبن بايد فوراً انجام شود يا حق تأخير در اعمال آن وجود دارد؟



فصل اول: خرید و فروش (۸)

گفتار پنجم: اختیارات (۲)

۳. اختیار شرط

حق فسخی است که یکی از طرفین معامله برای خود در عقد، قرار می‌دهد؛ یعنی در ضمن معامله‌ای شرط می‌شود که فروشنده یا خریدار یا هر دو یا شخص ثالثی تا مدت معینی، حق بر هم زدن معامله را داشته باشد.

□ نکته:

جایز است برای فروشنده حق فسخ قرار داده شود که اگر ثمن را یا مانند آن را تا زمان معینی برگرداند، بتواند معامله را فسخ کند که اصطلاحاً به آن بیع اختیار می‌گویند.

□ فروش مبیع قبل از پایان مدت اختیار

مبیع بعد از تحقق بیع اختیاری تا زمانی که فسخ نشده، ملک مشتری است و فروشنده تا معامله اول را فسخ نکرده، حق فروش مجدد آن را به فرد دیگر ندارد و مشتری می‌تواند بعد از پایان مهلت اختیار، آن را به فرد دیگری بفروشد؛ هر چند هنوز آن را قبض نکرده باشد؛ مشروط بر اینکه فروشنده معامله را در مدت اختیار فسخ نکرده باشد. (۱۵۶۶)

/ مثال: اگر خانه‌ای به ۱۰۰ میلیون تومان فروخته شود، به شرط آنکه اگر فروشنده تا شش ماه پول آن را به مشتری پس داد، بتواند معامله را فسخ کند، در اینجا مشتری پس از سپری شدن شش ماه و پس نیاوردن پول توسط فروشنده و عدم فسخ وی، حق دارد خانه را به دیگری بفروشد.

توجه: اگر فروشنده فقط برای خودش حق فسخ قرار دهد و مقصودش این نباشد که باید مبیع را تا پایان مدت خیار، حفظ کنی؛ در این صورت حق فروش مبیع برای خریدار وجود دارد.

۴. خیار تدلیس

زمانی که خریدار یا فروشنده مال خود را بهتر از آن چه هست، نشان دهد، به گونه‌ای که قیمت مال در نظر مردم ارزشمندتر شود، طرف مقابل حق فسخ دارد.

۵. خیار تخلف شرط

اگر فروشنده یا خریدار شرط کند که کاری را انجام دهد یا شرط کند جنسی را که تحویل می‌دهد، طور مخصوصی باشد و به آن عمل نکند، طرف مقابل حق فسخ دارد؛ به چند مثال توجه کنید:

مثال ۱: اگر مشتری شرط کند که طی دو ماه همه پول را بپردازد و تا این مدت حق فسخ هم داشته باشد، ولی پس از ۷ ماه کالا را برگردانده و فروشنده هم آن را پذیرفته، به شرط آنکه درصدی از پول به سبب تأخیر او کم شود تا خسارتی به فروشنده وارد نشود. ← مشتری بعد از گذشت مدت خیار، حق فسخ و پس دادن کالا را ندارد و همچنین نمی‌تواند فروشنده را ملزم به قبول فسخ کند. اما جایز است بر اقاله^۱ توافق کنند. ولی فروشنده نمی‌تواند قبول اقاله را مشروط به کسر درصدی از پول کند و در صورتی که با کم کردن از پول مشتری اقاله کند، باطل است. (۱۵۶۷)

مثال ۲: اگر در ضمن عقد شرط کنند یا عقد مبتنی بر این باشد که خریدار مالیات‌ها را بپردازد و خریدار به این شرط عمل نکرده است ← حق فسخ وجود دارد. (۱۵۶۹)

۱. اقاله توافق طرفین بر فسخ معامله است.

مثال ۳: قطعه زمینی خریداری شده با این شرط که اگر قانوناً نتوان زمین را ثبت رسمی کرد یا زمین در طرح شهرداری قرار گیرد، برای مشتری حق فسخ وجود داشته باشد ← حق فسخ برای مشتری ثابت است. (۱۵۷۰)

مثال ۴: وحید آپارتمانی را به خسرو فروخت به شرط آنکه اگر خسرو در روز مقرر در دفتر اسناد رسمی برای ثبت سند و پرداخت مابقی قیمت آپارتمان حاضر نشود، وحید حق فسخ معامله و فروش آن را به شخص دیگری داشته باشد. ← در این حالت در صورت عدم حضور خسرو در دفتر اسناد رسمی، وحید حق فسخ معامله و فروش آپارتمان به دیگری را دارد. (۱۵۵۶)

۶. خیار عیب

اگر در جنس یا عوض آن عیبی باشد، خواه در حین عقد بوده باشد یا پس از عقد و قبل از تحویل، می‌توانند معامله را بر هم زنند یا تفاوت قیمت را بگیرند.

در سه صورت زیر اگر خریدار یا فروشنده بفهمد مال عیبی دارد فقط می‌تواند تفاوت قیمت را بگیرد:

الف) بعد از معامله تغییری در مال بدهد که مردم بگویند مانند زمان تحویل نیست.

ب) بعد از معامله معلوم شود مال معیوب است، اما فقط حق برهم زدن معامله را ساقط کرده باشند.

ج) بعد از تحویل گرفتن مال، عیب جدیدی ایجاد شود (به جز در حیوان که تا سه روز می‌تواند برگرداند).

در چهار صورت اگر خریدار بفهمد مالی معیوب است، نه حق فسخ دارد و نه حق گرفتن تفاوت قیمت:

الف) موقع خریدن، عیب مال را بداند.

ب) پس از معامله بفهمد، اما به عیب مال راضی شود.

ج) در وقت معامله بگوید: "اگر مال عیبی داشت پس نمی‌دهم و تفاوت قیمت هم نمی‌گیرم."

د) فروشنده در وقت معامله بگوید: "این مال را با هر عیبی که دارد می‌فروشم."

مسئله

۱. اگر فروشنده هنگام معامله عیب کالا را معین کند و بگوید با این عیب می‌فروشم، ولی بعداً معلوم شود که در زمان عقد عیب دیگری هم داشته، خریدار می‌تواند به خاطر این عیب دوم از حق فسخ یا گرفتن تفاوت قیمت بهره ببرد.

/ مثال: اگر بعد از معامله آشکار شود که ثبت رسمی این ملک به نام دیگری ممنوع است، یعنی سند زده نمی‌شود و این امر عرفاً عیب برای آن جنس یا ملک محسوب گردد، طرف مقابل خیار عیب دارد. (۱۵۵۳) اما اگر طرف مقابل ممنوعیت ثبت سند را می‌دانسته، دیگر حق خیار عیب ندارد. (۱۵۵۴)

۲. اگر معامله کلی باشد، چه مبیع (جنس فروخته شده) و چه ثمن (مال پرداخت شده برای خرید)، خیار عیب در آن راه ندارد و فقط طرف مقابل را می‌توان ملزم کرد که جنس سالم تحویل دهد.

/ مثال: اگر از برنج فروشی ۱۰۰ کیلوگرم برنج درخواست شود و فروشنده هم ۱۰۰ کیلو برنج از انبارش بیاورد تا تعهد خود را ادا کند (معامله روی این ۱۰۰ کیلوگرم مشخص صورت نگرفته، بلکه روی ۱۰۰ کیلوگرم کلی بوده) و سپس معلوم شود که برنج‌ها معیوب‌اند، در این مورد خریدار خیار عیب ندارد و فقط می‌تواند از فروشنده ۱۰۰ کیلوگرم برنج سالم مطالبه کند.

- تمرین

۱. بیع شرط چیست؟
۲. خیار عیب در چه مواردی وجود دارد؟
۳. چه شرطی، تخلف از آن موجب خیار تخلف شرط می‌شود؟
۴. در چه مواردی خیار عیب، با وجود اینکه عیب در جنس قبل از معامله بوده است، ساقط می‌شود؟
۵. در چه صورتی در خیار عیب انسان فقط حق گرفتن ارزش را دارد؟
۶. خیار تدلیس را توضیح دهید.
۷. خیار شرط چه تفاوتی با خیار تخلف شرط دارد؟



فصل اول: خرید و فروش (۹)

گفتار پنجم: اختارات (۳)

۷. اختیار شرکت

اگر معلوم شود که مقداری از جنس فروخته شده مال دیگری است، یعنی شریک دارد، اگر صاحب آن مقدار (شریک فروشنده) به آن معامله راضی نشود، خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند یا پول آن مقدار را از فروشنده بگیرد. این مسئله در مورد جنسی که مشتری به فروشنده تحویل داده نیز صادق است.

۸. اختیار رویت

اگر خریدار یا فروشنده، جنس و کالای مورد نظر خود را دیده باشد یا طرف مقابل خصوصیات جنس معینی را که طرف دیگر ندیده به او بگوید و معلوم شود آن گونه که او گفته، نبوده است یا آن را برخلاف آنچه قبلاً دیده، بیابد؛ می‌تواند معامله را به هم بزند.

□ نکته:

اختیار شرکت و رویت در معاملات کلی وجود ندارد.

/ مثال: ۱۰۰ کیلوگرم برنج دم سیاه با مشخصات بو، اندازه و رنگ خاص خریده شده است، اما نه ۱۰۰ کیلوگرم مشخص. بلکه فروشنده ویژگی‌های فوق را بیان کرد و برای انجام تعهدش، برنجی را از انبار آورد که آن خصوصیات را ندارد، در اینجا اختیار وجود ندارد و فقط از فروشنده حق مطالبه برنج با خصوصیات توافق شده هست.

۹. خیار تأخیر

اگر مشتری ثمن معامله (مثلاً پول) را که نقدی بوده با تأخیر بدهد یا اصلاً ندهد، با شرایط زیر خیار تأخیر وجود دارد و فروشنده حق فسخ معامله را دارد:

الف) تا سه روز ندهد.

ب) فروشنده نیز جنس را تحویل نداده است.

ج) اجازه تأخیر یکی از عوضین هم در قرارداد قید نشده یا عقد مبنی بر آن نبوده باشد.

□ نکته

در اجناسی که اگر یک روز بماند فاسد می‌شود، مثل برخی میوه‌ها و سبزی‌ها، به‌جای سه روز تأخیر، حق خیار فسخ تا قبل از خراب شدن کالا است.

/ مثال ۱: اگر مثلاً ساعت سه بعد از ظهر سبزی یا میوه به کسی فروخته شود و خریدار تا شب پول آن را نیاورد و سبزی یا میوه را هم تحویل نگرفته باشد، فروشنده می‌تواند معامله را فسخ کند و آن را به دیگری بفروشد.

/ مثال ۲: شخصی خانه‌ای را از فردی به قیمت معینی خریده، اما پول آن را نداده و خانه نیز تحویل مشتری نشده است و شرط تأخیر هم نشده تا مشتری حق تأخیر داشته باشد. لذا در اینجا پس از سه روز از زمان معامله حق فسخ معامله برای طرف مقابل (فروشنده) وجود دارد. اما این چنین نیست که معامله، خودبه‌خود باطل باشد. (۱۵۵۵)

۱۰. خیار حیوان

خریدار حیوان تا سه روز بعد از معامله می‌تواند معامله را فسخ کند.

□ مسئله

الف) اگر تصرف مشتری در حیوان به‌گونه‌ای باشد که نوعاً دلالت بر رضایت مشتری داشته باشد، خیار حیوان ساقط می‌شود؛ مثل اینکه به حیوان نعل بزند یا آن را رنگ کند.

ب) اگر حیوان در این مدت تلف شد، بیع باطل است.

۱۱. خیار تعذر تسلیم

اگر فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد، مثلاً اسبی را که فروخته، فرار کند، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند.

□ نکته

به جز موارد مذکور از انواع اختیارات، طرفین باید به معامله ملتزم باشند و حق به هم زدن آن را ندارند و صرف پشیمانی یکی از طرفین، موجب حق فسخ نمی‌شود. (۱۵۷۸) و (۱۵۷۴)

همچنین اگر در ضمن عقد، تمام اختیارات اسقاط شده باشد، دیگر طرف مقابل از هیچ حق خیاری برخوردار نخواهد بود. (۱۵۷۵)

- تمرین

۱. خيار حيوان براي بايع است يا مشتري ؟ مدت آن چقدر است؟
۲. اسقاط تمام خيارات در چه صورت اثر شرعي دارد؟
۳. خيار تاخير در مورد سبزيجات به چه نحوي مي تواند اعمال شود؟
۴. در موارد فاسد نشدني، در چه صورتي خيار تاخير وجود دارد؟
۵. خيار رؤيت را توضيح دهيد.
۶. آيا در معاملات كلي خيار رؤيت، خيار شركت و خيار تاخير وجود دارد؟



فصل اول: خرید و فروش (۱۰)

گفتارششم: قبض و تسلیم جنس و عوض

پس از عقد معامله هر یک از طرفین باید عوض را به طرف مقابل تسلیم کند؛ مگر شرط تأخیر شده باشد. لذا اگر یکی از آنان یا هر دو تأخیر کند، او را مجبور می‌کنند که عوض یا جنس را تسلیم کند.

مسئله

فروشنده یا خریدار می‌توانند ضمن عقد معامله شرط کنند که تا مدت معینی، آنچه در دست دارند تحویل طرف مقابل ندهند و از آن بهره‌مند باشند؛ مثلاً فروشنده خانه مسکونی بگوید تا یک ماه خودم در این منزل ساکن باشم و پس از آن خانه را تحویل دهم.

تسلیم و قبض هر چیزی بر حسب خودش است.

اشیای فروخته شده بر دو نوع است:

۱. غیر منقول: قبض و اقباض زمانی است که تخلیه کامل توسط طرف مقابل صورت گرفته باشد؛ به این صورت که از مال رفع ید کرده و در تصرف، به مالک جدید اذن بدهد و موانع را برای استفاده از آن برطرف کند؛ مانند زمین، درخت.
۲. منقول: قبض آن به این است که آن را در اختیار خود بگیرد؛ مانند ماشین، حیوان.

مسئله

۱. در منقولات، آن کسی که تخلیه کامل را انجام داده، وظیفه شرعی خودش را انجام داده است. اما اگر طرف مقابل هنوز آن را تحویل نگرفته باشد، احکام قبل قبض را دارد که به آن اشاره خواهد شد.

۲. به جز تسلیم کردن باید تفریح هم صورت بگیرد؛ مثلاً اگر بایع صندوقچه یا خانه‌ای را فروخته و موانع آن را هم برای استفاده مشتری برطرف کرده و به اصطلاح تخلیه کامل را انجام داده، باید وسائلی را که در خانه یا صندوق داشته نیز تخلیه کند؛ چون خانه یا صندوق شرعاً ملک مشتری است و بایع اجازه ندارد وسایل خود را در آن باقی گذارد.

۳. در نکته ۲ بیان شد که "تفریح" واجب است. حال اگر مثلاً چیزهایی در خانه یا آن صندوقچه وجود دارد که خالی کردن خانه یا صندوقچه از این چیزها موجب وارد شدن خسارت به خانه یا صندوقچه می‌گردد، باید خسارت را جبران کند و به طرف مقابل بپردازد و اگر محصولی است که وقت درو کردن آن نرسیده، باید با هم مصالحه کنند؛ یعنی مثلاً فروشنده مقداری اجاره به مشتری بدهد؛ زیرا زمین فروخته شده به مشتری را اشغال کرده است. از طرفی مشتری هم به نحوی رضایت دهد و تا زمان دروی محصول مصالحه کنند.

□ احکام تلف قبل و بعد قبض**۱. قبل قبض:**

الف) تلف کل جنس ← از جیب بایع رفته است و از طرفی نمائت برای مشتری است.
مثال: وحید گوسفند به خصوصی را به خسرو فروخته است و قبل از آن که به خسرو تحویل دهد، تلف می‌شود. در اینجا معامله باطل است و ثمن معامله، اگر به وحید داده شده، باید به خسرو برگردد و از طرفی شیر، پشم و... آن از زمان معامله تا زمان تلف شدن، همه برای خسرو است.

ب) تلف قسمتی از جنس ← معامله نسبت به مقدار تلف شده، خودبه‌خود فسخ شده است و به همان نسبت ثمن معامله به مشتری برگردانده می‌شود و مشتری درباره مقدار تلف نشده نیز حق فسخ دارد.

□ مثال: وحید ۱۰ کیلوگرم برنج بخصوصی (یعنی جزئی نه ده کیلوگرم کلی) به خسرو به قیمت ۲۰ هزار تومان می‌فروشد، اما قبل از تحویل ۲ کیلوگرم آن از بین می‌رود یا کسی دو کیلوگرم آن را سرقت می‌کند. با توجه به اینکه هر کیلوگرم برنج ۲ هزار تومان قیمت دارد، وحید باید ۴ هزار تومان از ۲۰ هزار تومان گرفته شده را به خسرو برگرداند. و علاوه بر این، خسرو حق دارد معامله را نسبت به مابقی برنج‌ها فسخ کند و ۱۶ هزار تومان بقیه را هم پس بگیرد. همچنین می‌تواند به معامله پایبند باشد و ۱۶ هزار تومان را در ازاء ۸ کیلو برنج به وحید بدهد.

ج) معیوب شدن جنس ← طرف مقابل خیار عیب دارد.

□ مثال: فرض کنید در مثال قبل، به‌جای از بین رفتن دو کیلوگرم از برنج‌ها، کل آن معیوب شود، ولی هنوز ارزش کمی دارد. در این حالت خسرو می‌تواند معامله را فسخ کند. ولی اگر به معامله راضی شود، حق ندارد چیزی از وحید به عنوان خسارت بگیرد.

□ نکته:

در مثال فوق در صورتی حق گرفتن خسارت وجود ندارد که فروشنده در حفظ و نگهداری جنس کوتاهی یا زیاده‌روی نکرده باشد و آلا اگر معیوب شدن جنس مستند به وحید باشد خسرو حق گرفتن خسارت دارد.

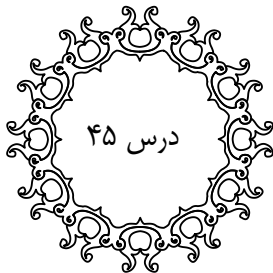
۲. بعد قبض:

هر تلف شدن یا معیوب شدن بعد از قبض، از مال تحویل گیرنده به حساب می‌آید و لذا در مثال‌های قبل، مشتری باید خسارت را تقبل کند. مگر در مورد حیوان که از مال بایع حساب می‌شود.

احکام فوق همگی برای احکام معامله جزئی است!.

- تمرین

۱. خانه‌ای که فروخته شده، قبض کردن آن چه زمانی محقق می‌شود؟
۲. در اشیای غیر منقول، اگر پیش از آنکه مشتری آن را کاملاً تحویل بگیرد تلف شدند، خسارت از مال مشتری است یا فروشنده؟
۳. منظور از وجوب تفریح چیست؟ مثال بزنید.
۴. محصولی که در زمین است، آیا پس از فروش زمین باید فوراً درو شود؟ حکم آن را بیان کنید.
۵. در حالت قبل قبض، چه فرقی بین تلف شدن قسمتی از جنس و معیوب شدن جنس وجود دارد؟



فصل دوم: صلح

تعریف: رضایت و سازش بین دو یا چند نفر بر اینکه عین یا منفعتی را تملیک دیگری کند یا حق خود یا دینی را که طرف مقابل بر عهده دارد، اسقاط نماید.

□ احکام صلح

۱. اگر چه نتیجه عقد صلح، بیع یا اجاره یا هبه و... است اما عقد مستقلی است. لذا احکام و شرایط سایر عقود را ندارد.

مصالحه‌ای که مثل بیع است (مصالحه بر یک جنسی در مقابل عوض)، خیار مجلس، خیار حیوان و خیار تأخیر ندارد. حق شفعه نیز در آن راه ندارد؛ چون اینها از ویژگی‌های بیع است، نه مصالحه. همچنین اگر مصالحه در مورد طلا و نقره باشد، لازم نیست مثل بیع صرف، حتماً قبض و تحویل قبل از جدا شدن طرفین، در مجلس عقد باشد.

مصالحه‌ای که مثل هبه است (مصالحه بر یک جنسی بدون عوض)، قبض مال لازم ندارد و بدون قبض مال، آن مال در ملک شخص مقابل وارد می‌شود. در حالی که در هبه (هدیه) آن مال حتماً باید به طرف مقابل تحویل داده شود تا شرعاً در ملک او در آید.

۲. صیغه خاصی نمی‌خواهد بلکه هرچه تسالم طرفین را برساند و عرف آن را متوجه شود، کافی است.

۳. از عقود لازم است؛ یعنی طرفین حق فسخ ندارند، مگر اینکه یکی از اسباب خیار (مثل خیار تخلف شرط، نه مثل خیار مجلس یا تأخیر که مختص بیع است) وجود داشته

باشد. حتی در هبه جایز، اگر به صورت صلح اجرا شود، عقد لازم است. درحالی که خود هبه، اگر تحت عنوان مصالحه نباشد، از عقود جایز است، مگر در موارد استثنا. (۱۷۹۳) و (۱۷۹۹)

۴. اگر مصالحه بدون اذن مالک اصلی صورت گیرد، فضولی محسوب می‌شود و منوط به اجازه مالک اصلی است؛ چنانچه در بیع چنین است. (۱۸۰۰)

۵. در مصالحه لازم نیست حتماً عوض در کار باشد، بلکه شخص مصالح (مصالحه کننده) می‌تواند در عقد مصالحه، بدون درخواست عوض، چیزی را تملیک متصالح (طرف مقابل)، نماید.

۶. طرفین مصالحه باید بلوغ، عقل، قصد، اختیار و عدم حجر داشته باشند. (۱۷۹۳)

مسئله

اگر کسی پس از مصالحه مدعی شود که قصد او حین عقد به صورت جدی نبوده؛ مثلاً بگوید شوخی یا سهوی بوده است، سخنش پذیرفته نمی‌شود. (۱۷۹۶)

۷. آن غرری که در بیع موجب بطلان معامله است، خدشه‌ای به مصالحه وارد نمی‌کند. **مثال:** اگر اتومبیلی را بدون دانستن خصوصیات آن، از نظر مدل و رنگ و حتی بدون دیدن آن بخریم، معامله باطل است. اما اگر به صورت مصالحه و توافق باشد، ایرادی ندارد.

۸. اگر در مصالحه بدهکار مقدار بدهی را بداند، ولی از آنجا که طلبکار جاهل به آن است به مقدار کمتر از حقی که به او تعلق دارد صلح نماید، مقدار زائد برای بدهکار حلال نیست، مگر آنکه به طلبکار اعلام، و او را راضی نماید. همچنین است موردی که بدهکار اجماً بدانند که طلب مزبور، بیش از مال مصالحه شده است.

مثال: وحید از خسرو طلبکار است، اما با خسرو چنین به توافق می‌رسند که با پرداخت ۱۰۰ هزار تومان توسط خسرو به وحید، قضیه فیصله یابد. اما بعداً وحید

درمی‌یابد که طلب او ۱۵۰ هزار تومان بوده است. در اینجا باید خسرو ۵۰ هزار تومان به وحید برگرداند. مگر آنکه وحید به آنچه دریافت کرده، راضی باشد؛ حتی اگر از طلبش، کمتر باشد.

۹. در مصالحه نیز ربا حرام است (اگر یقین به تفاوت وزن یا پیمانه داشته باشیم).

۱۰. اگر کسی اموال خود را با دیگری مصالحه کند تا از پرداخت دیون خود به طلبکاران فرار کند، بنابر احتیاط واجب صلح او نافذ نیست؛ به خصوص اگر امید به دست آوردن اموال دیگر برای پرداخت بدهی‌های خود را نداشته باشد. (۱۷۹۴)

۱۱. جایز نیست متصالح از شروطی که در ضمن عقد صلح به آنها ملتزم شده، تخلف نماید و در صورت تخلف از شرط، مصالح می‌تواند عقد صلح را فسخ کند.

مثال ۱: شخصی مالی را با دیگری مصالحه کرده با این شرط که فقط متصالح از آن استفاده کند. در این صورت جایز نیست متصالح آن مال را بدون اجازه مصالح، به فرد سومی بدهد و اگر چنین کند، مصالح می‌تواند معامله را فسخ نماید. (۱۷۹۹)

مثال ۲: پدری در زمان حیات خود تمام اموالش را با پسرش مصالحه کرده (تملیک کرد) به این شرط که پس از وفاتش، پسر به هر یک از خواهران مبلغی بپردازد و خواهران نیز راضی شده‌اند. ← این صلح اشکال ندارد. لذا بعد از مرگ پدر، مالک غیر از آن چیزی است که باید به خواهرانش بپردازد. و عدم رضایت سایر ورثه اثری ندارد. (۱۷۹۷)

- تمرین

۱. صلح چیست و چه تفاوتی با فروش دارد؟
۲. آیا در صلح حق فسخ برای طرفین وجود دارد؟
۳. کدام یک از خيارات در صلح وجود دارد؟
۴. آیا صلحی که مثل هبه است عقد لازم است یا جائز؟
۵. "مصلح علیه" چه چیزهایی می تواند باشد؟
۶. مصالحه کردن اموال برای فرار از بدهی به دیگران چه حکمی دارد؟



فصل سوم: اجاره (۱)

گفتار اول: اقسام اجاره و شرایط آن

اجاره دو قسم است:

الف) اجاره اشیائی که ارزش مالی دارند؛ اگر چه اندک باشد.

ب) اجاره یک شخص؛ مثل اینکه کارمند یا کارگر اجیر شود؛ یعنی قرار گذاشته که در مقابل کار مشخصی، حقوقی دریافت کند.

□ نکته:

هر لفظ یا عملی که مقصود را برساند برای انعقاد عقد اجاره کافی است.

□ شرایط موجر و مستأجر

بلوغ، عقل، قصد، اختیار و محجور نبودن (مثلاً مفلس یا سفیه نباشد). (۱۶۴۲)

□ شرایط مالی که مورد اجاره واقع می‌شود

۱. تعیین کردن؛ لذا اگر کسی بگوید یکی از خانه‌هایم را اجاره دادم، باطل است.

۲. معلوم بودن: با مشاهده یا ذکر اوصافی که رغبت‌ها به سبب وجود یا عدم آن اوصاف

تغییر می‌کند.

□ مثال: اگر مستأجر، خانه‌ای را بدون آنکه آن را ببیند و اوصافش را^۱ بشنود، اجاره کند، این

اجاره باطل است.

۱. مقصود اوصاف مربوط به عین مستأجره است که در رغبت مردم تأثیر می‌گذارد.

۳. قدرت تحویل دادن وجود داشته باشد

□ مثال: اجاره اتومبیلی که گم شده است و قابل تحویل نیست، باطل می‌باشد.

۴. امکان بهره‌مندی از آن باشد.

۵. عین آن مال با استفاده کردن باقی بماند.

□ مثال: چیزهای خوردنی یا هیزم اجاره داده نمی‌شود. همچنین زمینی که آب به آن نمی‌-

رسد، برای زراعت، اجاره داده نمی‌شود؛ مگر آنکه آب باران کافی باشد؛ چراکه

چیزهای خوراکی و هیزم با استفاده کردن از آن تمام می‌شود و زمین بدون آب

هم برای زراعت قابل بهره‌برداری نیست.

۶. اجاره‌دهنده مالک یا صاحب اختیار شرعی آن باشد.

۷. انتفاع بردن از آن جایز باشد؛ لذا اجیر کردن حائض برای نظافت مسجد جایز نیست.

□ شرایط منفعت مورد نظر در مال الاجاره

۱. مباح باشد؛ اجاره دادن مغازه برای نگه‌داری یا فروش شراب یا اجاره دادن کامیون

برای حمل شراب، حرام و باطل است.

۲. مالیت و ارزش داشته باشد، هرچند اندک؛ یعنی به‌گونه‌ای باشد که عقلاء برای آن،

بذل مال کنند.

۳. اگر مالی که اجاره داده شده منافع متعددی دارد، باید در عقد اجاره، نوع منفعتی که

اجاره کننده می‌خواهد از آن بهره‌مند شود، تعیین شود.

□ مثال: اگر اتومبیلی اجاره داده می‌شود، باید معلوم باشد برای مسافرتی یا حمل بار یا

منظور دیگری است.

۴. مدت اجاره معلوم باشد؛ مثلاً در مواردی مقدار کار مشخص گردد. (مثلاً خیاطی

لباس معین با مدل به‌خصوص، یا اجاره خانه برای مدت یک سال تمام).

□ شرایط اجرت

اجرت معلوم و مقدار آن مشخص و معین باشد؛ اگر مکیل^۱ یا موزون^۲ یا معدود^۳ است، باید معلوم باشد که چند پیمانہ یا چند کیلوگرم یا چند عدد است و اگر از چیزهایی است که باید دیده شود و مشاهده گردد یا اینکه وصف کردن آن کافی است، باید به ترتیب مشاهده یا وصف شود.

□ نکته

اجرت می‌تواند موارد ذیل باشد:

۱. یک شیء مشخص: این انگشتر؛
۲. یک چیز کلی در ذمه مستأجر: هزار تومان؛
۳. یک عمل: یک روز برای موجر بارکشی کردن؛
۴. منفعت: یک ماه اجاره ماشین و بهره‌مندی از آن؛
۵. حق قابل انتقال: حق استفاده از وام.

گفتار دوم: احکام اجاره

۱. عقد اجاره عقدی لازم است؛ یعنی طرفین، حق بر هم زدن آن را ندارند؛ مگر اینکه اسباب شرعی آن وجود داشته باشد. (۱۶۴۸) و (۱۶۵۸)
۲. تمام خيارات جز خيار مجلس، خيار حيوان و خيار تأخير در عقد اجاره می‌تواند وجود داشته باشد.

۱. پیمانهای

۲. وزن کردنی

۳. شمردنی

۳. اگر چیزی که اجاره داده شده توسط مالک آن به فروش برسد، اجاره به قوت خود باقی است. (۱۶۵۰)
- البته اگر مشتری جاهل باشد که مثلاً خانه قبلاً به کسی اجاره داده شده یا اینکه می دانسته اجاره داده شده، اما نمی دانسته مدت زمان اجاره طولانی است، حق فسخ دارد.
۴. اجاره جزء مشاع جایز است. اما بدون اذن شرکا نباید به مستأجر تحویل داده شود.
۵. اجیر شدن برای واجبات عینی و کفایی باطل است؛ مگر واجبات کفایی که برای حفظ نظام جامعه و احتیاج مردم لازم است؛ مثل پزشک، مهندس و
۶. در کارهایی می توان برای نایب شدن اجیر شد که نیابت در آن مشروع باشد؛ مثلاً اجیر شدن برای انجام نمازهای واجب انسان زنده، جایز نیست.
۷. اگر کاری به کسی محول شود و قرینه‌ای بر مجانی بودن آن نباشد، کارگر می تواند اجرت‌المثل آن کار را مطالبه کند؛ مگر در دلش مجانی کار کردن را قصد کرده باشد که در این صورت مستحق اجرت نیست؛ هر چند موجد قصدش دادن اجرت بوده باشد. (۱۶۵۷)
۸. اجاره دادن شیء اجاره شده به دیگری (مستأجر دوم) توسط مستأجر اول، در صورتی جایز است که موجد، شرطی مغایر آن نکرده باشد و قرینه‌ای هم در میان نباشد که بفهماند حق چنین کاری برای مستأجر وجود ندارد. همچنین کسی که برای کاری اجیر شده، در صورتی که برای او شرط مباشرت در کار، نشده باشد و قرینه‌ای هم بر آن دلالت نکند، جایز است که در آن کار، فرد دیگری را اجیر نماید.

□ حکم بیشتر یا کمتر بودن اجرت اجاره دوم از اجاره اول

- حکم زیادتی یا نقصان اجاره دوم از اجاره اول، با توجه به مورد اجاره، متفاوت است:
۱. مورد اجاره خانه یا دکان است ← در اجاره دادن مجدد، نمی توان مقدار اجرت را بیشتر تعیین کرد، مگر در دو صورت:

الف) کاری روی آن انجام دهد؛ مثلاً خانه را نقاشی کند.

ب) اجرت معامله دوم از جنس دیگری غیر از جنس اجرت اجاره معامله اول تعیین شود.

۲. مورد اجاره فردی است که برای کاری اجیر شده است؛ مانند اینکه فردی برای دوختن لباس اجیر شده ← در اجیر کردن مجدد فرد دیگر، نمی‌توان مقدار اجرت را کمتر تعیین کرد، مگر اینکه قسمتی از کار را، هر چند کم باشد، انجام داده باشد.

۳. مورد اجاره غیر از موارد بالا است ← اشکال ندارد؛ چه اجرت کمتر از اجرت اجاره اول باشد و چه بیشتر.

❑ **مثال ۱:** اگر خانه‌ای در مقابل یک میلیون تومان، یک ساله اجاره شود. مستأجر می‌تواند آن را به مدت یک سال به دیگری در مقابل یک تن برنج اجاره دهد (با اینکه یک تن برنج مثلاً ۳ میلیون تومان ارزش دارد) یا در مقابل هشت صد هزار تومان.

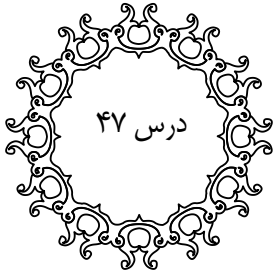
❑ **مثال ۲:** کسی در مقابل ۱۰۰ هزار تومان برای کاری اجیر شود، نمی‌تواند دیگری را اجیر کند که این کار را در مقابل دستمزدی کمتر از ۱۰۰ هزار تومان انجام دهد؛ مگر آنکه قسمتی از کار را انجام داده باشد.

❑ **نکته:**

اگر مستأجری نصف خانه را به همان قیمت اجاره کل اجاره دهد، چون به قیمت بالاتر معامله نشده، جایز است. همچنین اگر نصف مدت اجاره اول به دیگری اجاره دهد (به کل قیمت اجاره اول) جایز است.

- تمرین

۱. اجاره چند قسم است؟ توضیح دهید.
۲. سه شرط از شرایط مالی را که مورد اجاره واقع می‌شود، بیان کنید.
۳. شرایط موجر و مستأجر کدام است؟
۴. شرایط منفعت مورد نظر در مال الاجاره چیست؟
۵. اجرت در عقد اجاره چگونه باید معلوم باشد؟
۶. حکم اجاره دادن شیء اجاره شده به مسأجر دوم چیست؟ در چه صورت جایز است؟
۷. حکم اجیر شدن در واجبات کفایی چیست؟



فصل سوم: اجاره (۲)

گفتار سوم: موارد جواز فسخ اجاره

اجاره از عقود لازم است که فسخ نمی‌شود؛ مگر در موارد زیر:

۱. یکی از خیاراتی که در باب بیع مطرح است - به جز خیار مجلس، حیوان و تأخیر - وجود داشته باشد.

/ مثال: ۱. خیار تخلف شرط: یعنی موجر یا مستأجر ضمن عقد اجاره شرطی کند و طرف مقابل از آن تخلف کند؛ مثلاً موجر شرط کند از ملک او فقط استفاده مسکونی شود، نه تجاری؛ یا متعلق اجاره کاری باشد که قابل انجام بوده و اجیر کننده شرط کرده در زمان به خصوصی انجام شود. اما اجیر کوتاهی کرده یا اصلاً انجام این کار در آن مدت زمان غیر ممکن بوده است. در این صورت طرف مقابل حق فسخ دارد.

۲. خیار عیب: عیبی که موجب نقص در منافع باشد، پیش از اجاره در شیء اجاره داده شده وجود داشته و مستأجر نمی‌دانسته ← شیء اجاره داده شده:
الف) عین مشخصی است؛ مثلاً ماشین مشخصی را اجاره داده اما معیوب و غیر قابل استفاده است ← حق فسخ وجود دارد.

ب) کلی است ← موجر باید بدل آن را بدهد و اگر ممکن نیست ← حق فسخ وجود دارد؛ مثلاً اگر ماشینی با مشخصات کلی و مدل معلوم، اجاره شود و اجاره‌دهنده ماشینی که به ظاهر با آن مشخصات کلی، منطبق است را تحویل دهد و معلوم شود معیوب است ← موجر باید یک ماشین سالم با

همان مشخصات را تحویل دهد و اگر چنین کاری غیر ممکن بود، می‌توان
اجاره را فسخ کرد.

اما اگر اجرت پرداختی معیوب باشد:

الف) جزئی است ← حق فسخ وجود دارد.

ب) کلی است ← بدل آن داده شود و اگر ممکن نیست ← می‌توان فسخ کرد.

۲. تقایل: دو طرف قرارداد توافق به بر هم زدن و فسخ معامله کنند.

۳. شیء اجاره داده شده غصب شود:

الف) اگر غصب پیش از قبض و تحویل گرفتن از موجر باشد:

یک- اجاره گیرنده فسخ می‌کند ← اجرت‌المسمی را از موجر می‌گیرد.

دو- اجاره گیرنده امضاء می‌کند ← اجرت‌المثل را از غاصب می‌گیرد.

ب) بعد قبض باشد: اجاره صحیح است و فقط می‌تواند اجرت‌المثل را از غاصب
بگیرد؛ چه اجرت‌المثل به میزان اجرت‌المسمی باشد و چه کمتر یا بیشتر از آن.

□ مثال: اگر خانه‌ای به مدت یک‌سال اجاره شود، اما پیش از تحویل غصب شود. مستأجر

می‌تواند اجاره را فسخ کند و مبلغ پرداختی را پس بگیرد و از طرفی می‌تواند

اجاره را فسخ نکند (امضا کند) و در این صورت می‌تواند از غاصب اجاره واقعی

این منزل را در مدتی که غصب کرده، بگیرد؛ مثلاً اگر خانه‌ای را ماهی ۱۰۰ هزار

تومان اجاره کرده است. درحالی‌که اجاره واقعی آن ۱۵۰ هزار تومان در ماه

است^۱، می‌تواند در صورت امضای معامله، به میزان مدتی که غاصب غصب

نموده، ماهی ۱۵۰ هزار تومان از غاصب بگیرد.

□ مثال: در مثال فوق اگر غصب وقتی انجام شود که خانه را تحویل گرفته است، در این

صورت حق فسخ اجاره را ندارد و فقط اجرت‌المثل را می‌تواند از غاصب مطالبه

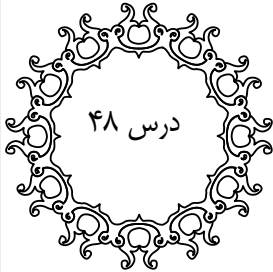
بگیرد.

۱. ۱۵۰ هزار تومان اجرت‌المثل نام دارد و ۱۰۰ هزار تومان اجرت‌المسمی نام دارد.

۴. اگر کسی که ولیّ است، ملک صغیر، یا خود صغیر را برای کارگری با در نظر گرفتن مصلحت وی، اجاره دهد و پیش از انقضای مدت اجاره، صغیر مذکور، بالغ رشید (غیر سفیه) گردد، این بالغ رشید می‌تواند اجاره را فسخ کند. مگر مصلحت لازمه‌ای در قبل رشد بوده باشد که سبب شده مدت اجاره به همان مقداری باشد که ولیّ بچه معین کرده است. به‌گونه‌ای که کمتر از آن مدت خلاف آن مصلحت لازمه قبل رشد بوده باشد.

– تمرین

۱. دو مورد از مواردی را که حق فسخ در اجاره وجود دارد، بیان کنید.
۲. عیبی که موجب نقص در منافع چیزی می‌گردد، در صورتی که شیء اجاره داده شده جزئی باشد، چه حکمی دارد؟
۳. در سؤال قبل در چه صورت معامله به قوت خود باقی است؟
۴. بر فرض کلی بودن اجرت، اگر اجرت پرداخت شده معیوب باشد، چه باید کرد؟
۵. آیا بچه صغیری که ولیّ اش، ملک او را اجاره داده، پس از بالغ شدن، حق فسخ اجاره را دارد؟
۶. یک مثال برای خیار تخلف شرط در اجاره بیان کنید.
۷. اگر شیء اجاره داده شده غصب شود، چه حکمی دارد؟ در چه صورتی حق فسخ دارد؟



فصل سوم: اجاره (۳)

گفتار چهارم: موارد بطلان اجاره

اگر برخی از شرایطی که در شرایط موجر و مستأجر، مال مورد اجاره، منفعت مورد نظر و شرایط اجرت بیان شد، وجود نداشته باشد، اجاره باطل است؛ برخی از موارد بطلان اجاره عبارت‌اند از:

۱. اسباب بطلان در اجیر شدن

الف) متعلق اجاره کاری غیر قابل اجراست.

ب) فوت اجیر؛ مگر آنکه کار مورد نظر را به ذمه گرفته بوده که در این صورت دین می‌شود. لذا پس از مرگ، از اموال او دینش اداء می‌شود.

۲. اسباب بطلان اجاره دادن اشیا

الف) با فوت موجر یا مستأجر، اجاره باطل نمی‌شود؛ مگر آنکه ملکیت موجر نسبت به منفعت آن، محدود به زمان حیاتش باشد.

□ مثال ۱: وصیت شده که منفعت خانه‌ای برای حسن باشد، ولی تا زمانی که او زنده است.

لذا اگر حسن خانه را اجاره دهد با مرگ او اجاره باطل می‌شود. مگر آنکه بعد از

مرگ او افرادی که مالک منفعت می‌شوند، اجازه اجاره را بدهند.

□ **مثال ۲:** بطن سابق^۱ ملک موقوفه را اجاره داده‌اند، اما قبل از اتمام مدت اجاره فوت کرده‌اند، اما بطن لاحق اجازه اجاره را دادند؛ در این صورت اجاره باقی است. البته اگر متولی وقف، طبق مصلحت وقف و بطون لاحق، موقوفه را اجاره داده، اجاره حتی با موت بطن سابق هم باقی است و اجازه بطن لاحق لازم نیست.

ب) اگر شیء اجاره داده شده، به دلیل عذرهای عمومی، قابل استفاده نباشد، اجاره باطل است. اما اگر به خاطر بیماری مستأجر یا هر دلیلی که مربوط به مستأجر است، وی نتواند از شیء اجاره داده شده بهره‌مند شود، اجاره باقی است. (۱۶۴۵)

□ **مثال:** اگر برای رفتن به جایی ماشینی اجاره شود و سپس برفی بیاید که نتوان آن مسیر را رفت، یا راه بسته شود، اجاره باطل می‌شود.

ج) تلف شدن شیء اجاره داده شده، به گونه‌ای که نتوان انتفاع مورد قرارداد را استیفاء نمود:

یک- قبل از قبض ← اجاره باطل است.

دو- بعد از قبض و قبل از آنکه انتفاعی از آن ببرد و فرقی نیست که قبل از زمان اجاره باشد یا بعد از آن ← اجاره باطل است.

توضیح: گاهی پیش از شروع مدت اجاره، مثلاً منزل مورد نظر تحویل داده می‌شود، اما پیش از شروع مدت اجاره خانه از بهره‌برداری ساقط می‌شود؛ باز اجاره باطل است.

سه- در اثنای بهره‌مندی از شیء مورد اجاره ← اجاره در باقی مدت باطل است و مدت سپری شده همراه بهره‌مندی را با نسبت سنجی روی اجرت المسمی حساب می‌کنند.

□ **مثال ۱:** اگر خانه به طور کامل ویران شود و از هر منفعتی ساقط گردد یا حیوان سواری تلف شود، اجاره باطل می‌شود.

۱. منظور از بطن سابق این است که واقف، اگر مالی را بر عده‌ای وقف کند و بگوید پس از این عده فلان عده دیگر جایگزین شوند، به

گروه اول بطن سابق و به گروه دوم بطن لاحق می‌گویند؛ مثلاً وقف کردم بر فرزندانم و پس از آن بر نوه‌هایم.

□ **مثال ۲:** خانه‌ای ماهی ۱۰۰ هزار تومان، یک ساله اجاره شده، اما پس از ۲ ماه به دلیل زلزله کلاً ویران شده است. (فرض کنید ارزش اجاره ماهانه آن خانه ۱۵۰ هزار تومان بوده است) ← $2 \times 150 = 300$ هزار تومان ← مستأجر فقط مبلغ ۳۰۰ هزار تومان باید به موجر بدهد و اگر اضافه‌تر داده، می‌تواند پس بگیرد.

□ زمان تسلیم اجرت

۱. اجاره مال (عین) ← به محض تحویل دادن عین (مثل خانه) مستأجر باید کل اجرت را بپردازد؛ مگر شرطی غیر آن در ضمن عقد اجاره بوده باشد.
 ۲. اجاره عمل (کسی اجیر شده کاری انجام دهد) ← پس از اتمام عمل، طرف مقابل وظیفه دارد اجرت را بپردازد؛ مگر شرطی خلاف این در ضمن عقد شده باشد.

□ **مثال ۱:** اگر خانه‌ای را اجاره کرده‌ایم، باید کل مبلغ اجاره یک‌سال را در همان روز تحویل خانه، بپردازیم؛ مگر شرط شده باشد ماهانه پرداخت شود.

□ **مثال ۲:** اگر کسی را اجیر کرده باشیم تا خانه‌ای را نقاشی کند، نقاش نمی‌تواند پیش از اتمام عمل، اجرت را مطالبه کند. مگر ضمن قرارداد با نقاش قرار گذاشته باشیم که مثلاً نصف آن را در ابتدای کار و ربع آن را در روز دوم و بقیه را در روز بعد پرداخت کنیم که در این صورت باید طبق آنچه شرط شده است، عمل شود.

- تمرین

۱. دو مورد از اسباب بطلان در اجیر شدن را بیان کنید.
۲. در چه صورتی اگر اجیر بمیرد، از اموال اجیر به ماجر پرداخت می‌شود؟
۳. اگر شیء اجاره داده شده، بدون کوتاهی مستأجر، از بهره‌برداری ساقط شود چه باید کرد؟
۴. اگر شیء اجاره داده شده بلافاصله بعد از قبض، تلف شود چه حکمی دارد؟
۵. در اجاره دادن یک ملک (زمین) زمان تسلیم اجرت چه زمانی است؟



فصل چهارم: شرکت (۱)

گفتار اول: تعریف و اسباب شرکت

تعریف: شرکت عبارت است از اینکه چیزی (عین، دین، منفعت و حق) مشترکاً برای دو نفر یا بیشتر باشد.

		موارد شرکت			اسباب شرکت
حق	منفعت	دین	عین		
×	×	×	×	ارث	
×	×	×	×	عقد ناقل	
-	-	-	×	حیازت	
-	-	-	×	مزج	
×	×	×	×	تشریک	

در جدول فوق چیزهایی که طبق تعریف، موجب شرکت می‌شود، ذکر شده و در مقابل آن مشخص گردیده که هر یک از این اسباب شرکت، موجب شرکت در چه چیزهایی خواهد بود. اکنون به توضیحات زیر توجه فرمایید:

□ اسباب شراکت

ارث:

همان طور که بیان شد، تمام موارد شرکت، اعم از عین، دین، منفعت و حق، به سبب ارث محقق می‌شود؛ مثال:

۱. عین: زمینی به ورثه رسیده است و همگی در آن شریک‌اند.
۲. دین: میت طلبی دارد و این طلب را بدهکاران باید به ورثه بپردازند. لذا ورثه در این دین شریک‌اند.
۳. منفعت: مثلاً میت در زمان حیاتش خانه‌ای را اجاره کرده که بعد از مرگ به ورثه می‌رسد و ورثه در منافع این خانه شریک‌اند.
۴. حق: مثلاً حق خیار در معامله میت (در زمان حیاتش) به ورثه می‌رسد.^۱

عقد ناقل:

دو یا چند نفر با هم، با یک قرارداد، مثل بیع یا اجاره، صاحب اختیار عین، حق یا منفعت چیزی گردند؛ مثال:

۱. عین: دو نفر زمینی را با هم می‌خرند.
۲. دین: دو یا چند نفر به واسطه یک عقد (مثل حواله، بیع و...) مشترکاً مالک دین فرد یا افرادی شوند.

□ مثال: فرض کنید حسن بابت کالایی که از حسین خریده چک داده است. اکنون دو نفر از طلبکاران حسین آمده‌اند و حسین با توافق خود آنها و بنابر احتیاط واجب، با توافق حسن، آنها را به حسن حواله می‌دهد؛ یعنی باید طلبشان را از حسن وصول

۱. برای نمونه می‌توانید به آخرین مسئله بحث شفعه مراجعه کنید.

کنند. در اینجا این دو نفر مشترکاً مالک دین حسن به حسین هستند و وقتی این چک وصول شود، مال این دو خواهد بود.

۳. **منفعت:** دو یا چند نفر، به واسطه یک عقد (مثل اجاره) مشترکاً مالک منافع شیء یا کالایی شوند؛ مثل اجاره یک منزل توسط دو نفر.
۴. **حق:** دو یا چند نفر مشترکاً با هم حقی را خریداری یا مصالحه کنند؛ مثلاً چند نفر حق امتیاز گرفتن وام را از فردی بخرند.

حیازت:

حیازت به معنای جمع‌آوری و به‌دست آوردن است. اگر دو یا چند نفر با هم و هم‌زمان چیزی را به‌دست آورند، در آن چیز شریک می‌شوند؛ مثلاً دو نفر هم‌زمان سنگی قیمتی بیابند و با هم روی آن دست گذارند.

با توضیح فوق روشن می‌شود که با حیازت فقط در عین مال (و نه منافع یا دین یا حق) شراکت حاصل می‌شود.

امتزاج:

- امتزاج و مخلوط شدن بین اشیا و اموال به صورت‌های زیر است:
۱. امتزاج بین دو مایع که عرفاً قابل تمیز و تشخیص نیست؛ مثل آب با آب، روغن بادام با روغن گردو و.... ← شرکت واقعی حقیقی
 ۲. امتزاج بین دو جامد نرم که عرفاً قابل تمیز و تشخیص نیست؛ مثل آرد گندم با آرد جو ← شرکت ظاهری واقعی
 ۳. امتزاج بین دو جامد غیر نرم همجنس ریز که عرفاً قابل تمیز و تشخیص نیست؛ مثل گندم با گندم ← شرکت ظاهری حکمی
 ۴. امتزاج بین دو جامد غیر نرم غیر همجنس ریز؛ مثل گندم با خشخاش ← عدم شرکت ← مصالحه کنند

۵. امتزاج بین دو جامد غیر نرم همجنس درشت؛ مثل گردو با گردو ← عدم شرکت
← مصالحه کنند

۶. امتزاج بین قیمیات؛ مثل لباس‌ها و گوسفندها ← عدم شرکت ← مصالحه کنند یا
با قرعه‌کشی مالشان را جدا کنند.

□ نکته

۱. قیمیات، یعنی چیزهایی که افراد آن دقیقاً مثل هم نیستند؛ مثلاً گوسفند این‌گونه نیست که مثل داشته باشد؛ یعنی دقیقاً مانند آن وجود داشته باشد؛ زیرا گوسفندان هر قدر هم شبیه به هم باشند، باز تفاوت دارند. اما مثلاً گندم، برنج، یک نسخه کتاب از کتابی که مثلاً ۲۰۰۰ تیراژ چاپ شده و امثال آن، مثلی هستند.

۲. در بندهای ۴، ۵ و ۶ شراکت و احکام آن وجود نخواهد داشت و طرفین باید با هم به توافق برسند.

۳. شرکت به سبب امتزاج فقط در عین است و شامل دین، منفعت و حق نمی‌شود.

تشریک:

تشریک آن است که کسی شخصی را در مال خود شریک کند؛ این شراکت چه در عین مال باشد و چه در دینی که از دیگران طلب دارد و چه در اجاره و منافع مال و چه در حقی از حقوق خود؛ مثل حق خیار (غبن، حیوان، تاخیر و)

روش آن به این نحو است که به شخص دیگر بگوید: تو را شریک کردم (مثلاً به اندازه ثلث) البته در مورد حقوق، شراکت به اندازه کسر مشاع به این معنا خواهد بود که در ثلث ثمن یا مبیع حق داری.

گفتار دوم: شرکت عقدیه (عنان):

عبارت است از عقد بین دو یا چند نفر مبنی بر اینکه معامله‌ای را با مال مشترکشان انجام دهند و در سود و زیان به میزان مورد توافق با هم سهیم باشند. این شرکت را شرکت عقدی یا عنان گویند.

عقد فوق به دو صورت محقق می‌شود: یا روی مالی که بین هر دو مشترک است (و این اشتراک به دلیل ارث یا حیازت یا عقد ناقل یا امتزاج یا تشریک می‌باشد) عقدی را واقع می‌کنند یا اینکه از همان اول مالشان را به قصد اینکه در اکتساب و معامله شریک باشند، ممزوج می‌کنند.

مبحث اول: شرایط شرکت عقدیه

در شرکت عقدیه نیز مانند سایر عقود مالیه، بلوغ، عقل، قصد و اختیار و عدم حجر معتبر است.

مبحث دوم: شرکتهای عقدی باطل

در اقسام سه‌گانه ذیل شرکت باطل است و طرفین با هم شریک نخواهند بود:

۱. شرکت اعمال (شرکت ابدان): عقدی است بین حداقل دو نفر مبنی بر این‌که اجرت عمل و کارکرد هر کدام مشترک بین هر دو باشد؛ چه عمل آن دو یکی باشد و چه مختلف باشد.

مثال: دو نفر با هم قرار بگذارند خیاطی کنند و اجرت، بین آن دو مشترک باشد یا یکی

خیاطی، و دیگری تجارت کند ← شرکت باطل است و هرکس مالک اجرت خود

است؛ نه بیشتر و نه کمتر.

مسئله ۲

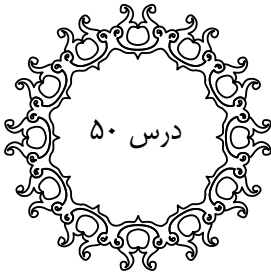
اگر دو نفر با یک قرارداد و عقد واحد برای کاری واحد با اجرت معینی استخدام شوند یا هر دو همزمان چیزی را حیازت کنند و به دست آورند ← مشارکت در اینجا محقق است و مانند شرکت ابدان نیست. اولی شرکت عقد است؛ یعنی در اجرت شریک‌اند و دومی حیازت است و در آنچه به دست آورده‌اند، به نسبت کاری که کرده‌اند، شریک‌اند و اگر نسبت کارکرد هر یک معلوم نبود، بنا بر احتیاط باید مصالحه کنند.

۲. شرکت وجوه: عقدی است بین دو نفر یا بیشتر، که مالی ندارند، اما اعتبار و آبرو دارند و هر کدام تجارت می‌کنند تا حاصل تجارت بین آنها مشترک باشد.

۳. شرکت مفاوضه: عقدی است بین دو نفر یا بیشتر، مبنی بر اینکه هر چه کسب می‌کنند یا به آنها می‌رسد (مثل ارث، وصیت و...) یا هر خسارتی که به هر کدام می‌رسد، از جیب هر دو باشد.

– تمرین

۱. شرکت را تعریف کنید.
۲. اسباب شرکت را نام ببرید و مختصر توضیح دهید:
۳. شراکت ارثی در حق را با مثال تصویر کنید.
۴. شرکت وجوه را توضیح دهید.
۵. شرکت عقدیه چیست؟
۶. آیا اگر دو نفر با یک عقد برای کاری استخدام شوند، شرکت ابدان است؟



فصل چهارم: شرکت (۲)

مبحث سوم: شرکت عقدی صحیح (شرکت عنان)

شرکت عقدی فقط در اموال (چه نقد و چه نسبه) صحیح است که به آن شرکت عنان می‌گویند.

□ شرط صحت شرکت عنان:

در این شرکت، رأس‌المال (سرمایه) هر دو شریک ممزوج است؛ به‌گونه‌ای که مانع تشخیص و تمییز از هم است؛ فرقی نمی‌کند این امتزاج موجب شراکت مزجی شود یا خیر.

□ نکته:

در اجناسی که امتزاج آنان مانع تمییز و تشخیص آنها از هم نیست، بنابر احتیاط باید از سایر اسباب شرکت برای تأمین این شرط، از شرایط صحت شرکت عنان کمک گرفت؛ مثلاً ممکن است ارث باشد یا حیازت یا تشریک.

□ مثال ۱: فرض کنید دو نفر با هم شریک باشند و با سرمایه مشترک تجارت کنند و در سود

و زیان مشارکت داشته باشند. در اینجا فرض کنید سرمایه یکی چرم است و دیگری پارچه که دو جنس متغایرند؛ در اینجا چون امتزاج این دو سرمایه مانع تمییز و تشخیص آن دو از هم نیست، باید به‌نحو دیگری امتزاج حاصل شود؛ مثلاً از "تشریک" کمک گرفت؛ یعنی یکی به دیگری بگوید من تو را به میزان مثلاً ۱۰ درصد در مال خود (چرم) شریک کردم و دیگری هم بگوید من تو را به میزان

مثلاً ۲۰ درصد در مال خود (پارچه) شریک کردم. اکنون پارچه و چرم بین هر دو مشترک است و نمی‌توان مشخص کرد کدام قسمت پارچه یا چرم برای نفر اول است یا دوم ← زمینه برای شرکت عنان فراهم شده و می‌توانند با این سرمایه‌ها تجارت کنند و هر کس سهم خود را طبق قراردادی که منعقد می‌شود، بردارد.

مثال ۲: دو نفر با سرمایه مشترک در مکانی که سرقفلی آن نیز بین این دو نفر مشترک است، تجارت می‌کنند. پس از مدتی یکی از آنها، پس از محاسبه سود و زیان، سرمایه و سود سهم خود را می‌گیرد و جدا می‌شود. اما شریک دیگر به تجارتش در این مکان ادامه می‌دهد. در این حالت، نفر اول حق مطالبه‌ای از نفر دوم ندارد؛ چون مجرد شراکت در ملک یا سرقفلی محل تجارت، برای اشتراک در تجارت و سود حاصل از آن کافی نیست. بلکه ملاک آن اشتراک در سرمایه تجارت است و نفر دوم که تسویه حساب کرده، فقط نسبت به سهم خود از محل تجارت، حق گرفتن اجاره‌بها را از نفر دوم دارد. (۱۷۱۲)

مبحث چهارم: احکام شراکت

۱. هیچ یک از شرکاء، بدون اذن شریک دیگر، مجاز به تصرف در اموال نیست و فقط طبق آنچه سایر شرکاء اجازه تصرف داده‌اند، حق تصرف وجود دارد؛ مثلاً بیع نسبی جایز نیست، مگر قرینه‌ای بر رضایت شرکاء نسبت به آن وجود داشته باشد. (۱۷۰۰) و (۱۷۰۳)

مثال ۱: اگر برخی از شرکاء بدون رضایت سایر شرکاء، ملک مشاعی را بفروشند، معامله فقط نسبت به سهم کسانی که این کار را کرده‌اند صحیح و نافذ است و نسبت به سهم شرکای دیگر، متوقف بر اجازه آنان است. (۱۷۰۱)

مثال ۲: اگر به شریکی اجازه داده شود که در خانه مشاع سکونت کند، برای او این سکونت جایز است و حتی می‌تواند زن و فرزند خود را نیز در آنجا ساکن کند؛ چون لازمه اذن سکونت در خانه، این است که برای خانواده‌اش هم تصرف در خانه جایز باشد و همچنین آنچه متعارف از آمدن مهمان است.

۲. در تمام شراکت‌ها با هر سببی که بوده باشد (ارث، حیات و ...) اگر یکی از شرکاء قصد جدا کردن سهم خود را دارد و دیگران مخالفت می‌کنند، شخص می‌تواند به حاکم شرع مراجعه کند. (۱۷۰۵)

مسئله

هیچ یک از شرکاء حق ندارند مانع جدا شدن شریک دیگر از شراکت شوند. همچنین نمی‌توانند به دلیل ترس از اینکه اگر یکی از شرکاء اموالش را دریافت کند، آنها را در راه شر و گناه مصرف می‌کند، مانع حق او شوند. بلکه فقط وظیفه نهی از منکر دارند. (۱۷۱۳)

۳. در شرکت عقدی، شرکاء به نسبت سهم سرمایه خود در سود و زیان شریک‌اند. ولی اگر شرط کرده باشند یکی بیشتر از سهم سرمایه خود از سود حاصله برخوردار باشد، صحیح است. (۱۷۰۹)

۴. شریک امین است. بنابراین اگر بدون تفریط (کوتاهی و عدم محافظت از سرمایه) یا زیاده‌روی مال تلف شود، ضامن نیست و لذا اگر شریک منکر تفریط یا زیاده‌روی شود، با قسم خوردن در محکمه سخنش پذیرفته می‌شود.

۵. عقد شرکت از عقود جایز است (از قراردادهایی نیست که طرفین ملزم باشند آن را فسخ نکنند. بلکه حق فسخ وجود دارد). حتی اگر در ضمن عقد شرکت شرط کرده باشند تا زمان به خصوصی (مثلاً ۲ ماه دیگر) حق بر هم زدن عقد شرکت برای شرکاء وجود نداشته باشد، باز حق فسخ برای شرکاء وجود دارد. مگر اینکه مصالحه‌ای انجام گرفته باشد یا چنین شرطی در ضمن یک عقد لازم (مثلاً یک بیع بدون خیار یا اجاره) انجام شده باشد. بلکه اگر در ضمن عقد جایزی شرطی کند، مادامی که عقد باقی است وفای به آن واجب است.

- تمرین

۱. شرط صحت شرکت عنان چیست؟
۲. در اجناسی که امتزاج رافع تمیز میسر نیست، برای شراکت چه باید کرد؟
۳. شرکاء در سرمایه اشتراکی تا چه حدی مجاز به تصرف‌اند؟
۴. در مواردی که یکی از شرکاء یا عده‌ای از آنان، مخالف تقسیم سهم سایر شرکاء هستند، تکلیف چیست؟
۵. آیا شرکاء در شراکت، حق بر هم زدن شراکت را دارند؟
۶. آیا با زائل شدن عقل، شراکت باطل می‌شود؟



فصل پنجم: رهن (۱)

گفتار اول: تعریف رهن

تعریف: رهن آن است که بدهکار مالی را نزد طلبکار بگذارد تا اگر طلب او را نداد، از آن مال طلب خود را به دست آورد.

آنچه امروزه به عنوان رهن منزل یا مغازه به مالک پرداخت می‌شود و بدین سبب مقداری از اجاره‌بها را کم می‌کنند، رهن نیست و در حقیقت قرضی است که به مالک منزل داده می‌شود و اگر این قرض دادن به شرط آن باشد که منزل مذکور اجاره داده شود یا از بهای اجاره مبلغی کسر گردد، ربا و حرام است. ولی اگر مالک، منزل یا مغازه‌اش را به مبلغ کمتری اجاره دهد، به شرط اینکه مستأجر مبلغی را به او قرض دهد، اشکالی ندارد.

□ اصطلاحات:

رهن یا مرهون: آن مالی که گرو گذاشته می‌شود.

راهن: گرو گذارنده

مرتهن: گرو گیرنده

گفتار دوم: شرایط رهن

مبحث اول: شرایط راهن و مرتهن

۱. بلوغ

۲. عقل

۳. قصد

۴. اختیار

۵. عدم ممنوعیت رهن از تصرف (عدم حجر)؛ مثل سفاهت، ورشکستگی

مسئله

ولی طفل و ولی مجنون می‌تواند با رعایت مصلحت و منافع طفل یا مجنون برای آنها چیزی را رهن بگذارد یا رهن بگیرد.

مبحث دوم: شرایط تحقق رهن و صحت آن

۱. **صیغه رهن:** هر لفظی که غرض و مقصود از رهن را برساند و از جانب رهن و مرتهن بر زبان آورده شود، صیغه رهن نام دارد و هر کاری که مانند لفظ، غرض فوق را می‌رساند نیز کافی است.

مثال: احمد صد هزار تومان از حسن طلبکار است، از این رو درخواست گرو کرده و حسن نیز انگشتر خود را نزد احمد می‌گذارد. با این کار عقد رهن محقق شده است.

۲. **قبض و اقباض:** در تحقق شرعی رهن لازم است گرویی (رهن) تحویل مرتهن داده شود یا اگر از قبل دست مرتهن بوده، رهن به او اذن دهد که در دستش به عنوان رهن باقی بماند.

مسئله

۱) رهن اگر مال مشاع باشد باید با اجازه شریک، تحویل مرتهن داده شود و اگر بدون اجازه او انجام گیرد، معصیت کرده، اما قبض صورت گرفته است.

مثال: اگر دو نفر در اتومبیلی شریک باشند و یکی از شرکاء نیز مبلغی را به علی بدهکار باشد و سهم مشاع خود را از اتومبیل، به عنوان گرو به علی دهد، اگر بدون اذن شریکش باشد، معصیت کرده، اما سهم مشاع فوق شرعاً حکم رهن را دارد و احکام

آن مترتب خواهد شد؛ مثلاً فرد بدهکار حق ندارد سهم مشاع خود را به کسی بفروشد؛ چون در رهن است و از علی باید اجازه بگیرد.

۲) آنچه در قبض و اقباض لازم است تحقق یابد، قبض و اقباض ابتدایی است؛ یعنی لازم نیست رهن نزد مرتهن باقی بماند. بلکه اگر بدون اجازه مرتهن از دست مرتهن خارج شود، عقد رهن باطل نمی‌شود و آثار و احکام آن باقی است؛ هرچند اگر بدون اجازه مرتهن بوده باشد، معصیت صورت گرفته است.

– تمرین

۱. رهن چیست؟
۲. رهن کامل خانه مسکونی آیا رهن است؟ حکم آن چیست؟
۳. راهن و مرتهن چه شرایطی باید داشته باشند؟ آیا اگر کسی از روی تهدید ظالمی رهن بگذارد، صحیح است؟
۴. آیا مال طفل صغیر را می‌توان رهن گذاشت؟ با چه شرایطی شرعاً امکان‌پذیر است؟
۵. مثالی برای رهن بدون صیغه رهن بیان کنید. حکم این رهن چیست؟
۶. اگر مالی از قبل، دست مرتهن بوده و اکنون توسط راهن می‌خواهد آن را در اختیار مرتهن قرار دهد، آیا قبض و اقباض جدید لازم است؟
۷. آیا رهن باید تا زمان پرداخت بدهی نزد طلبکار بماند؟



فصل پنجم: رهن (۲)

مبحث سوم: شرایط مرهون (گروبی)

۱. عین باشد: مثلاً منفعت خانه نمی‌تواند گروبی محسوب گردد. اما طلب یا دینی که قبض نشده، می‌تواند گروبی باشد و قبض آن هم به قبض مصداق آن است.
 ۲. مملوکی باشد که فروش آن صحیح باشد: مثلاً شراب یا مال غیر (بدون اذن مالک) نباشد.
 - (توضیح: شراب شرعاً قابل تملک نیست و مال غیر قابل فروش نیست).
 ۳. امکان قبض آن باشد: مثلاً پرنده‌ای که در هوا پرواز می‌کند و غالباً برنمی‌گردد، نباشد.
 ۴. معین بودن گروبی (حداقل از نظر ارزش مالی یا نوع مال).
- از آنجا که موارد اول و سوم نیازی به توضیح بیشتر ندارد، لذا به توضیح بند دوم و چهارم می‌پردازیم.

□ مملوک بودن گروبی

در این زمینه نکات قابل توجهی به شرح ذیل وجود دارد:
الف) گرو و رهن گذاشتن چیزی که مالک آن نیستیم، منوط به اجازه مالک آن است. بنابراین اگر مال دیگری را بدون رضایت او به عنوان رهن نزد طلبکار بگذاریم، در صورت

اظهار عدم رضایت مالک آن، رهن باطل است و اگر اظهار رضایت و عدم رضایت نکرده، منتظر اظهار نظر او می‌شویم تا حکم رهن مذکور معلوم شود.

مثال: با اجازه صاحب‌خانه می‌توان خانه را برای بدهی خود رهن گذاشت. (۱۶۸۷).

ب) لازم نیست خود بدهکار مالک رهن باشد. بلکه حتی اگر دیگری بدون اجازه بدهکار یا حتی با وجود نهی بدهکار اقدام به گرو گذاشتن مال خود نزد طلبکار کند، عقد رهن صحیح است.

ج) اگر شخصی برای بدهکار مال خود را نزد طلبکار رهن بگذارد، دیگر حق انصراف از این کار و تجدید نظر برای او باقی نمی‌ماند؛ مگر با رضایت طلبکار، یعنی مرتهن.

د) اگر طلب‌کار (یعنی شخص مرتهن) مال رهن را که با اجازه و رضایت مالک آن به عنوان رهن نزد او بود، بفروشد، در صورتی مالک حق مطالبه از بدهکار را دارد که بدهکار خودش این مال را جهت گرو گذاشتن، عاریه گرفته باشد. مقدار مبلغ مطالبه به شرح ذیل است:

۱. حداقل مساوی قیمت بازار فروخته شده ← قیمت فروخته شده را مطالبه می‌کند.

۲. کمتر از قیمت بازار فروخته شده ← قیمت بازار را مطالبه می‌کند.

مثال: اگر علی خانه‌اش را برای دوستش رضا (به خاطر بدهی رضا) نزد طلبکار (حسین)

گرو گذارد و پس از سررسید مقرر، رضا نتواند بدهی‌اش را بپردازد، حسین حق

فروش خانه علی را دارد تا طلب خود را از پول حاصل از فروش خانه وصول کند.

اما اگر به درخواست رضا این خانه در اختیار رضا قرار گرفت تا او آن را گرو گذارد و

اتفاق فوق رخ داد و حسین این حق را پیدا کرد که خانه را بفروشد، اگر قیمت

واقعی خانه در بازار مسکن ۱۰۰ میلیون تومان بوده و خانه کمتر فروش رفته، علی

حق مطالبه ۱۰۰ میلیون را دارد و اگر بیشتر فروش رفته است (مثلاً ۱۲۰ میلیون)،

علی حق مطالبه ۱۲۰ میلیون را دارد.

□ معین بودن گرویی

مرهون نباید مبهم باشد. لذا اگر گفته شود یکی از این دو به عنوان رهن گذاشته می-شود، صحیح نیست. بنابراین آنچه به عنوان رهن نزد طلبکار نهاده می شود باید به صورت یکی از گزینه‌های زیر معین باشد:

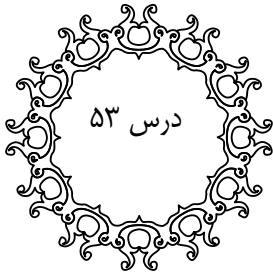
۱. هم عین آن مشخص باشد و هم ارزش مالی آن.

۲. اگر عین آن مجهول است، ارزش مالی آن معلوم باشد: مثلاً مالی در صندوق است و نمی‌دانیم چیست، اما ارزش آن معلوم است.

۳. اگر ارزش مال مجهول است، جنس و نوع مال معلوم باشد: مانند مالی که تمام خصوصیات آن برای ما مشخص است، اما نمی‌دانیم در بازار چقدر می‌ارزد.

- تمرین

۱. شرایط مرهون چیست؟
۲. آیا اگر چیزی را که مالک و صاحب اختیار آن نیستیم، رهن بگذاریم، رهن باطل است؟
۳. آیا شخص ثالث می‌تواند برای بدهکار، نزد طلبکار، از اموال خود رهن قرار دهد؟ آیا اجازه بدهکار لازم است؟
۴. اگر رهن پشیمان شود، آیا می‌تواند رهن را پس بگیرد؟ در صورتی که رهن شخص ثالث باشد، چگونه است؟
۵. اگر رهن شخص ثالث باشد و مرتهن مال رهن را بفروشد، آیا رهن می‌تواند از بدهکار مطالبه‌ای داشته باشد؟ در چه صورتی می‌تواند؟
۶. ملاک در معلوم بودن گرویی چیست؟



فصل پنجم: رهن (۳)

مبحث چهارم: شرایط دین یا مالی که برای آن گرو قرار داده‌اند

طلب (دین) باید برگردن بدهکار باشد؛ اگر چه به صورت مدت‌دار. لذا رهن قرار دادن در مقابل طلبی که هنوز به عهده بدهکار نیامده، موجب تحقق عقد شرعی رهن نمی‌شود.

مثال: حسن در مقابل صد هزار تومان قرضی که ماه آینده از علی دریافت خواهد کرد، امروز انگشتر خود را رهن قرار می‌دهد ← رهن باطل است؛ چون حسن به علی بدهکار نیست.

● استفتاء:

سؤال: شخصی زمین خود را نزد فرد دیگری رهن گذاشته تا مبلغ معینی را از او قرض کند، ولی مرتهن عذر آورده که مبلغ مذکور را ندارد و به‌جای آن، ده رأس گوسفند به صاحب زمین داده است. اکنون دو طرف قصد دارند رهن را آزاد کنند و هر یک از راهن و مرتهن مال خود را بردارند. ولی مرتهن اصرار دارد که عین ده رأس گوسفند به او برگردانده شود، آیا شرعاً چنین حقی دارد؟

جواب: رهن باید در برابر دین ثابت و محقق باشد، نه دین و قرضی که بعداً محقق می‌شود. لذا زمین و گوسفندان باید به مالک آنها برگردانده شوند. مگر آنکه بعد از قرض گرفتن گوسفندان این رهن انجام بگیرد. با توجه به اینکه گوسفند جزو قیّمات است، نه مثلیّات، راهن باید قیمت را بپردازد. (۱۶۹۱)

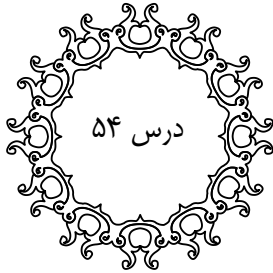
همچنین مالی که مضمون است، یعنی طرف مقابل شرعاً ضامن است و باید مثل یا قیمت آن را بپردازد، می‌توان برای آن رهن قرار داد.

مثال: اگر حسن مالی را غصب کند و ۱۰۰ هزار تومان به عنوان رهن برای آن نزد صاحب مال بگذارد، این رهن از نظر شرعی صحیح است.

– تمرین

۱. دینی که برای گرو قرار می‌دهند، باید چه شرائطی داشته باشد؟

۲. چه مالی است که برای ضمان آن، می‌توان گرو قرار داد؟



فصل پنجم: رهن (۴)

گفتار سوم: شرایط جواز فروش رهن (گرویی)

۱. قبل از اجل (قبل از سررسید زمان پرداخت بدهکاری):

الف) رهن به گونه‌ای باشد که قبل از اجل دین، فاسد می‌شود:

یک- اگر در عقد رهن تصریح شده (قرینه‌ای باشد) که قبل از فاسد شدن و از بین رفتن رهن، حق فروش وجود دارد ← رهن صحیح است و مراحل زیر باید به ترتیب طی شود:

اول- فروش توسط راهن

دوم- فروش توسط مرتهن به وکالت از راهن

سوم- حاکم شرع مجبورش می‌کند.

چهارم- خود حاکم شرع می‌فروشد.

پنجم- خود مرتهن می‌فروشد و در هر صورت، قیمت آن به عنوان رهن قرار می‌گیرد.

دو- اگر شرط شود تا مدت مشخص شده، حق فروش رهن را ندارد یا نسبت به فروش و عدم آن مطلق باشد و قرینه‌ای دال بر فروش وجود نداشته باشد ← چون زودتر از فروش، رهن فاسد می‌شود، رهن باطل است.

ب) رهن به گونه‌ای است که قبل از اجل دین، فاسد نمی‌شود، اما به‌طور اتفاقی در معرض فاسد شدن قرار گرفت ← رهن صحیح است، اما قبل از فساد، حق فروش وجود دارد و ثمن فروش رهن، به عنوان رهن قرار می‌گیرد.

۲. پس از اجل (سررسید زمان پرداخت بدهی رسیده است):

وقتی زمان دریافت بدهی فرا رسید و راهن بدهی را نپرداخت، مراحل زیر انجام می‌شود:

الف) اگر مرتهن از طرف راهن در فروش گروبی وکیل است ← می‌فروشد و در این مورد نیازی به مراجعه به راهن نیست.

ب) اگر مرتهن وکیل نیست ← درخواست طلب خود می‌کند ولو با فروش رهن یا توکیل او در فروش رهن (مرتهن به راهن می‌گوید خودت رهن را بفروش و طلب من را بپرداز).

ج) اگر بند ۱ و ۲ حاصل نشد ← حاکم مجبورش می‌کند؛ مگر آنکه مرتهن بترسد بدهکار یا ورثه بدهکار، دین را انکار کند و رهن از دستش خارج شود؛ لذا با اجازه از حاکم، خودش می‌فروشد.

توضیح:

گاهی مرتهن به دلیل اینکه بینة مورد قبولی برای اثبات دینش ندارد، می‌بیند اگر برای فروش مال رهن به حاکم شرع مراجعه کند، بدهکار یا ورثه او، طلبکار بودن مرتهن را انکار می‌کنند و طبق قانون، اصل آن است که کسی از دیگری طلبی ندارد و در اینجا هم مرتهن شاهی ندارد تا ثابت کند طلبکار است و این مال به عنوان گرو نزد اوست. در این حالت می‌تواند با اجازه از حاکم شرع خودش رهن را بفروشد و طلب خود را وصول کند.

د) حاکم وجود ندارد یا امکان اذن از او نیست ← می‌فروشد

□ نکته:

در تمام موارد مذکور در صورت فروش مال مرهون، اضافه آن در دست او امانت شرعی است؛ یعنی باید مازاد را به راهن برگرداند.

مثال: شخصی خانه خود را برای گرفتن وام نزد بانک رهن می‌گذارد. سپس قبل از پرداخت بدهی خود، فوت می‌کند. و ورثه صغیر او نمی‌توانند همه قرض را بپردازند. در نتیجه بانک اقدام به توقیف و مصالحه خانه مزبور می‌کند. با توجه به آنکه قیمت آن چندین برابر مبلغ بدهی است، مقدار زیادی متعلق به ورثه است. (۱۶۸۴)

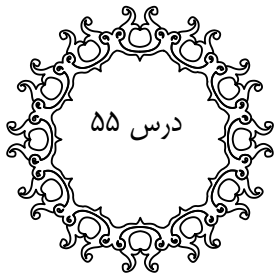
نکته: □

اگر با فروش قسمتی از رهن، طلب طلبکار (مرتهن) وصول می‌شود، نباید تمام رهن را فروخت مگر آنکه:

۱. فروش قسمتی از رهن، موجب ضرر به مالک اصلی باشد.
۲. فروش قسمتی از رهن، به خاطر نبودن مشتری ممکن نباشد.

- تمرین

۱. آیا رهن را می‌توان قبل از سررسید پرداخت بدهی فروخت؟
۲. در چه شرایطی برای فروش رهن، باید به حاکم شرع رجوع کرد؟
۳. در چه شرایطی خود مرتهن بدون وکالت از راهن یا اجازه از حاکم، رهن را می‌تواند بفروشد؟ توضیح دهید.
۴. در چه مواردی ثمن فروش رهن، خود به عنوان رهن است و حکم رهن را دارد؟
۵. آیا اگر با فروش قسمتی از رهن، طلب مرتهن وصول شود، حق فروش تمام رهن وجود دارد؟ توضیح دهید:
۶. اگر پس از سررسید پرداخت بدهی، بدهی پرداخت نشد، در چه صورتی (با وجود زیر بار نرفتن بدهکار) مرتهن می‌تواند به حاکم مراجعه نکند و رهن را بفروشد؟



فصل پنجم: رهن (۵)

گفتار چهارم: حقوق مرتهن و راهن

راهن بدون اجازه مرتهن، حق تصرف در مرهون را ندارد. مگر اینکه تصرف وی به نفع مال رهن باشد؛ مثل آبیاری درختان یا علف دادن به گوسفندی که رهن قرار گرفته است؛ مشروط به اینکه این گوسفند یا درخت را از دست مرتهن خارج نکند.

□ تصرف راهن در رهن

۱. **تصرف غیر ناقل:** اگر راهن بدون اذن مرتهن در رهن تصرف غیرناقل^۱ کند، معصیت کرده و چیزی بر او نیست، مگر آنکه آن را تلف کرده باشد که در این صورت، ضامن قیمت آن است؛ یعنی اگر از بین رفت، قیمت واقعی رهن باید به عنوان رهن نزد مرتهن قرار گیرد.

^۱ تصرف ناقل، یعنی معامله کند و آن را به ملک دیگری وارد کند. اما تصرف غیر ناقل، یعنی آن را به ملک دیگری داخل نکند، اما از آن استفاده کند.

۲. تصرف ناقل: اگر تصرف ناقل انجام شود، باید در مورد صحت معامله از مرتهن اجازه گرفته شود. در صورت اجازه مرتهن، حکم صحت و بطلان رهن در فروش (بیع) و اجاره بدین نحو است:

الف) فروش: اگر مرتهن اجازه دهد ← رهن باطل است (یعنی مرتهن عملاً پذیرفته که این مال دیگر گروبی نباشد و به دیگری فروخته شود).

ب) اجاره: اگر مرتهن اجازه دهد ← صحت رهن باقی است. (یعنی مرتهن فقط پذیرفته مال رهن اجاره داده شود، ولی نپذیرفته از گروبی بودن مال رهن خارج شود. لذا رهن به صحت خود باقی است).

توجه: اگر قبل از معامله بیع، اجازه دهد، این نیز موجب بطلان رهن است.

❑ **مثال ۱:** علی انگشترش را نزد حسن (طلبکار) به عنوان رهن قرار می‌دهد، اما علی این انگشتر را بدون اجازه حسن استفاده می‌کند و انگشتر گم می‌شود ← علی باید قیمت واقعی انگشتر را به حسن بدهد.

❑ **مثال ۲:** علی در مثال قبل، انگشتر مذکور را به حسین (فرد ثالث) بدون اجازه حسن می‌فروشد یا در ازای یک ماه استفاده، هزار تومان اجاره می‌دهد:
الف) حسن فروش او را می‌پذیرد ← دیگر رهنی باقی نمی‌ماند.
ب) حسن اجاره او را می‌پذیرد ← هنوز انگشتر حکم رهن را دارد.

❑ مسئله

۱. مرتهن می‌تواند حتی گروبی را که از "مستثنیات دین" است، برای گرفتن طلب خود، طبق آنچه در بخش "شرایط جواز فروش رهن" آمده است، به فروش برساند.

۱. منظور از مستثنیات دین آن اموالی از بدهکار است که جزء ضروریات زندگی اوست؛ مثل خانه، اتومبیل و لوازم زندگی. این اموال را نمی‌توان برای رسیدن طلبکار به حق خود از بدهکار گرفت یا به فروش رساند.

۲. اگر راهن چندین طلبکار دارد و مفلس شده است، در این صورت شخص مرتهن نسبت به سایر طلبکارها در رهن احق است. بنابراین:

الف) اگر مال رهن بیشتر از حق مرتهن است ← بقیه رهن بین سایر طلبکارها تقسیم می‌شود.

ب) اگر مال رهن کمتر از حق مرتهن است ← بقیه حقتش را با سایر طلبکارها در سایر اموال راهن شریک است.

□ حقوق راهن و ورثه او

۱. تمام منافع در طول رهن برای راهن است.
- مثال: خانه‌ای که برای یک بدهی رهن گذاشته شده است، اگر اجاره داده شود یا اجاره داده شده باشد، اجاره‌بها متعلق به مالک آن (راهن) است، نه مرتهن.
۲. آنچه بر رهن افزوده می‌شود، از نمائات متصله و منفصله^۱، متعلق به راهن است؛ هرچند نمائات متصله تابع رهن است و همچنین هر آنچه عرفاً داخل در رهن است که استفاده از آنها منوط به اجازه مرتهن است.
۳. رهن حکم امانت را دارد. لذا اگر مرتهن در حفاظت آن کوتاهی کند، اگر تلف یا معیوب شود، ضامن است.
- مثال ۱: وحید گوسفندی را در مقابل طلب خسرو از او، رهن می‌دهد تا پس از یک سال که بدهی‌اش را پرداخت نمود، گوسفند از گرویی بیرون آید. در طول این یک سال گوسفند بچه‌دار می‌شود و پشم‌های آن بلند می‌شود و چیده می‌گردد. این بچه گوسفند و پشم‌ها مال وحید است و خسرو حقی نسبت به آن ندارد.

۱. نمائات منفصله، مانند تولد بچه از گوسفند، میوه‌دار شدن درخت، افزایش پشم حیوان و... و نمائات متصله، مانند چاق شدن گوسفند و

مثال ۲: در مثال قبل، اگر خسرو در نگهداری گوسفند کوتاهی کند و عیبی بر آن وارد شود، مثلاً پایش آسیب ببیند، یا تلف شود، خسرو خسارت وارده را باید به وحید بپردازد.

□ تصرف مرتهن بدون اذن راهن در "رهن" (گروبی)

۱. تصرف غیرناقل: مرتهن اجاره‌ منافع استفاده شده را ضامن است و در صورت از بین رفتن مال رهن، باید قیمت واقعی را نیز به راهن بپردازد.

۲. تصرف ناقل: معامله فضولی است و باید از راهن بعد از آن اجازه گرفته شود:

الف) راهن فروش را اجازه دهد ← ثمن معامله، رهن قرار می‌گیرد، اما مال راهن است.
ب) اجاره را اجازه دهد ← همان رهن اولی باقی می‌ماند و اجاره برای راهن خواهد بود.

مثال ۱: علی انگشترش را به حسن (طلبکار) رهن می‌دهد، اما حسن بدون اجازه علی استفاده می‌کند و انگشتر گم می‌شود ← حسن باید قیمت انگشتر را به علی بپردازد و رهن باطل است.

مثال ۲: در مثال قبل فرض کنید یک خانه به عنوان رهن قرار داده شده و حسن بدون اجازه علی خانه را فروخته یا اجاره داده است:
الف) علی فروش را اجازه می‌دهد ← پول حاصل از فروش به عنوان رهن قرار می‌گیرد.
ب) علی اجاره را اجازه می‌دهد ← اجاره بها متعلق به علی خواهد بود و خود خانه هنوز در رهن هست.

□ مسئله

۱. در صورت ظاهر شدن نشانه‌های مرگ مرتهن، امور ذیل بر او واجب می‌شود:
الف) در مورد رهن و مشخص کردن آن در بین اموالش به ورثه وصیت کند.
ب) تعیین راهن؛ یعنی بگوید کسی که این مال را رهن گذاشته است، چه کسی است.
ج) شاهد گرفتن بر مطالب بند ۱ و ۲

در غیر این صورت اگر رهن پس از مرگ مرتهن، با وجود پرداخت بدهی‌ها توسط راهن، به دست راهن نرسد، مرتهن ضامن است.

۲. اگر نزد مرتهن، رهنی باشد و بمیرد. در صورتی که نمی‌دانیم آن رهن در ترکه او هست یا نه، و همچنین نمی‌دانیم که آن رهن در اثر کوتاهی تلف شده است. یا می‌دانیم رهن تا بعد از مرگ در اموال مرتهن بوده، ولی نمی‌دانیم هنوز باقی است یا آن را به مالکش برگردانده یا فروخته و پولش را برداشته یا بدون تفریط تلف شده است. ← چیزی بر عهده ورثه نیست.

۳. با موت راهن یا مرتهن، عقد رهن به ورثه منتقل می‌شود. اما راهن اگر ورثه مرتهن را امین و مورد اعتماد نداند:

الف) اگر بر فرد خاصی متفق‌القول شدند و راهن یا وارث او و ورثه مرتهن او را قبول داشتند ← همان شخص رهن را به جای ورثه مرتهن در اختیار می‌گیرد.

ب) اگر بر فرد خاصی متفق‌القول نشدند

یک- حاکم شرع به هر فردی بخواهد رهن را در اختیارش قرار می‌دهد.

دو- حاکم شرع وجود نداشت، مؤمنین عادل به هر فردی بخواهند رهن را تحویل می‌دهند.

گفتار پنجم: یکی بودن راهن و تعدد مرتهن و بالعکس، با اشتراک در یک گرویی

۱. یک مال را می‌توان نزد دو مرتهن گذاشت؛ اما در صورتی که هر دو مرتهن توافق بر این مطلب کرده باشند. اگر قصد دو مرتهن از قبول این امر، فسخ رهن اول بوده باشد، مسلماً فقط رهن دوم به قوه خود باقی می‌ماند.

۲. در صورتی که یکی از طلبکارها رهن را فسخ نماید، نسبت به بدهی خود حقی از رهن نخواهد داشت.

مثال: فرض کنید خسرو به وحید و ناصر بدهکار است و با توافق وحید و ناصر خانه خود را نزد این دو رهن می‌گذارد. این کار شرعاً صحیح است؛ یعنی هر کدام از وحید و ناصر می‌توانند طبق توافق انجام شده طلب خود را از خسرو، در صورت پرداخت نکردن بدهی‌اش، با فروش خانه تأمین کنند. اما اگر وحید قبول کرد که رهن نزد او فسخ شود و خانه فقط به عنوان رهن بابت طلب ناصر از خسرو باشد، دیگر وحید حق فروش خانه را بابت وصول طلب خود ندارد.

۳. اگر بدهکاران بیش از یک نفر باشند و همگی مشترکاً مالی را رهن گذاشته باشند، اگر هر کدام دین خود را ادا نماید، رهن او از گرویی خارج می‌شود.

مثال: فرض کنید دو نفر مشترکاً مالک خانه‌ای هستند و این افراد به وحید بدهکارند و هر دو این خانه را گرو وحید قرار می‌دهند. اما فقط یکی از این افراد بدهی خود را می‌پردازد لذا فقط این فرد سهم مشاعش از خانه، از رهن خارج می‌شود؛ یعنی سهم نفر بدهکار دیگر، به عنوان رهن نزد وحید باقی می‌ماند.

۴. اگر طلبکاران بیش از یک نفر بوده و همگی مشترکاً مالی از بدهکار، به عنوان رهن در اختیار داشته باشند (در یک عقد رهن):

الف) طلب هر کدام با دیگران مساوی است ← هر یک از طلبکاران (مرتبه‌نین) به نسبت مساوی از مال رهن حق دارند.

ب) طلب هر کدام با دیگری متفاوت است ← هر یک به نسبت طلبشان، از مال رهن حق دارند.

مثال: خسرو به وحید ۱۰۰ هزار تومان و به ناصر ۳۰۰ هزار تومان بدهکار است. موتورسیکلت خود را به عنوان رهن نزد وحید و ناصر قرار می‌دهد. اگر حسن بدهی خود را به یکی از این دو نفر یا هر دو نپردازد سهم هر یک از این طلبکاران از موتور به نسبت طلبی که دارند می‌باشد.

۵. اگر شخصی که بدهکار است، دو بدهی دارد که برای یکی از آنها چیزی را نزد طلبکار رهن گذاشته است، اما برای بدهی دوم رهنی قرار نداده است، اگر هر دو بدهی یکی است و به اندازه یکی از آنها به طلبکار بپردازد، اما نیت طلبی که در ازای آن رهن گذاشته را نکند، رهن آزاد نمی‌شود.

□ **مثال:** خسرو در آبان و بهمن، هریک، صد هزار تومان از وحید قرض گرفته است. اما بابت قرض اول اتومبیل خود را به عنوان رهن نزد وحید گذاشته است. در ماه اسفند ۱۰۰ هزار تومان به وحید می‌دهد بدون آنکه نیت او ادای قرض اول باشد، در این حالت اتومبیل وی هنوز در رهن قرار دارد.

□ **نکته:**

حکم تعدد طلبکار یا بدهکار برای مواردی است که از اول تعدد باشد؛ نه اینکه بعداً به دلیل موت راهن یا مرتهن، ورثه متعدد جایگزین آنان شوند.

– تمرین

۱. نمائات رهن چیست؟ انواع آن را نام ببرید. حکم هر قسم از نمائات را از نظر رهن بودن بیان کنید.
۲. امانی بودن رهن چه اثر عملی دارد؟
۳. اگر مرتهن بدون اذن راهن، رهن را بفروشد چه حکمی دارد؟
۴. اگر راهن بدون اذن مرتهن رهن را بفروشد چه حکمی دارد؟
۵. وظیفه مرتهن در صورت ظاهر شدن نشانه‌های مرگ چیست؟
۶. وظیفه ورثه مرتهن در مورد اموال میت چیست؟



فصل ششم: وکالت

تعریف: وکالت یعنی واگذار کردن کاری به دیگری تا در زمان حیات او، آن کار را انجام دهد. عقد وکالت محتاج لفظ، نوشته یا عملی است که به این واگذاری دلالت کند؛ مثلاً بگوید: «تو وکیل من هستی» یا «این کار را به تو واگذار کردم» یا کالایی را تحویل دهد تا طرف مقابل بفروشد.

حتی اگر نوشته وکالت بعد از مدت طولانی به دست طرف مقابل برسد و او هم رضایت دهد، کافی است.

❑ مسئله

اصل وکالت، بنا بر احتیاط نباید معلق بر چیزی باشد. اما متعلق وکالت می‌تواند معلق باشد.

❑ مثال: الف) اگر حسن بیاید، تو را وکیل قرار می‌دهم ← باطل

ب) تو وکیل من هستی که وقتی حسن بیاید، خانه‌ام را بفروشی ← صحیح

❑ شرایط موکل و وکیل

۱. **بلوغ:** اگر وکیل بچه ممیز باشد، کافی نیست، مگر در خواندن صیغه عقد (عقد بیع، نکاح، اجاره و...) و در مورد موکل نیز در مورد برخی امور که تصرفات او را جایز می‌دانیم، می‌تواند دیگری را وکیل کند.

□ **مثال:** بچه ده ساله شرعاً می‌تواند وصیت کند که از ثلث اموالش در کارهای خیر مصرف شود. حال چنین فردی می‌تواند شخص دیگری را وکیل در وصیت کردن کند؛ یعنی وصیت کردن را به فرد دیگری واگذارد.

۲. **عقل:** کسی که مجنون است، نه می‌تواند وکیل باشد و نه موکل.

۳. **قصد:** سهوی یا اشتباهی یا در خواب نباشد.

۴. **اختیار:** کسی او را مجبور نکرده باشد؛ مثلاً با تهدید به قتل یا تهدید به از بین بردن اموال، به گونه‌ای که اکراه محسوب شود.

۵. **عدم حجر:** موکل (وکیل کننده) حق تصرف در مورد وکالت را داشته باشد. لذا شخص مفلس نمی‌تواند کسی را وکیل در فروش اموالش نماید. اما در وکیل چنین شرطی نیست.

□ مسئله

۱. مسلمان بودن وکیل یا موکل شرط نیست. لذا حتی مرتد فطری هم می‌تواند وکیل باشد؛ مگر در کارهایی که انجام دادن آن توسط کافر صحیح نیست؛ مثل اینکه کافری برای گرفتن حقی از مسلمان یا مخاصمه با مسلمانان وکیل شود، اگر چه از طرف مسلمان وکیل باشد.

۲. آنچه در مورد شرایط وکیل یا موکل بیان شد، هم ابتدائاً شرط است و هم در ادامه. لذا اگر در اثناء، یکی از شرایط از بین رفت، وکالت، بنابر احتیاط واجب باطل می‌شود؛ مثل عارض شدن جنون، اغماء و

بنابراین موارد بطلان وکالت عبارت‌اند از:

• موت وکیل

• موت موکل (اگر چه وکیل نداند)

- عروض جنون اطلاق^۱ بر وکیل یا موکل (بطلان وکالت در جنون ادواری احتیاط واجب است)
- بنا بر احتیاط واجب عروض اغماء بر وکیل یا موکل
- تلف شدن آنچه وکالت در مورد آن است؛ مثلاً در وکالت فروش خانه، خانه از بین برود.
- خود موکل کار مورد وکالت را انجام دهد؛ مثلاً در وکالت فروش خانه خود موکل خانه را بفروشد.
- موکل کاری کند که با مورد وکالت منافات دارد؛ مثلاً در وکالت فروش خانه، موکل خانه را وقف کند؛ چرا که عملکرد دوم لغو وکالت است.
- حجر موکل در مورد آن چیزی که وکالت داده است.

□ شرایط کارهای مورد وکالت:

۱. آن کار برای وکیل و موکل شرعاً جایز باشد.
□ مثال: شخص محرم، نه می‌تواند دیگری را وکیل در اجرای عقد نکاح یا خرید صید کند و نه می‌تواند خودش وکیل در چنین کارهایی گردد.
□ مثال: وکالت در قمار و غصب و... جایز نیست.
۲. آن کار از اموری باشد که موکل سلطنت شرعی بر آن داشته باشد.
۳. در اموری باشد که وکیل، ولو در آینده، متمکن از انجام آن باشد؛ به این نحو که در ایجاد بستر اجرای وکالت نیز وکیل باشد؛ مثلاً شخصی وکیل در طلاق دادن زنی گردد. اما این زن همسر موکل نیست، ولی چون وکیل مذکور، وکیل در تزویج این زن است، وکالت برای طلاق صحیح است.

۱. جنون اطلاق یا دائمی آن است که دیوانگی شخص مستمر است و به حالت عادی بر نمی‌گردد. در مقابل جنون ادواری است که

گاهی شخص مجنون و گاهی عاقل است.

۴. در اموری باشد که قابل واگذاری باشد؛ یعنی مباشرت در انجام آن شرط نشده باشد.

امور غیر قابل واگذاری عبارتند از:

۱. عبادات بدنی: روزه، حج، زکات و (هرچند نیابت در این اعمال صحیح است؛ مثل

نیابت از شخص عاجز در حج و نیابت از میت در نماز و روزه)

۲. قسم خوردن، لعان، ایلاء، شهادت دادن و اقرار کردن (لذا نذر و عهد، قابل توکیل-

اند.)

❓ مسئله

وکالت در عبادات مالیه مانند زکات، خمس و کفارات، چه در جدا کردنش از مال و چه

رساندن آن به مستحق، جایز است.

۵. امر معینی باشد؛ اگر چه عام یا مطلق باشد؛ مثلاً بگوید: «در تمام امورم وکیل

هستی» صحیح است، اما اگر بگوید: «در چیزی وکیل هستی» وکالت باطل است.

□ عزل وکیل

عقد وکالت عقد جایز است؛ یعنی قابل بر هم زدن است. لذا وکیل می‌تواند در حضور یا

غیاب موکل، خودش را عزل کند و همچنین موکل می‌تواند وکیل را عزل کند. اما اگر

وکیل پیش از رسیدن خبر عزلش (خبری که اطمینان می‌آورد) مورد وکالت را مقداری یا

تماماً انجام دهد، کار او صحیح و نافذ است؛ چون عزل زمانی نافذ است که وکیل مطلع

شود.

□ ضامن بودن وکیل

وکیل، امین است. لذا اگر در انجام کارهای وکالت افراط و تفریط نکند و چیزی تلف

شود، ضامن نیست.

□ تخلف وکیل از محدوده اختیاراتش

وکیل باید مطابق با آنچه در عقد وکالت - صراحتاً یا با قرائنی در کلام یا با قرائن حال و مقام - وجود دارد، عمل کند و لذا معاملات خارج از محدوده فضولی است و منوط به اجازه موکل است.

- تمرین

۱. چه فرقی میان معلق بودن متعلق وکالت و معلق بودن خود وکالت وجود دارد؟
۲. پنج شرط موکل و وکیل را نام ببرید.
۳. آیا بچه ممیز می‌تواند وکیل شود؟
۴. آیا بچه ممیز می‌تواند موکل باشد؟
۵. در چه صورتی غیر مسلمان می‌تواند وکیل باشد؟
۶. سه مورد از موارد بطلان وکالت را نام ببرید.
۷. چه اموری توکیل‌پذیر نیست؟
۸. آیا وکیل ضامن مال موکل است؟ توضیح دهید.



فصل هفتم: وقف (۱)

گفتار اول: تعریف و اقسام وقف

تعریف: وقف، نگه داشتن و حبس کردن عین مال و جلوگیری از انتقال آن به دیگری، به وسیله یکی از عقود؛ مانند بیع، صلح، هبه و قرار دادن منافع آن در جهتی که واقف آن را مشخص کرده است.

وقف فضیلت و ثواب زیادی دارد. امام صادق (ع) می فرمایند:

خَيْرُ مَا يُخْلَفُهُ الرَّجُلُ بَعْدَهُ ثَلَاثَةٌ وَلَدٌ
بَارٌّ يَسْتَغْفِرُ لَهُ وَ سُنَّةٌ خَيْرٌ يُقْتَدَى بِهِ
فِيهَا وَ صَدَقَةٌ تَجْرِي مِنْ بَعْدِهِ.^۱

بهترین چیزی که انسان از خود به یادگار می گذارد، سه چیز است:

فرزند نیکوکاری که برای او استغفار کند، روش و سنت خوبی که مردم از او پیروی کنند، صدقه جاریه ای^۲ که پس از مرگش جریان داشته باشد.

□ اقسام وقف (به اعتبار موقوف علیه):

۱. **وقف خاص:** استفاده کنندگان از موقوفه، اشخاص، اقشار یا گروه خاصی اند؛ مثل

وقف چیزی برای امام جماعت مسجد یا دانشجویان یک دانشگاه.

۱. وسائل الشیعه/ج ۱۹/ص ۱۷۵

۲. صدقه جاریه به وقف تفسیر شده است.

۲. **وقف عام:** استفاده کنندگان از آن مال، شخص یا گروه خاصی نیستند، بلکه وقف بر جهت و مصلحت عموم، مانند مساجد، پل‌ها و کاروان‌سراها، یا بر عنوان عام، مانند فقرا و ایتام است.

گفتار دوم: شرایط وقف

۱. شرایط واقف (وقف کننده):

از شرایط واقف بلوغ، عقل، قصد، اختیار و عدم حجر است.
 □ **مثال:** اگر واقف اکراه بر وقف شده باشد، تا زمانی که اجازه او به آن ملحق نشود، وقف صحیح نیست. حتی با اجازه بعدی او هم، بنابر احتیاط واجب، وقف صحیح نیست.
 (۱۹۹۹)

□ مسئله

لازم نیست واقف مسلمان باشد. (۲۰۰۰)

۲. شرایط مال وقف شده:

- از اعیان باشد (نه از منافع یا دیون).
- ملک وقف کننده باشد. (۲۰۲۴)
- دارای منفعت حلال باشد (بر خلاف آلات قمار).
- منفعت آن، متعلق حق غیر که مانع از تصرف است، نباشد. بنابراین واقف نمی‌تواند ملکی را که رهن داده، وقف نماید.
- اصل مال، با استفاده از منافع آن، تمام نشده و به مقدار قابل توجهی باقی بماند. بنابراین وقف خوردنی و آشامیدنی، یا گل برای بوییدن صحیح نیست.
- قابلیت ملکیت داشته باشد. بنابراین وقف شراب یا خوک صحیح نیست.
- قابل تحویل باشد. لذا وقف حیوان فراری که امکان تحویل آن نیست، صحیح نیست.

- برای منفعت حرام وقف نشده باشد. بنابراین وقف مکانی برای فروش شراب، یا برای استفاده فرق ضالّه باطل است. (۲۰۲۹)

مسئله ۲

مال موقوفه لازم نیست بالفعل قابلیت انتفاع داشته باشد، بلکه اگر در معرض انتفاع هم باشد کافی است؛ مانند وقف درختی که دو سال دیگر ثمر می‌دهد.

۳. شرایط موقوف علیهم (افرادی که مال برای آنان وقف شده) (۲۰۴۶)

- معین باشند. بنابراین وقف چیزی برای یکی از دو مسجد یا یکی از دو نفر، صحیح نیست.
- اگر وقف خاص است، در هنگام وقف، حداقل یک نفر از موقوف‌علیهم موجود باشند.
- اگر وقف عام است، هنگام وقف، امکان موجود شدن موقوف‌علیهم باشد.
- بنا بر احتیاط واجب مرتد فطری یا کافر حربی نباشند.

۴. شرایط کلی وقف:

- انشاء وقف: در وقف نیت به تنهایی کافی نیست، بلکه انشاء وقف نیز لازم است. فرقی نمی‌کند انشاء وقف با لفظ و صیغه خاصی باشد یا هر فعلی که بر این معنا دلالت کند که به آن وقف معاطاتی گویند؛ مثلاً واقف زمینی را به عنوان مسجد بسازد و در اختیار عموم گذارد و گروهی هم در آن نماز بخوانند یا پلی برای عابرین بسازد و بعضی هم با اجازه واقف از آن عبور کنند، در تحقق وقف کافی است.
- صیغه وقف لازم نیست عربی باشد و هر لفظی که دلالت بر انشاء وقف نماید، کافی است؛ مانند اینکه گفته شود «وقفت»، یعنی وقف کردم یا «جعلته موقوفاً»، یعنی به عنوان موقوفه قرار دادم یا «هذا وقف»، یعنی این وقف است.
- وقف نباید موقت و زمان‌دار باشد. بلکه باید دائمی باشد. (۲۰۳۷)
- بنا بر احتیاط واجب وقف، باید قطعی باشد؛ یعنی معلق و مشروط به شرطی نباشد.

- وقف باید برای دیگران باشد، نه برای خود واقف (۱۹۹۶).
- وقف قصد قربت لازم ندارد.
- در وقف باید قبض صورت بگیرد. (در ادامه در مورد قبض مطالبی خواهد آمد)
- اذن واقف در قبض شرط است.
- در وقف عام و به خصوص در وقف خاص، بنا بر احتیاط مستحب قبول از طرف موقوف علیهم لازم است. در وقف عام قبول بر عهده حاکم یا نماینده اوست.
- در وقف مسجد، علاوه بر شروط ذکر شده، قصد عنوان مسجد نیز نیاز است. بنابراین اگر مکانی صرفاً برای عبادت و نماز مسلمانان وقف شود، وقف صحیح است. لکن مسجد محسوب نمی شود.

❓ مسئله

واقف هنگام وقف می تواند شرط کند که هر زمان نیازمند شد، وقف به او برگردد که در این صورت، اگر واقف بمیرد و قبل از مرگ محتاج شده باشد، به عنوان ارث محسوب می - شود و اگر محتاج نبوده است، به حالت وقف باقی می ماند.

گفتار سوم: قبض در وقف (۲۰۹۱)

۱. وقف خاص:

هر کدام از طبقه موجودی که وقف برای آنان صورت گرفته، اگر مال موقوف را تحویل بگیرد، وقف نسبت به این شخص تحقق یافته است و کسانی که تحویل نگرفته اند، وقف در مورد آنان تحقق نیافته است.

۲. وقف عام:

الف) عناوین کلیه (فقراء، ایتام و...):

اگر یکی از این افراد (فقراء، ایتام و...) مال وقفی را قبض کند و مستولی بر عین مال شود، کافی است.

ب) جهات عامه (مسجد، پل و...):

در این حالت، قیّم و متولی تعیین شده توسط واقف (که در حین وقف تعیین کرده است) باید قبض کند و اگر این دو نبودند، حاکم شرع باید قبض نماید؛ هرچند در مورد مسجد و مقبره، با خواندن یک نماز یا دفن یک میت با اذن واقف قبض محقق می‌شود.

مسئله ۲

۱. اگر واقف، ولی شرعی افرادی باشد که مال برای آنان وقف شده است، در این صورت صحت وقف متوقف به قبض جدیدی نیست. البته باید قصد قبض از جانب مولی علیه را داشته باشد.

۲. در قبض و تحویل گرفتن موقوفه، فوریت لازم نیست.

۳. اگر واقف قبل از قبض طرف مقابل بمیرد، وقف محقق نمی‌شود و مال موقوفه به عنوان ارث، به ورثه می‌رسد.

توضیحی در مورد بعض عبارات وقف

شماره	مثال	←	حکم
۱	مسلمان چیزی را بر فقرای شهر وقف کند.	←	به فقیران مسلمان می‌رسد؛ بلکه اگر واقف شیعه باشد، به فقرای شیعه می‌رسد و اگر از اهل تسنن باشد، به فقرای اهل تسنن می‌رسد و اگر کافر باشد، به هم مسلکش می‌رسد.
۲	چیزی را بر فقرای فامیل وقف کند و آنها در نقاط مختلف زندگی کنند.	←	به همه آنها می‌رسد و نمی‌توان فقط به حاضرین داد.
۳	وقف در راه خدا یا در کار خیر	←	در هر کاری که ثواب داشته باشد، خرج می‌شود.
۴	وقف بر ارحام و نزدیکان به طور مطلق	←	به کسانی که عرف مردم، آنها را از ارحام و اقارب بدانند می‌رسد.
۵	وقف بر ارحام و فامیل با قید الاقرب فالاقرب	←	مطابق تقسیم ارث
۶	وقف بر اولاد (بدون قید)	←	به دختر و پسر مساوی می‌رسد. (۲۰۸۴)
۷	وقف بر علماء (بدون قید و با همین لفظ)	←	به عالمان دینی می‌رسد.
۸	وقف بر مسجد (بدون قید و شرط)	←	صرف نور، فرش، خادم، تعمیر و سایر مخارج می‌شود؛ اگر زیاد بیاید به امام جماعت داده می‌شود.
۹	وقف سیدالشهداء	←	صرف برپایی عزاداری حضرت می‌شود.

- تمرین

۱. در وقف خاص، قبض وقف باید به چه صورتی باشد؟
۲. شرایط موقوف علیهم را بیان کنید.
۳. شرایط واقف را بیان کنید.
۵. دو مورد از شرایط مال وقف شده را توضیح دهید.
۶. آیا در وقف، صیغه خاصی لازم است؟
۷. اگر قبل از قبض واقف بمیرد، حکم وقف چیست؟



فصل هفتم: وقف (۲)

گفتار چهارم: متولی و ناظر وقف

۱. متولی وقف:

الف) برای واقف جایز است تولیت و نظارت وقف را برای خود قرار دهد یا به غیر واگذار نماید. این تولیت می‌تواند دائمی یا موقت باشد؛ همچنین به تنهایی یا با مشارکت دیگری انجام پذیرد.

ب) قرار دادن تولیت توسط واقف، باید هنگام ایقاع وقف باشد. در غیر این صورت حق تعیین تولیت پس از آن برای واقف وجود ندارد. البته عزل یا حق نصب تولیت در صورتی - که واقف چنین حقی را در ضمن وقف کردن شرط کرده، اشکال ندارد.

مثال: اگر واقف هنگام وقف کردن گفته باشد: این زمین را برای حسینیه با تولیت علی وقف کردم، به شرط آنکه هر وقت بخواهم او را عزل کنم و شخص دیگری را بگمارم، در این حالت واقف حق تغییر متولی را دارد.

ج) واقف نمی‌تواند برای مسجد تولیت قرار دهد. (۲۰۱۱)

د) واقف می‌تواند چند تولیت قرار دهد. (۱۹۹۶)

ه) اگر واقف چیزی از منافع را برای متولی معین کند، همان اجرت عمل او خواهد بود؛ هر چند کمتر از اجرت‌المثل باشد و اگر چیزی برای تولیت به عنوان دستمزد قرار نداده باشد، متولی می‌تواند اجرت این کار را مطابق آنچه معمول و متعارف است، از منافع وقف برداشت کند. (۲۰۰۱)

□ در صورتی که متولی توسط واقف مشخص نشده باشد:

۱. وقف عام: حاکم شرع یا نماینده او متولی است. (۲۰۱۷)

۲. وقف خاص:

الف) امور مربوط به مصلحت وقف و مراعات نسل‌های بعدی است ← حاکم شرع متولی است.

ب) امور مربوط به بهره‌ور کردن یا اصلاحات جزئی است ← خود موقوف‌علیهم متولی‌اند.

□ وظایف و محدوده اختیارات متولی

۱. قبول کردن تولیت و سرپرستی وقف واجب نیست. اما اگر قبول کرد، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند خود را عزل کند و اگر خود را عزل کرد، بنابر احتیاط واجب باید به حاکم شرع مراجعه کند تا دوباره نصب شود. اما در عین حال در طول این مدت باز هم باید وظایفش را انجام دهد. (۲۰۱۳ و ۲۰۱۱).

۲. اگر واقف وظیفه متولی را مشخص کرده باشد، طبق همان عمل می‌شود. اگر مطلق گذاشته و مشخص نکرده باشد، وظیفه‌اش همان چیزی است که متعارف است؛ از جمله اینکه تعمیر و اجاره وقف، گرفتن اجرت و تقسیم آن بین موقوف‌علیهم بر عهده اوست که همه این وظایف باید با مراعات مصلحت وقف انجام شود.

۳. متولی نمی‌تواند تولیت را به دیگری واگذار کند؛ حتی با عجز از تصدی امور. مگر واقف چنین اختیاری را هنگام وقف کردن به او داده باشد یا اینکه واگذاری کار به دیگری به‌نحو توکیل باشد؛ یعنی متولی کسی را وکیل کند تا کارها را انجام دهد؛ به شرط آنکه شرط عدم توکیل نشده باشد. (۲۰۱۹ و ۲۰۱۴ و ۲۰۲۱)

۴. متولی موقوفه حق ندارد کاری کند یا قانونی وضع کند که با مقتضای وقف در تعارض باشد. باید طبق آنچه واقف در هنگام وقف وضع کرده، عمل کند. (۲۰۰۴)
۵. اگر چند نفر متولی وقف باشند، هیچ کدام (حتی اکثریت آنان) حق ندارد دیگری را عزل کند. مگر واقف برای آنان در هنگام وقف چنین اختیاراتی را قرار داده باشد. (۲۰۰۶)
۶. متولی وقف باید مصالح وقف را در نظر بگیرد.

□ **مثال:** اگر متولی طبق وقف نامه مجاز بود موقوفه را اجاره دهد، واجب است در تعیین مبلغ اجاره رعایت مصلحت و منفعت وقف را بنماید. در نتیجه اگر در تخفیف مبلغ اجاره، به سبب اوضاع و احوال خاص مستأجر یا اهمیت کاری که وقف برای آن اجاره داده می شود، نفع و مصلحت وقف باشد، اشکال ندارد و الا جایز نیست. (۲۰۱۰)

□ نحوه اداره موقوفه توسط چند متولی

تولیت بیش از چند نفر به سه صورت متصور است:

۱. تولیت برای هر یک از آنان مستقلاً قرار داده شده است ← در عمل و تصرف مستقل اند و بر هیچ یک از آنها لازم نیست در انجام امور وقف به دیگری مراجعه کنند و در این صورت، عمل شخصی که زودتر اقدام نموده، نافذ است. اگر یکی از آنها بمیرد یا از صلاحیت تولیت خارج شود، دیگری در تولیت وقف منفرد می شود.

۲. تولیت بین آنان به صورت اجتماع است ← هیچ کدام نمی توانند به صورت مستقل عمل کنند. در این صورت اگر یکی از آنها بمیرد یا از صلاحیت تولیت خارج شود، بنابر احتیاط واجب، حاکم شرع شخص دیگری را جای او قرار می دهد تا با فرد دیگری که باقی مانده، تولیت را به عهده گیرند.

۳. تولیت بعضی از امور به یک فرد و بعضی دیگر به دیگری واگذار شده است؛ مثلاً رسیدگی به وقف را به فردی و تقسیم منافع بین موقوف علیهم را به دیگری سپرده است. ← هر کدام در انجام وظایف تعیین شده مستقل می‌باشند.

□ مسئله

۱. اگر واقف تولیت بعضی از امور موقوفه را به شخصی واگذار نماید و بقیه امور را مهمل گذاشته و مشخص نکرده باشد، در این صورت وقف نسبت به آن امور بدون متولی منصوب است که حکم آن در مسئله عدم تعیین متولی گذشت.

۲. اگر چند نفر به عنوان متولی وقف نصب شده باشند، در صورتی که واقف، تولیت آنان را به طور مطلق بیان کرده و قرائنی بر استقلال بعضی از آنان در اداره امور وقف وجود ندارد (حتی به این نحو نباشد که واقف گفته باشد رأی اکثریت متولیان ملاک است) در این صورت هیچ یک از متولیان حتی اکثریت آنان حق ندارند بدون رضایت سایر متولیان اقدام به کاری کنند. بلکه باید از طریق مشورت با هم و اتخاذ رأی واحد (نه اکثریت) با هم عمل کنند و اگر بین آنان نزاعی واقع شود، واجب است به حاکم شرع مراجعه کنند تا حاکم آنان را الزام کند تا با هم به توافق برسند. (۲۰۰۵)

۳. اگر برخی متولیان مدعی شوند که برخی دیگر از متولیان خائن‌اند، واجب است مسئله را به حاکم شرع ارجاع دهند و متولیان خائن را از کار برکنار کنند. (۲۰۰۷)

□ عزل و نصب متولی

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، نصب متولی طبق آنچه در ابتدای همین درس آمده، به عهده واقف است. اما عزل او در صورتی است که به مصلحت موقوفه عمل نکند یا خلاف وقف‌نامه عمل کند (یا به خاطر خیانت یا عدم توانایی)، که در این صورت حاکم شرع او را

الزام به رعایت مصالح موقوفه می‌کند و در نهایت عزل می‌نماید. همچنین اگر واقف طبق وقف‌نامه شرایطی را برای عزل متولی بیان نموده، آنچه در وقف‌نامه ذکر شده نیز می‌تواند موجب عزل وی باشد.

۲. ناظر وقف:

گاهی واقف شخصی را به عنوان ناظر وقف تعیین می‌کند و اختیاراتی را به او واگذار می‌کند و حتی حق دخالت در کارهای متولی را در وقف‌نامه برای او قائل می‌شود. به هر حال طبق آنچه برای ناظر در وقف‌نامه تعیین شده، ناظر دارای اختیاراتی خواهد بود.

□ مسئله

ناظر بنا بر احتیاط واجب نمی‌تواند بعد از قبول نظارت، خودش را عزل کند؛ مانند متولی. (۲۰۱۳)

- تمرین

۱. عزل متولی وقف در اختیار کیست؟
۲. ناظر وقف کیست و چه اختیاراتی دارد؟
۳. آیا ناظر وقف می‌تواند از نظارت وقف کناره‌گیری کند؟
۴. آیا در جایی که چند نفر متولی وقف‌اند، برخی از آنها حق عزل دیگری را دارند؟ اکثریت آنها چگونه؟
۵. دستمزد متولی از چه منبعی و چگونه تأمین می‌شود؟
۶. اگر واقف در وقف خاص متولی انتخاب نکرده، متولی چه کسی خواهد بود؟



فصل هفتم: وقف (۳)

گفتار پنجم: فروش و معامله مال وقف شده

۱. وقف عام:

الف) وقف بر جهات و مصالح عامه (مانند مساجد، مشاهد مشرفه، مدارس و...):

یک- فروش و معامله عین موقوفه:

مطلقاً جایز نیست؛ حتی اگر خراب شود و از بهره‌برداری ساقط گردد. این حکم در غیر مساجد و مشاهد مشرفه احتیاط واجب است. (۲۰۴۵)

مثال: اگر شخصی زمین موقوفه‌ای را بدون مجوز شرعی بفروشد، معامله باطل است و فروشنده باید پولی را که از مشتری گرفته، برگرداند.

دو- فروش و معامله آلات و فرش‌ها و سایر متعلقات:

اول- امکان استفاده از آن وجود دارد؛^۱ مثل فرشی که برای زمین مسجد وقف شده، اما مسجد به فرش نیاز ندارد و به پرده‌ای برای گرم کردن مکان نیاز دارد: در این صورت باید فرش را به عنوان پرده استفاده کرد و نمی‌توان آن را فروخت.

۱. هر انتفاعی حتی انتفاعی که مورد نظر واقف نبوده است.

دوم- علاوه بر عدم امکان انتفاع در آن محل، اگر موجب تلف شدن یا ضرر خوردن به این آلات و متعلقات گردد:

□ در محل مماثل دیگر (مثل مسجد دیگر) قابل استفاده است ← در آنجا استفاده شود.

□ در محل مماثل دیگر قابل استفاده نیست ← در مصالح عام‌المنفعه استفاده شود.

سوم- امکان استفاده از آن در هیچ محلی، حتی مصالح عمومی مردم نباشد و تنها راه بهره‌مندی از آن، به فروش آن باشد، به شرط آنکه ماندن آن موجب تلف شدنش شود:

□ با پول فروش آن در همان مسجد و اگر نشد در مسجد دیگر و آلا در مصالح عامه مصرف شود.

● چند استفتاء:

سؤال ۱: شخصی مقداری آهن و لوازم جوشکاری را برای ساخت مسجد در مکانی هدیه کرده و بعد از پایان کار، مقداری از آنها زیاد آمده است. آیا می‌توان مقدار زیاد آمده را برای

سایر هزینه‌های مسجد با فروش آن و استفاده از پول حاصل هزینه کرد؟

جواب: فروش آن حرام است و باید برای تعمیر مساجد دیگر به کار رود و اگر شخص هدیه- دهنده، این اموال را از ملک خود خارج نساخته و فقط اجازه استفاده آن را در مسجد مذکور داده، مازاد آن برای خودش است و اختیار آن در دست خود او خواهد بود.

(۲۰۹۷)

سؤال ۲: فردی مغازه خود را برای ایجاد صندوق قرض‌الحسنه وابسته به مسجد وقف کرده و از دنیا رفته و چندین سال، آن مکان بسته مانده و در معرض خرابی است. آیا

می‌توان برای موارد دیگری استفاده کرد؟

جواب: اگر وقف محقق شده باشد، استفاده از آن محل باید(در صورت عدم امکان استفاده در آن مسجد) برای صندوق‌های قرض‌الحسنه مساجد دیگر باشد و اگر این هم ممکن نبود، در هر کار خیری استفاده شود (یعنی حق فروش نیست؛ مگر آنکه برای کارهای خیر دیگر نیز قابل استفاده نباشد). (۲۰۴۲)

سؤال ۳: منبری که برای مسجد وقف شده، ولی به علت ارتفاع زیاد آن عملاً قابل استفاده نیست، آیا تبدیل آن به منبر مناسب دیگری جایز است؟
جواب: اگر با شکل خاص فعلی در این مسجد یا مساجد دیگر قابل استفاده نیست، تغییر شکل آن برای اینکه قابل استفاده شود، اشکال ندارد. (۲۰۹۴)

□ نکته:

آنچه برای جواز فروش موقوفه بیان شد، وقتی است که انتفاع از آن منحصر در فروش موقوفه و استفاده از پول فروش باشد. اما در مورد سؤال فوق با تغییر شکل منبر، می‌توان از آن استفاده نمود. لذا حق فروش وجود ندارد.

(ب) وقف بر عناوین عامه (فقراء، ایتام و...):

در این نوع وقف نیز، بیع مال موقوفه جایز نیست، مگر در موارد استثناء که در قسمت بعد، ذیل وقف خاص مطرح خواهد شد.

۲. وقف خاص:

در وقف خاص، فروش مال وقف شده جایز نیست، مگر در مواردی که استثناء است:

الف) خرابی که غالباً و عادتاً به حالت قبلی برنمی‌گردد و مال قابل انتفاع نباشد؛ مگر با فروش آن و استفاده از پول آن برای کسانی که مال برای آنان وقف شده ← فروخته می‌شود و با رعایت "الاقرب فالاقرب" نسبت به عین موقوفه چیزی خریداری شود که قابل انتفاع برای موقوف‌علیهم باشد. (۲۰۹۳)

ب) در صورت وجود سه شرط: از انتفاع قابل توجه خارج شود، امید برگشتن به حالت اولیه وجود نداشته باشد و با فروش آن بتوان چیزی خرید که منفعت آن قابل توجه باشد. ← فروخته می‌شود و الاقرب فالاقرب رعایت می‌شود.

ج) واقف شرط کرده باشد که اگر امری حادث شد، فروش موقوفه جایز باشد؛ مانند اینکه واقف شرط کند جواز فروش وقف را در صورت کم شدن منفعت موقوفه، یا زیاد شدن مخارج آن، یا وقوع اختلاف بین موقوف‌علیهم، یا به خاطر ضرورت و یا هر شرط دیگری نظیر این شروط ← با تحقق آن امر، موقوفه فروخته می‌شود.

د) بین صاحبان وقف (موقوف‌علیهم) اختلاف شدیدی پیش آید که از تلف شدن اموال و جان‌ها ایمن نباشیم و راه حل مشکل، فقط فروش آن باشد ← فروخته می‌شود و پول آن بین موقوف‌علیهم تقسیم می‌شود. البته اگر رفع مشکل با صرف پول فروش در خرید چیز دیگری و وقف آن چیز برای موقوف‌علیهم ممکن است، پول فروش موقوفه باید در آن صرف شود.

□ نکته:

متولی‌ای که از جانب واقف تعیین شده، متولی فروش وقف در صور فوق است و در نبود او، حاکم شرع یا کسی که منصوب از جانب اوست، متولی این امر است.

به مثال‌های زیر توجه کنید:

□ **مثال ۱:** شخصی مقداری آب و زمین زراعی را وقف پسران خود نموده، ولی به علت کثرت اولاد و سنگینی کارهای کشاورزی و کمی محصول، کسی تمایل به زراعت در زمین ندارد و به همین دلیل وقف در آینده نزدیک خراب، و از قابلیت انتفاع خارج خواهد شد. ← تا زمانی که قابلیت انتفاع و استفاده در جهت وقف وجود دارد - اگرچه با اجاره دادن و مصرف اجاره در جهت وقف یا با تغییر کاربری آن و استفاده از زمین در مصرف غیر زراعی - حق فروش موقوفه وجود ندارد؛ مگر بهره‌برداری‌های مذکور در

بالا هم مقدور نباشد، لذا فروخته می‌شود. اما در صورت امکان حتماً ملک دیگری خریداری شود، تا منافع آن در جهت وقف مصرف شود. (۲۰۹۳)

□ **مثال ۲:** شخصی کتابخانه‌اش را بر اولاد ذکورش وقف کرده، ولی هیچ‌یک از اولاد و نوه‌های او موفق به تحصیل و استفاده از آن نشده‌اند و مقداری از کتاب‌ها به مرور از بین رفته و بقیه در معرض تلف شدن است. ← کتابخانه باید در معرض کسانی که استفاده می‌کنند قرار گیرد و به هر حال حق فروش وجود ندارد. (۲۰۹۸)

□ **اجاره موقوفه:**

۱. اگر وقف منفعت باشد^۱ ← اجاره آن جایز است؛ چه وقف خاص باشد و چه عام. همچنین چه بر عناوین عامه وقف شده باشد و چه جهات عامه؛ به دلیل اینکه مقصود، تحصیل منفعت از موقوفه و دادن آن به موقوف علیهم است؛ مانند مزرعه‌ای که واقف برای اولاد یا فقرای سید وقف کرده است.

۲. اگر وقف انتفاع باشد^۲ ← اجاره آن جایز نیست. (۲۰۵۲)

□ **موقوفه نیازمند تعمیر**

اگر موقوفه برای بقاء و استفاده از آن نیاز به تعمیر داشته باشد:

۱. واقف برای موقوفه هزینه‌ای قرار داده است که صرف آن شود ← باید همان را مصرف کرد.

۲. واقف هزینه‌ای قرار نداده است ← بنابر احتیاط واجب از منافع موقوفه برای تعمیر آن استفاده می‌شود.

۱. غرض در این وقف، تحصیل منفعت و صرف آن در اموری است که در وقف بیان شده است؛ مانند اینکه مغازه‌ای را وقف مسجد می‌کند.

۲. غرض، تحصیل منفعت برای امر دیگر نیست. بلکه استفاده از همان موقوفه مد نظر است؛ مانند خانه‌ای که برای سکونت امام جماعت وقف شده است یا مدرسه‌ای که برای تحصیل محصلین وقف شده است.

۳. چیزی که صرف تعمیر شود، وجود ندارد ← برای متولی جایز است قرض کردن با قصد اینکه آن قرض را از منافع موقوفه بردارد؛ و یا با مال خود، موقوفه را تعمیر کند با قصد اینکه از منافع موقوفه، استیفاء کند. اگر قصد ادای قرض یا استیفاء از منافع موقوفه را نداشته باشد، بعد از آن نمی‌تواند از منافع موقوفه بردارد.

□ مسئله

۱. در صورتی که بقای موقوفه متوقف بر فروش بعضی از وقف است، فروش آن بعضی جایز است.

۲. در صورت خرابی قسمتی از وقف، به‌گونه‌ای که مجوز بیع پیدا شود و قسمت دیگر هم برای تحصیل منفعت نیاز به تعمیر داشته باشد، باید به ترتیب زیر عمل کرد:
الف) با فروش قسمت خراب می‌توان موقوفه مشابه آن را خرید؛ این خود دو حالت دارد: یک- از منافع قسمت محتاج به تعمیر، امکان تعمیرش هست ← بنابر احتیاط واجب پول فروش را باید صرف خرید موقوفه مشابه کرد و از منافع صرف تعمیر شود.
دو- امکان تعمیر با منافع قسمت مزبور نیست ← پول فروش فقط می‌توان صرف تعمیر لازم (برای تحصیل منفعت، نه تعمیر برای بهتر شدن و زیاد شدن منفعت) کرد.

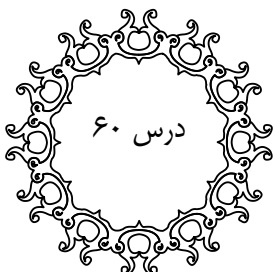
ب) با فروش آن نمی‌توان موقوفه مشابه خرید ← پول آن صرف تعمیر بقیه موقوفه می‌شود؛ چه تعمیر برای حصول منفعت باشد (تعمیر لازم) و چه برای زیاد شدن منفعت.

□ تغییر وقف

تغییر وقف، حتی توسط واقف هم جایز نیست؛ برای مثال، نمی‌توان مکانی را که به عنوان حسینیه وقف شده است، به مسجد تبدیل کرد. البته اگر وقف منفعت باشد، در صورتی که با این عنوان فعلی اش منفعتی ندارد یا منفعت آن بسیار اندک بوده، جایز است به عنوان دیگری که دارای منفعت است، تبدیل شود..

– تمرین

۱. آیا می‌توان فرشی را که وقف مسجد است، فروخت؟
۲. سه مورد از موارد استثنای حرمت بیع بر عناوین عامه و وقف خاص را بیان کنید.
۳. در صورتی که موقوفه نیاز به تعمیر دارد، هزینه تعمیر آن چگونه تأمین می‌شود؟
۴. در چه صورتی تغییر وقف جایز است؟



فصل هفتم: وقف (۴)

گفتار ششم: غصب وقف و ضامن بودن نسبت به خسارات وارده

در مورد غاصب یا هر کسی که خسارت به وقف، مستند به اوست، احکام ذیل وجود دارد:

۱. اگر وقف خاص یا وقف منفعت (در وقف عام) باشد:

الف) به عین آن آسیبی برسد یا از بین برود ← ضامن عین موقوفه است. بنابراین ردّ عین در صورتی که موجود باشد و ردّ عوض آن در صورتی که تلف کرده باشد، واجب است.
ب) اگر منافع آن غصب شده باشد ← ضامن منافع است و ردّ عوض منافع استیفا شده و استیفا نشده هم واجب است. (۲۰۴۷)

□ نکته:

اگر وقف تلف شده، باید عوض آنچه از بین رفته است در بدل وقف صرف شود؛ یعنی عین وقف دیگر با آن پول انجام شود و عوض منافع در همان مسیر وقف نامه صرف شود.

□ مثال: اگر کسی ساختمانی را که طبق وقف می‌بایست اجاره آن صرف عزاداری امام حسین(ع) شود، خراب کند، باید در عوض، ساختمان دیگری وقف این کار کند.

۲. وقف انتفاع (مصالح عامه) باشد.

الف) مساجد، مقابر، زیارتگاه‌ها، پل‌ها و مانند آن ← اجرت آن را ضامن نیست و فقط اگر عین مسجد و زیارتگاه خسارتی ببیند، ضامن خسارت است و در بدل وقف صرف می‌شود. (۲۱۰۱)

ب) مدارس، حمام، کاروانسرا و مانند آن ← اجرت آن را ضامن است، مگر در همان مواردی که در وقف‌نامه تعیین شده، مورد بهره‌برداری واقع شده باشد. (اگرچه غاصبانه مورد بهره‌برداری واقع شده است.)

گفتار هفتم: معلوم نبودن جهت وقف

اگر وقفی بودن چیزی محرز باشد، ولی جهت وقف معلوم نباشد، یعنی ندانیم در چه مسیری باید استفاده شود. (۲۰۵۷)

۱. متولی خاصی دارد ← در نحوه تصرف، به او مراجعه می‌شود.

۲. متولی خاصی ندارد ← به حاکم شرع مراجعه می‌شود.

□ نحوه مصرف درآمد شیئی که بین احتمالات مردد است:

۱. قدر متیقن و قدر مشترکی در مورد مصرف آن وجود دارد؛ مثلاً احتمالات عبارت‌اند از فقراء، علماء، سادات و اهل فلان شهر ← بین فقرای عالم سید اهل فلان شهر مصرف می‌گردد. (یعنی فقرایی که هم عالم، هم سید و هم اهل فلان شهر باشد.)

۲. قدر متیقنی وجود ندارد و احتمالات مختلف در افراد خاصی قابل جمع نیست؛ مثلاً بین مسجد و فقراء و حسینیه تردید داشته باشد.

الف) شبهه محصوره ← با قرعه، مورد مصرف معلوم می‌شود؛ مثلاً اگر قرعه به نام مسجد بیفتد، درآمد صرف مسجد می‌شود.

ب) شبهه غیر محصوره:

یک- در صورتی که بین عناوین یا اشخاص غیر محصوره باشد مثلاً فرزندان یکی از افراد ساکن مشهد که معلوم نیست این فرد کیست یا یکی از فقرای شهر

مشهد که معلوم نیست کدام فقیر است یا فراموش کرده‌ایم. ← در حکم مجهول المالک است. بنابراین به عنوان ردّ مظالم به فقراء صدقه داده می‌شود.

دو- بین جهات غیر محصوره است؛ مثلاً مردّد بین مسجد، زیارتگاه، پل و... باشیم ← در امور خیریه‌ای در همین موارد صرف می‌شود.

توضیح:

۱. منظور از شبهه محصوره آن است که قدر متیقنی در اینجا وجود خارجی ندارد تا اجاره‌بها صرف آن شود. اما محدود به موارد معدودی است؛ مثلاً می‌دانیم که یا باید صرف پزشکان منطقه شود یا صرف علمای منطقه، اما نمی‌دانیم مشخصاً کدام است؛ پزشکی هم که از علمای دین هم باشد در آن منطقه وجود ندارد. لذا قرعه می‌اندازیم.
۲. منظور از شبهه غیر محصوره آن است که تعداد احتمالات زیاد است؛ مثلاً مرددیم که مورد مصرف اجاره‌بها پزشکان‌اند یا علمای دین یا فقرا و یا

□ اثبات وقف بودن (۲۰۵۹)

صرف وجود وقف‌نامه اثبات کننده وقف بودن چیزی نیست. بلکه وقف به یکی از طرق زیر ثابت می‌شود:

۱. کسانی که مال وقفی در دستشان است، اعتراف به وقف بودن آن نمایند و همچنین ورثه او بعد از مرگش اعتراف کنند.
۲. قبلاً کسانی که مال در دستشان بوده با آن رفتار وقف را می‌کرده‌اند.
۳. دو نفر عادل گواهی به وقفیت دهند.
۴. با قرائن و شواهدی مثل شهرت به وقفیت، علم و اطمینان حاصل شود که وقف است.

- تمرین

۱. حکم غصب منافع وقف خاص چیست؟
۲. اگر وقف منفعت (در وقف عام) به طور کلی توسط غاصب تلف شود، وظیفه چیست؟
۳. موارد اثبات وقف را بیان کنید؟
۴. غصب مسجد چه حکمی دارد؟
۵. غصب مدرسه وقفی چه حکمی دارد؟
۶. اگر جهت وقف شیئی معلوم نباشد، اما وقف بودن آن قطعی باشد، چه باید کرد؟



فصل هشتم: صدقه

روایات فراوانی در استحباب صدقه و تشویق بر آن - به خصوص در اوقات ویژه، مثل جمعه، عرفه، ماه رمضان و بر طوائف مخصوص، مثل همسایگان و ارحام - وارد شده است تا آنجا که روایت است: لا صدقة و ذو رحم محتاج . تا زمانی که ارحام محتاج وجود دارد، (فامیل‌های نسبی)، صدقه به دیگران روا نیست.

□ شرایط صحت صدقه

۱. قصد قربت
۲. لفظ یا هر عملی که دلالت بر تملیک مجانی مال به طرف مقابل می‌کند.
۳. تحویل دادن مال به طرف مقابل

□ احکام صدقه

۱. بعد از تحویل صدقه به فقیر یا وکیل فقیر، برگشتن و انصراف از آن شرعاً ممکن نیست.
۲. واسطه شدن برای رساندن صدقه به دیگری مستحب است. از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است:

مَنْ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ (عَنْ رَجُلٍ إِلَى
مِسْكِينٍ) كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِهِ وَ لَوْ تَدَاوَلَهَا
أَرْبَعُونَ أَلْفَ إِنْسَانٍ ثُمَّ وَصَلَتْ إِلَى الْمِسْكِينِ
كَانَ لَهُمْ أَجْرٌ كَامِلٌ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ

أَبْقَى - لِلَّذِينَ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا لَوْ
كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ .

کسی که صدقه شخصی را به نیازمندی برساند، مانند صدقه دهنده

اجر دارد و اگر صدقه در دست چهل هزار نفر بچرخد و سپس به فقیر

برسد، برای هر چهل هزار نفر اجر کامل است

۳. آنچه به فقیر صدقه داده‌ایم کراهت شدید دارد که با یکی از عقود (مثل بیع،

مصالحه) به ملک خود درآوریم؛ یعنی همان را مثلاً از فقیر بخریم.

۴. ردّ سائل مکروه است؛ اگرچه گمان داشته باشیم بی نیاز است. لذا مقداری اگر چه

اندک، به او بدهیم.

۵. درخواست صدقه و کمک بدون احتیاج، کراهت زیادی دارد. بلکه در صورت احتیاج

نیز مکروه است.

□ مخفیانه یا علنی بودن صدقه

در روایت از پیامبر اکرم (ص) آمده است:

صَدَقَةُ السَّرِّ تَطْفِيءُ الْخَطِيئَةَ كَمَا تَطْفِيءُ
الْمَاءُ النَّارَ وَ تَدْفَعُ سَبْعِينَ بَاباً مِنَ
الْبَلَاءِ ۱

صدقه مخفیانه خشم پروردگار را خاموش می کند و گناهان را از بین

می برد؛ همان گونه که آب آتش را خاموش می کند و هفتاد باب بلا را دفع

می کند.

۱. مواردی که سرّی دادن تأکید نشده است:

الف) دفع تهمت: یعنی برای اینکه در معرض تهمت قرار نگیریم، علنی صدقه بدهیم.^۲

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل

۲. مثلاً برای اینکه متهم نشویم انسان بخیل یا خسیسی هستیم، صدقه را علنی می دهیم.

- ب) بخواهیم دیگران یاد بگیرند و اقتدا کنند.
۲. علنی دادن صدقه افضل است ← در صدقات واجب، مثل خمس، زکات، فطریه.
۳. در غیر موارد فوق ← صدقه مخفیانه و سری افضل است.

□ شرایط صدقه دهنده

۱. بلوغ
۲. عقل
۳. عدم محجور بودن (سفیه یا ورشکسته نبودن)

□ شرایط افراد صدقه گیرنده

۱. تمام صدقات را؛ چه واجب و چه مستحبی، به فرد هاشمی^۱ می توان داد. ولی زکات (اعم از زکات مال و زکات فطره) را در صورتی می توان به هاشمی داد که پرداخت کننده خودش هاشمی باشد.
۲. در صدقات مستحبی، فقر، ایمان یا اسلام صدقه گیرنده شرط نیست. لذا به غنی، کافر ذمی و سنی نیز می توان صدقه مستحبی داد. اما به کافر حربی و ناصبی^۲ نمی توان صدقه داد.
۳. موارد مصرف زکات واجب، فطریه و خمس در بخش های مربوط به آنها آمده است.

۱. کسی که نسبش به هاشم، جد پیامبر (ص) می رسد.

۲. دشمن اهل بیت (ع)

- تمرین

۱. در چه صورتی صدقه سرّی افضل است؟
۲. در چه صورتی صدقه علنی افضل است؟
۳. دو شرط فرد صدقه گیرنده را بیان کنید.
۴. چهار شرط فرد صدقه دهنده را بیان کنید.
۵. حکم ردّ سائل چیست؟ توضیح دهید.
۶. درخواست صدقه چه حکمی دارد؟



فصل نهم: وصیت (۱)

گفتار اول: تعریف و اقسام وصیت

تعریف: وصیت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کاری انجام دهند یا بگویند بعد از مرگش چیزی از اموال او برای کسی باشد یا برای فرزندان خود قیّم (سرپرست) مشخص کند.

□ چگونگی وصیت

۱. با گفتار: یعنی وصیت خود را بیان کند.
۲. با نوشته‌ای که مقصود وصیت خود را برساند.
۳. با اشاره که مقصود را بفهماند.

□ نکته:

موارد بالا در صورتی نافذ، و اجرای آن لازم است که عرف مردم از آن گفتار یا نوشتار یا اشاره همان را بفهمند که یکی یا برخی از نزدیکان و ورثه برداشت می‌کنند و در صورت نزاع در تفسیر وصیت، باید به دادگاه و حاکم شرع (مجتهد جامع شرایط) مراجعه کنند.

اقسام وصیت

۱. **تملیکی:** وصیت کند چیزی از اموالش یا حقوق شرعی وی برای کسی باشد.

در وصیت تملیکی موصی^۱، موصی به^۲، موصی له^۳ وجود دارند و گاهی توسط موصی وصی^۴ نیز تعیین می شود.

مثال: اگر کسی وصیت کند پس از مرگم یک میلیون تومان از اموالم را به پسر عمویم یا سادات محل بدهید، این وصیت تملیکی است.

چند نکته:

الف) تحقق وصیت و ترتب احکام آن متوقف بر قبول نیست؛ هرچند که در وصیت تملیکیه ای که برای اشخاص خاص است، تملک موصی له متوقف بر قبول اوست و به صرف وصیت موصی، موصی له قهراً مالک نمی شود.

ب) هر چیزی که دلالت بر قبول کند، کافی است و لازم نیست لفظ باشد؛ مانند اینکه موصی به را بگیرد و در آن تصرف کند.

ج) قبول می تواند در زمان حیات موصی یا بعد از مرگ او باشد.

د) اگر موصی له قبل از رد یا قبول موصی به، فوت کند، ورثه او، حق قبول یا رد کردن وصیت را از موصی له ارث می برند؛ چه موصی له در زمان حیات موصی بمیرد و چه پس از او. البته اگر قرینه ای باشد که موصی فقط شخص موصی له مورد نظرش بوده، نه ورثه او، دیگر ورثه موصی له این حق را ارث نمی برند. همچنین است اگر موصی له در زمان حیات موصی بمیرد و موصی از وصیت خود برگردد.

۱. وصیت کننده

۲. آنچه در مورد آن وصیت شده است.

۳. شخصی یا افرادی که به نفع آنان وصیت شده است.

۴. شخصی که انجام وصیت به او واگذار شده است.

۲. عهده: وصیت کند که کارهایی برایش انجام شود؛ مثل امور کفن و دفن یا بجا آوردن حج یا نماز و روزه برای او.
در وصیت عهده، موصی، موصی به و وصی وجود دارند؛ یعنی در این نوع وصیت، موصی له وجود ندارد.

□ نکته:

در وصیت عهده، قبول کردن وصی برای نفوذ وصایت اوست و تأثیری در لازم الاجرا بودن وصیت و تحقق وصیت شرعی ندارد.

۳. فکيه: وصیت به فک ملک، مانند اینکه وصیت کند برده‌ای را آزاد کنند.

گفتار دوم : موارد وجوب وصیت کردن

در صورت ظاهر شدن نشانه‌های مرگ، واجب است درباره امور زیر اقدام شود و در صورتی که امکان انجام آن نباشد، وصیت نماید:

۱. نماز و روزه‌های قضا شده: در صورتی که پسر دارد بر عهده پسر بزرگ اوست که نماز و روزه او را بعد از مرگ انجام دهد. لکن اگر می‌داند پسر بزرگ اشتباه انجام می‌دهد یا مورد اطمینان نیست، باید وصیت کند. همچنین است اگر اصلاً پسری ندارد که عهده‌دار این امور شود.

۲. خمس و زکات و کفارات و سایر دیون: اگر اموالی از مردم نزد اوست، ولی نمی‌تواند بپردازد یا موقع دادن بدهی او نرسیده، چنانچه از خودش مال دارد، یا مال ندارد، ولی احتمال می‌دهد کسی به وصیت او عمل کرده و آنها را می‌پردازد، واجب است وصیت کند و بر وصیتش شاهد نیز بگیرد.

مسئله ۲

اگر اموالی از مردم نزد اوست یا حقوق و وظایفی برعهده دارد، اما می‌داند یا اطمینان دارد که بازماندگانش آن اموال را به صاحبانشان برمی‌گردانند و حقوق و وظایف او را ادا می‌نمایند، در این صورت رساندن اموال به صاحبانش و نیز وصیت کردن به آنها واجب نیست؛ هرچند که بهتر و احوط است که وصیت کند.

۳. اگر حج واجبی بر عهده‌اش است^۱ باید وصیت کند.

۴. اگر فرزندان نیاز به سرپرست دارند که بدون سرپرست، اموالشان یا خودشان از بین می‌روند، باید برای آنها قیّم مورد اعتمادی قرار دهد؛ یعنی وصیت کند آن شخص مورد اعتماد سرپرستی آنها را پس از مرگ وی به عهده بگیرد.

– تمرین

۱. وصیت تملیکی و عهدی را توضیح دهید.
۲. مواردی را که ممکن است ذکر آن در وصیت‌نامه لازم باشد، بیان کنید.
۳. آیا وصیت باید به صورت محضری و قانونی باشد؟ توضیح دهید:

۱. یعنی با اینکه مستطیع بوده، آن را انجام نداده است.



فصل نهم: وصیت (۲)

گفتار سوم: شرایط وصیت

۱. شرایط وصیت کننده

الف) عاقل و بالغ باشد.

ب) از روی اختیار وصیت کند. (مست یا مثلاً مجبور نباشد)

ج) محجور نباشد. (سفيه یا ورشکسته نباشد)

این شرط در زمانی است که وصیت مربوط به مال باشد.

د) قاتل عمدی خودش نباشد. ولی اگر وصیت کند و بعد از آن خودکشی کند، وصیت

نافذ است و باید اجرا شود.

□ نکته:

اگر بچه ده ساله‌ای که خوب و بد را تشخیص می‌دهد، برای امور خیر وصیت کند،

صحیح است؛ مانند وصیت به ساختن مسجد.

اگر کسی بعد از وصیت از هوش برود یا مجنون شود، نافذ است.

۲. شرایط کسی که به نفع او وصیت شده (موصی له)

الف) هنگام وصیت زنده باشد یا اگر هنوز به دنیا نیامده، هنگام وصیت در شکم مادر

باشد. (اگر چه روح دمیده نشده باشد) به شرط آنکه زنده متولد شود. (۱۸۴۵)

(ب) بنا بر احتیاط مرتد فطری^۱ یا کافر حربی نباشد.

۳. شرایط مال یا حق یا کار وصیت شده (موصی به)

الف) وصیت تملیکی: می‌بایست دو شرط در آن لحاظ شود.

یک- مال یا حق، قابل انتقال باشد و فرقی نیست که عین باشد یا دین یا منفعت.
دو- دارای منافع حلال عقلایی باشد؛ مثلاً کسی که حق گرفتن وام مسکن را از بانک دارد، اگر طبق مقررات نتواند آن را به دیگری واگذار کند، نمی‌تواند وصیت کند که این حق، پس از مرگش، به برادر، فرزند یا دیگری برسد.

مسئله

لازم نیست در زمان وصیت حتماً عین مال موجود باشد. بلکه می‌تواند نسبت به اموالی که بعداً به وجود می‌آید، وصیت کند؛ مثل میوه‌های درخت و

ب) وصیت عهدی:

یک- کار مشروعی باشد. لذا برای راهزنی یا کمک به ظالم یا تعمیر کلیسا و چاپ کتب گمراه کننده، نمی‌توان به وصیت عمل کرد و وصیت باطل است.

۱. مرتد: مسلمانی است که خدا یا رسول اکرم (ع) را انکار کند یا به طوری منکر یکی از ضروریات دین شود که انکار او به انکار رسالت

برگردد.

مرتد فطری: کسی که هنگام انعقاد نطفه او، پدر یا مادرش مسلمان بوده‌اند و خودش نیز مسلمان بوده و سپس مرتد شده است.

مرتد ملّی: کسی که هنگام انعقاد نطفه او، پدر و مادرش کافر بوده‌اند و خود نیز پس از بلوغ اظهار کفر نموده، بعد مسلمان شده و سپس

مرتد شده است.

□ نکته:

مشروع بودن نزد وصی ملاک است، نه وصیت کننده؛ چون او مجری است و مجری کار باید آن را مشروع بداند.

□ مثال: اگر وصیت کند که پس از مرگش اعضای او اهدا شود یا از جسدش برای کالبدشکافی استفاده شود، در صورتی که هتک حرمت به مسلمان نباشد، باید به وصیتش عمل شود. (۱۸۴۲ و ۱۸۴۱)

دو- سفیهانه و عبث نباشد؛ مثلاً اگر کسی وصیت کند پس از مرگش، شبها در هفت مسجد و امامزاده را بزنند، وصیتش باطل است.

سه- اگر وصیت کند که با وجود ولی، غیر ولی، امر تجهیز میت را به عهده بگیرد، احتیاط آن است که وصی از ولی اذن بگیرد و ولی هم به او اذن دهد.

۴. شرایط وصی

الف) مسلمان

ب) بالغ

ج) عاقل

د) مورد اعتماد

□ مسئله

۱. وصی امین است؛ یعنی ضامن نیست، مگر با افراط و تفریط.
۲. وصی حق کنار کشیدن یا وکیل کردن دیگران را در اجرای وصیت ندارد. مگر اینکه بداند غرض موصی انجام وصیت است؛ به وسیله هر کس که باشد.

□ تعدّد وصی

موصی می‌تواند دو یا بیش از دو نفر را به عنوان وصی قرار دهد؛ چه به صورت مستقل و چه به نحو مشترک.

□ چند نکته:

۱. در صورتی که موصی وصایت هر یک از آنها را به صورت مستقل قرار داده است، هر کدام در عمل مستقل‌اند و در این صورت، عمل شخصی که زودتر اقدام نموده، نافذ است. اگر موصی وصایت آنها را به نحو اشتراک بیان نموده یا مشخص نکرده و مطلق گذاشته است، باید با توافق هم به وصیت عمل کنند.

۲. باید در صورت نزاع آنها به حاکم شرع مراجعه شود. (۱۸۶۵)

۳. اگر یکی از آنها فوت کند و نحوه وصایت آنها به صورت اشتراک باشد، حاکم شرع، شخص دیگری را ضمیمه می‌کند.

۴. جایز است یک فرد را برای بعضی امور و فرد دیگری را برای بعضی دیگر وصی قرار داد.

□ عزل و نصب وصی

در صورتی که عزل می‌شود یا اینکه فرد دیگری به او ضمیمه می‌شود:

۱. خیانت وصی ← حاکم شرع او را عزل یا شخص امینی را به او ضمیمه می‌کند.

۲. عجز وصی از انجام وصیت به تنهایی ← حاکم شرع فردی را به او ضمیمه می‌کند.

۳. عجز کامل وصی از انجام وصیت ← به صورت خودکار وصی معزول است^۱ و حاکم

شرع فرد جدیدی را نصب می‌کند.

۴. موت وصی ← حاکم شرع فردی را نصب می‌کند.

۱. یعنی نیاز به عزل حاکم نیست و شرعاً این فرد وصی نخواهد بود.

۵. عارض شدن جنون بر وصی، به گونه‌ای که امید برطرف شدن آن نیست ← وصایت باطل می‌شود و حاکم شرع فردی را نصب می‌کند.

□ ناظر بر وصیت و وظایف او

موصی می‌تواند افرادی را به عنوان ناظر بر وصیت قرار دهد.

۱. باید موصی محدوده وظایف ناظر را مشخص کند، اما اگر مشخص نکند، متعارف این است که ناظر از کارهای وصی اطلاع داشته باشد تا اگر وصی خواست برخلاف وصیت عمل کند، ناظر به او اعتراض کند.

۲. ناظر بر وصیت که از طرف وصی تعیین شده، اگر به عنوان وصی از طرف موصی پیش‌بینی نشده است، حق اجرای وصیت را ندارد. (۱۸۵۹ و ۱۸۴۷) مگر اینکه حاکم شرع ناظر را به عنوان وصی نصب کند. (۱۸۴۶)

– تمرین

۱. سه مورد از شرایط وصیت کننده را بیان کنید.
۲. شرایط موصی له چیست؟
۳. شرایط موصی به در وصیت تملیکی چیست؟
۴. شرایط موصی به در وصیت عهدی چیست؟
۵. وصی چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟
۶. در چه شرایطی باید وصی را تغییر داد؟



فصل نهم: وصیت (۳)

گفتار چهارم: نحوه عمل به وصیت

با توجه به مورد وصیت، باید به صورت زیر عمل شود:

۱. واجبات مالی: دین، خمس، زکات، مظالم و کفارات ← از اصل مال برداشته می‌شود.

□ نکته:

اگر شخصی وصیت کرده واجبات مالی، از ثلث مال او پرداخت شود، این کار انجام می‌شود و در صورت کافی نبودن از ثلث، کسری آن از اصل مال جبران می‌شود. اما اگر بیان نکرده که از ثلث مال یا از اموال به خصوصی واجب مالی ادا شود، باید از اصل ماترک برداشت شود.

۲. حج واجب، اگر چه به واسطه نذر واجب شده باشد، یا هر نذر مالی که باشد ← از

اصل مال برداشته می‌شود؛ زیرا دین محسوب می‌شود.

توجه: نکته بند "الف" در بند "ب" نیز جاری است. (۱۸۶۷)

۳. وصیت تملیکی یا عهدی در غیر امور ذکر شده: مثلاً فلان اموال به فقرا داده شود یا

برایش زیارت بجا آورده شود یا اقامه عزا شود یا واجب غیر مالی، مثل نماز و روزه قضا

برایش بجا آورده شود ← فقط در مورد ثلث اموال نافذ است؛ مگر ورثه اجازه دهند.

توجه: در این بند، کسری اموال، به خلاف بندهای الف و ب، از اصل ماترک میت برداشته نمی‌شود؛ مگر اینکه همه ورثه اجازه دهند.

□ ملاک محاسبه ثلث اموال

ابتدا هزینه تجهیز میت و دیون میت؛ مثل مهریه زن، از اموال کسر می‌شود و به طلبکاران پرداخت می‌شود. سپس آنچه باقی می‌ماند، ثلث آن محاسبه می‌شود.

□ نکته:

۱. منظور از هزینه‌های تجهیز میت، هزینه غسل و کفن و دفن در حد شأن میت است؛ نه هزینه‌های شام و مجلس ختم و... همچنین دیون میت، اعم است از بدهکاری به مردم، مهریه همسر، حج واجب، حج نذری که بجا آورده نشده است و قدرت بر انجام آن در زمان حیات بوده و استطاعت و شرایط آن وجود داشته است، همچنین خمس، زکات، کفارات و مظالم.

۲. ملاک اموال، هنگام فوت است.

۳. دیه میت به عنوان ترکه محسوب می‌شود.

۴. جایز است مالی به عنوان ثلث ترکه کنار گذاشته شود، به شرط اینکه بعد از وفات، دو برابر آن برای ورثه باقی بماند. (۱۸۳۸)

□ **مثال ۱:** شخصی به پسرش وصیت کرده قطعه‌ای از زمین‌هایش را فروخته، و با پول آن از طرف او حج بجا آورده شود. ولی پسر نتوانسته به موقع این کار را انجام دهد و مجبور است برای پدر نایب بگیرد. از طرفی پول زمین اکنون کافی نیست. ← اگر در زمان حیاتش حج بر او واجب بوده و انجام نداده^۱ و اکنون حتی حج میقاتی^۲

۱. یعنی می‌توانسته ثبت‌نام کند و اگر ثبت‌نام می‌کرد، قبل از آنکه بمیرد می‌توانست حج برود.

۲. مراد از حج میقاتی در مثال فوق آن است که از همان نزدیک میقات کسی اجیر شود، نه از شهر خود میت یا سایر شهرها؛ تا هزینه

اجیر گرفتن به این صورت کمتر باشد.

هم با پول زمین ممکن نیست، باید کسری آن از سایر اموال میت (اصل ماترک) جبران شود و این جبران کسری، قبل از تقسیم شدن اموال است. (۱۸۶۷)

□ **مثال ۲:** میتی دارای یک زمین، منزل مسکونی، اتومبیل سواری و مقداری پول نقد در بانک است و وصیت کرده ۲۰۰ میلیون از اموال او صرف ساختن مسجد شود. بدهی این میت تنها ۱۰۰ میلیون، بابت مهریه همسرش است و ارزش کل اموال وی نیز ۶۰۰ میلیون است. ← ابتدا دیون میت کسر می‌شود (یعنی: $۱۰۰ = ۵۰۰ - ۶۰۰$)، ثلث ۵۰۰ میلیون، حدوداً برابر است با ۱۶۷ میلیون تومان. ورثه باید به همین میزان از اموال میت را صرف ساختن مسجد کنند و بیش از آن باید با اجازه ورثه باشد. البته هر یک از ورثه حق دارد از سهم الارث خود این کار را انجام دهد. اما دیگران را نمی‌تواند مجبور کند.

□ **مثال ۳:** در مثال ۲ فرض کنید میت فقط وصیت کرده است که ۲۵۰ میلیون از ثلث مال او صرف بدهی‌های او شود (فرض مسئله این است که در مجموع هم میت بابت مهریه و سایر بدهی‌ها فقط ۲۵۰ میلیون بدهکار است). ← چون ثلث مال او ۲۰۰ میلیون است و مقدار وصیت بیش از آن است، کسری فوق را از اصل ماترک باید جبران کرد؛ زیرا مورد وصیت از دیون میت است.

□ عمل کردن بر خلاف وصیت

۱. تغییر دادن وصیت بعد از مرگ وصیت کننده، مطلقاً حرام است؛ مگر آنکه وصیت کننده قبل از مرگ این حق را برای فردی قرار داده باشد. (۱۸۴۰)
۲. اگر ورثه به شدت محتاج اموال میت باشند، حق ندارند از اجرای وصیت میت ذره‌ای تخلف کنند یا آن را تغییر دهند. (۱۸۴۴) و (۱۸۴۷)
۳. اگر حتی مقداری اندک از مال وصیت شده که لازم الاجراء است، عمل نشود و در مسیر دیگری صرف شود، به همان مقدار فرد استفاده کننده ضامن است. (۱۸۵۶)

ابهام در وصیت

اگر وصیت‌نامه مبهم است و هیچ قدر متیقنی^۱ ندارد ← تکلیفی وجود ندارد. (۱۸۵۵)

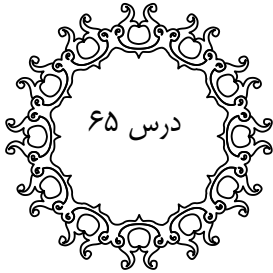
□ مثال ۴: فرض کنید وصیت‌نامه به گونه‌ای است که عدد نوشته شده در آن مشخص نیست؛ مثلاً معلوم نیست که ۲ میلیون نوشته است یا ۳ میلیون، در این حالت حتماً باید ۲ میلیون را اجرا کرد. یا اینکه وصیت کرده یک میلیون به کسانی بدهیم ولی معلوم نیست که فقرا نوشته شده یا سادات. در این حالت قدر متیقن فقرای سید هستند. بنابراین اگر به فقیر سید یک میلیون پرداخت شود، به وصیت عمل شده است. در مورد اول قطعاً به قسمتی از وصیت عمل شده، اما در مورد دوم به وصیت مطمئناً به طور کل عمل شده است.

۱. منظور از قدر متیقن آن است که راهی وجود ندارد که عمل شود تا به صورت یقینی بتوان گفت با این نحوه عملکرد، حتماً تا حدی به

وصیت عمل شده است.

– تمرین

۱. اگر وصیت‌نامه مبهم است تکلیف چیست؟
۲. در چه صورتی وصیت‌نامه را می‌توان تغییر داد؟
۳. نحوه عمل وصیت در مورد غیر دیون چیست؟
۴. نحوه عمل به وصیت در مورد دیون چیست؟
۵. دیون میت شامل چه چیزهایی است؟
۶. ملاک در فهم و تفسیر وصیت‌نامه چه کسی است؟



فصل نهم: وصیت (۴)

گفتار پنجم: نحوه عمل به وصایای متعدد در یک وصیت نامه

در تمام موارد، وصایایی که در یک طبقه و رتبه قرار دارند، اگر در وصیت زودتر ذکر شده‌اند، تقدم دارند؛ مگر از وصیت فهمیده شود که با وجود تقدم بعضی، اولویت وجود ندارد:

۱. وصایای غیر متضاد

منظور وصایایی هستند که با یکدیگر منافاتی ندارند؛ مثلاً اگر یکبار میت وصیت کرده این زمین به فلانی داده شود و دوباره بگوید به دیگری داده شود، با هم تضاد دارند.

الف) نوع واحد

یک- واجبات مالی: از اصل مال هزینه می‌شود.

دو- واجبات بدنی: از ثلث مال هزینه می‌شود و اگر بیش از ثلث بود با اجازه ورثه از

جمع مال برداشته می‌شود.

سه- تبرعی^۱: مانند واجبات بدنی است.

مسئله ۲

۱. منظور از وصیت تبرعی در اینجا آن است که مورد وصیت امر شرعی واجبی بر گردن میت نبوده و به صورت اختیاری وصیت کرده

اگر هزینه مخارج وصیت در واجبات بدنی یا تبرعی بیش از ثلث مال باشد و ورثه اجازه ندهند که از ثلث مال برداشته شود، در صورتی که بین وصایا تقدیم و تأخیر فهمیده نشود، بر تمام آنها نقص وارد شده و مال بالنسبه توزیع می‌شود و اگر از وصیت تقدیم و تأخیر فهمیده شود، طبق آن عمل می‌گردد.

ب) چند نوع:

یک- محل خرج آن ذکر نشده (مثلاً نگفته از این قطعه زمین صرف شود یا حتی نگفته از ثلث اموال)

- اول: واجبات مالی ← از اصل مال پرداخت می‌شود.
- دوم: واجبات بدنی ← از ثلث کل اموال، منهای واجبات مالی، پرداخت می‌شود.
- سوم: تبرعی ← از ثلث کل اموال، منهای واجبات مالی، پرداخت می‌شود.

□ نکته:

باید ترتیب بالا رعایت شود. لذا ممکن است در همان مرحله اول دیگر نوبت به مرحله دوم نرسد.

دو- محل خرج آن ذکر شده و همچنین بیان شده از ثلث مال باشد (مثلاً از این قطعه زمین خرج شود):

- اول: واجبات مالی^۱ و بدنی: از همان مال معین شده برای این واجبات خرج می‌شود. اگر ثلث کافی نبود و ورثه هم اجازه ندادند، هر کدام از واجبات مالی و بدنی که بر دیگری مقدم شده‌اند، همان باید اول اجرا شود و اگر ترتیبی نداشته باشد، ثلث اموال از مال معین شده بر واجبات مالی و بدنی توزیع می‌شود:

۱. شامل حج واجب هم است.

□ در صورت کمبود ثلث مزبور برای اجرای واجبات مالی: کمبود از اصل ماترک جبران می‌شود.

□ در صورت کمبود ثلث مزبور برای اجرای واجبات بدنی: کمبود با اجازه ورثه از ماترک جبران می‌شود.

• دوم: تبرّعی (غیر واجبات): از همان مال تعیین شده مصرف می‌شود.

□ نکته:

ترتیب اول و دوم باید مراعات شود؛ یعنی اول واجبات مالی و بدنی و سپس تبرّعی‌ها.

۲. وصایای متضاد

وصایایی که بعد از وصایای دیگر وصیت شده، وصایای قبلی را باطل می‌کند؛ مثلاً یکی در تاریخ ۱۳۶۰ وصیت شده باشد و یکی در تاریخ ۱۳۷۲ و این دو وصیت با هم قابل جمع نباشند.

□ مثال ۱: شخصی وصیت کرده از اموال همسر برایم حج واجب بجا آورید و مهریه همسر را بپردازید. فرض کنید قیمت حج ۶ میلیون و مهریه زن ۳۰ میلیون باشد و ارزش اموال میت هم ۲۰ میلیون باشد و بدهی دیگری نداشته باشد ← در این حالت از اصل مال میت به وصیت عمل می‌شود؛ چون هر دو از واجبات مالی است. با توزیع ماترک میت بین هزینه حج و مهریه زن، آنچه برای حج در نظر گرفته می‌شود، برای انجام این فریضه کافی نیست. لذا ۲۰ میلیون برای مهریه پرداخت می‌شود.

□ مثال ۲: شخصی وصیت کرده از اموالش برای او ۱۰ سال نماز بجا آورده شود که هزینه آن مثلاً ۳ میلیون است و مهریه همسرش را که ۳۰ میلیون است، هم بپردازد و اموال میت فقط ۲۰ میلیون ارزش دارد ← باید کل اموال (به استثنای هزینه تجهیز میت) صرف مهریه شود؛ چون واجبات مالی مقدم است.

□ **مثال ۳:** در مثال ۲ اگر اموال میت (با کسر هزینه تجهیز میت) ۳۵ میلیون باشد ← مهریه زن ابتدائاً پرداخت می‌شود و ثلث آنچه باقیمانده بعد از کسر مهریه، صرف نماز میت می‌شود و بقیه به ورثه می‌رسد.

□ **مثال ۴:** در مثال ۳ اگر علاوه بر دو وصیت مذکور، وصیت شده باشد که ۲ میلیون به فلان فقیر محله صدقه بدهند، به دلیل آنکه باید مابقی اموال صرف نماز میت شود و از اموال او چیزی باقی نمی‌ماند (و واجبات بدنی مقدم بر تبرعی‌اند) لذا این وصیت عمل نمی‌شود و شرعاً نباید به آن فقیر کمک کرد؛ مگر آنکه ورثه از سهم خود گذشت کنند.

□ **مثال ۵:** اگر کسی وصیت کرده از اموال ۱۰ سال نماز قضا (فرض کنید حداقل هزینه آن ۴ میلیون باشد) و ۴ سال روزه قضا (یک میلیون) و یک عمره مستحبی بجا آورید (۲ میلیون) و با فرض اینکه اموال وی ۱۵ میلیون (با کسر هزینه دفن) ارزش داشته باشد، چون واجبات بدنی (نماز و روزه) مقدم‌اند، لذا نوبت به عمره نمی‌رسد (زیرا ثلث مال او ۵ میلیون می‌شود و برای انجام عمره در کنار نماز قضا و روزه قضا کافی نیست) و اگر ترتیب دارد، یعنی گفته است نماز قضا بگیرد و بعد از آن روزه قضا، آن‌گاه عمره بجا آورید، باید ابتدا نماز را انجام داد و آنچه باقی می‌ماند، صرف روزه کرد و به عمره مستحبی هم نوبت نمی‌رسد.

□ اجازه دادن ورثه نسبت به بیش از ثلث اموال

ورثه هر مقدار بیش از ثلث اموال را اجازه دهند، به همان مقدار نافذ است.

۱. بعد از مرگ میت اجازه دهند ← مطلقاً نافذ است (حتی اگر در زمان حیات میت رد کرده باشند).

۲. قبل از مرگ میت اجازه داده‌اند ← مطلقاً نافذ است (حتی اگر بعد از فوت میت رد کنند).

□ نکته:

اگر برخی از ورثه اجازه بیش از ثلث را صادر کنند، اجازه‌دهندگان نسبت به سهم خودشان باید به بیش از ثلث عمل کنند.

□ روش اثبات وصیت

۱. وصیت در مورد سرپرستی کردن شیء یا فرزندان صغیر باشد ← دو مرد عادل شهادت دهند.

۲. وصیت در مورد مال باشد ← یکی از موارد زیر برای اثبات وصیت کافی است:

الف) شهادت دو مرد عادل

ب) شهادت یک مرد عادل و قسم خوردن

ج) شهادت یک مرد عادل با دو زن عادل

د) با اقرار همه ورثه

□ نکته:

در صورت اقرار بعضی از ورثه، وصیت در حق آن ورثه اقرارکننده نافذ و لازم الاجراء است (۱۸۵۸)

□ رجوع از وصیت

۱. موصی تا زمانی که زنده است، می‌تواند از وصیتش برگردد.

۲. تحقق رجوع از وصیت یا با کلام و سخن است، مانند اینکه بگوید: "از وصیتم

برگشتم" یا بگوید "آن وصیت باطل است". یا با عمل است، مانند اینکه موصی به را

بفروشد.

□ شک در رجوع موصی از وصیت

۱. وصیت مطلق باشد.^۱ ← در صورت شک، اصل، عدم رجوع است.
۲. وصیت مقید به چیزی مثل مرگ موصی در سفر یا بیماری خاص باشد ← اگر در آن سفر یا بیماری نمیرد، وصیت باطل می‌شود.

– تمرین

۱. وصیت در مورد سرپرستی فرزندان صغیر به چه نحوی اثبات می‌شود؟
۲. اگر برخی ورثه اجازه بیش از ثلث را صادر کنند (نه همه آنها) تکلیف چیست؟
۳. در چه صورتی اگر ورثه بیش از ثلث را در وصیت اجازه دهند، نمی‌توانند آن را بعداً رد کنند؟
۴. دو راه اثبات وصیت مالی را بیان کنید.
۵. در صورت نبودن عادل مسلمان برای اثبات وصیت چه باید کرد؟
۶. در صورت اقرار برخی از ورثه در مورد وصیت چه باید کرد؟

۱. یعنی مقصود موصی آن است که در هر شرایطی به آن عمل شود.



فصل دهم: نذر، قسم و عهد

گفتار اول: نذر

تعریف: ملتزم دانستن خود به اینکه عملی را برای خدا به نحو مخصوص انجام دهیم.

□ شرایط انعقاد نذر:

۱. صیغه نذر: در انعقاد نذر، صرف نیت کافی نیست و ذکر صیغه لازم است؛ گرچه لازم نیست صیغه به عربی باشد؛ مثال: "لله علیّ ان اصلى صلاة اللیل"؛ "برای خدا بر من است که نماز شب بخوانم" یا "لله علیّ ان اترك الغیبة"؛ "برای خدا بر من است که غیبت نکنم".

□ مسئله

منعقد شدن نذر با جملات زیر محل اشکال است:

□ "نذرت لله ان اصوم"؛ "نذر کردم برای خدا اینکه روزه بگیرم".

□ "لله علی نذر صوم یوم"؛ "برای خداوند بر من است نذر یک روز روزه".

لذا بنا بر احتیاط، باید به نذر عمل شود و با ترک آن، بنا بر احتیاط، کفاره تعلق می گیرد.

۱. منظور آن است که در چه شرایطی واجب است نذر ادا شود.

۲. متعلق نذر (آنچه در نذر بیان شده انجام یا ترک آن) باید رجحان داشته باشد؛ چه واجب باشد و چه مستحب (از نظر انجام آن) و چه حرام باشد و چه مکروه (از نظر ترک آن)؛ مانند اینکه نذر کند روزه بگیرد یا زیارت برود یا نذر کند غیبت را ترک کند یا سیگار نکشد.

بنابراین در صورتی که متعلق نذر، امر مرجوحی باشد، نذر صحیح نیست؛ مانند اینکه نذر کند سیگار بکشد یا غیبت کند. اما اگر متعلق نذر امر مباحی باشد، در صورتی که جهت رجحانی در آن مد نظر باشد، نذر منعقد می‌شود؛ مانند اینکه نذر کند غذا بخورد تا توانایی بر اطاعت خدا داشته باشد. اما اگر هیچ رجحانی نداشته باشد، نذر منعقد نمی‌شود.

۳. باید متعلق نذر مقدور نادر باشد و مشقت فراوان یا ضرر قابل توجه نداشته باشد؛ مثلاً کسی که روزه برایش ضرر دارد، نمی‌تواند نذر کند که روزه بگیرد یا کسی که توان راه رفتن ندارد، نمی‌تواند نذر کند که با پای پیاده به کربلا برود.

□ نکته

ترجیح داشتن و عاجز نبودن هنگام فرارسیدن وقت عمل نذر نیز ملاک است. لذا اگر وقت عمل، متعلق نذر رجحان نداشت یا نادر، عاجز از انجام آن بود یا برای او مشقت فراوان داشت، عمل به نذر واجب نیست.

۴. شخص نذر کننده باید بالغ، عاقل، دارای اختیار و دارای قصد باشد و همچنین اگر در مورد مال خود نذر کرده، محجور (مثل سفیه یا مفلس) نباشد.

□ نکته

انسان سفیه حتی وقتی چیزی را در نذر به عهده و ذمه بگیرد که جنبه مالی داشته باشد، اگرچه از عین اموال حال حاضر او نباشد، نذرش باطل است. اما شخص مفلس اگر چیزی را که جنبه مالی دارد، به عهده و ذمه بگیرد، ولی در مورد عین یکی از اموال حال حاضرش نذر نکرده، ایرادی ندارد و نذر منعقد است.

۵. اگر زن به همراه شوهرش باشد، نذر زن بدون اذن شوهر، اگر چه در مورد اموال زن باشد، باطل است.

❓ مسئله

۱. اگر ابتدا شوهر اذن دهد و پس از نذر، مانع شود، نذر واجب‌الوفاء است.
۲. معنای لزوم اذن شوهر آن نیست که زن در اموال خودش اجازه تصرف ندارد. بلکه بدین معناست که نذر او واجب‌الوفاء نیست.

□ اقسام نذر

۱. نذر مشروط: نذری است که معلق بر چیزی باشد. این نوع نذر به سه صورت است:
 - الف) به شکرانه نعمت دنیوی یا اخروی نذر کند.
 - مثال: اگر خداوند به من فرزند سالمی عطا کند، برای خدا بر من است که چهل فقیر را غذا دهم؛ در این مثال، اطعام فقیر متوقف بر داشتن فرزند سالم است که به شکرانه آن این نذر انجام می‌شود.
 - ب) برای طلب دفع بلا و گرفتاری این نذر منعقد می‌شود.
 - مثال: اگر خداوند پدرم را شفا دهد، برای خدا بر من است که چهل شب زیارت عاشورا بخوانم.
 - ج) نذر برای بازداشتن نفس از عمل محرم یا مکروه است.
 - مثال: اگر دروغ گفتم، برای خدا بر من است که یک فقیر را غذا دهم.
۲. نذر مطلق: نذری است که بر چیزی معلق نیست.
 - مثال: برای خدا بر من است که ماه رجب را روزه بگیرم.

❓ مسئله

۱. اگر آنچه را نذر کرده مقید به زمان یا مکان خاصی است، انجام آن در غیر آن مکان یا زمان کافی نیست.

۲. اگر فرضاً ده روز روزه نذر کند و معین نکند که پی‌درپی یا به صورت پراکنده باشد، به هر صورت انجام دهد اشکال ندارد.

۳. اگر مالی را نذر یکی از مشاهد مشرفه کند، باید صرف مصالح آن مکان شود. اما اگر مال را نذر یکی از ائمه (ع) یا اولاد آنها نماید، جایز است در هر کار خیر، اعم از صدقه به فقراء، ساخت و تعمیر مسجد، پل و صرف شود؛ با قصد اینکه ثواب آن به منذورله برگردد؛ هرچند مستحب است که صرف مخارج حرم و زائران و خادمان آن شود. البته اگر نذر مقید به مصرف خاصی است، باید طبق آن عمل شود.

□ حکم تخلف از نذر

۱. منذور^۱ مقید به زمان خاصی است:

الف) منذور روزه است ← قضای روزه واجب است و در صورت ترک عمدی کفاره حث^۲ نذر نیز واجب می‌شود.

ب) منذور نماز است ← بنا بر احتیاط واجب، قضا واجب است و با ترک عمدی، کفاره حث نذر نیز واجب می‌شود.

ج) منذور غیر نماز و روزه است؛ مانند زیارت امام حسین (ع) در روز عاشورا ← قضا واجب نیست. ولی اگر عمداً ترک کرده باشد، کفاره واجب می‌شود.

۲. منذور مقید به زمان خاصی نیست (نذر مطلق) ← جایز است تأخیر آن تا زمانی که گمان به فرارسیدن مرگش کند؛ در این صورت تأخیر آن جایز نیست. بنابراین حث نذر در این قسم به این صورت است که در مدت حیاتش انجام ندهد.

۱. آنچه که نذر شده

۲. شکستن نذر

مسئله

۱. در صورتی شکستن نذر موجب کفاره می‌شود که نذرکننده عمداً و با اختیار (نه از روی فراموشی یا اضطرار یا اکراه و تهدید) به نذر خود عمل نکند. (کفاره جای توبه را نمی‌گیرد).

۲. اگر نذر کند هر پنجشنبه را روزه بگیرد، در صورتی که بعضی از پنجشنبه‌ها مصادف با عید فطر یا قربان شود، یا نذرکننده بیمار یا حائض شود و نتواند آن روز را روزه بگیرد، واجب است قضای آن را بجا آورد و این حکم در مورد سفر، احتیاط واجب است.

۳. در صورتی که نذر کرده روز خاصی را روزه بگیرد، جایز است به سفر رود؛ هرچند سفر برای او ضرورت نداشته باشد. اما بعد از آن باید روزه را قضا کند و کفاره‌ای ندارد.

۴. شخصی نذر کرده هر پنجشنبه روزه بگیرد. در صورتی که یک پنجشنبه را روزه نگیرد:

الف) اگر هنگام نذر، منظورش تمام پنجشنبه‌ها به عنوان مجموعه واحد بوده، به این معنا که اگر حتی یک پنجشنبه هم روزه نگیرد، مطلوب تأمین نشده است ← در این صورت به خاطر یک بار تخلف، نذر منحل شده و کفاره بر او واجب می‌شود و هفته‌های بعد، دیگر روزه واجب نیست.

ب) هر پنجشنبه جداگانه مد نظر است ← در این صورت در ازای هر پنجشنبه‌ای که عمداً روزه نگیرد، یک کفاره واجب است.

کفاره شکستن نذر

اگر کسی حنث نذر کند، باید یا ده فقیر را اطعام کند یا آنان را لباس پوشاند و در صورتی که مقدور نباشد، سه روز پیاپی روزه بگیرد.

□ عجز ناذر از انجام مندور

اگر ناذر، از انجام مندور (چه نذر مطلق و چه نذر مقید به زمان) عاجز شود، نذر منحل می‌شود و چیزی برعهده ناذر نیست؛ مگر در مورد نذر روزه که در صورت عجز، باید در ازای هر روز، یک مد طعام به فقیر بدهد.

گفتار دوم: قسم

تعریف: یعنی انسان به اسم خدا یا صفات مختص به آن، مانند "مقلب القلوب و الابصار" یا صفاتی که غالباً برای او به کار می‌رود و استعمالش ظهور در خدای متعال دارد (نه دیگران)، مانند خالق، رازق و رحیم، به هر زبانی که باشد، قسم بخورد کاری را انجام دهد یا ترک کند.

□ نکته

اگر لفظ استعمال شده ظهور در حق تعالی ندارد، اما شخص، منظورش ذات باری تعالی بوده، بنابر احتیاط واجب احکام قسم را دارد.

□ مسئله

اگر قسم به غیر خداوند باشد، مانند اینکه قسم به پیامبر اکرم (ص) یا ائمه معصومین (ع) یا به قرآن کریم و امثال آن باشد، قسم محقق نمی‌شود.

□ شرایط انعقاد قسم:

۱. صیغه قسم که در بالا شرائط آن بیان شد.

۲. مقسم‌علیه^۱ در صورتی که قسم به انجام آن باشد، باید عمل واجب یا مستحب یا مباح باشد؛ چه رجحان در این عمل مباح باشد و چه نباشد و در صورتی که قسم به ترک آن است، عمل حرام یا مکروه یا مباح باشد. بنابراین در قسم، مقسم‌علیه نباید امر مرجوحی باشد.

❓ مسئله

در صورتی که مقسم‌علیه هنگام قسم امر راجحی باشد و بعد از آن مرجوح شود، قسم باطل می‌شود؛ هر چند دوباره بعد از انحلال قسم دارای رجحان شود.

۳. مقسم‌علیه مقدور باشد و مشقت فراوان یا ضرر قابل ملاحظه نداشته باشد.

۴. کسی که قسم می‌خورد، باید بالغ، عاقل، با اختیار و قصد باشد و نسبت به مقسم‌علیه محجور نباشد.

۵. اذن پدر در مورد قسم فرزند، و اذن شوهر در مورد قسم زن، لازم است.

□ شکستن قسم

هر آنچه در بخش شکستن نذر بیان شد، در قسم نیز جاری است.

□ کفاره شکستن قسم

حکم تخلف از قسم و عجز از آوردن آن، مانند نذر است.

گفتار سوم: عهد

تعریف: یعنی انسان با خدا عهد ببندد که کاری را انجام دهد یا ترک کند؛ مانند اینکه بگوید "با خدا عهد می‌بندم که نماز را اول وقت بخوانم" یا "بر من است عهد خداوند که نماز را اول وقت بخوانم".

۱. چیزی که بر آن قسم خورده شده است.

شرایط انعقاد عهد:

شرایط قسم به جز شرط پنجم، در عهد نیز لازم است مراعات شود.

نکته

عهد نیز مانند نذر می تواند مطلق باشد؛ مانند اینکه گفته شود "با خدا عهد می بندم که نمازم را اول وقت بخوانم" و می تواند معلق بر شرطی باشد؛ مانند: "اگر در امتحان موفق شدم، با خدا عهد می بندم که نمازم را اول وقت بخوانم".

شکستن عهد

هر آنچه در بخش نذر بیان شد، در اینجا نیز جاری است.

كفاره شكستن عهد

مانند کسی است که یک روز از ماه رمضان را عمداً افطار کند؛ یعنی باید شصت روز روزه بگیرد یا شصت فقیر را غذا دهد.

- تمرین

۱. تفاوت شرایط انعقاد نذر و قسم در چیست؟
۲. تفاوت شرایط انعقاد نذر و عهد در چیست؟
۳. تفاوت شرایط انعقاد عهد و قسم در چیست؟
۴. كفاره شكستن نذر چیست؟
۵. چه تفاوتی بین كفاره شكستن عهد و قسم است؟
۶. آیا مفلس می تواند نذر کند؟ توضیح دهید.



فصل یازدهم: مضاربه (۱)

مضاربه عقدی است بین دو نفر که یکی صاحب سرمایه و دیگری عامل تجارت برای سرمایه‌گذاری است؛ مبنی بر اینکه سود حاصل بین آنها، به نسبت مورد توافق، تقسیم شود.

گفتار اول: شرایط صحت عقد مضاربه

۱. شرایط عقد مضاربه

باید ایجاب از جانب صاحب سرمایه و قبول از جانب عامل باشد و هر لفظی (چه عربی و چه غیر عربی) یا هر فعلی که بر این معنا دلالت کند، کافی است.

۲. شرایط متعاقبین (طرفین عقد مضاربه)

الف) بلوغ (پدر، جد یا قیم شرعی بچه می‌توانند با توجه به مصلحت بچه مضاربه کنند).

ب) عقل (دیوانه نباشد).

ج) اختیار (یعنی او را مجبور نکرده باشند).

د) عدم محجور بودن صاحب سرمایه (ممنوع‌التصرف در اموال خود نباشد).^۱

۱ توضیحات لازم در مورد عدم محجور بودن، اختیار، عقل و بلوغ در درس ۳۲ (شرایط فروشنده و خریدار) آمده است.

ه) عامل تجارت (کسی که با سرمایه کار می‌کند) قدرت بر تجارت داشته باشد. لذا اگر نسبت به قسمتی از سرمایه قادر به تجارت نباشد، به همان نسبت عقد مضاربه باطل است.

□ مثال: اگر علی ۱۰۰ میلیون به حسن بدهد تا با آن تجارت، و طبق مضاربه عمل کند اما حسن فقط بتواند ۶۰ میلیون سرمایه به کار اندازد، در این صورت حق ندارد ۴۰ میلیون باقیمانده را بدون اجازه مالک، نزد خود نگه‌دارد. حتی اگر از آن استفاده نکند.

□ مثال: اگر در مثال فوق حسن در ابتدای عقد مضاربه قادر بوده، اما در اثنای کار عاجز شود که ۴۰ میلیون را به کار اندازد، از آن لحظه به بعد حکم فوق حاکم خواهد بود.

۳. شرایط رأس المال (سرمایه)

الف) سرمایه، کالا، جنس یا پول رایج باشد و مضاربه با دین صحیح نیست؛ مگر بعد از قبض آن. فرقی هم نمی‌کند که مدیون، در مضاربه عامل باشد یا مدیون، شخص دیگر باشد.

ب) مقدار معینی باشد. البته اگر به نحو مشاع باشد ایرادی ندارد؛ مثلاً دو شریک که یکی سهمش $\frac{1}{3}$ و دیگری $\frac{2}{3}$ است، می‌توانند این مال مشترک را در اختیار عامل تجارت قرار دهند تا مضاربه انجام گیرد؛ اگر چه سهم هر یک در مقدار سرمایه جدا نشده باشد و به همان نحو مشاع باشد.

۴. شرایط ربح (سود)

الف) سود بردن، به وسیله تجارت و خرید و فروش باشد. بنابراین اگر مالک، مالی را به زارعی دهد که با آن زراعت کند و محصول بین آن دو تقسیم شود، مضاربه نیست. یا پولی دهد که چند رأس گوسفند بخرد تا نماء آن بین آن دو تقسیم شود، مضاربه فاسد است و نماء حاصل از آن، مال صاحب مال و عامل، فقط مستحق اجرت‌المثل است.

(ب) سود هر یک از طرفین معین و مشخص باشد.

(ج) ربح تعیین شده در مضاربه نباید عدد مشخصی باشد. بلکه باید به صورت کسر مشاع (یعنی درصد) باشد.

□ **مثال:** محمد ۱۰ میلیون سرمایه در اختیار علی می‌گذارد تا با آن برای او تجارت کند و از سود حاصله ۳۰٪ به محمد بپردازد. ← صحیح است.

در مثال فوق اگر مبلغ مشخصی مثلاً ۳۰۰ هزار تومان به عنوان سود محمد تعیین شود که ماهانه به او پرداخت شود، باطل است.

□ نکته

در صورتی که سود به صورت کسر مشاع، مثلاً ۵٪ در قرارداد مشخص شده باشد، می‌توان ماهانه به طور علی‌الحساب، مبلغ مثلاً ۳۰۰ هزار یا ۴۰۰ هزار تومان پرداخت کرد و در انتهای قرارداد می‌توانند با هم مصالحه کنند؛ یعنی به یکدیگر ابراز کنند که به همان مبلغ ماهانه‌ای که پرداخت می‌شد، هر دو راضی‌اند و هیچ کدام خود را طلبکار شخص مقابل نمی‌دانند.

(د) منظور از ربح، سود نهایی پس از پایان مضاربه است؛ یعنی پس از خرید و فروش - های متعدد، در نهایت، میزان سود حاصله (مازاد بر سرمایه) ربح نامید می‌شود که طبق قرارداد تقسیم می‌شود. و تا زمانی که مضاربه پابرجاست، محاسبه سود قطعی (ربح) معنا نخواهد داشت.

□ **مثال:** اگر حسین به محمد ۱۰۰ میلیون تومان سرمایه داد تا برای او مضاربه کند و محمد ابتدائاً اتموبیلی خرید، اما هنگام فروش آن ضرر کرد و ۸۰ میلیون فروخت و سپس زمینی خرید و به قیمت ۱۵۰ میلیون فروخت و سپس با پول حاصله کالا خرید و آن را ۱۱۰ میلیون فروخت، در این مثال، سود قطعی ۱۰ میلیون است که طبق توافق (مثلاً ۳۰٪) بین این دو نفر تقسیم می‌شود و صاحب سرمایه حق ندارد

بگوید در فروش زمین ۵۰ میلیون سود وجود داشته و آن را تقسیم کنیم؛ چون او رضایت داشته با ۱۵۰ میلیون نیز، کالا بخرد و تجارت کند.

□ نکته

۱. عامل به مجرد اینکه سودی به دست آورد، سهم خود را از آن معامله مالک است. لذا می تواند آن را از مالک مطالبه یا در سهم خود تصرف کند؛ مانند اینکه آن را بفروشد یا صلح کند. همچنین تمام آثار ملکیت، از جمله خمس، زکات، ارث و حصول استطاعت در حج نیز بر آن مترتب است؛ هر چند این ملکیت، ملکیت متزلزل، و بر اتمام مضاربه متوقف بوده باشد؛ زیرا خسارت وارده بر مال مضاربه از سود جبران می شود. (در کتاب وجود نداشت)

۲. اگر صاحب سرمایه، برای عقد مضاربه، صد میلیون قرار دهد و آن را برای تجارت به عامل دهد و بعد از مدتی ۵۰ میلیون دیگر به او بدهد، در اینجا دو مضاربه واقع شده و خسارت وارده بر یک مضاربه، از سود مضاربه دیگر کسر نمی شود.

ه) لازم نیست ربح حاصله نقد باشد. بلکه اگر به صورت جنس باشد، هر یک از طرفین می توانند سهم خود را مطالبه کنند یا سهم خود را بفروشند یا با آن هر معامله ای که بخواهند، انجام دهند.

□ مثال: اگر حسین به محمد ۱۰۰ میلیون سرمایه دهد تا با آن خرید و فروش کند و محمد نیز طی معاملاتی، خودرو، زمین، کالا، و سپس یک واحد مسکونی بخرد، در صورتی که هنوز این واحد مسکونی را نفروخته تا سود حاصله نقد شود، حسین می تواند به محمد بگوید: "سهم مرا از این خانه نفروش تا خودم دربارہ آن تصمیم بگیرم."

و) سود حاصله باید بین صاحب مال و عامل باشد و کس دیگری با آن دو شریک نشود. بنابراین اگر مقداری از سود را برای شخصی قرار دهند، مضاربه باطل است؛ مگر آنکه آن شخص کاری را که مربوط به تجارت است، انجام دهد.

گفتار دوم: فسخ یا بطلان مضاربه

□ فسخ مضاربه

عقد مضاربه از عقود جایز است؛ یعنی هر یک از طرفین حق برهم زدن آن را دارند. حتی اگر مدت مشخصی را برای آن قرار داده باشند. البته اگر شرط کرده باشند که کسی از حق فسخ خود استفاده نکند، نباید از حق فسخ استفاده کنند. اما اگر استفاده کرد، مضاربه فسخ می‌شود. ولی شخص فسخ کننده معصیت کرده و اگر ضمن عقد لازم دیگری شرط کند که تا مدت معینی فسخ نشود، در این صورت حق فسخ ندارند.

□ بطلان مضاربه

گاهی مضاربه از ابتدا به دلیل نبود شرایط (شرایط عقد مضاربه، طرفین، سرمایه و شرایط ربح) باطل است و گاهی هم به دلایل ذیل باطل می‌شود:

۱. با مرگ یکی از طرفین مضاربه باطل خواهد بود و ورثه اگر بخواهند می‌توانند مضاربه جدیدی منعقد کنند.

۲. قبل از شروع مضاربه اگر کل سرمایه تلف شود ← مضاربه باطل است (البته اگر در تلف شدن سرمایه، طبق آنچه در درس ودیعه آمده است، عامل ضامن باشد، باید جبران کند).

۳. عامل نمی‌تواند خودش با دیگری مضاربه کند یا با دیگری در مضاربه مشارکت کند. مگر مالک اذن دهد و در صورت اذن مالک، مضاربه اول باطل است و در مضاربه دوم نیز بسته به نوع اذن مالک:

الف) یا عامل با فرد دوم مشترکاً عامل خواهند بود.

ب) یا عامل دوم فقط عامل است.

□ چند نکته

۱. اگر مقصود از مضاربه دوم، مضاربه بین عامل و غیرش باشد، به این معنا که عامل دوم، عامل اول باشد، این مضاربه باطل است.

۲. در صورتی که مضاربه از ابتدا صحیح بوده و شرایط لازم (شرایط طرفین، ربح و سرمایه) رعایت شده باشد، اما به هر دلیل فسخ یا باطل شده باشد، صورت‌های زیر را باید در نظر گرفت:

الف) اگر فسخ یا بطلان مضاربه قبل از شروع به تجارت یا قبل از مقدمات تجارت باشد ← چیزی به نفع یا ضرر عامل نیست.

ب) اگر در اثنای کار و قبل از حصول سود باشد ← چیزی برای عامل نیست؛ یعنی سود یا اجرتی به او تعلق نمی‌گیرد و اگر مقداری از سرمایه را هم صرف نفقه‌اش کرده است (مانند اینکه برای تجارت، به اذن صاحب مال، به سفر رفته و هزینه‌ای را صرف کرده است) ضامن نیست.

ج) در اثنای کار و بعد از حصول نتیجه باشد (یعنی سودی حاصل شده، ولی نقد نشده و هنوز به صورت جنس است) ← سودها تقسیم می‌شود و نقد کردن جنس‌ها بر عهده عامل نیست.

د) بعد از اتمام تجارت باشد ← چیزی بر عهده عامل نیست، جز همان چیزی که از سرمایه باقی مانده و اگر احیاناً سودی هم حاصل شده، بر اساس آنچه توافق شده، بین سرمایه‌گذار و عامل تقسیم می‌شود.

مسئله ۲

۱. عامل تجارت، پس از فسخ یا بطلان مضاربه، وظیفه دارد راه را برای تحویل گرفتن سرمایه توسط مالک باز بگذارد. اما وظیفه ندارد به دست مالک برساند. مگر آنکه بدون اذن مالک، سرمایه را به شهر دیگری برده باشد.

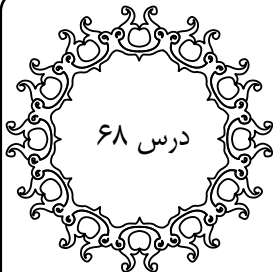
۲. اگر مضاربه از اول باطل بوده است ← کل سود برای صاحب مال است. مگر آنکه عامل برای خودش معامله کرده باشد؛ آن‌هم به صورت ثمن کلی^۱ که در این حالت سود حاصله برای خود عامل تجارت است، نه سرمایه‌دار.

۳. پس از فسخ مضاربه، بدهکاری‌های عامل به افرادی که با آنان معامله کرده، بر عهده عامل نیست.

۱. برای فهم معنای ثمن کلی به درس ۲۷ مراجعه شود.

– تمرین

۱. مضاربه چیست؟
۲. چهار مورد از شرایط طرفین مضاربه را توضیح دهید؟
۳. شرایط رأس‌المال در مضاربه چیست؟
۴. منظور از ربح در مضاربه چیست؟
۵. آیا ربح حاصل از مضاربه باید نقد شده باشد؟ توضیح دهید.
۶. آیا ربح حاصله باید در انتهای قرارداد به صورت درصد پرداخت شود یا ماهانه هم می‌توان پرداخت کرد؟ توضیح دهید:
۷. آیا در مضاربه می‌توان به‌جای تجارت کار تولیدی انجام داد؟
۸. آیا فسخ مضاربه شرعاً جایز است؟ در چه صورتی حرام است؟
۹. در چه صورتی عامل تجارت، ضامن خسارت وارد شده به سرمایه است؟
۱۰. موارد بطلان مضاربه را در حالتی که از ابتدا مضاربه صحیح بوده، بیان کنید.



فصل یازدهم: مضاربه (۲)

گفتار سوم: احکام مربوط به عامل

□ امین بودن عامل مضاربه

عامل تجارت، حکم شخص امین را دارد و مال سرمایه‌گذار در دست او امانت است و تمام احکام امانت در مورد او جاری است (رجوع شود به درس ودیعه).

□ مسئله

اگر عامل بگوید سود نکردم و سرمایه‌گذار انکار کند، سخن عامل در صورت قسم خوردن در دادگاه مقدم است؛ مگر آنکه سرمایه‌گذار دو شاهد عادل اقامه کند. به هر حال قبل از حکم حاکم یا اقرار خود عامل، سرمایه‌گذار نمی‌تواند خودش را طلبکار سود بداند.

□ وظایف عامل

۱. عامل بعد از انعقاد مضاربه باید آنچه را که در تجارت معمول و متعارف است، انجام دهد؛ برای مثال، اگر با سرمایه ماشین خریده، آن را در معرض فروش قرار دهد و اگر برای سود بیشتر به تعمیر نیاز دارد آن را تعمیر کند و هزینه آن از اصل مال پرداخت می‌شود.
۲. در صورتی که مالک، طریق خاص یا شرط خاصی را در مضاربه قرار نداده است، عامل می‌تواند به هر صورتی که مصلحت می‌داند، عمل کند؛ مگر آنکه در آن مورد معامله یک نحو خاصی متعارف باشد که باید بر اساس آنچه متعارف است، عمل شود.

و اگر سرمایه‌گذار شروطی را بیان کرده، باید طبق آن عمل شود؛ مثلاً بیان شده سرمایه در معاملات ساختمانی به کار انداخته شود یا با فلان کس تجارت نشود، که در این صورت باید طبق قرارداد عمل شود.

در صورت مخالفت شرط و وارد شدن خسارت یا تلف شدن مال، عامل ضامن است و اگر سود کرد، طبق آنچه مقرر است، به او داده می‌شود.

۳. بدون اذن مالک، سرمایه را با مال دیگر مخلوط نکند و چنانچه مخلوط کرد و سرمایه تلف شد، عامل، ضامن است و در صورت داشتن سود، بالنسبه بین دو مال تقسیم می‌شود.

۴. در صورت اطلاق قرارداد (نسبت به نسیه و نقد بودن معامله)، فروش به صورت نسیه جایز نیست؛ مگر آنکه بین تجار متعارف باشد و اگر این متعارف بودن، نسبت به شهر خاص یا جنس خاص باشد، جایز نیست در غیر آن نسیه داده شود و اگر در جایی که نسیه جایز نباشد، نسیه داد و سرمایه تلف شد، عامل، ضامن است.

۵. جایز نیست برای تجارت، سرمایه را با خود به شهر دیگر ببرد؛ مگر با اذن مالک، یا متعارف بودن بین تجار.

۶. عامل هزینه‌های خود را، چه در سفر تجاری و چه در شهر خود، نمی‌تواند از سرمایه مالک بردارد. اما اگر به اذن مالک سفر رفته، در صورتی که از سرمایه صرف نفقه کند، ضامن نیست؛ مگر اینکه مالک شرط کرده باشد نفقه بر عهده عامل باشد.

۷. عامل نمی‌تواند دیگری را بدون اذن سرمایه‌گذار در تجارت وکیل کند؛ مگر در کارهایی که معمولاً وکیل آنها را انجام می‌دهد.

۸. برای عامل جایز است با عین مال مضاربه خرید کند. به این صورت که فرضاً یک میلیون مشخصی را از مال مضاربه در نظر بگیرد و جنس مورد نظر را با آن خریداری کند و همچنین می‌تواند خرید را به نحو کلی در ذمه انجام دهد؛ یعنی جنسی را به یک میلیون کلی در ذمه مالک خریداری کند و موقع پرداخت، یک میلیون را از مال مضاربه بدهد.

لازم به ذکر است این دو نحو معامله زمانی جایز است که عقد مضاربه مطلق باشد و اگر شرط خاصی در این مورد است، باید بر اساس همان عمل شود.

۹. عامل نباید سرمایه را معطل بگذارد. بلکه باید آن را در تجارت به کار اندازد. وگرنه در صورت خسارت به سرمایه، ضامن است. البته مالک سرمایه نمی تواند مطالبه سود کند؛ چون با سرمایه او کاری انجام نشده است.

۱۰. عامل می تواند از سرمایه برای کارهایی که در عرف بازار، کارگر اجیر می کنند و دستمزد به او می دهند، هزینه کند و اشکال ندارد.

□ نکته

بیان شد که عامل، امین است و تا نسبت به سرمایه افراط و تفریط نداشته باشد، ضامن خسارت یا تلف شدن مال نیست؛ حال اگر مالک شرط کند که:

الف) به صورت خودکار از همان ابتدای خسارت، عامل در خسارت سرمایه، شریک باشد (همان طور که در سود شریک است) ← شرط باطل است.

ب) عامل قسمتی از خسارت یا همه آن را جبران کند، در این حالت عامل شرعاً باید خسارت را جبران کند. در غیر این صورت معصیت کرده است. اما بدهکار نیست و پس از مرگ عامل، جزو دیون او محسوب نمی شود و فقط گناه کرده است:

دو صورت متصور است:

۱. شرط، ضمن عقد لازم باشد ← واجب العمل است.

۲. شرط، ضمن عقد جایز باشد ← تا زمانی که عقد جایز باقی است، واجب العمل است. و اگر فسخ شده باشد، خسارات قبلی باید جبران شود.

☐ مثال: حسین سرمایه خود را برای تجارت در اختیار محمد می گذارد. اگر پس از پایان یک سال تجارت، سرمایه حسین که ۱۰۰ میلیون بوده، به ۸۰ میلیون برسد، یعنی به اصل سرمایه خسارت وارد شود، این خسارت از جیب حسین رفته است و محمد در

صورتی که افراط یا تفریط نکرده (و به هر حال هیچ یک از موجبات ضامن بودن که در درس ودیعه مطرح شد، رخ نداده باشد) ضامن خسارت نیست.

اکنون فرض کنید در ابتدای قرارداد، در ضمن عقود زیر، شرط شده باشد که در صورت وارد شدن خسارت، محمد هم مثلاً ۳۰٪ در خسارت شریک باشد؛ احکام آن بدین ترتیب است:

۱. شرط مذکور در ضمن عقد دیگری است:

الف) این شرط ضمن عقد لازمی، مثل بیع صورت گرفته است؛ مثلاً حسین و محمد خرید و فروش انجام داده‌اند و ضمن آن شرط کرده‌اند که ۳۰٪ از خسارت احتمالی در مضاربه را (که معامله دیگری است) محمد جبران کند ← بر محمد شرعاً واجب است به شرط مذکور عمل کند.

ب) این شرط ضمن یک عقد جایز، مثل هدیه صورت گرفته است؛ مثلاً حسین به محمد کتابی هدیه داده و شرط کرده در صورت وارد شدن خسارت در عقد مضاربه، ۳۰٪ آن را محمد جبران کند ← تا زمانی که عقد هدیه فسخ نشده، واجب است شرعاً به این شرط عمل شود. بنابراین اگر محمد کتاب را به حسین پس دهد، دیگر لازم نیست این شرط را عمل کند؛ مگر اینکه قبل از فسخ هبه، این خسارت وارد شده باشد.

۲. در همان عقد مضاربه این شرط شده است، نه عقد دیگری ← تا زمانی که عقد مضاربه فسخ نشده، بر محمد واجب است به این شرط عمل کند. پس اگر مضاربه را فسخ کرد، دیگر لازم نیست به شرط عمل کند؛ مگر اینکه، خسارت قبل از فسخ وارد شده باشد. □ مثال: اگر در مثال فوق شرط شده باشد که: ۳۰٪ خسارت بر عهده عامل (محمد) باشد، یعنی به صورت خودکار مدیون باشد، این شرط باطل است. اما اگر شرط شود که همه خسارت بر عهده مالک باشد، اما ۳۰٪ یا همه خسارت بر گردن عامل منتقل شود، یعنی عامل مدیون این مقدار خسارت شود، این شرط صحیح است.

توضیح:

طبق مقتضای مضاربه، چون سرمایه مال حسین است، خسارت وارده نیز بر خود حسین وارد می‌شود (با فرض اینکه در وقوع خسارت محمد ضامن نیست) و لذا اینکه از همان اول بگوییم خسارت بر عهده محمد است، خلاف شرع و باطل است. اما اگر بگوییم بر عهده خود حسین است و پس از آن بر گردن محمد منتقل می‌شود و در واقع محمد با این شرط ضمن عقد، خسارت حسین را به عهده می‌گیرد، صحیح خواهد بود.

□ تعدد مالک یا عامل:

۱. اگر سرمایه‌گذار یک نفر و عامل تجارت، چند نفر باشد، سرمایه‌گذار می‌تواند با هر عاملی، با درصد سود متفاوت، قرارداد ببندد.
۲. اگر سرمایه‌گذار چند نفر و عامل تجارت یک نفر باشد، هر مالکی نسبت به سرمایه خود می‌تواند درصد سود قرارداد شده را مطالبه کند و این درصد سود، می‌تواند با درصد سود مالک دیگر متفاوت باشد.

□ مضاربه فضولی (بدون اذن مالک آن)

اگر کسی بدون اذن مالک سرمایه، با سرمایه او مضاربه کند، یعنی شخصی مال غیر را بدون اجازه مالک به عامل می‌دهد تا برای مالک سرمایه مضاربه کند، در این حالت اگر مالک:

۱. به مضاربه انجام شده، رضایت دهد ← مضاربه طبق همان قرارداد شخص فضولی با عامل نافذ است و مطابق با همان، ربح بین عامل و مالک تقسیم می‌شود.
 ۲. مضاربه انجام شده را نپذیرد:
- الف) قبل از انجام هرگونه معامله‌ای رد ← سرمایه باید به مالک برگردانده شود.
- ب) بعد از انجام معامله یا معاملاتی این رد صورت گیرد، این معاملات فضولی است:

یک- معاملات را اجازه کند ← کل سودها برای مالک سرمایه است و اگر خسارتی هم وارد شده، بر گردن خودش است.

دو- معاملات را رد کند ← سرمایه باید به مالک برگردانده شود و معاملات همگی باطل است.

□ چند نکته

۱. در صورت‌های بالا، اگر عامل نمی‌دانسته که این مال متعلق به شخص فصولی نیست و کار و زحمتی انجام داده است، می‌تواند اجرت‌المثل را از شخص فصولی بگیرد. به مثال زیر نیز توجه کنید:

□ مثال: محمد بدون اذن، اتومبیل حسین را به احمد می‌دهد تا برای حسین تجارت کند و

بیست درصد از سود حاصله را بردارد؛ احمد با آن از علی زمین می‌خرد و دو باره زمین را می‌فروشد و از امیر باغ می‌خرد و سپس باغ را فروخته، از رحیم یک واحد تجاری می‌خرد، حال اگر حسین پس از اطلاع:

الف) مضاربه را رد کند، اما کل معاملات را اجازه دهد ← کل واحد تجاری (چه سود برده باشد یا نه) برای حسین است.

ب) مضاربه و همچنین کل معاملات را رد کند ← اتومبیل حسین باید به او بازگردانده شود و خریدار اتومبیل، اگر ناآگاه بوده و نمی‌دانسته معامله فصولی است، پس از بازگرداندن اتومبیل به حسین، به محمد مراجعه می‌کند و آنچه به او پرداخته بود را مطالبه می‌کند. همچنین علی، امیر و رحیم نیز باید به اموالشان برسند.

۲. در صورت رد مضاربه فصولی توسط مالک و تلف شدن یا معیوب شدن مال، مالک می‌تواند خسارت را از مضارب فصولی (محمد) یا از عامل (احمد) بگیرد.

در صورتی که از مضارب گرفت، مضارب نمی‌تواند برای گرفتن خسارت به عامل رجوع کند. اما اگر از عامل گرفت، در صورتی که او جاهل به فصولی بودن مضاربه بوده، می‌تواند خسارتی را که به صاحب مال داده، از مضارب طلب کند.

۳. همان‌طور که در ابتدای این بخش بیان شد، تمام این سخنان در جایی است که شخص فضولی مضاربه را برای مالک اصلی انجام دهد. (مثلاً پدری از روی دلسوزی برای پسر بالغ و رشیدش چنین کند) اما اگر شخص فضولی (محمد) برای خودش مضاربه انجام داده باشد (نه برای حسین) اگرچه با سرمایه حسین بوده، معاملاتش نافذ، و تمام سود و زیان هم برای خودش است. (البته چون معاملات کلی است، نه جزئی؛ وگرنه اگر معاملات جزئی باشد، رد یا اجازه حسین مؤثر خواهد بود.)

□ جعاله در تجارت:

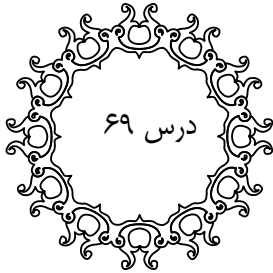
جایز است صاحب مال، سرمایه را به عامل دهد و بگوید اگر با این سرمایه کار کردی، نصف آن یا ثلث آن (به صورت مشاع) یا سیصد هزار تومان از آن سود برای خودت باشد که در این صورت اخیر، باید حداقل ۳۰۰ هزار تومان، سود تجارت باشد. در غیر این صورت اگر در یک ماه کمتر از این مقدار شد، صاحب سرمایه حق مطالبه سود را ندارد.

□ نکته:

آنچه در مضاربه شرط است، در این نوع جعاله شرط نیست.

- تمرین

۱. در چه صورتی شخص عامل با شرط کردن علیه او، واجب است خسارت وارد بر سرمایه مالک را جبران کند؟
۲. در سؤال قبل، در چه صورتی عامل به طور خودکار، مدیون مالک سرمایه خواهد بود؟
۳. مضاربه فضولی چیست؟
۴. در چه صورتی در مضاربه فضولی معامله باطل است؟
۵. در چه صورتی در مضاربه فضولی همه سودها به مالک اصلی می‌رسد؟
۶. در چه صورتی در مضاربه فضولی قسمتی از سودها به مالک اصلی می‌رسد؟
۷. در چه صورتی در مضاربه فضولی همه سودها به عامل تجارت می‌رسد؟



فصل دوازدهم: قرض

تعریف: قرض یعنی مالی را به ملک دیگری درآوردن، در مقابل اینکه او هم تعهد کند آن را یا مثل یا قیمت آن را برگرداند.

□ موارد وجوب قرض گرفتن

قرض کردن، حتی در صورت نیاز هم مکروه است. اما کراهتش از حالت عدم نیاز کمتر است. البته گاهی نیاز آن قدر زیاد است که قرض کردن واجب می‌شود و آن مواردی است که حفظ جان یا آبرو و امثال آن، منوط به قرض کردن باشد.

□ موارد حرمت قرض گرفتن

کسی که نمی‌تواند تأمین ادای قرض کند و امید آن را نیز ندارد، نباید قرض کند؛ مگر ضرورت باشد یا قرض دهنده از حال او آگاه باشد.

□ حکم قرض دادن

قرض دادن مستحب مؤکد است؛ به خصوص به شخص محتاج. از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است:

قَالَ: وَ مَنْ أَقْرَضَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ - كَانَتْ لَهُ بِكُلِّ دِرْهَمٍ أَقْرَضَهُ وَزَنَ جَبَلٍ أَحَدٍ -
 مِنْ جَبَالِ رَضْوَى وَ طُورِ سَيْنَاءَ حَسَنَاتٍ -
 وَ إِنْ رَفَّقَ بِهِ فِي طَلَبِهِ - تَعَدَّى بِهِ عَلَيِ الصَّرَاطِ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ اللَّامِعِ - بَعِيرٌ

حِسَابٌ وَ لَا عَذَابَ - وَ مَنْ شَكَ إِلَيْهِ
 أَخُوهُ الْمُسْلِمَ فَلَمْ يُقْرِضْهُ - حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ
 وَ جَلَّ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ يَوْمَ يُجْزَى الْمُحْسِنِينَ.^۱
 هر کس به برادر مسلمانش قرض دهد، در مقابل هر درهمی که
 قرض می‌دهد، به میزان وزن کوه احد، از کوه‌های رضوی و طور سیناء
 برای او حسنه است و اگر در مطالبه قرض خود، مدارا کند، بدون حساب
 و عذاب سریع از صراط می‌گذرد و اگر برادر مسلمانش از او قرض
 بخواهد و او ندهد (در صورتی که توانایی آن را دارد) خداوند روزی که به
 محسنین جزا می‌دهد، بهشت را بر او حرام می‌کند.

□ شرایط صحت قرض

۱. قرض گیرنده و قرض دهنده هر دو باید شرایط متعاقدين، یعنی بلوغ، عقل، قصد و اختیار را داشته باشند و به علاوه محجور (ممنوع التصرف) نباشند.
۲. مال قرض، عین، یا چیزی باشد که قابل تملک باشد. لذا قرض دادن دین و منفعت باطل است. شراب و خوک نیز قابل قرض دادن نیست؛ چون قابلیت تملک و به ملکیت در آمدن را ندارد؛ یعنی شرع مقدس کسی را مالک شراب یا خوک نمی‌داند.
۳. مال قرض مشخص باشد. بنابراین قرض دادن چیزی که مبهم است، صحیح نیست. همچنین مقدار قرض باید از نظر پیمانه، وزن و عدد، مشخص باشد.
۴. تحویل دادن و تحویل گرفتن مال قرض لازم است و صرف گفت‌وگو کافی نیست. ولی نیاز نیست که در مال قرض تصرف کند.
۵. قرض دادن یک امر کلی و دادن مصداقی از آن کلی محل اشکال است.

□ ربای در قرض

هرگونه شرط زیاده در قرض، هرچند ارزش مالی کمی داشته باشد، ربا و حرام است. (منظور شرطی است که در ضمن عقد قرض صورت گرفته یا قرض مبتنی بر آن منعقد شده است.)

موارد زیادتی عبارت است از:

۱. زیادتی در عین: ۱۰۰ هزار تومان قرض داده شود، به شرط آنکه علاوه بر این پول، یک لباس هم برگردانده شود.
۲. زیادتی در عمل: ۱۰۰ هزار تومان قرض داده شود، به شرط آنکه علاوه بر این پول، یک پارچه هم برای قرض‌دهنده داده شود.
۳. زیادتی در منفعت: ۱۰۰ هزار تومان قرض داده شود، به شرط آنکه علاوه بر این پول، اجاره‌بهای قرض‌گیرنده به قرض‌دهنده پرداخت شود.
۴. زیادتی انتفاع: ۱۰۰ هزار تومان قرض داده شود، به شرط آنکه علاوه بر این پول، قرض‌گیرنده خانه‌اش را به قرض‌دهنده اجاره دهد.
۵. زیادتی در وصف: ۱۰۰ هزار تومان قرض داده شود، به شرط آنکه در مقابل ۱۰۰ هزار تومان پول کهنه، پول نو پرداخت شود.

□ چند نکته:

۱. قرض به شرط چیزی، ربا و حرام است. اما چیزی به شرط قرض جایز است.
□ مثال: الف) این خانه را می‌فروشم، به شرط آنکه به من ۲۰ میلیون قرض بدهی ← جایز است و ربا نیست.
ب) این خانه را اجاره می‌دهم، به شرط آنکه به من ۲۰ میلیون قرض بدهی ← جایز است و ربا نیست.

۲. قرض ربوی (قرض به شرط زیادتی) حرام است. ولی باطل نیست و حتی انسان می‌تواند بدون قصد جدی، شرط قرض دهنده را قبول کند و قرض را بگیرد. اما زیادتی را نپردازد.

۳. محاسبه تورم در بازپرداخت قرض با رضایت طرفین جایز است و ربا نیست.

۴. هر شرطی که نفعی برای قرض دهنده ندارد (اگر چه مصلحت دارد)؛ مثل رهن، ضمانت، کفالت جایز است.

□ مثال: صد هزار تومان قرض می‌دهم، به شرط آنکه گروهی بگذاری یا ضامن بیاوری یا کسی کفیل شود ← جایز است.

۵. اگر مقرض مالی را قرض دهد و شرط کند جنسی را ارزان‌تر به او بفروشد یا خانه‌ای را به قیمت کمتر اجاره دهد، قرض ربوی است. اما اگر قرض کننده چیزی را به قیمت کمتر بفروشد یا اجاره دهد، به شرط اینکه خریدار مبلغ معینی به او قرض دهد، اشکال ندارد؛ یعنی بیع یا اجاره به شرط زیادتی است.

شرط زیادتی که به نفع مقرض است، حرام است. اما اگر به نفع قرض گیرنده باشد، اشکال ندارد؛ مانند اینکه یک میلیون قرض دهد به شرط اینکه قرض کننده هشتصد هزار تومان برگرداند.

□ نحوه پرداخت مال قرض

۱. اگر چیزی که قرض داده شده، از اشیای مثلی باشد^۱، در این صورت مثل همان لازم الوفاست؛ اگرچه قیمت آن فرق کرده باشد. هیچ یک از طرفین هم نمی‌تواند دیگری را ملزم کند که قیمت دریافت شود؛ مگر هر دو راضی باشند.

۱. یعنی چیزی باشد که مثل آن در بازار وجود دارد؛ نه مثل گوسفند و گاو و چیزهای دیگری که مثل آن وجود ندارد. بلکه نهایتاً مشابه

مثال: کسی که یک سکه تمام بهار آزادی را به دیگری قرض داده است، باید سکه را برگرداند، نه پول سکه را در زمان قرض گرفتن. اما اگر قرض دهنده سکه را فروخته و پول آن را قرض داده، فقط می‌تواند قرض گیرنده را به پرداخت همان پول (البته با احتساب تورم) ملزم کند.

۲. اگر چیزی که قرض داده شده، از قیمت است، مانند گاو و گوسفند، قیمت آن داده می‌شود و معیار قیمت، زمان گرفتن قرض است؛ هرچند مستحب است در صورت تفاوت قیمت زمان گرفتن قرض و پرداخت آن، مصالحه کنند.

مسئله

۱. در قرض مثلی، مقرض می‌تواند شرط کند که به غیر از آن جنس ادای قرض شود؛ به شرطی که از نظر قیمت، بیشتر از جنس قرض گرفته شده، نباشد.
۲. در صورت تراضی طرفین، جایز است به جای مثل در مثلیات و به جای قیمت در قیمیات، جنس دیگری پرداخت شود.
۳. محصولات کارخانه‌ها، مانند ظروف بلور، چینی، یخچال، توپ پارچه ملحق به مثلیات است.

زمان و محل ادای قرض

زمان ادای قرض همان است که در درس "دین" (مؤجل و حال) بیان می‌شود و از نظر مکان ادای قرض، باید نکات زیر رعایت شود:

۱. اگر در ضمن قرض شرط کرده باشند که در فلان مکان ادای قرض شود، باید در محل تعیین شده ادای قرض شود. حتی اگر برای قرض گیرنده هزینه داشته باشد.^۱ و

۱. مگر طرفین جای دیگری را توافق کنند.

اگر مقرض در جای دیگر، مطالبه مال کند، بر قرض گیرنده لازم نیست بپردازد یا اگر قرض گیرنده در مکان دیگر خواست قرض خود را بدهد، بر مقرض لازم نیست بپذیرد.

۲. اگر محل خاصی تعیین نشده است،

الف) در محل قرض دادن مطالبه ادا می شود ← بر قرض گیرنده ادای آن واجب است و بر مقرض هم قبول آن واجب است.

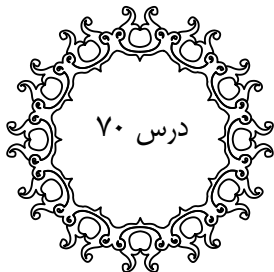
ب) در غیر محل قرض دادن مطالبه اداء می شود.

یک- ادای قرض در آن محل بدون هزینه و ضرر است ← احتیاط واجب است که ادا شود.

دو- هزینه دار است یا ضرر دارد ← رضایت و توافق طرفین لازم است. لذا واجب نیست.

– تمرین

۱. قرض چیست؟
۲. موارد وجوب قرض گرفتن را بیان کنید.
۳. در چه مواردی قرض کردن حرام یا مکروه است؟
۴. شرایط صحت قرض چیست؟ (دو شرط را بیان کنید)
۵. ربای در قرض دادن را ضمن مثال توضیح دهید.
۶. اگر محل خاصی برای ادای قرض تعیین نشده، تکلیف چیست؟



فصل سیزدهم: دین (۱)

تعریف: دین، مال کلی است که به سببی از اسباب، در ذمه شخص دیگری است.

اصطلاحات:

• فرد مشغول الذمه: مدیون یا مدین

• طلبکار: دائن یا غریم

اسبابی که در تعریف دین به آن اشاره شد و موجب بدهکار شدن انسان به دیگری

می‌گردد، دو نوع‌اند:

۱. اسباب اختیاری: مانند قرض، جنس فروخته شده در بیع سلم (پیش فروش)، ثمن در

معامله نسبه، اجرت اجاره، مهریه زن، عوض و مالی که در طلاق خلع و مبارات وجود دارد

و

۲. اسباب غیر اختیاری (قهری): مانند ضمانات (مثل دیه و ...)، نفقه زوجه دائمه و

انواع دین:

دین دو نوع است: حال و مؤجل (مدت‌دار)

(۱) دین حال:

منظور آن دینی است که برای بازپرداخت آن زمان تعیین نشده است؛ یعنی طلبکار هر

لحظه حق مطالبه آن را دارد. لازم به ذکر است دین مؤجل، اگر زمان ادای آن رسیده

است، دین حال محسوب می‌شود و احکام آن را دارد.

• احکام دین حال

۱. هر لحظه حق مطالبه برای طلبکار وجود دارد.
۲. ادای دین بر مدیون، در هر زمانی که تمکن پیدا کند، واجب است.
۳. بر طلبکار واجب است هر زمانی که مدیون دین خود را ادا نمود، آن را بگیرد و اگر طلبکار چنین نکند، مراحل زیر طی می‌شود:
 - الف) اجبار طلبکار توسط حاکم (اگر مدیون اجبار را مطالبه کند)؛
 - ب) احضار دائن و قرار دادن مال تحت سلطه طلبکار؛
 - ج) دادن دین به حاکم شرع. البته وجوب قبول از طرف حاکم شرع محل اشکال است.
 - د) در ذمه بدهکار باقی می‌ماند تا یکی از مراحل قبل را بتواند اجرا کند.

□ نکته

بدهکار هر کدام از مراحل بالا را با رعایت اولویت انجام دهد، دیگر بدهکار نخواهد بود.

(۲) دین مؤجل

- منظور دینی است که برای پرداخت آن زمان مشخصی تعیین شده است و لذا طلبکار در هر زمانی که بخواهد، حق مطالبه ندارد.
- تعیین مدت به دو گونه است:
- الف) تعیین طرفین: مثل معامله نسیه یا سلم که طرفین با توافق همزمان، تحویل ثمن یا جنس را مشخص می‌کنند.
 - ب) تعیین از طرف شرع: مثل آنچه در مبحث دیه در کتب فقهی آمده است (مثلاً دیه خطأ در طول سه سال و هر سال ثلث آن ادا شود).

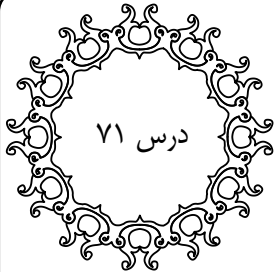
احکام دین مؤجل:

۱. عدم حق مطالبه قبل از زمان تعیین شده برای طلبکار.

۲. در صورت پرداخت مدیون قبل از زمان مقرر، بر طلبکار قبول آن واجب نیست (مگر از قرائن فهمیده شود که مدت گذاشتن صرفاً ارفاق در حق مدیون است که در این صورت اگر بدهکار زودتر از موعد، بدهی را پرداخت، طلبکار باید قبول کند).

– تمرین

۱. دین را تعریف کنید.
۲. مواردی که موجب بدهکاری می شود را در دو دسته بیان کنید.
۳. دو حکم از احکام دین حال را توضیح دهید.
۴. اگر طلبکار از گرفتن دین حال امتناع کرد، تکلیف مدیون چیست؟
۵. دین مؤجل چیست؟ احکام آن را بیان کنید.
۶. تعیین مدت در دین مؤجل به چه نحوی می تواند باشد؟ توضیح دهید:



فصل سیزدهم: دین (۲)

□ دین میت

با مرگ مدیون، حتی دین مؤجل هم حال می‌شود؛ یعنی اینکه اگر مدیون زنده می‌بود، لازم نبود الآن بدهی‌اش را بپردازد. ولی به محض فوت، ورثه باید تمام بدهی‌ها، اعم از حال و مؤجل را بپردازند و هیچ یک بر دیگری تقدم ندارد؛ زیرا همگی حال هستند. اما با مرگ طلبکار، ورثه او باید منتظر باشند تا دین مؤجل، حال گردد و زودتر حق مطالبه از مدیون را ندارند. بنابراین اگر مهر زن مؤجل باشد، با مرگ شوهر، زن می‌تواند پیش از فرارسیدن زمان پرداخت مهر، مهر خود را مطالبه کند. اما اگر زن بمیرد، ورثه او نمی‌توانند پیش از زمان مقرر مهر را مطالبه کنند. طلاق زن (در حکم مذکور) ملحق به فوت نیست.

□ دین مفلس

با مفلس شدن^۱ مدیون، دین مؤجل او حال نمی‌شود و ابتدا دیون حال وی پرداخت می‌شود و سپس اگر در زمان سر رسید دیون مؤجل، چیزی از اموال مفلس (غیر از مستثنیات دین) باقی بماند، جهت دیون مؤجلی که اکنون حال شده، مصرف می‌شود.

۱. در مورد تعریف مفلس به درس ۳۲ (شرایط فروشنده و خریدار) مراجعه شود.

بیع دین به دین

فروش دین در مقابل دین در صورتی که هر دو مؤجل باشد، باطل است، هرچند اجل آن دو رسیده باشد. همچنین، بنا بر احتیاط، اگر هر دو حال یا یکی حال و دیگری مؤجل باشد نیز باطل است.

چند مثال:

- من از او گندم طلب دارم - او از من برنج طلب دارد.
 - من از شخص ثالث گندم طلب دارم - او از شخص ثالث برنج طلب دارد.
 - من از شخص ثالث گندم طلب دارم - او از شخص رابع برنج طلب دارد.
- در مثال‌های فوق شخصی که گندم طلب دارد، نمی‌تواند در مقابل برنج مورد طلب، معامله کند.

موارد ربا

۱. اگر دینی را که حال است مدت‌دار کنیم، اما در مقابل آن مبلغ دین را بالا ببریم ← ربا و حرام است.
۲. اگر مدت دینی را که مؤجل است، بیشتر کنیم، اما در مقابل آن مبلغ دین را بالا ببریم ← ربا و حرام است.

نتیجه:

۱. اضافه کردن مدت + افزایش قیمت ← ربا و حرام است. (حتی در صورت رضایت طرفین)
۲. اگر مدت دین مدت‌دار را کم کنیم و در مقابل آن، مبلغ دین را کاهش دهیم ← در صورت رضایت طرفین، حلال است.

□ وظایف بدهکار و حقوق طلبکار:

۱. بر بدهکار واجب است هنگام سر رسید زمان ادای دین، برای ادای بدهی‌اش تلاش کند؛ اگرچه با فروش کالا یا مطالبه طلب خود از دیگران یا اجاره دادن املاک خود، بتواند این بدهی را بپردازد. بلکه اگر برایش زحمت ندارد، باید با دنبال کردن کسب و کار لایق شأنش، بودجه‌اش را تأمین و بدهی‌اش را بپردازد.
۲. اگر به جز مستثنیات دین چیزی دارد که کمتر از قیمت واقعی آن فروش می‌رود، در صورتی که دین حال شده باشد و طلبکار هم مطالبه کند، فروش آن واجب است. لذا حق انتظار کشیدن تا پیدا شدن مشتری مناسب را ندارد؛ مگر آن قدر از او زیر قیمت بخرند که فروش آن اتلاف مال محسوب شود.
۳. اگر بدهکار، خودش داوطلبانه چیزی را از مستثنیات دین فروخت و بدهی‌اش را ادا کرد، طلبکار حق گرفتن آن را دارد. البته خوب است طلبکار به این کار راضی نشود.
۴. تعلل در پرداخت بدهی و دین حرام است و در صورت عدم قدرت پرداخت، نیت ادا کردن واجب است^۱.
۵. بدهکار تا بدهی را تحویل طلبکار نداده، از عهده آن میرا نمی‌شود. حتی اگر آن را کنار گذاشته و از اموالش جدا نموده تا در فرصت مناسب بپردازد.

□ وظایف طلبکار و حقوق بدهکار:

۱. همان‌طور که بر بدهکار فقیر که قدرت پرداخت دین را ندارد، پرداخت آن واجب نیست، بر طلبکار نیز مطالبه حرام است.
۲. اگر کسی بدون اجازه بدهکار (چه زنده و چه مرده) دین او را ادا نموده، ذمه بدهکار بری می‌شود (حتی اگر بدهکار او را منع کند) و طلبکار هم باید قبول نماید.

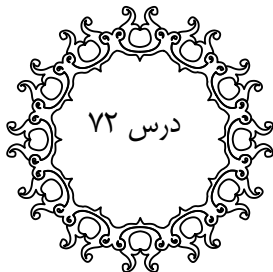
۱. یعنی باید نیت این را داشته باشد که در صورت قدرت، بدهی را بپردازد.

□ مستثنیات دین

منظور چیزهایی است که بدهکار شرعاً وظیفه ندارد با پرداخت یا فروش آنها خود را از زیر بار دین، بری‌الذمه کند. این اموال عبارت‌اند از: هر چیزی که جزء نیازهای زندگی و در شأن شخص است (مثل لباس، ماشین، خانه و...) یعنی کمتر از آن، او را به مشقت زیاد می‌اندازد یا باعث سرافکنندگی می‌شود.

– تمرین

۱. موت مدیون چه تأثیری در حال یا مؤجل بودن دیون دارد؟
۲. دیون مرده و مفلس چه تفاوتی با هم دارند؟
۳. با ذکر یک مثال، حکم بیع دین در مقابل دین را توضیح دهید.
۴. ملاک ربا بودن در تبدیل مدت و مقدار دین چیست؟
۵. دو مورد از وظایف بدهکار را بیان کنید.
۶. دو مورد از وظایف طلبکار را بیان کنید.



فصل چهاردهم: ودیعه (۱)

گفتار اول: تعریف و شرایط ودیعه

تعریف: قرارداد و عقدی است که دیگری را نایب در حفظ مال خود می‌کنیم؛ به عبارت دیگر: قرار دادن مال نزد دیگری جهت حفظ آن مال، برای مالک آن.

اصطلاحات:

- صاحب مال: مودع
- امانت گیرنده: ودعی، مستودع
- امانت مالکيه: یعنی مودع و مستودعی که هر دو شرایط امانت دادن را دارند، امانت بدهند و بگیرند و این مال نزد مستودع امانت گردد.
- امانت شرعیه: در این نوع امانت، مودع وجود ندارد، اما به دلیل شرعی، کسی که مال در دست اوست، شرعاً امین است. البته احکام امانت شرعیه و مالکيه با هم متفاوت است.

مسئله

ودیعه جزء عقود جایز است. لذا مودع هر زمان بخواهد، می‌تواند آن را پس بگیرد و مستودع نیز هر زمان بخواهد، می‌تواند آن را برگرداند.

۱. به بخش شرایط مودع و مستودع رجوع شود.

□ شرایط مودع و مستودع

۱. بلوغ
۲. عقل
۳. احتیاطاً باید شخص عاجز از حفظ مال، ودیعه را نپذیرد؛ مگر آنکه مودع، خودش عاجزتر باشد و مستودع دیگری هم نباشد.

□ مسئله

۱. اگر کسی، چیزی را از نابالغ یا دیوانه امانت بگیرد، ضامن است و با برگرداندن مال به خود بچه نابالغ یا فرد دیوانه مبرا نمی‌شود. بلکه باید به ولی آنها برگرداند.
۲. در یک حالت می‌توان از نابالغ یا دیوانه مالی را گرفت و آن زمانی است که بخواهیم مال او را حفظ کنیم (و اگر دست خودشان باشد حفظ نمی‌شود) که در این صورت "امانت شرعی" خواهد بود، نه "امانت مالکیه". لذا باید آن را محافظت کرد و فوراً به دست ولی آنها رساند یا به او اعلام کرد که مال دست اوست. اگر چنین مراحل انجام شود، دیگر ضامن نیست.
۳. اگر مودع به وسیله دیوانه یا بچه‌ای مالش را به دست مستودع برساند، ایرادی ندارد؛ چون این دو، خود مودع نیستند.
۴. اگر مستودع بچه غیر ممیز باشد و آن را از بین ببرد، بچه ضامن نیست. اگر بچه ممیزی است که صلاحیت امانت‌داری را دارد، در صورتی که در نگه‌داری کوتاهی کرده باشد، ضامن است.
۵. معنای شرط ۳ این نیست که عقد ودیعه باطل است، بلکه تکلیف مستودع را بیان می‌کند.

□ وظایف مستودع

در صورت قبول ودیعه، مستودع باید به گونه‌ای که معمول و متعارف است، آن را نگهداری کند تا از تلف شدن و صدمه دیدن محفوظ بماند؛ بدین صورت که آن را در جای مناسبی قرار دهد؛ مثلاً اگر زیورآلات است، آن را در صندوق قفل‌دار نگهداری کند یا اگر گلدان است، آن را از سرما و گرما محافظت نموده و به میزانی که لازم است به آن آب و کود بدهد و حتی اگر پیش از گرفتن ودیعه، وسایل و مکان مناسبی برای نگهداری آن ندارد، باید آنچه را نیاز است، فراهم کند.

□ مواردی که مستودع ضامن است

مستودع امین است. لذا تا زمانی که افراط و تفریط نکرده، ضامن نیست.

۱. اگر خسارت وارد به مال به هر دلیلی، مستند به مستودع باشد، ضامن است. مگر آنکه خسارت به دلیل استفاده‌ای باشد که از طرف صاحب مال مجاز بوده است.

□ مثال: ظرف کریستالی را به امانت نزد شما گذاشتند و شما نیز آن را در جای امنی قرار داده‌اید. اما هنگام عبور از کنار آن، ناخواسته تعادل بدنی شما بهم می‌خورد و موجب شکسته شدن ظرف می‌شوید. اینجا چون شکسته شدن ظرف مستند به شماست و استفاده مجاز هم سبب شکستن ظرف نبوده، ضامن هستید.

۲. مستودع در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد.

□ مثال: اگر مال شخصی نزد مستودع باشد و او آن را در جایی قرار دهد که ممکن است بارندگی به آن آسیب بزند و مستودع آن را زیر سایبان قرار ندهد و لذا بارش باران آن را خراب کند، در این صورت ضامن خواهد بود.

۳. اگر مودع جای خاصی را برای حفظ مال تعیین کرده باشد، منتقل کردن آن به جای دیگر ضامن دارد؛ مگر آنکه در آن محل در معرض خسارت باشد و جای بهتری وجود داشته باشد که در این صورت حتی اگر مودع نهدی کند، اشکالی ندارد.

۴. اگر ظالمی بخواهد ودیعه را از مستودع بگیرد، در این حالت حتی اگر حفظ ودیعه منوط به قسم دروغ خوردن باشد، لازم است انجام شود و اگر مستودع چنین نکند، ضامن است. البته دفع ظالم، اگر منجر به جراحت و آسیب بدنی یا بی‌آبرویی یا خسارت مالی شود، تحمل آن دیگر واجب نیست. بلکه در ضرر بدنی و آبرویی قابل توجه، تحمل آن حرام است. اما اگر این ضررها خیلی کم باشد که غالب مردم آن را تحمل می‌کنند، واجب است برای حفظ ودیعه آن ضرر را تحمل کرد؛ مثلاً کلام خشن و تندی بگوید که هر چند اذیت‌کننده است، اما ضرر آبرویی محسوب نمی‌شود. همچنین اگر فقط با دادن قسمتی از ودیعه دفع ظالم می‌شود، واجب است این کار انجام شود و اگر مستودع چنین نکرد و کل ودیعه را ظالم اخذ کرد، آن‌گاه مستودع، مابقی اخذ شده توسط ظالم را ضامن است.

۵. هرگونه استفاده یا تصرفی در مال امانت، بدون اجازه مالک و صاحب اختیار آن، مثل پوشیدن لباس، سوار شدن اتومبیل و... ضمان‌آور است؛ مگر آنکه حفظ مال و امانت، منوط به آن باشد و راه دیگری نداشته باشد.

۶. اگر مستودع پس از امانت گذاشتن مودع نزد او نیت غصب کند (حتی اگر فعلاً غصب نکند) یا انکار کند چنین ودیعه‌ای نزد اوست، اگرچه بعداً از انکارش برگردد، یا در صورت مطالبه ودیعه توسط مودع، از برگرداندن ودیعه خودداری کند، در تمام این حالات اگر خسارتی به مال امانت وارد شود، ضامن است.

۷. در هر جایی که امانت مالکیه تبدیل به امانت شرعیه شود و مستودع و وارث مستودع در رساندن مال به مالک آن کوتاهی یا در اعلام آن کوتاهی کند، مطابق آنچه در بخش ذیل (موارد ابطال ودیعه) آمده است، شخص، ضامن ودیعه خواهد بود.

□ ابطال ودیعه

موت یا جنون مودع یا مستودع موجب ابطال ودیعه می‌شود. لذا با توجه به اینکه این مسئله برای مودع یا مستودع به وجود آمده، مراحل زیر اجرا می‌شود:

الف) مودع بمیرد یا مجنون شود:

ودیعه به صورت امانت شرعی در دست مستودع است ← برگرداندن ودیعه به همه ورثه مودع یا ولی مودع واجب است یا اینکه حداقل فقط به آنها اعلام کند و اگر چنین نکرد یا بدون دلیل تأخیر انداخت ← در صورت خسارت دیدن مال، مستودع ضامن است.

ب) مستودع بمیرد یا مجنون شود:

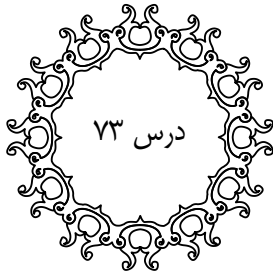
ودیعه در دست ورثه یا وصی مستودع، امانت شرعی است ← واجب است به مودع یا جانشین و وکیل او رد شود یا اعلام فوری شود و اگر چنین نکند یا بدون دلیل تأخیر اندازد ← ورثه یا وصی مستودع ضامن است.

نکته

منظور از لفظ "دلیل" در عبارات فوق آن است که اگر شخص به دلیل آنکه نمی‌داند کسی که مدعی ارث است آیا وارث است یا وارث منحصر در اوست یا افراد دیگری هم هستند و لذا برای تحقیق تأخیر بیندازد، ضامن نیست.

- تمرین

۱. ودیعه را تعریف کنید.
۲. امانت مالکيه چیست؟
۳. امانت شرعيه چیست؟
۴. اگر از نابالغ، مالي امانت گرفته شود، تکليف چیست؟
۵. در چه صورتي شرعاً نبايد ودیعه را قبول کرد؟
۶. مواردی را که مستودع ضامن است، بیان کنید.



فصل چهاردهم: ودیعه (۲)

گفتار دوم: موارد لزوم رد ودیعه به صاحب آن

۱. مطالبه مودع:

در اولین فرصت ممکن در صورت مطالبه ودیعه، شخص مستودع باید آن را برگرداند. حتی اگر بنا بر احتیاط واجب مودع کافر حربی باشد.

□ نکته:

الف) منظور از برگرداندن ودیعه فقط آن است که راه را باز کند تا مالک آن بیاید و آن مال را ببرد.

ب) اگر برگرداندن آن مال به کافر حربی موجب کمک به دشمن دین شود و او را بر علیه مسلمانان مجهز نماید، این کار حرام است.

ج) شاهد گرفتن برای تحویل دادن امانت به مودع، اگر موجب تأخیر زیاد نشود، جایز است.

۲. ترس سرقت یا تلف شدن مال:

اگر در مورد ودیعه، ترس سرقت یا تلف شدن وجود داشته باشد، باید مراحل زیر طی شود و اگر در انجام دادن هر کدام کوتاهی کند، ضامن است:

الف) رساندن به مالک یا وکیل او؛

ب) رساندن به حاکم شرع (اگر او قادر به حفظ مال است)؛

ج) رساندن به شخص مورد وثوق و امینی که قادر به حفظ مال است (در صورتی که حاکم وجود نداشته یا قادر به حفظ نباشد).

۳. آشکار شدن نشانه‌های مرگ برای مستودع:

چنانچه به سبب بیماری یا غیر آن، نشانه‌های مرگ بر مستودع آشکار شد، باید مراحل زیر را طی کند (و اگر در انجام هر یک کوتاهی کند، ضامن است):

۱. رساندن به مالک یا وکیل او؛

۲. رساندن به حاکم شرعی که قادر بر حفظ مال است؛

۳. مستودع وصیت می‌کند و شاهد هم می‌گیرد.

□ نکته:

الف) وصیت کردن و شاهد گرفتن باید به گونه‌ای باشد که آن مال برای صاحبش حفظ شود. لذا باید جنس، وصف، مکان مال، نام و مشخصات مالک آن ذکر شود و صرف گفتن اینکه ودیعه نزد من است، کافی نیست.

ب) مرحله آخر در صورتی لازم است که ورثه شخص مستودع، امین و مطلع نباشند. اما اگر آنها مطلع و افرادی امین باشند، وصیت و شاهد گرفتن لازم نیست.

۴. مسافرت کردن مستودع:

در صورتی که مسافرت مستودع با حفظ ودیعه منافات داشته باشد^۱، در این حالت اگر رضایت مالک در مورد به همراه بردن ودیعه در سفر معلوم نباشد، باید مراحل زیر طی شود و اگر در انجام هر مرحله کوتاهی کند، ضامن است:

الف) مسافرت غیر ضروری:

۱. یعنی برای حفظ ودیعه لازم باشد که آن را با خود ببرد یا آنکه مسافرت را ترک کند

تحویل به مالک یا وکیل او ← تحویل به حاکم شرع ← باید ترک مسافرت کند.

(ب) مسافرت ضروری:

تحویل به مالک یا وکیل او ← تحویل به حاکم شرع ← تحویل به فرد امین ← با خود به مسافرت ببرد و ضامن نیست.^۱

وظیفه ورثه مستودع

اگر ورثه می‌دانند که مورث آنان (مثلاً پدر تازه‌درگذشته آنها) در اموالش ودیعه‌ای از مردم نزدش بوده است، مثلاً خود مورث پیش از مرگ اقرار کرده است، در این صورت باید گزینه‌های زیر اجرا شود:

۱. اگر عین مال ودیعه در اموال میت مشخص است:

الف) مالک معلوم است ← همان مال به مودع داده می‌شود.

ب) مالک معلوم نیست ← حکم مجهول‌المالک را دارد.^۲

۲. اگر عین مال را به صورت ویژه مشخص نکند و فقط در ضمن مصادیقی از جنس واحد معین کند. (مثلاً یکی از گوسفندان) ← مال با قرعه مشخص می‌شود و به مالک داده می‌شود و در صورت معلوم نبودن مالک، حکم مجهول‌المالک را دارد.

۳. عین مال را، حتی مصادیقی از یک مجموعه را معین نکند، و فقط بگوید در اموالم ودیعه‌ای وجود دارد.

الف) مالک معلوم است ← احتیاط در مصالحه است.

ب) مالک معلوم نیست ← حکم مجهول‌المالک را دارد که با حاکم شرع یا نماینده او مصالحه می‌شود.

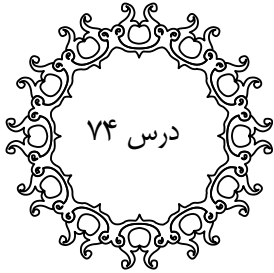
۱. البته اگر مسافرت طولانی و بسیار خطرناکی است، حکم مستودعی که نشانه‌های مرگ برایش آشکار شده، اجرا می‌شود.

۲. از طرف صاحب مال به فقیر صدقه داده می‌شود و بنابر احتیاط واجب، باید با اجازه نماینده مجتهد باشد.

۴. مشابه حالت سوم باشد، اما نگوید در اموالم وجود دارد ← چیزی بر عهده ورثه نیست؛ مگر یقین به این باشد که میت طبق یکی از موارد ضمان آور (که در درس قبل بیان شد) ضامن بوده و مال از بین رفته است.

– تمرین

۱. سه مورد از لزوم برگرداندن ودیعه را نام ببرید.
۲. منظور از برگرداندن ودیعه، در مواردی که واجب است، چیست؟
۳. در چه صورتی برگرداندن ودیعه به صاحبش حرام است؟
۴. در صورت ترس سرقت مال ودیعه چه باید کرد؟
۵. مستودع، در مورد ودیعه در مسافرت غیر ضروری، چه وظیفه‌ای دارد؟
۶. اگر مالک ودیعه مشخص باشد، وظیفه ورثه مستودع چیست؟



فصل پانزدهم: عاریه

تعریف: مسلط کردن دیگری بر مال خود، برای این که از آن استفاده مجانی (بدون گرفتن عوض) کند.^۱

عاریه عقدی است که به ایجاب و قبول نیاز دارد. هر لفظی که بر عاریه دلالت کند، ایجاب است؛ مانند اینکه بگوید: "این شیء را به تو عاریه دادم" یا "به تو اجازه می دهم که از آن استفاده کنی". هر لفظی هم که بر رضایت دلالت کند، قبول است. علاوه بر آن، هر عملی که بر این معنا دلالت داشته باشد نیز کافی است و لازم نیست حتماً لفظ باشد.

□ شرایط عاریه دهنده

۱. مالک منفعت مال باشد (لازم نیست مالک عین باشد) و شرعاً صلاحیت تصرف در آن را داشته باشد. لذا کسی که غاصب عین یا منفعت مالی است، حق عاریه دادن آن را ندارد.

/ **مثال:** صاحب خانه‌ای که خانه‌اش را اجاره داده، چون مالک منفعت آن نیست، حق عاریه دادن خانه را به دیگری ندارد.

اما مستأجری که خانه را اجاره کرده، حق این کار را دارد؛ مگر آنکه صاحب خانه در عقد اجاره شرط کرده باشد که فقط مستأجر حق استفاده از منفعت را دارد.

۱. به صورتی که بهره‌برداری از آن مال منوط به مصرف آن و از بین رفتن آن نباشد؛ مثل لوازم مصرفی، از جمله: تاید، شامپو و... .

مسئله ۲

اگر بدون اجازه قبلی، مال کسی عاریه داده شود، باید از صاحب اختیار آن اجازه گرفت و اگر اجازه نداد، عاریه باطل است.

۲. بالغ و عاقل باشد. لذا بچه و مجنون، بدون اذن اولیایشان، حق عاریه دادن ندارند.
۳. محجور نباشد. لذا سفیه با اجازه ولی خود و مفلس با اجازه طلبکارها فقط حق عاریه دادن دارند.

شرایط عاریه گیرنده

۱. اهلیت و صلاحیت شرعی بهره‌بردن از منافع آن مال را داشته باشد. لذا کافر نمی‌تواند قرآن را عاریه بگیرد یا به شخص محرم نمی‌توان صید را عاریه داد.
۲. عاریه‌گیرنده باید معین و مشخص باشد؛ مثلاً نمی‌توان گفت که این شیء را به یکی از این دو نفر عاریه دادم.
۳. عدّه بسیار زیاد نمی‌توانند عاریه‌گیرنده باشند. اما عدّه محصور، مثل ۱۰ نفر، می‌توانند باشند که در این صورت هر یک از افراد به نوبت و با قرعه، حق بهره‌برداری از منفعت را دارند.

شرایط مالی که عاریه می‌دهند:

۱. قابل بهره‌برداری باشد؛ آن هم بهره‌های حلالی که عین مال از بین نرود. لذا نمی‌توان نان و روغن را عاریه داد یا جایز نیست ظرف طلا را برای استفاده خوردن و آشامیدن عاریه داد.
۲. معین بودن آن در ابتدا لازم نیست. لذا اگر کسی بگوید یکی از لباس‌هایم را که دوست داری، عاریه دادم، صحیح است.

۳. آنچه منافع متعدد دارد، در صورتی که عاریه آن شیء به خاطر بعض منافع باشد، باید منافع مورد نظر مشخص شود تا معلوم باشد از کدام منافع می‌خواهد استفاده کند. در این صورت حلیت انتفاع از آن شیء مختص به همان منافع می‌شود و اگر می‌خواهد از مطلق منافع بهره‌مند شود، می‌تواند به عموم تصریح کند. مگر آنکه با مطلق گفتن فهمیده شود که از تمام منافع آن جواز بهره‌مندی دارد.

□ فسخ کردن عاریه و باطل شدن آن:

۱. عقد عاریه عقد جایز^۱ است؛ مگر عاریه زمین یا قبری برای دفن، در صورتی که بدن میت پس از دفن کاملاً در آنجا پوشانده شده باشد که بنابر احتیاط واجب، نمی‌توان نبش قبر کرد. لذا اگر کاملاً پوشانده نشده، می‌توان زمین عاریه را پس گرفت. اما در این حالت هزینه حفر قبر و هزینه پر کردن زمین یا قبر (یعنی هزینه کارهای انجام شده) با عاریه-دهنده نیست، همچنان که پر کردن زمین نیز با عاریه‌گیرنده نیست.

۲. مرگ عاریه‌دهنده ← بطلان عاریه (بدون نیاز به فسخ)

۳. از بین رفتن سلطه عاریه‌دهنده (جنون و...) ← بطلان عاریه (بدون نیاز به فسخ)

۴. اگر زمین را برای ساختمان‌سازی یا درخت‌کاری و کاشت عاریه دهند ← حق فسخ برای عاریه‌دهنده و حق گرفتن خسارت برای عاریه‌گیرنده وجود دارد. اما باید احتیاطاً به نحوی باشد که رضایت طرفین جلب شود؛ یعنی عاریه‌دهنده رضایت طرف مقابل را و برعکس، عاریه‌گیرنده، در گرفتن خسارت، رضایت عاریه‌دهنده را جلب کند.

□ استفاده‌های مجاز از عاریه و موارد ضامن بودن عاریه‌گیرنده

در این رابطه باید موارد زیر رعایت شود:

۱. یعنی هر یک از طرفین حق فسخ آن را دارند.

۱. عاریه‌گیرنده فقط مجاز است به همان مقدار معمول و متداول از عاریه بهره‌برداری کند. در غیر این صورت غاصب و ضامن است؛ به این معنا که اولاً: به میزان ارزش استفاده‌های بیش از حد به عاریه دهنده بدهکار است و ثانیاً: اگر در این استفاده‌های بیش از حد، آسیبی به مال عاریه وارد شود، باید آن را جبران کند و خسارت بپردازد.

□ **مثال:** اگر کسی اتومبیلی را عاریه بگیرد و بدون اینکه از صاحب آن اجازه بگیرد که با آن بار جابه‌جا کند، بارهای فراوان و سنگینی حمل کند، اولاً: باید کرایه حمل بار را به مالک بپردازد؛ ثانیاً: باید هر هزینه‌ای را که از خسارت اتومبیل به مالک وارد شده، جبران کند.

۲. مال عاریه، در دست عاریه‌گیرنده، حکم امانت را دارد. لذا در موارد زیر ضامن است:

- در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد.
- در بهره‌برداری از آن زیاده‌روی کرده باشد. (بند ۱)
- عاریه‌دهنده شرط کرده باشد که به هر دلیلی (اگرچه کوتاهی یا زیاده‌روی هم نباشد) عاریه‌گیرنده ضامن باشد و خسارت را به عهده بگیرد.
- موارد سه‌گانه فوق در مورد غیر طلا و نقره است؛ زیرا در طلا و نقره مطلقاً ضامن است؛ مگر اینکه عاریه‌گیرنده شرط کند که ضامن نیست.
- چنانچه هیچ یک از موارد فوق محقق نشود، اما خسارت وارده به مال عاریه، مستند به عاریه‌گیرنده باشد، باز هم عاریه‌گیرنده ضامن است.

□ **مثال:** فرض کنید ظرف کریستال حسن در دست علی باشد و به صورت سهوی و بدون کوتاهی در مراقبت از آن، پای علی به آن برخورد و بشکند. علی در اینجا ضامن است؛ زیرا شکستن کریستال مستند به علی است.

۳. چنانچه عاریه‌دهنده غاصب مال عاریه باشد، در مورد تلف شدن مال یا عوض

منفعتی که عاریه‌گیرنده از آن استفاده نموده:

الف) عاریه‌گیرنده جاهل به غصب است ← ضمان بر عهده غاصب است. لذا اگر مالک اصلی به غاصب رجوع کرد، غاصب نمی‌تواند به عاریه‌گیرنده رجوع نماید. اما اگر به عاریه‌گیرنده رجوع کند، او می‌تواند به غاصب رجوع کند.

ب) عاریه‌گیرنده عالم به غصب است ← ضمان بر عهده عاریه‌گیرنده است. لذا اگر مالک به غاصب رجوع کند، در صورتی که عین مال تلف شده باشد، غاصب می‌تواند به عاریه‌گیرنده رجوع کند و اگر مالک به عاریه‌گیرنده رجوع کند، او نمی‌تواند به غاصب رجوع کند.

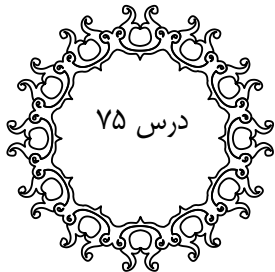
□ نکته:

هر زمان که عاریه‌گیرنده علم به غصب پیدا کند، جایز نیست آن را به غاصب برگرداند. بلکه باید آن را به مالک برگرداند.

۴. زمانی عاریه‌گیرنده چیزی برگردنش نخواهد بود که مال عاریه را تحویل مالک آن، یا وکیل قانونی یا ولی او دهد و صرف قرار دادن مال در صندوق کافی نیست. □ مثال: اگر اتومبیل را پس از استفاده، در پارکینگ عاریه‌دهنده قرار دادیم، فایده ندارد. بلکه باید به خودش تحویل دهیم.

– تمرین

۱. شرایط عاریه‌دهنده را بیان کنید.
۲. شرایط عاریه‌گیرنده را بیان کنید.
۳. آیا معین بودن مال عاریه لازم است؟ توضیح دهید.
۴. چه چیزهایی موجب بطلان عاریه است؟
۵. در چه صورتی عاریه‌گیرنده ضامن است؟
۶. عاریه‌گیرنده مجاز به چه استفاده‌هایی از مال عاریه است؟



پوشش

۱. لباس شهرت:

لباسی که پوشیدن آن به خاطر رنگ، کیفیت دوخت، مندرس بودن یا علل دیگر، مناسب نیست، به طوری که اگر پوشیده شود توجه مردم جلب و صاحب لباس انگشت‌نما شود، لباس شهرت، و پوشیدن آن حرام است. (۱۳۶۱)

۲. پوشش در مقابل نامحرم:

الف) پوشش زن

پوشش زن در مقابل نامحرم باید به گونه‌ای باشد که:
یک- به جز گردی صورت و مچ دست به پایین (بدون آرایش و زیورآلات) آشکار نباشد.
دو- برجستگی‌ها و زیبایی‌های بدن زن، با وجود پوشیدن آن، آشکار نباشد.
سه- رنگ و خصوصیات آن به گونه‌ای نباشد که جلب توجه کند و موجب تحریک اطرافیان شود.

ب) پوشش مردان

یک- پوشش مرد در مقابل زن باید به گونه‌ای باشد که موجب مفسده نشود. (۴۴۳)
دو- کشیدن سرمه برای مردان به خودی خود جایز است. (س ۴۴۷)

سه- پوشیدن لباس آستین کوتاه به خودی خود جایز است، مگر اینکه مفسده‌ای داشته باشد. (س ۴۴۳)

❓ مسئله

۱. اگر صدای کفش زنان هنگام راه رفتن، موجب جلب توجه و تحریک نامحرم یا مترتب بر مفسده نشود، اشکال ندارد. (۱۳۶۲)
۲. برای زنان پوشیدن لباس‌های تنگ یا بدن‌نما در عروسی‌ها و مانند آن، اگر از نگاه مردان نامحرم یا از ترتب مفسده یا تحریک اطرافیان در امان هستند، جایز است. (۱۳۶۴)
۳. اگر پوشیدن کفش سیاه براق، موجب جلب توجه نامحرم یا انگشت‌نما شدن او شود، حرام است. (۱۳۶۵)
۴. حکم لباس، مقنعه و پیراهن، از نظر رنگ، مانند کفش است. (۱۳۶۶)
۵. اگر تاتوی ابرو عرفاً زینت محسوب شود باید پوشانده شود. (س ۴۴۱)
۶. هرگونه زیور، حتی حلقه ازدواج یا آرایش معمولی ابرو باید پوشانده شود. (س ۴۴۲)
۷. پوشاندن بینی جراحی شده برای زیبایی واجب نیست. (س ۴۴۰)
۸. دختری که ازدواج کرده با دختری که ازدواج نکرده، در احکام فوق تفاوتی ندارد. (س ۴۳۹)
۹. زدن عطر یا کرم‌های ضد آفتاب، به خودی خود، جایز است؛ مگر آنکه موجب جلب توجه نامحرم شود، لذا باید از کنار مردان عبور نکنند. (س ۴۴۸)
۱۰. تولید و خرید و فروش جوراب نازک (و هر لباسی که پوشیدن آن در مقابل نامحرم حرام است) اگر به قصد این باشد که زنان خریدار از آنها در برابر نامحرم استفاده کنند، حرام است. (۱۳۷۰)
۱۱. کار کردن در فروشگاه‌های لباس زنانه، اگر مخالف مقررات نباشد (و برای مرد کارگر یا فروشنده مفسده‌ای مثل لذت جنسی یا خوف گناه نباشد) به خودی خود جایز است. (۱۳۷۱)

□ نکته:

در مورد تاتوی ابرو چند نکته باید توجه شود:

۱. اگر عرفاً زینت و آرایش محسوب شود باید از نامحرم پوشانده شود. اما کسانی که ابرویشان از بین رفته و فقط یک ابروی معمولی و بدون زیبایی خاصی را تاتو می‌کنند یا قسمت‌های از بین رفته لابه‌لای ابروان خود را ترمیم می‌کنند، به طوری که عرفاً زینت و آرایش (حتی جزئی) حساب نمی‌شود، پوشاندن آن لازم نیست.

۲. زمان تاتو کردن، با این فرض که تا چند روز نمی‌توان به آن قسمت آب زد، باید زمان به خصوصی باشد. در غیر این صورت حرام است. و آن زمان عبارت است از زمانی که: الف) نماز بر بانوان واجب نیست؛ مانند اینکه خانم عادت ماهیانه است یا وقت نماز نیست؛ مثل اینکه ساعت ده صبح است.

ب) نماز بر بانوان واجب است: (عادت ماهیانه نیست و اذان هم گفته شده) اول وضو گرفته شود (توصیه می‌شود اول نماز اقامه شود، بعداً تاتو صورت گیرد). برای نمازهای بعدی (مثلاً نماز مغرب و...) تا زمانی که آب برای آن قسمت ضرر دارد، طبق احکام طهارت عمل می‌گردد. پس از سپری شدن مدتی که آب برای ابرو مضر بود، چون به صورت زیر پوستی تاتو انجام شده، وضو و غسل معمولی صورت خواهد گرفت.

۳. لباسی که ترویج فرهنگ کفر و شرک است:

الف) پوشیدن هر نوع لباسی که ترویج فرهنگ ضد اسلامی است، حرام است.

ب) پوشیدن لباس‌هایی که روی آن حروف و تصاویر خارجی چاپ شده، به خودی خود ایراد ندارد. اما اگر ترویج فرهنگ ضد اسلامی شود، حرام است و تشخیص آن به عهده عرف است. (۱۳۷۳)

ج) مجرد اینکه لباسی از کشورهای غیر اسلامی وارد شده، دلیل بر حرمت استفاده از آن نیست. (۱۳۷۴)

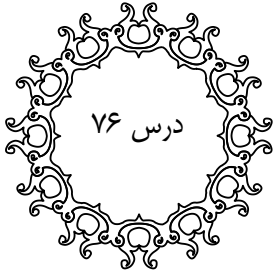
د) استفاده از کروات و سایر پوشش‌های غیر اسلامی، اگر منجر به ترویج فرهنگ غربی و ضد اسلامی شود، حرام است. (۱۳۷۹)

ه) پوشیدن لباسی که روی آن تبلیغ شراب وجود دارد، حرام است. (۱۳۸۳)
و) واردات و خرید و فروش لباس‌هایی که ترویج‌کننده فرهنگ غرب و ضد اسلام است، حرام است. (۱۳۷۴)

ز) اگر واردات و خرید و فروش این‌گونه لباس‌ها ترویج کفر و ضد اسلام نباشد، نباید به دولت اسلامی ضرر اقتصادی بزند.

- تمرین

۱. آیا پوشیدن لباس انگشت‌نما برای بانوان در معابر عمومی به شرط آنکه کاملاً بدن را بپوشاند و مهیج نباشد، جایز است؟
۲. لباس شهرت چیست؟ آیا خیلی جذاب بودن ملاک است؟
۳. لباس زنان در مقابل نامحرم باید چگونه باشد؟
۴. لباس زنان در مقابل محارم (به جز شوهر) باید چگونه باشد؟ آیا در مواردی لازم است کاملاً پوشیده باشد؟
۵. آیا حلقه ازدواج برای زنان در دید نامحرم حرام است؟
۶. تمیز کردن زیر ابرو یا بند انداختن صورت چه حکمی دارد؟
۷. پوشیدن لباس تنگ برای زنان در عروسی‌ها چه حکمی دارد؟
۸. پوشیدن کفش پاشنه بلند یا کفش زیبا برای بانوان چه حکمی دارد؟
۹. تولید لباس‌هایی که پوشاننده کامل بدن نیست، مثل لباس‌های مجلسی، چه حکمی دارد؟
۱۰. آیا مردان شرعاً می‌توانند در تولیدی لباس زنانه کار کنند؟
۱۱. آیا پوشیدن لباس‌هایی که از غرب وارد شده، حرام است؟
۱۲. عطر زدن بانوان در چه صورتی جایز است؟
۱۳. آیا استفاده از لباس بسیج به همراه چفیه در معابر عمومی جایز است؟
۱۴. آیا پوشیدن آستین حلقه‌ای برای مردان جایز است؟
۱۵. آیا پوشیدن شلواری که مدل آن به‌گونه‌ای است که بالای زانوی آن سوراخ بزرگی است، جایز است؟



احکام نگاه کردن

نگاه مرد به غیر همسر:

۱. توسط محارم نسبی یا سببی یا رضاعی:

عورتین: حرام است.

غیر عورتین: با لذت و شهوت حرام است.

۲. توسط غیر محارم

الف) نگاه حضوری به:

یک- مسلمان ← فقط به گردی صورت و میج دست به پایین، بدون لذت جنسی،

در صورتی که این مواضع بدون آرایش یا زیور باشد، جایز است.

دو- غیر مسلمان ← جاهایی که به صورت متعارف و معمول نمی پوشانند، بدون لذت

جنسی جایز است.

ب) نگاه تصویری به:

یک- پخش مستقیم ← اگر بشناسیم حرام است و در صورت عدم شناخت و بدون

لذت جنسی، بنابر احتیاط واجب، حرام است.

دو- عکس یا پخش غیر مستقیم ← اگر بشناسیم، مانند نگاه حضوری است.

(۱۳۱۵) و (۱۱۸۳)

مسئله

۱. هرگونه نگاه به غیر همسر، چه از طریق تصویر (پخش زنده یا غیر زنده، عکس و ...) یا مشاهده حضوری، اگر همراه لذت جنسی و شهوت باشد، حرام است و حتی فکر کردنی که در مورد این افراد باشد و همراه لذت جنسی باشد، حرام است. (۱۱۹۳)
۲. نگاه به عورتین نیز اگر حتی بدون قصد لذت یا بدون شهوت باشد، حرام است؛ مگر عکس یا تصویر کسی که او را نمی‌شناسیم یا پخش مستقیم تلویزیونی و رسانه‌ای نباشد. (۱۳۱۴)

نکته

۱. در صورت پخش مستقیم: در صورت عدم شناخت، بنا بر احتیاط واجب، و در صورت شناخت، بنا بر فتوی حکم جواز یا حرمت لازم است رعایت گردد.
۲. در جایی که لذت جنسی وجود ندارد، اما خوف یا احتمال زیادی وجود دارد که انسان به گناه بیفتد (مثلاً در لحظه بعد، نگاه او تبدیل به نگاه همراه لذت جنسی شود یا منجر به سایر گناهان شود) این نیز همان حکم لذت جنسی را دارد و حرام است.
۳. تمامی احکامی که برای نگاه مرد به زن بیان شد، برای نگاه زن به مرد نیز مطرح است.

اما در بند (۲- الف) به قسمت‌هایی از بدن مرد می‌توان نگاه کرد که مردان به طور متعارف نمی‌پوشانند، مثل سر و گردن و قسمتی از دست و مچ پا. البته نباید قصد لذت یا خوف وقوع گناه وجود داشته باشد.

مسئله

۱. خواندن کتاب‌ها و اشعار مبتذل که باعث تحریک شهوت می‌شوند، حرام است. (۱۱۹۷)

۲. خرید و فروش فیلم‌هایی که محرک شهوت است و موجب انحراف (ولو جزئی) می‌گردد، یا شامل موسیقی حرام است و همچنین تولید یا اجاره این فیلم‌ها یا اجاره دستگاه برای پخش چنین فیلم‌هایی و به این قصد، حرام است. (۱۲۱۱)
۳. در احکام نظر کردن، افراد متأهل نیز حکم شخص مجرد را دارند. (۱۲۰۰) و (۱۲۰۴)
۴. دست دادن و تماس بدنی مرد با زن نامحرم حرام است؛ اگرچه غیر مسلمان باشد. (استفتائات معظم له س ۴۳۵)
۵. زنان پیر نیز باید حجاب را رعایت کنند و مردان نیز در نگاه کردن باید رعایت کنند. (س ۴۳۸)
۶. نگاه کردن به مجسمه‌های عریان (که مربوط به فرد خاصی نیست) اگر تحریک‌آمیز نباشد و به علاوه خوف ارتکاب گناه هم وجود نداشته باشد، جایز است. (س ۴۴۶)
۷. ظهور و چاپ عکس‌های خانوادگی یا عروسی که خانم‌ها بدون حجاب کامل می‌باشند، توسط عکاس‌هایی که آنها را نمی‌شناسند، بدون لذت جنسی و خوف وقوع در گناه، اشکال ندارد.
۸. دیدن فیلم‌هایی که کارهای جنسی را به نمایش می‌گذارد، چون همراه با تحریک شهوت است، حرام است.
۹. نظارت و اصلاح و حذف برخی فیلم‌های فاسدکننده، در صورتی برای شخص مجاز است که خودش تحریک شهوانی نشود یا خوف افتادن به گناه را نداشته باشد. (۱۲۰۳)
۱۰. دیدن کشتی مردان توسط زنان، اگر با حضور در میدان کشتی یا پخش مستقیم و زنده باشد یا به قصد لذت یا همراه خوف وقوع در گناه و فساد باشد، حرام است و در غیر این صورت ایراد ندارد. (۱۱۹۰)

□ نکته

اگر زنی فرد کشتی‌گیر را بشناسد، مطلقاً - حتی اگر پخش مستقیم نباشد - نمی‌تواند نگاه کند؛ اگرچه لذت جنسی یا خوف گناهی در کار نباشد.

- تمرین

۱. نگاه کردن زن به مسابقه یک قهرمان ملی چه حکمی دارد؟
۲. آیا نگاه کردن به بدن زن ارمنی جایز است؟
۳. آیا نگاه شوهر به عکس همسر شرعی‌اش یا فیلم او با تحریک جنسی جایز است؟
۴. آیا فکر کردن در مورد کسی که به خواستگاری او رفته‌ایم و قصد جدی ازدواج وجود دارد، در صورت تحریک شهوانی جایز است؟
۵. افراد متأهل با مجرد چه تفاوت‌هایی در احکام نگاه کردن با هم دارند؟
۶. نگاه به صورت جنس موافق چه حکمی دارد؟ جنس مخالف چطور؟
۷. آیا می‌توان پخش مستقیم زن نامحرم را نگاه کرد؟ در چه صورتی جایز است؟
۸. منظور از " خوف وقوع در گناه " چیست؟ چند مثال بیاورید؟



مسایل پزشکی (۱)

۱. جلوگیری از بارداری

□ شرایط جواز جلوگیری از بارداری

- الف) خوف ضرر قابل توجه برای بدن مرد یا زن نباشد.
- ب) مستلزم لمس یا نظر حرام نباشد.
- ج) موجب از بین رفتن نطفه بعد از استقرار آن در رحم نشود.
- د) با یک غرض عقلایی باشد.
- ه) در مورد زن، باید علاوه بر شرایط فوق، بنابر احتیاط واجب، اجازه شوهر نیز باشد.

□ نکته

الف) با توجه به اینکه جز همسر فرد، کسی نمی‌تواند به عورت دیگری نگاه کند، مگر در صورت ضرورت، لذا اگر روشی که برای جلوگیری انتخاب کرده موجب نگاه به عورت شود، انجام آن جایز نیست.

ب) ملاک، ضرر قابل توجه نداشتن است. لذا اگر ضرر آن قابل اعتنا نباشد، اشکالی ندارد.

ج) برداشتن لوله یا جلوگیری از بارداری معالجه نیست. لذا اگر لمس یا نظر حرامی صورت گیرد، جلوگیری از بارداری حرام خواهد بود؛ اگرچه زن و شوهر هر دو راضی باشند و ضرر قابل توجهی هم برای بدن آنها نداشته باشد. بلکه اگر برای درمان بیماری یا جلوگیری از

تشدید آن، این کار ضرورت دارد، اشکالی نخواهد داشت. لذا توهم ضرورت، برای جواز این کار کافی نیست.

❓ مسئله

الف) جلوگیری از بارداری به صورت دائمی باید غرض عقلائی داشته باشد؛ مثل جلوگیری از تولد فرزند مریض و... (۱۲۵۵)

ب) شوهر حق ندارد همسر خود را مجبور به جلوگیری از بارداری کند. (۱۲۵۷)

ج) بستن لوله‌های مرد منوط به اجازه زن نیست. (۱۲۶۰)

د) اگر حاملگی برای حیات مادر خطر داشته باشد، باردار شدن به‌طور اختیاری جایز نیست. (۱۲۵۵)

۲. سقط جنین

از بین بردن نطفه بعد از استقرار آن در رحم و همچنین سقط جنین در هیچ یک از مراحل رشد جنین، جایز نیست. (۱۲۶۴)
به محض انعقاد نطفه:

الف) قبل از دمیده شدن روح ← در صورت مشقت فوق‌العاده و غیر قابل تحمل در نگه‌داری یا بزرگ کردن طفل ناقص‌الخلقه برای والدین یا خوف مرگ مادر، جایز است.

ب) پس از دمیده شدن روح ← مطلقاً حرام است. مگر با استمرار بارداری، حیات مادر و جنین هر دو تهدید شود و نجات زندگی طفل به هیچ وجه ممکن نباشد، ولی نجات زندگی مادر فقط با سقط جنین ممکن باشد. (۱۲۶۶) و (۱۲۷۰)

در این حالت واجب است به گونه‌ای عمل شود که قتل طفل عرفاً مستند به کسی نشود. (۱۲۷۰)

❓ مسئله

الف) سقط جنین حرام است؛ هرچند بر اثر زنا باشد و درخواست پدر دختر یا دیگران مجوز نمی‌شود. (۱۲۶۷)

ب) زن بارداری که مجبور به معالجه لثه یا دندان‌هایش شده و به عمل جراحی و بیهوشی و عکس‌برداری با اشعه نیاز دارد، حق ندارد سقط جنین کند؛ هرچند این عمل موجب نقص در جنین شود. (۱۲۶۹)

ج) سقط جنین، به مجرد وجود مشکلات و سختی‌های اقتصادی، جایز نمی‌شود. (۱۲۶۱)
 د) حتی اگر مطمئن باشیم نطفه یا جنین ناقص‌الخلقه متولد می‌شود، سقط جنین، اگرچه قبل از دمیده شدن روح باشد، حرام است؛ مگر خوف جان مادر باشد. (۱۲۶۲)

□ دیه سقط جنین

میزان دیه جنین (۱۲۶۸):

الف) نطفه بعد از استقرار در رحم: ۲۰ دینار طلا

ب) علقه^۱: ۴۰ دینار طلا

ج) مضغه^۲: ۶۰ دینار طلا

د) استخوان بدون گوشت: ۸۰ دینار طلا

ه) گوشت آن را پوشانده: ۱۰۰ دینار طلا

□ مسئله

الف) اگر سقط جنین با مجوز شرعی باشد، بنابر احتیاط واجب باید دیه آن پرداخت شود.
 ب) با پرداخت دیه، گناه این عمل حرام پاک نمی‌شود. بلکه جریمه‌ای دنیایی است و عذاب اخروی هم دارد.

ج) باید دیه را کسی بپردازد که سقط و از بین بردن جنین مستند به او بوده است.

□ مثال: اگر پزشک معالج آمپول سقط به زن تزریق کرده باشد، چیزی برعهده زن نیست. اما

اگر زن خودش آمپول زده یا دارویی خورده و یا مثلاً شوهر چیزی را بدون آگاهی زن به او خورانده باشد یا ضربتی وارد کرده که موجب سقط شده، در این موارد دیه برعهده عامل بدون واسطه و مستقیم خواهد بود که به وارث بچه پرداخت می‌شود. لذا عامل سقط:

۱. خون بسته شده

۲. گوشت جویده شده

یک- پزشک یا دیگری است ← به پدر و مادر بچه دیه پرداخت می‌شود.
 دو- زن است ← به پدر بچه دیه پرداخت می‌شود.
 سه- شوهر است ← به مادر بچه دیه پرداخت می‌شود.

۳. تلقیح مصنوعی

تلقیح مصنوعی به خودی خود ایراد ندارد؛ مگر آنکه مقدمه این کار، لمس یا نظر حرام باشد یا شوهر راضی نباشد. (۱۲۷۵) و (۱۲۷۷)

□ نکته

الف) صرف اینکه پزشک، جنس موافق است، مجوز نگاه به عورت نمی‌شود.
 ب) تلقیح مصنوعی به هر نحوی که باشد -چه بیرون رحم و چه داخل آن، چه از اسپرم شوهر و چه از اسپرم دیگری و چه از تخمک همسر یا دیگری-، رابطه مولود با دیگران به شرح ذیل است:

- صاحب تخمک: مادر
- صاحب اسپرم: پدر
- صاحب رحم(زن): اگر خودش صاحب تخمک نیست، باید احتیاط کند؛ یعنی نه خود را محرم بچه بداند و نه با او حق ازدواج دارد. لذا باید حجاب را کاملاً رعایت کند. (۱۲۷۳)
- ج) اگر صاحب رحم، همسر صاحب اسپرم باشد یا قبلاً همسر او بوده، به مولود اگر پسر است، محرم است و اگر صاحب رحم، همان صاحب تخمک باشد، در این حال شوهر این زن (که غیر از صاحب اسپرم است) در صورتی که قبلاً عمل زناشویی با این زن انجام داده یا بعداً انجام شود، به فرزند متولد شده (دختر) محرم خواهد بود و این دختر حکم ربیبه را دارد. همچنین اگر زن صاحب رحم به واسطه این نوزاد در سینه‌هایش شیر ایجاد شود و طبق احکام رضاع به بچه شیر دهد، مادر رضاعی او می‌شود.

۴. تغییر جنسیت

این عمل، به خودی خود و برای کشف و آشکار کردن واقعیت جنسی آنان، ایراد ندارد. اما نباید مقدمات حرام یا مفسده داشته باشد (مثل لمس یا نظر حرام). (۱۲۷۹)

مثال: انجام عمل جراحی برای الحاق فرد خنثا به زن یا مرد جایز است؛ به شرط آنکه مقدمات آن حرام نباشد. (۱۲۸۰)

توضیح:

اگر حل نکردن مشکل جنسیت موجب مشقت زیاد یا خوف مریض شدن و ضرر به بدن گردد، اگرچه تغییر جنسیت مستلزم لمس یا نظر حرام توسط پزشک می‌شود، ایراد ندارد. در غیر این صورت حرام است.

- تمرین

۱. آیا زن در جلوگیری از بارداری باید از شوهر اجازه بگیرد؟ شوهر از زن چگونه؟
۲. منظور از این جمله که "جلوگیری از بارداری مستلزم لمس و نظر حرام نباشد" چیست؟
۳. آیا مرد می‌تواند به دلیل مشکلات اقتصادی و خانوادگی، همسر خود را به جلوگیری از بارداری وادار کند؟
۴. دختری که از عمل نامشروع باردار شده، آیا می‌تواند برای حفظ آبرو سقط کند؟ (با این فرض که توبه کرده است)
۵. اگر یقین کنیم جنین تشکیل شده، طبق نظر متخصصان ناقص الخلقه است، حق سقط جنین وجود دارد؟
۶. در چه صورت جنینی که روح در آن دمیده شده، شرعاً قابل سقط است؟
۷. حکم تلقیح مصنوعی را بیان کنید.
۸. اگر جنینی درون رحم همسر، اما از اسپرم مرد دیگر و تخمک زنی دیگر، ایجاد شود، پدر و مادر این جنین چه کسانی هستند؟
۹. پدر و مادری با مجوز شرعی جنین ۴۰ روزه‌ای را سقط کرده‌اند؛ این کار دیه دارد؟



مسائل پزشکی (۲)

۵. تشریح میت

- الف) غیر مسلمان ← تشریح جایز است.
ب) مسلمان ← اگر غیرمسلمان وجود ندارد، در حالت‌های ذیل جایز است:
یک- نجات جان دیگری فقط از این راه مقدور باشد.
دو- کشف مطالب جدید پزشکی مورد نیاز جامعه منوط به این کار باشد.
سه- دستیابی به اطلاعاتی که برای جلوگیری از بیماری تهدید کننده مردم لازم است، منوط به این کار باشد.
چهار- کشف علت مرگی که مشکوک است، منوط به این کار باشد. (۱۲۸۱)

مسئله

- الف) استخراج پلاتین (یا هر چیز ارزشمند) از بدن میت مسلمان از طریق تشریح و قبل از دفن، جایز است؛ به شرط آنکه بی‌احترامی به میت محسوب نشود. (۱۲۸۴)
ب) تشریح جنین متعلق به مسلمان در حکم تشریح میت مسلمان است.
ج) اگر به نبش قبور مسلمانان نیاز باشد (مثلاً به استخوانی در پزشکی نیاز باشد) و به-علاوه غیر مسلمان یافت نشود، جایز است.
د) مرگ مغزی حکم مرگ را ندارد. (۱۲۹۲) و (۱۲۸۷).

۶. پیوند اعضا

باید شرایط عمومی ذیل برای جایز بودن پیوند اعضا حاکم باشد:

الف) ضرر قابل توجه برای بدن شخص هدیه‌دهنده یا گیرنده نداشته باشد.
ب) مستلزم حرام دیگری مثل لمس یا نظر حرام و مفسد دیگر نباشد؛ مگر اینکه حفظ جان شخصی منوط به آن باشد یا برای درمان ضرورت داشته باشد. (۱۲۹۱)

• انسان سالم (عدم مرگ مغزی)

باید شرایط بالا حاکم باشد.

• مرگ مغزی

علاوه بر شرایط عمومی فوق، باید:

- پیوند اعضاء موجب تسریع مرگ واقعی شخص نشود. (۱۲۹۲)
- با اذن قبلی وی صورت گیرد؛ مگر نجات جان مسلمانی منوط به آن باشد. (۱۲۹۲)

❓ مسئله

اگر پیوند عضو موجب تسریع مرگ واقعی فرد مبتلا به مرگ مغزی شود، حتی برای نجات جان دیگری هم این کار حرام است.

• میت

الف) باید پیوند اعضا یا با اذن قبلی میت در زمان حیات یا با اذن اولیای او پس از مرگ انجام شود؛ مگر اینکه جان مسلمانی فقط از این راه نجات پیدا کند. (۱۲۸۸)

ب) عرفاً مثله یا هتک حرمت میت محسوب نشود؛ مگر اینکه حفظ جان مسلمانی فقط از این راه ممکن باشد. (۱۲۹۳)

ج) اگر برداشتن اعضا از بدن میت مسلمان با رضایت میت (قبل از مرگ) باشد، دیه ندارد و الا دیه دارد (مثلاً قرنیه چشم ۵۰ دینار است). (۱۲۸۹)

د) حکم پیوند اعضای تناسلی، در حکم همان اعضای معمولی است.

ه) پیوند آلت تناسلی به دیگری، به طوری که پس از پیوند و التیام، جزئی از بدن فرد دوم شود، از نظر طهارت و نجاست، اشکالی نخواهد داشت و از نظر الحاق فرزند به شخص دوم هم ایرادی ندارد. (۱۲۹۰)

۷. ختنه

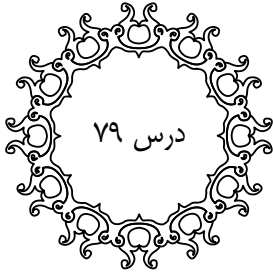
ختنه پسران واجب است و شرط صحت طواف در حج و عمره است و اگر تا بعد از بلوغ به تأخیر بیفتد، بر خود آنان واجب است که ختنه کنند. (۱۳۰۵)

مسئله

ختنه پسران وقتی واجب است که مقداری از غلاف که قطع آن واجب است، روی حشفه (قسمت انتهایی آلت) وجود داشته باشد. (۱۳۰۶)

– تمرین

۱. اگر با تشریح میت مسلمان نجات جان دیگری فراهم می‌شود، این کار چه حکمی دارد؟
۲. آیا نیاز پزشکی موجب جواز نبش قبر مسلمان است؟
۳. در چه صورتی برداشتن اعضا از میت مسلمان دیه دارد؟
۴. در چه شرایطی می‌توان از شخص دچار مرگ مغزی، پیوند قلب انجام داد؟
۵. آیا می‌توان از قلب فرد دچار مرگ مغزی، برای نجات جان مسلمانی که تنها راه نجات او این کار است، استفاده کرد؟
۶. اگر یکی از فرزندان میت با پیوند اعضای پدرش مخالفت کند، در چه صورتی می‌توان از پیوند اعضای میت برای استفاده پزشکی بهره برد؟
۷. در پیوند آلت تناسلی چه نکاتی باید لحاظ شود؟



مسائل پزشکی (۳)

□ آموزش پزشکی

- یادگیری یا معاینه پزشکی که همراه با لمس یا نظر حرام است (مثل نگاه به عورت، نگاه به بدن نامحرم یا لمس آن) در صورتی جایز است که:
۱. راهی جز آن وجود نداشته باشد.
 ۲. دانشجو در مقام یادگیری و تعلّم پزشکی مطمئن باشد که:
- اولاً: با مراجعه بیماران با این نوع بیماری و بیماری‌های مشابهی که در درمان آن نیازمند چنین یادگیری است، مواجه می‌شود.
- ثانیاً: توانایی درمان مریض منوط به این اطلاعات و یادگیری‌هاست. (۱۳۱۲)
۳. در حد امکان احکام نگاه کردن در بخش‌های قبلی رعایت شود.

□ مسئله

۱. در هنگام وضع حمل، باید پزشکان در نگاه و لمس به قدر ضرورت^۱ اکتفا کنند و زن هم اگر به هوش است و می‌تواند خود را بپوشاند تا حدّ ممکن واجب است خود را بپوشاند یا از کس دیگر بخواهد این کار را انجام دهد. (۱۳۱۵)

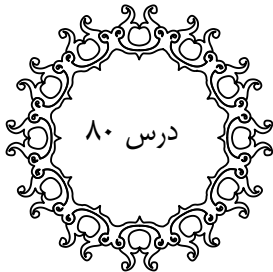
۱. مراد از لفظ "ضرورت لمس و نظر"، یعنی در تشخیص بیماری و درمان آن مجبور به لمس یا نظر باشد و مسلم است که به مقدار

ضرورت باید اکتفا کرد؛ مثلاً اگر از طریق آئینه یا دستگاه یا با دستکش می‌توان به هدف رسید، باید به همان اکتفا کرد. (۱۲۹۶-۱۲۹۹-۱۳۰۰-)

۲. عمل جراحی زیبایی، درمان محسوب نمی‌شود و نگاه کردن و لمس توسط نامحرم برای این منظور حرام است؛ مگر در مواردی که برای درمان سوختگی و مانند آن باشد و پزشک مجبور به لمس و نگاه کردن باشد. (۱۳۰۱)
۳. نگاه زن به عورت زن دیگر، حرام است؛ همان‌طور که نگاه مرد به عورت مرد حرام است؛ مگر اینکه ضرورت بند ۱ وجود داشته باشد. (۱۳۰۲-۱۲۹۷-۱۲۹۸-۱۳۱۸)
۴. در مقام معالجه در صورتی استمنا جایز است که اولاً درمان منوط به آن باشد، ثانیاً نتوان به وسیله همسر این کار را انجام داد. (۱۳۰۴)

- تمرین

۱. آیا بانوان برای آموزش پزشکی می‌توانند از بدن مریض مرد استفاده کنند؟
۲. آیا عمل جراحی زیبایی ضرورت محسوب می‌شود و احکام معالجه را دارد؟ چرا؟
۳. در برخی مراکز برای پیشگیری از بیماری نیازمند اسپرم مرد هستند و لذا برخی استمنا می‌کنند، این کار چه حکمی دارد؟
۴. ختنه پسران در چه صورتی واجب است؟ ختنه نکردن چه تأثیری در صحت اعمال عبادی دارد؟
۵. آیا پزشک زن می‌تواند در وقت زایمان به عورت زن حامله نگاه کند؟



تعلیم و تعلم

□ یادگیری مسایل شرعی مورد نیاز

در صورتی که یاد نگرفتن این مسائل منجر به ترک واجب یا ارتکاب حرام شود، شخص گناهکار خواهد بود. (۱۳۱۹)

□ سستی در تحصیل علم و تلف کردن وقت

دانش آموزان، دانشجویان و همه محصلان علوم مختلف، تا وقتی که از مزایای مدرسه یا دانشگاه مربوطه بهره‌مندند، باید از برنامه‌های درسی آن مؤسسه تبعیت کنند. در غیر این صورت استفاده آنان از شهریه، کمک هزینه و سایر مزایا حرام است. (۱۳۲۲)

□ ورود به دانشگاه در شرایط اختلاط زن و مرد بدون حجاب اسلامی:

اگر خوف گناه یا همراه با نگاه حرام است، باید از رفتن به دانشگاه اجتناب کنند. لذا به خودی خود رفتن به دانشگاه اشکال ندارد و بر زنان و دختران حفظ حجاب واجب است. بر مردان هم واجب است از نگاه حرام خودداری کنند. همچنین از اختلاطی که موجب خوف فتنه و فساد است نیز اجتناب کنند. (۱۳۲۸)

خنده و شوخی بین همکلاسی‌های دختر و پسر نیز حکم بالا را دارد.

□ یادگیری علم توسط زنان از مردان

اگر احکام پوشش و نگاه رعایت شود و خوف وقوع در گناه نباشد، جایز است. (۱۳۲۹)

□ فرستادن فرزندان به مدرسه‌هایی که عقائد فاسد را ترویج می‌کنند

فرستادن فرزندان به مدرسه‌هایی که بعضی از عقاید فاسد در آنها تدریس می‌شود، در صورتی که نسبت به عقاید دینی آنان خوفی وجود نداشته باشد و ترویج باطل هم نباشد و آنان بتوانند از یادگیری مطالب باطل و فاسد و گمراه‌کننده دوری کنند، اشکال ندارد و در غیر این صورت جایز نیست. (۱۳۳۳)

□ رفتار متقابل استاد و شاگرد

اگر معلمی دانش‌آموزی را در کلاس در برابر دیگران به شدت تنبیه کند، دانش‌آموز حق مقابله به مثل و پاسخگویی را به گونه‌ای که شایسته مقام معلم نیست، ندارد و بر او واجب است حرمت معلم را حفظ، و نظم کلاس را رعایت کند. ولی می‌تواند به صورت قانونی اقدام کند.

بر معلم نیز واجب است که در برابر دیگران احترام دانش‌آموز را حفظ کرده و آداب تعلیم اسلامی را رعایت کند. (۱۳۳۵)

□ تحصیل برخی علوم

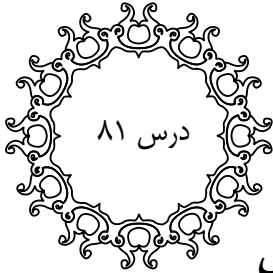
یادگیری و تحصیل فلسفه برای کسی که اطمینان دارد باعث تزلزل در اعتقادات دینی‌اش نمی‌شود، اشکال ندارد. بلکه در بعضی موارد واجب است. (۱۳۲۵)

□ خرید و فروش برخی کتاب‌های گمراه‌کننده و مطالعه و نگهداری آن

معامله و نگهداری این کتب حرام است؛ مگر برای پاسخ‌گویی و ردّ آن؛ آن هم برای کسی که قدرت علمی این کار را داشته باشد و مطمئن باشد که از حق منحرف نمی‌شود. (۱۳۳۲) و (۱۳۲۶)

- تمرین

۱. آیا یادگیری همه مسائل شرعی واجب است؟ توضیح دهید.
۲. آیا دانشجو یا دانش‌آموزی که از مزایا و امکانات دانشگاه یا مدرسه بهره‌مند است، شرعاً می‌تواند از قوانین آن تبعیت نکند؟
۳. آیا صحبت کردن دانشجویان دختر و پسر با هم اشکال دارد؟
۴. آیا یادگیری قرآن توسط بانوان از استاد مرد اشکال دارد؟
۵. نگاه‌داری کتاب سلمان رشدی چه حکمی دارد؟



حقوق چاپ، تألیف و کارهای هنری

حکم تجدید چاپ کتاب یا مقاله:

۱. داخل کشور:

الف) قراردادی وجود داشته، در ضمن تحویل نسخه اول ← واجب است طبق قرارداد عمل شود.

ب) قراردادی نبوده ← بنا بر احتیاط واجب، حق ناشر یا مؤلف رعایت شود و اجازه گرفته شود.

۲. خارج کشور ← تابع قرارداد بین ایران و خارج است. (۱۳۳۶)

مسئله

۱. نرم افزار و نوارهای کاست، حکم کتاب و مقالات را دارند. (۱۳۴۲) و (۱۳۴۳)

۲. اگر مؤلف حق تألیف خود را به ناشری بفروشد، تجدید چاپ توسط دیگران در حالت (۱- ب) بنا بر احتیاط واجب با ناشر مربوطه است، نه مؤلف آن.

۳. اگر مؤلف، مترجم یا هنرمند در ضمن قرارداد منعقد شده برای تحویل چاپ اول، دریافت مبلغی را در چاپ‌های بعدی شرط کند، واجب است ناشر به شرایط عمل کند و اگر شرطی نکرده‌اند و در عین حال شرطی هم مبنی بر اجازه چاپ‌های بعدی توسط ناشر نشده باشد، بنا بر احتیاط واجب، باید اجازه مؤلف تأمین شود. (۱۳۳۸، ۱۳۳۹)

۴. حق اجازه دادن در صورت مسافرت یا در دسترس نبودن مؤلف (یا ناشری که حق التألیف را کلاً مالک شده) به وکیل او در این امور یا ولی شرعی او و در صورت فوت، به وارث منتقل می‌گردد. (۱۳۴۰)

۵. کپی کردن و افسست از برخی صفحات تألیفات افراد نیز همان احکام تجدید چاپ را دارد. (۱۳۴۵)

۶. اگر کسی بدون اجازه از صاحب نوار یا کتاب و... مبادرت به نسخه‌برداری نمود، باید در صورت عدم اجازه او، محتوای نوار و... را پاک کند یا از آن استفاده نکند و همین کافی است و در صورت پاک کردن محتوا، لازم به اطلاع‌رسانی به صاحب آن نیست. (۱۳۴۶)

– تمرین

۱. آیا نوار کاستی که در بازار وجود دارد یا سی‌دی که دارای نرم‌افزار است، مجاز به کپی-برداری و رایت آن هستیم؟

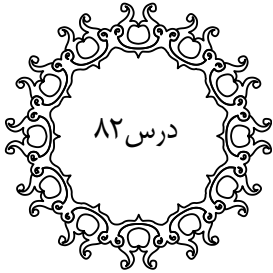
۲. آیا ناشر موظف است حق‌التألیف مؤلفی که از دنیا رفته است را به ورثه بپردازد یا اینکه وظیفه‌ای ندارد؟

۳. اگر در حین خرید سی‌دی آموزشی هیچ شرطی مبنی بر غیر قابل نسخه‌برداری بودن آن نشده باشد آیا می‌توان از آن نسخه‌برداری کرد؟

۴. کپی کردن چند صفحه از کتاب یک مؤلف مسلمان چه حکمی دارد؟

۵. برنامه سیستم عامل Windows را می‌توان کپی کرد؟

۶- در صورت نسخه‌برداری غیر مجاز از کتابی چه باید کرد؟



احیای مناسبت‌های مذهبی و ملی

□ عزاداری و مدیحه‌سرایی شرعی

در مراسم عزاداری و اعیاد، لازم است نکات زیر رعایت شود و الّا فعل حرام صورت گرفته است:

۱. باید از کارهایی که موجب تضعیف دین و سوء استفاده دشمنان دین می‌شود، مثل قمه‌زنی، پرهیز کرد؛ حتی در خفا. (۱۴۶۱)
۲. برای بدن ضرر قابل توجه نداشته باشد. (۱۴۶۲) و (۱۴۶۰)
۳. از دروغ گفتن و نسبت ناروا دادن به ساحت ائمه (علیهم السلام) و بزرگان دین یا روضه‌های دروغ پرهیز شود؛ مگر اینکه به زبان حال، و به حسب برداشت متکلم باشد و علم به خلاف بودن آن نداشته باشد. (۱۴۴۶)
۴. موجب اذیت و مزاحمت برای دیگران نگردد. (۱۴۴۸) و (۱۴۴۷)
۵. نباید با موسیقی حرام یا خواندنی همراه باشد که مناسب مجلس لهو و لعب، یا مهیج شهوت است.
۶. عزاداری یا شادی، همراه با کار حرام دیگری نباشد؛ مثل ایجاد مزاحمت برای نمازگزاران مسجد (۱۴۴۲)
۷. خلاف مقررات عمل نشود.

مسئله ۲

۱. اگر مراسم شبیه خوانی مشتمل بر دروغ، مستلزم مفسده یا گناه و موجب تضعیف دین نباشد، اشکال ندارد. اما بهتر است به جای آن، از مجالس وعظ و ارشاد و ذکر مصائب حسینی (ع) بهره برد. (۱۴۴۰)
۲. اگر چه اقامه مراسم و شعائر دینی در زمان های مناسب جزء مستحبات مؤکد است، ولی واجب است برگزارکنندگان، با کم کردن صدای بلندگو یا تغییر جهت آن، از مزاحمت و آزار همسایگان بپرهیزند. (۱۴۴۷)
۳. اگر قمه زدن در عزاداری ائمه (ع) موجب مرگ شخص شود، در صورتی که از همان ابتدا خوف خطر جانی داشته، اما در عین حال این کار را مرتکب شده و منجر به فوت او شده است، حکم خودکشی را دارد. (۱۴۵۶)
۴. اموال و هدایای مردمی به عزاداری:
 - الف) در نوع مصرف آن، به مسئول هیئت یا حسینیه، اختیار کامل داده شده باشد ← طبق اختیار تام در عزاداری مصرف می شود.
 - ب) مورد مصرف مشخص شده باشد (مثلاً هزینه چای، هزینه مداح و ...) ← فقط طبق مورد مصرف باید هزینه شود و اگر اموالی باقی می ماند و مصرف نمی شود، در صورتی که اختیار تام در مصرف نداشته باشند:
 - الف- دسترسی به اهداکننده دارند ← باید از صاحبان آنها اجازه و رضایت بگیرند تا در موردی که مد نظر دارند، مصرف کنند. (۱۴۵۴) و (۱۴۵۳)
 - ب- دسترسی به اهداکننده ندارد ← باید آن را صدقه دهد؛ مگر آنکه یقین کند در مورد مخصوصی راضی به مصرف است که در این صورت باید در همان مسیر صرف شود.

□ اعیاد مذهبی و ملی

عید غدیر

۱. عقد اخوت می‌تواند در غیر عید غدیر هم خوانده شود. اگرچه بهتر است و به احتیاط نزدیک‌تر است که در عید غدیر باشد. (۱۴۶۴)
۲. در اجرای عقد اخوت صیغه خاصی لازم نیست خوانده شود. (۱۴۶۵)

عید نوروز

۱. درباره عید نوروز روایت معتبری وجود ندارد. ولی دید و بازدید و شادی کردن در آن ایرادی ندارد و از این جهت که صله رحم صورت می‌گیرد، خوب است. (۱۴۶۶)
۲. اعمال و اذکاری که در مورد عید نوروز وارد شده، باید به امید رسیدن به ثواب انجام شود؛ نه اینکه روایات مربوط به آن قطعی یا معتبر بوده باشد. (۱۴۶۷)

□ حضور در مجلس معصیت

۱. مجلس شراب ← حرام است. (۱۴۲۵)
۲. مجلس موسیقی حرام یا اختلاط زن و مرد
۳. مجلس غیبت ↓
□ با دو شرط جایز است:

الف) به موسیقی حرام یا غیبت گوش داده نشود یا موجب ارتکاب حرام دیگری نشود.

ب) حضور در مجلس مذکور، نشانه تأیید آن مجلس نباشد. (۱۴۲۹)

□ نکته

در هر کدام از این مجالس اگر شرایط امر به معروف و نهی از منکر حاکم است، نهی از منکر واجب است؛ اگرچه با خروج از مجلس گناه باشد. (۱۴۲۸) و (۱۴۲۷)

- تمرین

۱. لطمه زدن به صورت و بدن در عزاداری اهل بیت (ع) چه حکمی دارد؟
۲. بلند کردن صدای بلندگوهای هیئت عزاداری چه حکمی دارد؟
۳. در عزاداری کردن در مساجد چه نکاتی شرعاً واجب است رعایت شود؟
۴. نماز اول وقت مهم‌تر است یا عزاداری امام حسین (ع) در آن زمان؟
۵. در چه صورت قمه‌زدنی که موجب مرگ شود، حکم قتل عمد را دارد؟
۶. هدایا و نذورات مردمی در عزاداری‌ها چگونه باید مصرف شود؟
۷. یکی از مجالسی که صرف حضور در آن به خودی خود حرام است، کدام مجلس است؟
۸. آیا عید نوروز اعمال خاصی دارد؟